



وَمُتَيَّوْكَ كُلِّ عَلَى اللَّهِ فَهَوَسَ

بِعَوْنِ سَجَانِهِ وَحَسَنَ تَوْفِيقِهِ عَزَّ وَجَلَّ كِتَابُ بَرَكَةِ سَمَاتٍ بِهِ



مِنْ صِفَاتِ مَرِئِ الْمُسْتَرِينَ جَنَابِ لَنَا مَوْلَى عَجَبِ الْعَزِيزِ الْمَوْلَى

مَطْبَعُ هَيْلِ هَاتِمِ الْأَمِينِ أَيْرُكُ  
لَا تُخَالِفُ أَمِيرَ بَابِ مُحَمَّدٍ تَرْوِيهِ طَبْعُ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE9688



## بسم الله الرحمن الرحيم

سوره تساول اين سوره نماز كنونين كى است چل آيه و صد و هفتاد و سه كلمه و هفت صد و هفتاد حرف است در اين سوره  
 و الحركات از اين جهت قسمت كند در سوره ساعده مجازات را و البته بآدم يوم افضل بيان گرديده اند و پيرسخه از احوال  
 يوم افضل بيان فرموده و استعجاب كافران را كه در آمدن قياست بشتند بهين مقدمه دفع نموده كه چون آمدن قياست بدو  
 يوم افضل ميشود و يوم افضل درون تحريك بين عالم و قطع نوع انساني صورت نهي بنده پس شيل از ان طلب مجازات كرد  
 به سزا است كه در تابستان ميوه درختان خواهند و در زمستان ميوه تابستان كه گفت حرج و سكاره و قبيح است و معيشت  
 در مضامين متفرقه اين هر دو سوره نيز كمال شابهت و قسمت در ان سوره و فاذ الماء فرجت و اذا الجبال انفتحت  
 واقع است و درين سوره و ففتح السماء فكانت الواباب و تريت الجبال فكانت سربابا و در ان سوره و الم نجعل الارض  
 كفافا و جعلنا فيها راسا و اشمخات و استقبلناكم ما و فراتا و واقع است و درين سوره و الم نجعل الارض مهادا و الجبال  
 اوتادا و از ان سوره العصر ما رنجا جا و درين سوره سوزش و درخ و اشتعال همراه كمي آن مذكور است و درين  
 سوره قط آب سرد و خوردن آينيه است گرم و در درخ و در ان سوره و هذا يوم لا ينطقون و درين سوره و يوم تقوم  
 الروح و الم لا يملكه صفا لا يتكلمون و در ان سوره و ان المتقين في ظلال و عيون و فواكه مذكور است و درين  
 سوره و هذا يوم لا ينطقون و در ان سوره و ارشاد فرموده اند كه اگر كافران در دنيا گفته  
 كند براى خدا يكبار بشتيم كنيد نهي كنيد و درين سوره ارشاد شده كه بر روز قياست آرزو نخواهند كرد كه كاشن نجاك

برابر شویم و از عذاب و دوزخ خلاصی یابیم آن بجز و سخت را باین زاری و ذلت چه نسبت به وجه تسمیه این سوره بسوزد و بسوزد  
آن است که ساول در لغت عرب یعنی کثرت سوال از چیزیست باینکه بگوید منظور درین سوره بیان آن است که سوال بسیار کرد  
از حقایق سوره خرویه و مباحث ذات و صفات و سئل قضا و قدر و جبر و اختیار و توحید و وجودی و شهودی و مشاهدات صحابه  
و حکمت نای حکام شریفه که از افهام عموم بزرگوار است و در عقل ایشان گنجایش نمیکند بسیار تسبیح و تهنیت است زیرا که غالباً متعطف  
با نیکوکاران حقایق میشود و اقل موجب تشکیک اکثر اذنان می گردد و حال آنکه ایمان با آن جز ناموقوف بر تقشیر از ادب و اطلاع  
بر تفصیل کیفیات و کمیات آن بود نیست همین در اعضاء است یعنی مرض صعب که درین منت سوجنبا عقاید و فترت و فترت  
ضالانگشته و ایمان عالی را بساد و ادو حتی نفسی درین سوره قبح این امر بیان فرمود تا مردم از آن حذر نمایند و در  
در طه ضلالت نیفتند و وجه تسمیهش بسوره بنا آن است که بنا در لغت عرب بجهت خبر است و خبر قیامت به آخرت عظمیت  
دارد که گویا سواهی آن خبر نیست که توان پرسید و لهذا آن خبر را بنام عظیم فرموده اند که هم در ذات خود عظمت دارد  
و هم در وقوع او عظمت است و هم در عقل و فهمید و اظهار است که عظمت خبر یا باعتبار ذات او است که شخص عمده است  
گویند یا باعتبار وقوع مضمون آن خبر است که دلالت بر حادثه عظیم میکند یا باعتبار عقل و فهمیدن لول آن خبر است که در فهم مرکب  
نی آید و بدقت فهمیده میشود و چون بزرگتر صفت درین خبر جمع شده است یعنی هم خبر عمده ترین موجود است که حتی توان  
گفته است و غیر از او این خبر را کسی نمی تواند گفت و هم دلالت بر وقوع حادثه عظیم میکند که در فهم و فهم کسی نینکند و هم  
فهمیدنش نهایت دقیق و باریک است که قوت عقلیه بشر بدون امداد نور غیبی آنرا نمی تواند دریافت ازین جهت این خبر  
نهایت عظمت پیدا کرده پس مانند آن دعوی توان کرد که گویا خبر نام همین خبر است و هرگاه باین گفته شود که خبر شخصیت  
گویا همین خبر پر سیده میشود پس سوره را که شغل برین خبر است خبر باید نامید و تسبیح ذوالین سوره آن است که چون  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسبوحت شدند که قیامت بیان فرمودند که فراموش شدند آن از راه تعجب و استعجاب  
و استعجاب و باین تقشیر این خبر کردن آغاز نهادند بعضی گفته اند که کیفی همی العظام و هی رمیم یعنی چه طور زنده  
خوابند شد استخوانهای بوسید و بعضی میگفتند که سنی ندا الوعد یعنی کی خواهد شد این وعده و بعضی نزد  
داشتند و می گفتند که و ما اظن بسا عده قایم است و بعضی می گفتند که برگرد این امر شرف نیست و ان ہی اللی  
حیوننا الدنیا موت و یخا و ما نحن بمبعوثین و آخر مقطع تقشیر آنها همین بود که اگر این قسم واقع ممکن الوقوع  
پس چرا یکبار بحضور ما واقع نمیشود و در جزا دادن بندگان و پیمان موافق کردار ما می آنها انتظار آن روز جزا است  
و در دنیا چرا جزا نمیدهند تا مردم عبرت گرفته کارهای بد را بگذارند و کارهای نیک را بعضی ازین حق تعالی این



الفکوی آنبار در فرموده و وجه توقف در امجاز است بر آمدن یوم الحفل بیان نمود بسم الله الرحمن الرحيم  
 یقیناً چون بدینی از چیزهایم دیگر سوال میکنند و تقشیش نمایند یا چیزی است که قابل سوال و تقشیش است  
 و استعداد فهمیدن آن دارند و بسبب کثرت سوال در دین ایشان منتجع خواهند شد یا چیزی است که قابل سوال و تقشیش  
 نیست و استعداد فهمیدن آن ندارند و هر قدر در آن گنج کاو خواهند کرد از مطلب دور خواهند افتاد و درین نوع پرسیدن  
 که از چیزهای سوال می کنند شمار است بلکه حاصل می آید که تقشیش و سوال و فیه و سنجیده بعمل آرد چنان نگنجد که سوال  
 و تقشیش بی محل نماید و قصد را بر باد دهد و لفظ هم در اصل عاود را بر آن تحقیق کثرت استعمال حذف کرده اند و قاعده  
 عرب است که الف بار بعد از هشت حرف حذف می کنند عن و من و با و لام و فی و علی و الی و حتی که محل کثرت استعمال است  
 و چون کلام را معنی بر سوال و جواب گردانند و جواب این سوال بر ظاهر معلوم بود خود جوابی فرمایند که چنین  
 یا التبعاء العظیم یعنی با هم سوال میکنند از خبر بزرگ که هم باعتبار ذات خود عظمت دارد و هم باعتبار وقوع مضاعف  
 و هم باعتبار فهمید و دریافت پس آن خبره الکی می فهمد فیه مختلفه یعنی چیزی است که ایشان در آن متخلف  
 میمانند هر چند از ابتدای خلقت آدم تا این دم بر زبان انبیاء و مرسلین آن خبر است و در پی از جانب خدا میرسد  
 و انبیاء و مرسلین در اثبات آن بدلائل و شواهدی کوشند و شرح و بسط و تفصیل و تبیین و قایل آن خبر بحال توضیح کشف  
 می نمایند لیکن نبی آدم را برگر اختلاف دفع نمیشود بعضی مطلقاً انکار آن میکنند و بعضی میگویند که مجازات  
 خواهد بود و پس بعضی میگویند که خیالی خواهد بود و بعضی میگویند که حسی خواهد بود و بعضی طور دیگر در آن عطف و خیال  
 می دهند و بعضی معاد را بخود بطریق تناسخ می بینند و همین شمار دنیا را محل مجازات قرار میدهند و تخریب عالم کبریا  
 که از زبان انبیاء و مرسلین میشوند بر خلال احوال بنده انسانی عند الموت عمل منتهی با حمله با وجود این بیان واضح است  
 که درین مسئله است در هیچ مسئله واقع نیست و همین اختلاف موجب تحار و تشکیک در اکثر اذهان گردیده پس مومن نیست  
 که چون این قسم حقایق مشکله را که عقل بشری بکند آن نمی رسد از زبان پیغمبران با قطع بشود ایمان اجمال را که سرایه  
 سعادت ابد است از دست ندهد و تقشیش را اندازد کیفیات و خصوصیات آن نه نماید و الا مقصودش فوت خواهد  
 شد و چون درین کلام مبسوط شده که درین مسئله تقشیش بسیار سوالات در از کار در میان مردم جاری است و منتهی  
 و غیر اینها را برین تقشیش و تحقیق بی محل توهم میفرمایند که کلاً یعنی چنین نمایند که در تقشیش نه اند در میان این  
 چیزها نمایند و در ایمان اجمالی ضرر عظیم لاحق میگردد و سئل است و مثاب است که خواهند داشت کیفیت  
 مجازات جزوی را بوجهی که هیچ اختلاف و شبهه نخواهد ماند هم کلاً سئل است یعنی باز میگویم که چنین نمایند

شتاب است که خواهند داشت و ذکر این کلام محض بر آنکه زبرد تو چو است گویا بار بار ازین فصل شنیدنی میفرمایند  
 و این سخن آنرا در زمان قریب نشان میدهند زیرا که هر چه آمدنی است نزدیک و بعضی مفسرین در ادلی با سیمون را بر این  
 برنج حل نموده اند که مجازات انجالبطریق محض واقع خواهد شد و در دوم بار بر این قیامت که در اینجا مجازات حقیقی خواهد بود  
 زیرا که روح را باین تعلیق خواهد شد و با وجود تعلیق معنی تجرد و روح غالب خواهد بود و کیفیت تعلیق با وصف غلبه تجرد در آن  
 مشکف خواهد شد زیرا که در دنیا تعلیق موجب مغلوبیت تجرد است و در برنج تجرد غالب و تعلیق مغلوب پس اطلاع بر جا  
 تعلیق غلبه تجرد پیش از آمدن قیامت ممکن نیست باقیانند در نجاسات و باطل طلب آن است که در سوره تکوین کما سوف  
 تعلیون تم کلا سوف تعلیون و واقع شده و درین سوره چه سیمون چه سوف دلالت بر تأخیر و مهلت میکنند پس  
 برشتانی و بیدرنگی و آمدن قیامت را اگر قریب اعتبار کنند پس لفظ سوف در آن سوره چرا آورده و اگر دور اعتبار کنند  
 پس حرف سین در اینجا چرا ذکر کرده و جایش آنکه مخاطب در سوره تکوین کافران اند و در نظر ایشان قیامت بسیار بعید  
 موافق نعم آتیا خطاب فرمودند و حرف سوف که دلالت بر دوری و بعد میکند آورده و درین سوره مخاطب سوسین  
 که آمدن قیامت بنظر ایشان نصب لعین و پزیز یک است چه انهم بر دین بعید و از راه قریب گویا بر سوسین  
 میشود که این کافران عنقریب آمدن قیامت را به جمیع کیفیات و کلیات خواهند داشت و چون از تو چو برین موالات  
 لایق فارغ شده بطریق استقامت تفریری از چند چیز می پرسند و اعتراضی کنند و آن همه چیز است که در انشاء دنیا در  
 ازمان عوم بر آن چیز است اگر کسی در آن چیز ماهر و مانگو یابد در دنیا نیست پس هر که زندگانی دنیا دارد لابد درین  
 چیز شریک خواهد بود و با وجود اشتراک درین چیز فصل جدای کلی در میان مردم حاصل نمیشود پس در خواست  
 فصل و جدای با وجود اشتراک مانند درین چیز از آن باب است که مردم یک خانه بگویند که در میان ما با وجود  
 در بین خانه و ارتفاع باب و شک و خوش و پوشش و صحن و سقف و فرش و درخت آن خانه تفاوت کلی و صحن و سقف و فرش و درخت آن خانه تفاوت کلی و صحن و سقف و فرش و درخت آن خانه تفاوت کلی  
 که در هیچ چیز با هم مشابهت یکدیگر نباشیم که در هیچ قسمت و مبارزه و در خواست جمع بین این است که آنکه بجهل که در حق  
 میها گدا یعنی آریا مانگو اینیم زمین را فرش و بنا و شکار در وی میباشد و زرع و تجارت میکنند و زندگی و  
 مردگی مقروما و ای شاهان است و درین امر یک بد مسلمان و کافر یکسانند با هم جدای ندارند و بولیم فصل ایضا  
 که متفرکان بهشت باشد و متفرکان بد و درین تاجه ای و بسیار کلی تحقیق شود و چنانچه در جای دیگر فرموده اند و درین  
 صحنها فلان انهم میبندون و نیز فرموده اند و بهمین چشم میبندون و انجبال آوشتا گدا یعنی آریا مانگو اینیم  
 گوه دارد مانند سنج که سبب نقل و گرانباری خود زمین را بوزیدن با و آبی شدن حرکت کردن میبند و چنانچه سنج را

و درین منفعت نیز همه آدمیان شریک اند جدای و تنیای را بهم ندارند و یوم الفصل را میاید که سبب در بهشتیان در بهشت  
 مقصود و کوششهای روزین مرصع باشد و سبب را در دوزخیان در دوزخ زنجیر و طوقهای آتشی که سبب گرمی آتش  
 دوزخ است باشد و حلقه کلمه کاذب و انجاء یعنی رسیدن اگر دیم شمار اجتناب جفت ز ماده تا با هم صحبت کنید و نفس  
 جاری شود و علاقهای نسبی و صبری فحاشین شما متحقق گردد و سبب آن تلف و تعلق و تعاون و تناصر حاصل شود  
 و زندگانی و نیار و تعلق پذیرد و یوم الفصل را میاید که ازین علاقهای نماند زیرا که الم یک کس از اقارب خود موجب  
 الم دیگران میگردد پس اگر در دنیا اقارب نیکان را عقوبت کنند موجب عذاب نیکان شود و شرکت در آن عقوبت  
 بهم رسد و اگر اقارب بر اثر نعمت دهند آنها را نیز بحکم علاقه قرابت با خود در آن نعمت شریک کنند و الا اقارب  
 از ایشان فوت شود و در سبکی آنها مقصود قدس تعظیم بدان لازم آید و خلاف جزا صورت بگیرد و خلاف یوم الفصل  
 که در آن این علاقهای بهم خواهند خورد چنانچه در جاهای دیگر فرموده اند که فاذا تمخض فی الصور فلا انساب بینهم  
 و نیز فرموده اند و لا یلزم بهم حیاء و جعلنا قلوبکم سنباکنا یعنی و گردانیدیم مادر دنیا خواب شمار سبب است  
 و فرغ از عمل تا ماندگی و شغف و غش شود و نشاط و تازگی بهم رسد و یوم الفصل را میاید که خواب در آن نباشد زیرا که اگر  
 شخص نیک است او را غیرو از نشاط و تازگی چیزی دیگر نخواهد بود چنانچه در جای دیگر در حق بهشتیان فرموده اند  
 لا یسبح فیها نصب و لا یسبح فیها لغوب پس حاجت خواب هم نخواهد بود بلکه خواب اگر در اینجا باشد سبب  
 حرمان از استیغای نوایم و تطمیع گردد و موجب نقصان دهم ثواب باشد و اگر شخص بد است پس او را هیچ طلال  
 دایمی و فزاید و ضمان لازم است او را کشیدن رنج عقوبت کی فرصت میدهد که دی بر جفت بگذراند و اینجا خبر از  
 صراخ و زفر و شقیق و داد و یلا چیزی دیگر نیست چنانچه در جای دیگر این سخن تفسیر فرموده اند و جعلنا  
 اللیل لباسا یعنی و گردانیدیم مایه ای اهل دنیا شب را لباس و پرده که هر چیز پوشیده کی در آن میکنند مثل صحبت زنان  
 و مشربتهای پنهان و فرار از دشمنان و دزدی و خیانت و عیش و قشای رقص و مجید و مر قبه و منافع دیگر که  
 تعلق به دنیا بانی دارد و لهذا گفته اند اللیل للعاشقین ستر و یالیت اودو و نیز گفته اند  
 و کم لظلم اللیل عندک من ید و تخیران الما نوتیه تکذب و یوم الفصل را میاید که وقایع او بر هر کس از خاص  
 عام ظاهر و روشن باشد یعنی دستور و الا عظمت و شوکت نیکان و فضیلت و رسوخ بدان متحقق نشود و از  
 حضرت ابن عباس رضی شخصی پرسید که مجلس عقد نخل را شب باید کرد یا روز فرمود که شب زیرا که حق تعالی  
 شب را لباس فرموده است و زمان شکوه را هم لباس فرموده که این لباس لکم یک لباس را لباس

و دیگر سبب نام است: وَجَعَلْنَا الْقَهْقَارَ مَعَاشًا + یعنی اگر ندیدیم مابرای مردم نیار روز را وقت تلاش  
 معاش و در یوم الفصل اصل تلاش نبی باشد زیرا که یکناخود بخود نیست تا آماده و بسیاری رسد اگر به انجامش تلاش کردن  
 حضور افتد عین عذاب است و بداننا جای تلاش نیست که بخیر در پا و طوق در کردن در دست موکلان و دوزخ گرفتار  
 و در مذاب گرسنگی و تشنگی بقرار تا فزونی می در معاش هر دو کرده ظاهر شود و مثل نیکیان در غرقاری اگر قناری این فکر نباشد  
 وَبَلَدْنَاهَا فَوْقَ كُلِّ سَبْعَةٍ سَبْعًا شِدَادًا + یعنی دنیا که دیدیم مابالای شکاسته بن سخت حکم را که اسلاید که شن قرون و دور  
 گشته میشود و بخت ستاره سیاره در آن ماحرکات مختلفه نمایند و اوضاع جدید بر سر کار می آید و در بر وضع تاثیر  
 از ایشان بطور سرسرد و تضرع و انتفاع بآن تاثیر بر سبب از موسن و کاف و مصالح و طالع شریک میشوند بخلاف یوم الفصل که در سبب  
 یکناخود از ناله سقف و دجابت جنت اند و در فاج نورانیه و پشویان مرتبه بر تبه و حق مردم پائین خود آمد و فرست  
 و مردم پائین بآن آمد و ترقی حاصل میکنند و بدانرا از زیر در کات دوزخ محیط اند و ارواح خبیثه و جالده و امیه الکفری کفیا  
 سطر خود مردم بالا را تصفیه نمایند وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا + یعنی اگر ندیدیم مابرای منفعت این دنیا چراغ  
 و خنده تیر شعاع را که آفتاب است و در میان حرارت و نور جامع است و بر کبر از نیک و بد یکسان بنور و حرارت و  
 تشعشع و تفریگ و در خلاف یوم الفصل که غلی محال است در بهشت بر یکسان نور فشان می کنند و تجلی جلالی است که در حدیث  
 از آن به قدیم تغییر فرموده اند و در خیال از اجرات شدیده میوزاند و آنرا لَمَّا مِمَّنْ الْمُحْصَلَاتُ یعنی همانا زل کردیم از برای  
 یکسان مَاءً خَجًّا خَجًّا + آب بسیار بر آن لَمَّا خَجًّا حَبِيبًا + تا بر آیم بسبب آن آب دانه بار  
 که قوت شتا میشود و بکاشاید و روئیدگی بسیار را که بعضی از آن غرضش بعضی از آن مصالح و بعضی از آن خوراک  
 و علف جانوران شتا میشود و تاثیر و جزرات و در غن و پیر از آنها بگیرد و بکار برید و وَجَعَلْنَا الْقَهْقَارَ مَعَاشًا یعنی و  
 باغهای پراز درختان انبه را با بکار تکه تکه و شتا بیاید و میوهای آن باغها را با ذراع توتیب چهار و مر با و سر که  
 و در شتاب و شراب ساخته بخورید و درین منفعت همه شتا از نیک و بد و موسن و کاف و شریک این تیزی نیست که  
 بازان در مقامی بسیار و وزر است و در مقامی گسسته شود و باغهای در مقامی برویند و در مقامی باران نیارد  
 و سبزه نرود و میوه نچته نشود بخلاف یوم الفصل که در اینجا اعمال و عقادات و احوال و مقامات مکتوبه یکسان باشد  
 ابر یا شیر و شهد و شراب خوشگوار و آب مصفا بسیار و در آنها جاری شوند و درختان بهشت بقوت این با اثر  
 و رسیدن مانع الانهار در نه آنها میوهای لذیذ خود بخود بار دهند و هر گاه از جای میوه رچیده بخورند بسبب  
 لطافت هوا و کمال شود و باجای آن میوه دیگر پدید آید و لذت و تفرقه آنها گاهی انقطاع نه پذیرد و اعمال و

و اعتقادات و اطلاق ذمیه بر آن باشد و خان بر خیزند و شرار نمایند و ابدان آنها را بسوزانند چنانچه فرموده اند  
و ظل من یحوم اطلقوا لی ظل فی ملک شعب و موجب نبات زقوم و دیگر و خنان خاردار بد طعم  
که بر آن شکل گرد تا امتیاز و حجب در گذران هر دو فرق بوجه تم حاصل آید پس معلوم شد که یوم افضل در دنیا نیست  
تواند صورت گرفت زیرا که بجای با اتفاق و شرکت تضاد کلی دارد پس یوم افضل را با وجود بقای این چیز تا که  
در آن شرکت و اتفاق واقع است تصور نتوان کرد بلکه بعد از تخریب این عالم و برهم و در هم ساختن اصول و احوال  
اتفاقات این جا توقع آن باید داشت و وقت آمدن او را از استیجاب تخریب این عالم توان فهمید چنانچه میفرمایند  
ان یوم الفصل یعنی به تحقیق روز فرق و امتیاز و جدا کردن یکمان از ابدان و طبقات یکمان از هم و دیگر و متمیز  
کال منفصلاً یعنی هست وقتی مقرر کرده اند که پس پیش نمیتواند شد و در دنیا سبب اعتبار  
کاوان آنرا تفهیم نمی توان کرد زیرا که آن وقت را چند چیز لازم است اول آنکه تعلق ارواح با ابدان بعد از مفاد  
عمود کند و لهذا در اوقات برزخ هم نمیتواند شد زیرا که در برزخ تعلق روح با بدن اصلانیت و بدون تعلق روح با  
بدن اول بدین جزا و اعمال مکسوبه در آن بدن ممکن نیست زیرا که بدون تعلق با بدن روح را محض سیر عالم خیال  
و پس شل نویسنده که دست او را بریده باشند او انگشتان خود را در خیال خود می خسانند و در خیال خود می نویسند  
این نوشتن حقیقی نیست و دوم آنکه ارواح و ابدان همه در تعلق مجتمع شوند زیرا که فرق و امتیاز بدون اجتماع مقصود  
نیست اگر جماعه را در جای بوضعی محاطه کنند امتیاز را محاطه حاصل نمیشود تا وقتیکه جماعات دیگر را در همان مقام و همان  
وقت محاطه بزرگ دیگر نمایند و الا احتمال میشود که شاید این محاطه مقصضای این وقت درین مکان باشد اگر جماعه  
دیگر هم درین وقت و درین مکان می بودند با نهانتر بهمن محاطه میشدند چنانچه اهل انبیا عزت و ذلت و وسعت  
و ضیق رزق را با تقضای دوره می فهمند و تسلی خاطر خود میکنند که اگر گشتگان درین وقت می بودند بهین  
حالت گرفتار میشدند و اگر گشتگان در آن وقت قحطی می بودند فریاد الحاح میکردند پس البته است که یوم افضل  
بعد از مفاد وقت جمیع ارواح نوع انسانی از ابدان خود واقع شود تا در یک وقت در یک مکان تعلق آن ارواح  
با ابدان معاش و سبب آنکه نعمت نامی شتر که که بین الفقیرو البغی و المومن و الکافرو الصالح و الفانی  
و النعم و المعذب و الصبیح و المریض و یکسان و برابر اند هیچ باقی نماند و الا تسویه و تشریک لازم آید  
مقصود که نفره و امتیاز است حاصل نشود چهارم آنکه بدل بین آسمان و زمین متقارن و قهر و دیگر هم  
و چون آن مقام و قهر درین عالم در بالای آسمان و زیر زمین نهان است در نظایران از آلا آسمان

وزمین ناچاری است تا بهشت برین بخان از بالای آسمان ظاهر شود و دوزخ برای بدان از زیر زمین جوش نهد و لهذا اوقات  
تحقیق خواهد شد که یوم پنجم فی الصور یعنی روزیکه سیده شود در صورت و مراد رسیدن بار دوم است که ابتدای روز قیامت  
از جهان است و سبب آن رسیدن ارواح جمیع افراد انسانی بایده ان خود متعلق شده اهل برکت و محبت جدا و غیره و فرشتگان  
مردم را باین توکل غول نمازند مثلا بهودیان و ترسایان و مجوسیان و هندوان غیرهم صفیاجه جدا باشد اهل اسلام و توحید  
صفیاجه باشد باز تابعان بر غیر جدا جدا از اتباع یک پیغمبر اهل مذاهب مختلفه و شارب متعده جدا جدا و هم چنین اهل عمل از  
یک و بدی مثل نماز و روزه و زنا و دزدی و شرب خمر و اهل بر خلق مثل سکرین و بدخلقان و رحم دلان و شفیقان و اهل برهنگان  
از حیادین و صابریین و اگرین و توکلین جدا جدا استاده کرده شوند مثل سالارهای لشکر عظیم که اول مبارز آنها با میران میکنند  
بعد از آن بر سالار دارن بعد از آن جمیع دارن باز فرشتگان ایشان را سوی محشر برانند و هالون افواج جدا یعنی پس پاینده  
شما هر فوج و غول غول که هرگز مردم یک فوج با مردم فوج دیگر مختلط نشوند و همین را در آیات بسیار احادیث و شمار شرح  
فرموده اند از آن جمله آنکه میفرمایند و یوم یحشر اعداء الله الی النار فیم یوزعون و نیز میفرمایند و یوم یحشر من کل امت فوجا  
من یکدیگر بیائینا فیم یوزعون و الی غیر ذلک مما یطول الکلام بذکره مفصلا و در بعضی احادیث صحیحه علامت قیامت  
بر فوج نیز بیان فرموده اند مثلا دعا باز آن و عهد شکنان را بر علی بن ابی طالب مقدم کرده خواهند بود و اگر در مقدمه عده خود  
نقصه عسکر کرده بود و علی کلان بر بقعش خواهد بست و اگر در مقدمه سبیل کرده بود و علی خورد و محل معلوشن خواهد بست و گمانیکه  
در قیامت غول کرده بودند آن چیز زنده را بر گردن بار کرده خواهند آورد و اگر شیر را گو سفید اسپ یا گاؤ است او آواز  
خواهد کرد و اگر تپان و بارچه است بطور پرده نشان در هوا خواهد جنبید و پشیدان را خون آلوده خواهند بر پشت که از زخم نشان  
بوی مشک خواهد آمد وزن فوج که اگر از گوگرد و خاک بود و بدش خارش زده و گدایان سائل کننده را که بی فروت شرعیه از  
مردم سزاوارتر است و مجروح و محروم خواهد بود علی بن القیاس بعد از تبع احادیث صحیح ازین بابی که در فقه مشهور  
و بعضی در تفسیر خود بسند آورده هر چند بدش چنان معتبر نباشد و مرایات اوقات تمام ندارد که صحابه را کم از آن چه در حدیث آمده است  
از حال این احوال که درین سوره مذکور اند پرسیده بودند فرمودند که ده فرقه از امت من ده فوج شده میبایند که در صورت  
بوزینه ها و پنهان چهل هزاران باشد و فرقه دوم بصورت خنکان و آن جرم خواران و رشوت گیران باشد و فرقه سوم از گولان  
سرزمین و یا بالاد و رشتبای آنها را بر روی میکشند و آنها سود خواران باشند و فرقه چهارم کوران و اهل فاضلان و  
باشک که با حق حکم میکردند و قوی میوشند و فرقه پنجم کران و گنگان و آن ها کسانی باشند که بر عبادت و طاعتات خود مغرور  
میباشند و خود دشمنای میکردند و فرقه ششم زبان ها خود میخایند و زبانهای ایشان از دهن برآمده بر سینه های آنها

بماند آنکه در روز قیامت چنانچه در کلام آمده است حاکم خواهد شد



و در او سببیم از زمان انهارا شده علم اهل محشر از دیدن آن تا که هست کنند این فرقه علماء و شیخ باشند که عمل ایشان  
 مخالف قول ایشان بود و فرقه ستم دست یابیده و آنرا کسانی باشند که جانوران بی زبان را سبب ایند اسید وند و سبب این  
 سبب بخاندند و فرقه ستم بر داری آتشین کشیده و آنرا کسانی باشند که هر از مردم پیش حکام ظالم اظهار میکردند و مردم آتش  
 میسازند و فرقه ستم کسانی باشند که بوی ایشان بدتر از هر در بود و اهل محشر را از بوی بد ایشان آذیت رسیده و آنرا باطن  
 شهوات و لذات خود را باشند و از اموال حق بشنیدند و در دست تبتیات خود صرف میکردند و فرقه ستم که تبتای در را گرد  
 پوشیده و آن که تبتا بر پوست بدن آنها چسبیده باشد و این فرقه اهل تکبر و تجبر باشند و اینهمه مذکور است بختان و عاصیان  
 است اما سوسنان و صالحان پس بعضی از ایشان بصورت ماه شب دهم تبتا بند و بعضی بزرگسارهای آسمان در شان  
 باشند و بعضی بر سرهای نور شسته و بعضی بر کتبهای زرین موضع و بعضی بر کوبه های مشک و زعفران و علی بن القاسم  
 و فخرت السعاده یعنی دکنه شده شود آسمان بسبب تکلفن تا در شان با صحنایف اعمال فرو دآیند و صور اعمال که در آسمان  
 بعد از صور عمل پیدا شده باشد ظاهر گردد و بشت آمدن بالا گفت آسمان است نمودار شود گو یا آسمان ششصد و شتر  
 افزون بر دشته اند و کانت الی و ابای یعنی پس آسمان در و ازمه تا که از آن راه داخل بشت تو اندیده و و مسیورت  
 ارجحال یعنی در و اندر شود که تا که بزرگسارهای زمین بودند و کانت مسر ابای یعنی پس بدانان کوه مانند بگردان  
 که از دور بصورت آب در نظری آید و در حقیقت ریگ است همچنان کوه ها در حالت روان از دویخان معلوم شود که گاه  
 دو حقیقت بریزه ریزه شده مانند ریگ است و چنانچه در جای دیگر فرموده اند که و کانت الجبال کتیا سیرا و در جای دیگر  
 فرموده اند و کانت الجبال و انبساط و چون پنجاهی زمین با این حالت شد زمین نیز بریم و در گشت و معدن و دوزخ که در آن بود شکفت  
 شد تا بجای آسمانها بشت و گاه گشت و بجای زمین دوزخ و نفوذ در میان مکان مطیعان و عاصیان و میان بدین متحقق شد و چون  
 آسمان در زمین رفت آفتاب باران و دیگر نعمتهای شتر که سابق مذکور آن فته است همه فضا پذیرفت و دوحی ساد  
 و شکر و در میان بختان و بدین غاندر زیر که مکان بود باش بدان دیگر باشد و مکان بود باش بختان و دیگر بدان جهنم کانت  
 من صداد یعنی بختین باشد جهنم مکان گرفت و دیگر که بر گناه آن فرشتگان که از نو بخیر ما و طوبیای آتشین گرفته آینه اند  
 مردم را بر کرده و میزنند و اللطافین صابا یعنی برای کشتن مغر و ما و اموال و مونسان نیکو کاران را از گشتن ازین جاد  
 و بدین بول آن دیگر اوتی زسد بعضی از ایشان مانند برق چنده از پل آن گذشته بشت رسیده و بعضی چون پا دند  
 و بعضی چون سبب دنده علی بن القاسم تا آنکه ضعیف ترین سلمانان که بگمان بسیار آلوده بود فغان و خزان در دست  
 بشت هزار سال قطع آن طایفه و از حضرت فضل بن عیاض رضی الله عنه روایت که سافت علی بن طاهر از سال از موسی بن باریک

بشت بالی حضرت آسمان

بشت بالی حضرت آسمان



جواب

ترو از مشهور تر تر از سال بالا آمدن باشد و بر سال هوا در سن و بر سال فرو آمدن این همه در حق مومنان است و  
 کافران در دست مکران و در خ گرفتار شوند و هر آن یقینیه که ایشان قیما احتجابا در نگیند در آن دو رخ و نه  
 بشماره از بلال هر چه منفصل است که از حضرت امیر المومنین رضی الله عنهما علی کرم الله وجهه یعنی احتجاب پسیده بود و فرمودند که هر چه بقصد  
 بر سال است و بر سال و از ده ماه باشد و بر ماهی روز و بر روز بر سال دنیا و بعضی از نادانان درین آیت از راه غلط  
 فحی گویند که این مخالف دوم و خلو و عذاب است که از آیت های دیگر معلوم میشود حال آنکه درین آیت احتجاب القین  
 نمروده اند انقطع عذاب لوم شود بلکه از کثیر متعلق میشود که احتجاب غیر تنهایی است و این نادانان را تنها است حقیقه  
 با تمامی احتجاب تنه نشود و نمی فهمند که تنای حقیقه احدی موجب تنای حقیقه تواند شد و بعضی مفسرین گفته اند که درین آیت  
 منظور بیان قدرت است و در خیان در دوزخ نیست بلکه منظور بیان آنست که مدت بقای دوزخیان را در دوزخ تغییر  
 بجهت نامانند به شمار و بنا و سالها و ماه و روز و ساعت تا زیرا که اگر مدت و زمان کم می باشد و با شمار میکنند  
 چون از آن زیاد شود و روز نامیشاند و چون از آن کم زیاد شود ماه نامیشاند و چون از آن زیاد شود سال نامیشاند  
 بقربها و چون بی نهایت شود بجهت اجتناب از غلبه مال قلیل را بر وسیه نامیشاند و چون از آن زیاد شود بیخ و نامش و چون  
 از آن کم زیاد شود و بعد از آن و چون شمار نیاید بلکه در ذکر و تغییر نامیده اند گفته است که احتجاب موصوف است  
 بعضی که باید یعنی که لایق و قوت قیما باشد و لا شکر انا یعنی نخوانند چشید در اندک سردی و او استاید  
 را که فی الجمله بریدن هوای سرد بر بدن و شربت سرد از درون تن یعنی در عذاب مومن حاصل کنند چنانچه دنیا است نه را با این چیز  
 تحقیق شود پس گویا چنین ارشاد شده که درین مدت دراز از سالان سردی نخوانند یافت و بعد از آن ایشان را در طبعه زمهریر برسد  
 بعد از سردی معذب کنند تا آنکه در یک پایشان بیاید و سردی مفرط نموده که در باز در من نش و من نش و من نش و من نش و من نش و من نش  
 کنند تا همانند که سابق کرده بودند و بمن دشواری ابله بدین در عذاب مانند گاهی گری و گاهی سردی و چون کلام ارشاد شده  
 این نادین مدت در دوزخ هیچ آتش نیستی نخوانند چشید حال آنکه در جای دیگر فرموده اند که هلم شراب منی هم در دنیا بطریق  
 سیر نمایند الا حیما یعنی اگر کسی نیاید گرم کرد و دمی ایشان را خواهر برید و در حرارت باطن مضای مضاعف خواهد بود  
 چه جای آن که تخمه تخمه و غساقا یعنی و چوک و زرداب مضای موهنه آنها و دیگر دوزخیان که در جفر ناهج باشد ایشان  
 کمال اضطراب و تشنگی از آن خواهند آساید و در دنیا ایشان را کیفیت رویه سیر فاسد خواهد کرد و اگر تشنگین مدت در آن دوزخ  
 در آتش که بی نهایت است کسی شبیه خاطر رسد که گفتم گناه ایشان در دنیا در زمان تنهایی بود که مدت العمر ایشان است و در عرض  
 عذاب غیر تنهایی کردن ظلم صریح است گوئیم این غلط فحی است بلکه این عذاب غیر تنهایی صحت است و درین عذاب خواهد بود

نخواهد شد مگر جز آنکه قافله نبی جزایک موافق اعمال ایشانست نه زیاده از آن زیرا که بعد از آنکه انعام نطفه معلوم میشود  
که حال ایشان نیز دایم و ابدی غیر متناهی است زیرا که انجم کاملی که از حیث حساب باقیه تحقیق ایشان میدهند استندالاعمال  
خود را و چون این حساب نبود پس القطار اعمال ایشان محض جاری و نقد آن آلات علی باشد بجهت خفت عقاب یا فوت توان  
زیرا که این هر دو صورت توقع حساب باشند پس باز اندن ایشان از اعمال بدان قبیل است که گویند به صریح پارسایانی که  
از بی جا و ریت به وجهی در جوهر روح ایشان جا گرفته بود و حکم ملکیه کرده و روح ابدی است بقای غیر متناهی و دارد و  
انفکاک ملکات سه خداوندان محال است پس آن ملکات نیز دایم روح دایم اند و موجب عذاب چون سب و لعین با از دایم سبب  
نهی آنکه و نیز ایشان که کتب اعمال جوارح با تمام و جیالی نمیکردند بلکه اعمالی که تعلق به ذات روح دارد و اصلاح جوارح و آلات  
دارد آن شرکت نیست نیز از ایشان صادر شد و آن فعال دایم بدین روح اند زیرا که ایشان کفر میکردند و گنایا بایا کتب  
یعنی فاسق را که در آیات ما را که دلالت بر وقوع جزا حساب نموده گنایا با انکار می یابند که صلا محال صدق آن آیات  
در خاطر ایشان خطور نمیکرد و این انکار کار روح است نه کار بدن پس بعد از مفارقت روح از بدن در عالم برزخ و باز تعلق روح  
به بدن در عالم آخر و نشر الی ابد الابدین باقیست مثل سودن از مستحکم که در معصوم موجب الم میشود و چنان این انکار سبب باعث  
سوجب از دایا و عذاب خواهد شد و اگر کسی را باز نشد بخاطر سبب که سبب معاصی و انکار آیات و دیگر اعمال قبیح روح از آن جنس نیست که  
بر مردم ظاهر شود پس در مقابل آن عذاب کردن بحکم محبت درست تواند بود تا و قیسه خیانت شخص طرد و سبب لاشها و نابت نشود  
او را بر این خیانت نهفته نخواهد بود و آنچه از اعمال ایشان بر مردم ظاهر میشود پس عمل این بود که بسبب مفارقت روح از بدن منقطع میگردد  
عمل غیبت شخص حاکم را می باید که حاصل باشد مردم دیگر مطلع شوند یا نشوند و اعمال روح ایشان را باید نیم بلکه خصیه نویسان یا نیز نوشته  
گذاشته اند و احوال ایشان نیز بر آن دلالت میکند و گنایا به نبی و دیگران از اعمال این و از اعمال روح و احوال و فعلایک  
و دلالت بر آن میکرد و احصینا که شمار کرده گشته ایم و در بحر و حفظ خود قناعت نکرده بلکه گنایا به نبی نویسانده تا  
تقصیان دار الفصل القضا ابر وقت یا باشد و عمل غیر متناهی را اجرا غیر متناهی می باید و قد و قوا خلق غیر تکلم که انکشاف  
یعنی پنج چشمه پس زیاده نخواهد که شمارا اگر عذاب کردن بر خلاف عاصیان الی ایمان که عذاب ایشان محض بر اعمال جوارح خواهد بود  
و منقطع خواهد گشت زیرا که حبیب ایمان حجیم روح ایشان بدی نداشت و در تنبیه الغافلین مذکور است که چون دوزخیان بسیار  
تشنه شوند باران طلبند ابر سیاه پیدا شود و از آن ابر باران مثل گدازندهای شران سختی و کز دایم چشمه شران بارند و ایشان را بگریزند  
و از آن رسال از زمین بر آن باران و کرم نامور ایشان مانند و حسن است معنی این آیت که در دایم عذابا فوق العذاب و این است  
قد و تو افطن بکم الاعذار و درین جا ایشان است که بخاطر اکثر مردم میرسد گویند که سوزن متناهی از جوارح چون سوزن مردم میدهند

تعبیر جوارح

احساس با اثر آن نمی ماند و کلفت عالم عیش و چنانچه صاحب دق را از گری خود انداختی باشد تجاوش آنکه این بی حساسی در صورت  
 سود مزاج متعق است نه در صورت سود مزاج مختلف و در خیال را با انواع عذاب مضرب خواهند کرد و حساس ایشان به نوع عذاب  
 را بقوت خواهد بود چنانچه از این آیت مستفاد میشود و نیز آنکه حس در بدن آدمی جلد است و جلد بدن در خیال بعدی صحت از  
 سر نو تازده خواهد بود و حساس و بسبب تازگی خویش تر خواهد بود و چنانچه در پوست تازه که بعد از آنکه رستن زخمی روی کمال قوت  
 احساس مجرب شده است و از جمله اسباب زیاده دوزخیان و در دوزخ این هم خواهد بود که مخالفان و دشمنان ایشان  
 با انواع نعمت نوازش خواهند فرمود چنانچه میفرماید إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ یعنی برای متقین بمقام حصول استقامت است و  
 استقامت ایشان از تمام هم و گشایشان امتیاز تمام و مبادیست اما کلام دارد حَدَّثَنَا که با چهار بار سوره که چهار دیوار آنها را  
 کرده اند و حدیقه در لغت عرب همان باغرا گویند که از هر چهار طرف دیوار گرفته باشد و عذابا که یعنی و انگورهای بسیار  
 است تا که بشود و در دوزخ ایشان باغ نمیزند و دیوار دیگر شده و چون تاک انگور رسیده و به حکم مکان دارد که در سایه آن نمی نشینند و در  
 سقف آنرا درست میکنند و من در حکم درخت دارد که مقصود از آن چیدن سیوه است با تخصیص آنرا از فرموده اند الا انگور  
 از جمله سیوه است که لفظ حدائق آنرا شامل است گویند و می شود که در آن باغها سایه با بنای تاک انگور نخواهد بود که بجای باران  
 و بخار باشد و کواکب یعنی در زنان باکره و شیرازه باشند که پستانهای آنها بلند و سخت شده است و سبزه بلوغ رسیده و  
 سیر بلوغ و بوستان بدون به صاحبان جامه زیبای و لایحیه لطیف است و آنرا با دینی آن نام هم سن و هم سال متقیان با  
 زیرا که وقت اعاده روح متقیان و آن زنان همان یک وقت است که نغمه دوم صور در آن وقت خواهد بود پس در یک است  
 تولد آنها شده چنانچه در جای دیگر فرموده اند انا انشان من انشان و جمل من انکار عرا یا ترا یا اصحاب العین و اینها  
 زنان دنیا باشند که صحبت آنها متغییر است و چسبیت نیست و سرور کلی حاصل شود و هم عمری هم سالانی یا در ترجمه  
 الفت نیست میباشد و از این است که پیران از صحبت جوانان و جوانان از صحبت پیران نفرت میکنند و در اکثر تفاسیر  
 که مردان و زنان متقیان سی و سه ساله باشند و معنی این کلام در اینجا همین است که محال بر قوت و نشاط ایشان متساوین  
 عمر باشند و الا تولد ایشان وقت نغمه دوم است و از آنوقت مادر آمدن بهشت مدت دراز خواهد گذشت و آنچه در  
 بعضی روایات که در زاهدی و عسکری مذکور است وارد شده که زنان پخته و شیرازه باشند و آن سی و سه ساله باشند  
 پس آن معنی است که شکل اعضای زنان را این جا مانند شکل اعضای این عمر خواهد بود زیرا که در صورت در زن همین عمر  
 تمام میباشد و بعد از آن رو با خطاطی دهند و ایشان بسبب تولد و از ضایع فرو نشستی گردد و مزاج انوشی که از طبع است  
 در وقت بیروت من معتدل میگردد و تناسب بین بدن باورگی و ناتجربگی که در محبوبان و معشوقان مرعوب است

درین سن بوفور حاصل میشود و بخلاف مردان که کمال عقل و تجربه در آنها محمودست بمنزله میوه که نخته و رسیده اش بهتر از  
 حوره میباشد و زنان مانند میوه هستند که غوره اش از رسیده اش در مذاق خوشتر نماید و گامساق و دیالامی شراب باشد  
 و آقا به لبالب بر کرده و پیالی آورده و از لفظ و طاق موافق استعمال عرب هر دو چیز مفهوم میشود بپری و تابع و متقیان شراب  
 نوشتانین بر آن مزید تنعم قلند و خواهند بود زیرا که بسبب کروجی و نشاط که از خوردن شراب کسپانند که دستهای بلند  
 زنان و دیگر نعم باغبانی که کور میای خود نموده و تکلیف و وقار از آن استیفاء نمایند و چنانچه در دنیا بسبب شراب  
 محبت خدا از باغبانی احوال مقامات و بکار لوازم و طوامع و دار و دار و لذت تمام برشته بود و ندامت شراب را بکار مثال  
 محبت الهی خواهد بود و مفاسدی و شناعتی که در شراب دنیا میباشد صلا را در نخواهد داد و لهذا حضرت ابن عباس رضی الله عنه گفته اند که در  
 نامهای چیزها مانند نامهای دنیاست و حقایق مختلف زیرا که خواص بسیار دنیا بتأثیر صور نوعیه در مواد غیر یکشبه صورت  
 گیرند و خواص بسیار بتأثیر تجلیات افعال الهیه حقایق قدری در ماده لطیفه تنالیه متحقق خواهد شد و هر چند در دنیا و آخرت غیر از  
 سلطنت افعال الهیه ظهور تا ثیرات آنها بسبب نیست اما بحکام ظهور و طهارت نشاط و لطافت و ادب و بعد از آن شراب  
 دنیا نمائیم تفاوت آسمان و زمین است تا رجلی موسوی را با آتش برود و گلخن که از سر گریه و خرافه و خنده باشند باید سنجیده  
 و نعم عقل و هر تبار وجود حکمی دارد که فرق هر استیجی زندیقی پس مجلس شراب نجای آن قیام از تبارج پاک خواهد بود  
 و لا یستحقون فیها لغوا و لا یکون ابا فی غیره نشیند و خوردن آن شراب سخن میبوده و راندن یا هم نکند و انکار  
 را چه جای آنکه عریه و دشنام و بدبازی و خنط و کلام پید شود و چنانچه مجالس ایشان در دنیا ازین امور پاک و صاف و دردم  
 و بزل و صحرای درختی در صحبت های ایشان مثل نشست همچنان در بهشت خواهد بود و این نعمتها و لذتها که این مجالس فوریست  
 ایشان خواهد قیاد از آن پس نیست که به تقاضای آب سبزه آسمان حاصلست و چنانچه در دنیا با اختلاف و لایات و در دیگر  
 و گرم سیر و قحطی دارد که حاصل میشود بلکه این چیزها را انشا الله تعالی خواهد آمد و جز ازین تنگ یعنی بطریق جزا و ادب و پروگار  
 تو که کامل نیست و آنچه کامل به کامل باشد و اگر کسی با خفا رسد که در جزا هر دو چیز مرعی میباشد مرتبه جزا دهنده و قدرکاری که بر آن  
 خراسید به و هر چند جزا دهنده در اوج کمال اقم است اما عمل ایشان با جمیع انقصد کمال نباشد گوئیم این نعمت و لذت متاد  
 جزا نیست بلکه عطا و عطا یعنی بخشش و انعام نقد اما بخشش و انعام ابتدای نیست بلکه حساب یعنی حساب اعمال ایشان داده اند  
 نه بقدر اعمال مثلا بادشاهی با انعام بخشش عماران خود منظر مشو به فرماید که هر که در جلوس حاضر است او را این  
 قدر دهنده و هر که در فلان قلعه تبعید است او را انقصد و هر که در فلان حکومت نامور است او را انقصد پس این تفریق انعام بر اعمال  
 صورت است و تفاوت انعام با عمل در قدر منظر عطا باشد بلکه حساب اعمال محض است تعریف نشان است و پس چون انعام بخشش را چه

اعمال مقرر فرموده اند مشابیه تمام با جزایید اگر ازین جهت اور اجزا نامیده شد و نیز چون این جزا بنده شخصی است که صفات  
 رب السموات و الارض با مشابیه یعنی پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان هر دو است و بر آسمان و زمین و اینها بخشش و  
 انعام ابتدای بی تکلیف و سابقه وعده و بی استحقاق در محال مرتبه فرموده این انعام بخشش خود را در حق کسی که مشابیه  
 استحقاق هم دارند و با ایشان وعده هم در میان آمده و تکلف هم بوده اند چه قسم کامل کنند معین نام او نیست و از حق  
 یعنی بخشاینده علی الاطلاق و بر که این نام دارد بی وعده هزاران حسان میفرماید بوعده جزا و فسخا بعد که اما با وصف این  
 رحمت او که از مادر پدر در حق بنده کان مطیع خود تنفیع تر است عظمت و جلال او نیز برتر است بحدیکه که لا یملکون منه  
 یعنی قدرت نخواهند داشت با وجود بقدر توجه رحمت و عنایت و قرب و منزلت از وی و خطایا که یعنی سخن گفتن با  
 وسطه و بر مقدمه خود یا شفاعت و دیگری از اقارب و آشنایان خود و این عظمت و جلال او هر چند لازم ذات او است اما  
 ظهور اتم آن نخواهد بود مگر بگوئیم لیقولنم الذی یومر بخلق یعنی روزیکه ستاده شود روح و روح نام لطیفه در آن که قتیقه  
 که بر مخلوق را داده اند از آسمان و زمین و گوه و دریا و درخت و سنگ و آزاد و جاوید و ملکوت کل شیء تعبیر فرموده و چه  
 در آخر سوره ریس است و همان لطیفه در آن بر مخلوق تسبیح و عبادت پروردگار خود میسر است که در آن سخن الاستیعاب مجیده  
 کل قد علم صلوته و تسبیحه و حقیقت آن لطیفه جوهری است نورانی که بر یکایک جوهر و اجزای متعلق است و همان جوهر روحانی  
 سوقرانی و اعمال صالحه از نماز و روزه و کعبه معظمه روز قیامت و در برنخ شفاعت خواهند کرد و شهادت خواهند داد  
 و آسمان و زمین و شب و روز گواه خواهند شد و در حدیث صحیح است که برای مودنان بر سنگ سخت و کلخ و چوب  
 تا آواز سی ایشان روز قیامت گواه خواهند شد و در آن روز آن جوهر نورانی که شکل مناسبه را بر خود لباس کرده  
 موقوف خواهند شد و بکار شهادت و شفاعت قیام خواهند نمود و فرق و تعلق ارواح بنی آدم و حیوانات و تعلق ارواح  
 دیگر مخلوقات آنست که تعلق اول دایمی است و مشابیه حلول سریا که در جمیع توابع طبیعی و نباتیه و حیوانیه و آمده حکم خود محکوم است  
 و تعلق دوم دایمی نیست و مشابیه حلول طریانیست و لهذا در دنیا نیز بعضی اوقات اثر آن تعلق ظاهر میشود و چه در شجر با اینها حکم است  
 کنند و حکم ایشان کاری سه انجام مییابند و بر ایشان سلام میکنند و زود قیامت این تعلق هم قریب دوم و سریان خواهند  
 و ازین است که را حدیث شهر اطاعت اخبار این چیز بسیار مذکور است و مسترد آن آنست که ظهور اثر این تعلق در سق  
 میشود که احکام روحانی غالب میشوند و دیگر مفسران اقوال مختلفه در تفسیر روح در نیت تمام آورده اند و حق همین است که مذکور  
 شد و الله اعلم بالصافات یعنی دانسته شود فرشتگان زمین و بر سق آسمان صفی صفتی برای تشبیه امر مجازا

و وزن اعمال نمودن طوارق صایف گذر زین از پل صراط و دیگر امور متعلقه آن روز سعد و آماده باشد لا  
بیگمگون یعنی در بحالت صلاحت نگونید و در نرسند اگر چه شفاعت و شهادت باشد الا من اذن له  
الرحمن یعنی مگر کسی که بدو را رحمت و علم شود که در حق فلان کس شفاعت کن یا شهادت ادا نماید این حکم به  
اقتضای حجت باشد در حق آن کس وقال صوابا یعنی و بگوید آن کس سخن درست را و علقه قاعده عرض کند مثل  
در حق کا و در حق شفاعت نکند و دیگر که بجهت امکان حق عفو است استغفار جبرایم او خواهد و هم چنین در شهادت نیز  
نماید و زیاده و کم نگویید زیرا که ذات الکریم الحق یعنی آن روز روزی است باطل و با صواب و آن روز روزی است  
نیر و در صبح نمیشود بخلاف ایام دنیا که در آنجا باطل و خطا و صواب هر دو مختلط و مخترج اند و تفرقه نیست و متصل است  
که منعی چنین باشد که آن روز روزی است که فصل و تفرقه در میان بیکان و بدین است و بسیار دادن در میان موس و کافر سخن  
روز است و آن روز قابل این کار است نه ایام دنیا که سر التباس و تنباه و سوات و نیک بد و نیک بد و طبع و صواب و نافع  
در آنجا وقت و فمن شاء اتخذ الى امره مآباً یعنی پس هر که خواهد بگیرد رجوع بسوی پروردگار خود را و او  
در آن روز نیز کلی و اوقاف هم چنان خود حاصل شود فایده رجوع الی الله منحصر و خلاصی از آن عذاب که بگویم فصل  
نصیب گشتن خواهد بود نیست بلکه انا انزل نزلناکم یعنی ما بار ما در قرآن مجید و بر زبان پیغمبر رسانیده ایم نشانرا که رجوع  
الی الله مقصور و محدود از اطاعت فرمان او سر کشی می کشید عجل اباقربنا یعنی از عذاب نزدیک که هر کس را در عالم  
برزخ بعد از موتش خواهد آمد و در آن عذاب حاجت تخریب اصول و ارکان عالم نیست بلکه تخریب عالم صغیر است  
و هم ارکان تنبیه و کفایت میکند زیرا که حقیقت آفتاب ظهوری است مظهر رویه اعمال بد است که بر نفس است غالب بود بصواب  
ناله نموده در قوت خیال و بهنجی که آن قوت از آن تر آن تمثلی شود بی آنکه صلیف اعمال را نشتر کنند و بقیه فقط مظهر است  
و گواهان و شاهدان حاضر شوند و حاکم علی الاطلاق تجلی نماید و در میان حقوق معشور و اولین و آخرین فراموشند و اقرار  
برای بیکان و در البوار بی برادران جدا جدا می شود و لهذا آن عذاب قریب قریب خواهد شد یوم یبطل فیهم  
ما فعلتم یا اهل یعنی روزی که خواهد دید هر شخص آن اعمال که مقدم است بود و دوست او که کنایت از قوت عالمه خبر  
قوت عالمه است و تقسیم دلیل است بر آنکه نیست و در نه نیست ظلمات آن اعمال در نفس امید آگشته زیرا که تقدیم و ترجیح عمل  
بدون رسوخ حاکم عمل در جوهر نفس و متصو نیست و آن بهیست صورت دارد در عالم مثال که مناسب است چون نفس  
از ادراکات تصرفات این عالم فارغ شده بکلی متوجه ادراکات آن عالم خواهد شد آن صورتها مشاهده خواهد نمود و سعید  
از آن قبیل است که عقل محاذ فلا سحر نیز آنرا دریافت نموده و قیاس بر عالم خواب کرده آنرا واقع دانسته فرق آن است

عذاب اولی عذاب است که در روز قیامت خواهد بود

که از عذاب بنانی بسبب توجیه نفس با دراکات این عالم درین نقطه خلاص تصور است و از آن عذاب باین نوع خلاص تصور کردن نیست که آن خواب بسیار دور و بنال ندارد بخلاف عذاب بعیم الفضل که بمحض عقل از کسب غیو اندر یافت پس این عذاب قریب است باعتبار زمان وقوع و هم قریب است بعقل باعتبار تصور و تصدیق لیکن بسیار بعید است و دور است اعتقاد ازین عذاب قریب بحکم نجات خواهد شد زیرا که چند احوال در بسیار مظهر در نفس این کسب کرده بودند با ایمان و اعتقاد صحیح نیست فریضه عظیمه در آن احداث نموده بود بعد از کشتن نور ایمان بر ظلمت معاصی غلبه خواهد کرد و آن مبیات مظهر چون ابرتر اتم نسبت است رشتنی آفات هم خواهد پاشید و گاه غیر از آن مبیات مظهر چیزی دیگر در دست نخواهد بود تا سوزان دفع ظلمات نمایند تا چاه حیرت خود بپسندند و «و یقول الکافر» یعنی خوابید گفت که از بعد از آنکه صورت قبیح کفر و معاصی خود را خواهد دید و مقابل آن صورت نور نهی ایمان را خواهد یافت یا کینه کشتن شرابا که یعنی کاشکی من خاک بودی و بصورت انسان مخلوق نشدمی تا از من ای صوفی قبیح بودی آمد و خاک را به تحسین جسد یا خواهد کرد که انتهای مواد بدن آن خاک است اگر نقطه است از اغذیه متولد شده و افراط نباتات و حیوانات و نباتات و حیوانات از خاک و اگر گوشت و پوست و خون و غلط است نیز از اغذیه و او دیده و فو که متولد شده باز منشی خاک شده و چون بعد از خاک ماده دیگر بخاطرش نیست تا چاه در وقت قرار از صورت انسانی بعد از او را که خاک است آرزو میکند چنانچه اگر کسی را در سفری اذیت میرسد بگوید کاش من از خانه نمی برآمدم و میگویند که من از راه برگشتم یا در وسط راه میمانم که درین گفت و گویا ازین باب معلوم نخواهد شد و نیز خواهد دانست که این همه گفته را بسیار اسبب بقای روح من است اگر محض من میبودم و خاک میشدم باین عذاب گرفتار میشدم و از حضرت ابن عباس رضی الله عنه و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما موقوفه است آمده که در روز فضل و قضا بعد از آنکه جانوران را با هم قصاص گرفته حکم خواهند فرمود که خاک شوید و مجال آن جانوران غبطه خواهد برد و خواهد گفت که کار مرا حکم خاک شدن میفرمودند و ازین نهایت فاسده که موجب این جناس است نیز خواهد شد و بعضی از صوفیه فرموده اند که مراد از خاک شدن آنست که مانند خاک متواضع و فروتن میبودم و ترشح و تبکر و سرکشی و طغیان نمیکردم و بعضی و اعطاف گفته اند که مراد از کافرا بل پس است که فردا کسل و دست چون حضرت آدم و ذریه ایشان با انواع نوازش مخصوص خواهد دید آرزو خواهد کرد که من هم خاک میبودم و از خاک سپید میشدم نه از آنش که بآن مخرمی کردم و میگویم که در خلقت من نادر و خلقت من طین سور و الساجه این سوره یکی است چنانچه در تفسیر آمده و نه کلمه و سبقت و پنجاه و نه حرف دارد و در ظاهر نظر ربط این سوره با سوره و المرسلات فوی معلوم میشود زیرا که مطلع این سوره با مطلع آن سوره کمال شباهت دارد بلکه در تمام قرآن باین روش مطلع بخوبی واقع اند اول صفات دوم ذرات سوم رسالت چهارم نازعات پنجم عادات و در صفات شصت و یک و کورت و در ذرات چهار صفت و کورت و در رساله سور و پنجاه و پنج صفت و کورت اما سوره عادیاب و جهت شباهت این دو سوره



قاهر افتاده اول کوتاهی آن و درادی این بر دو دوم آنکه و صفت در آنجا بیعت فعل کور است که فاشترن به نقض فوسطر  
 به جهاد و درین هر دو سوره پر پنج صفت بیعت اسم فاعل مذکور شده پس این هر دو سوره را در روش مطمح کمال مناسبت پیدا  
 لیکن در بنیان صحابه یعنی نظر دریافتند که در سوره و المراتل بر تیان یوم لفصل و احکام اوست و سوره (عمر تیسالون)  
 نیز شرح کیفیات و قایل یوم لفصل است پس گویا سوره (تساول) شرح و تفسیر رسالت است هر دو را با هم متصل نوشتند بعد از آن  
 بر عایت مناسبت مطلع این سوره را آوردند و نیز تعیاز اسمان نظر معلوم میشود که مضامین این سوره با مضامین سوره تساول  
 بعدی مناسبت واقع است که نوبت با تکرار رسیده و با وصف این مناسبت رعایت مناسبت مطلع چندان اهم نیست تفصیل  
 این اجمال آنکه در اول آن سوره سوال کردن کفار از احوال قیامت با هم دیگر مذکور است و درین سوره سوال کردن آنها از احوال قیامت  
 صلح که تسلیت نک عن لاحتیایان سر ساه با زنده آوره الم تحمل الارض ما یواد و قمشه و درین سوره و الارض بعد از  
 و حیاه و در سوره و الجبال از نادان و درین سوره و الجبال از سها و در سوره و الدلیل لیس و انصار معاشا و در سوره  
 و غشش لیسها و اخراج ضحیها و در آن سوره و سبعا شادا و درین سوره و انتم اشد خلقا الیهم سها و تنبها و در سوره  
 مذکور آب باران است که از آسمان می آید و نبات را میر و یاند و درین سوره مذکور آب باران است که از آسمان می آید و نبات را  
 میر و یاند و درین سوره مذکور آب باران است که از زمین می آید و درین سوره و سبعا شادا و درین سوره و الدلیل لیس و انصار معاشا و در سوره  
 یوم تنفخ فی الصور و درین سوره و تتبعها را دقیقه و در سوره و در حق جنم فرموده که اللطافین با ما و درین سوره و  
 فاما من طعی و اثره بحیوة الدنیا فان الجحیم هی الما و در سوره و در حق جنم فرموده که اللطافین با ما و درین سوره و  
 که لا یشین فیها احتقا با و درین سوره و در حق جنم فرموده که اللطافین با ما و درین سوره و  
 و در سوره و در حق جنم فرموده که اللطافین با ما و درین سوره و  
 عن الی فی فان کنت هی المادی الی غیر ذلک من المناسبات الی ظهور بعد التعمیق و در وجه تسمیه این سوره  
 نازعات است که صفت نازعات از جمله این پنج صفت که در مطلعش مذکور است و سید حصون جمیع کمالات است و صفای  
 متفرع بر آن پس این صفت حکم قواعد بجد دارد نسبت بر این علوم که تحصیل آنها بدون تحصیل این ممکن نیست تفصیل این اجمال  
 آنکه نفس انسانی چون متوجه تکمیل خود میشود در هر کار از علم و عمل و صنایع و حرفهای خود مشغول باشد خواه مذموم و خواه مذکب  
 و خواه بد و خواه نیک و خواه از انطی بنمرا تیب پنج گانه ناچار است تا با وج کمال آن مطلوب خود را برسد و تبه تکمیل در آن  
 فن پیدا کند و تساول آنست که خود را چه چیزهای که منافی آن مطالب است بکشد و درین حالت او را چه عظیم در شیبش آید که  
 طبع او آن منافیات را میخورد با شرع بران منافیات سفر نماید یا عقل بسوی آن منافیات میگردد و انکسین مغلاف طبع را عقل با آن

خود را به تحصیل آن مطلب مشغول نماید و از خیالات تغییر فرموده اند بکشیدن پر زور و محکم که مدلول و المنازعات عرفانه باشد  
 و چون این خیالات نسبت بشبه است نفسانی و قشود آنرا و عرف اهل سلوک قبحه و مجاهده نامند دوم آنست که بسبب مشغول شدن  
 و نیست بان نشاطی و سرور پیدا شود و در آن کار بدل او رغبت کند و اگر از آن کار مدتی بازماندنی اختیار نشد آن کار  
 شود و کشاکش خطرات و دوا باقی نماند و دیگر و بکجاست هر وقت تشغیل شود و از خیالات تغییر فرموده اند به نشاء طه که آنرا  
 در لغت سندی را مانگ گویند و در اصطلاح اهل سلوک این خیالات را که در طلبی خدا پیش می آید اراده شوق و ذوق  
 نامند و عقده کشاکش مشکلات این راه از همین صنعت است اما بدون صنعت اول حصول این حقیقت ممکن نیست زیرا که  
 این خیالات بعد از کشاکش بنیاء حاصل میشود سیوم آنست که مهارت تمام در آن مشغول پیدا کند و بکلفت تعب و انکار از وسع تمام  
 گیرد و بسبب کثرت و درشتی بلکه گردد و از خیالات بساحت که بعضی شاعری است تغییر فرموده اند زیرا که مرشدان و در آید  
 بکلفت مشقت میکند و این خیالات را در عرف اهل سلوک سیر احوال و مقامات نامند و ادنی حد کمال بهر حال است که  
 قبل ازین مرتبه طلبی و تلاشی بیش نیست حصول مطلب از خیالات شروع شد چهارم آنست که در انکار بهر شیئی اقران خود  
 نماید و آنچه از دیگران در آن صنعت و فن نیاید ازین سیر انجام پذیرد و این خیالات کمال علی است که از آن سبب تغییر  
 فرموده اند و در عرف اهل سلوک این خیالات را طیرن و عروج نامند پنجم آنست که جمیع حدود کمال اعلی کرده بحد تکمیل رسد و در انکار  
 مستعد و عقده کشاکش که دیگران از حد شکل خواهند و مشهور است و تدبیر او در آن صنعت بوی جوع نمایند و از خیالات  
 باین عبارت تغییر فرموده اند که فاله برات امرای و در اصطلاح اهل سلوک این مرتبه را مرتبه رجوع و نزول و دعوت بخلق  
 الی الحق و مرتبه تجلیل و ارشاد گویند و این پنجم مرتبه در هر مطلب از جز و شری و در هر کیفیت از کیفیات محمود و مذموم نفسانی  
 را پیش می آید اما بعضی از نفوس بهر تصور بعد از این موانع از غنی جمیع غیر تبیجگاه تصور میکنند و بر یک پا  
 یا چهار مرتبه تناوع نماید و بعضی توفیق یا خدا لان جمیع مراتب را که میرود و مقتدا ای حال در یکی و بدی و بدست  
 و ضلالت گیرند و چون در سوره (عن تیسالون) اشاره اجمالی به این مرتبه نفسانی و عقده بود که قانون افواج  
 در سوره از ابتدا تفصیل این مراتب منظر شد اما بصورت قسم با صاحب این مراتب آورند تا بر عظمت اصحاب این مراتب دلالت کند و نیز  
 اشعاری بوجوب قیاس قیامت بر ظهور آثار آن مراتب حاصل بلکه در دنیا آثار آن ظاهر شدن مکان شست و شوی دنیا تحمل آن  
 ظهور نیست باز قیاس مقید بظرف زمان آمدن قیامت است تا معلوم شود که قسم با مرتب و اصحاب این مراتب همان وقت است  
 و همان قیامت است زیرا که قبل از آن وقت دینی ملاحظه آن مقید قابل قسم نیست پس دیوم ترجع الحقیقه به طرف مستغنی بر  
 قسم که حرف قسم بر آن دلالت میکند و مجموع این ترکیب مانند ترکیب و انوار از انبختی و انوار ادا انبختی

و اشغال فلک شود گویا سنی کلام چنین است که قسم مخورم باین جماعات که موصوف باین صفات اند روزیکه قیامت قائم  
 شود و آثار این صفت ظهور کند و گویا موصوف بصفته اول اند غول جدا بیایند و احکام ایشان برنگی ظهور کند و گویا  
 موصوف بصفته دوم اند غول بگریخته با احکام دیگر و علی القیاس کسانی که مجموع دو یا سه یا چهار یا پنج صفت موصوف اند  
 غولهای تفریق با احکام و اوضاع مختلف حاضر شوند و مرتبه بر یک در العین اول عشر گرد و دو کارخانه امتیاز و فصل صورت گیر و مثلاً آنکه  
 شیخه در مرجع لشکری گوید که قسم بآنکه فلان پسر چون بود جنگ شود و قاره بنوازند و نقیبان منادی کنند و رساله اش  
 بشمل غول غول سوار شوند یا در مرجع دفری بگویند که قسم بدر بار فلان و زیر روزیکه کجری برپا شود و مرد ها حاضر شوند و قلعه ها  
 کشته شوند و مقتدیان خالصه و تن و بیوات و خانه سلمانی و استیفا و تقسیم و باز یافت پایه بیایند و مشغول کار گردند و چون  
 ملی انیم است بکانه یار فزاری در یک مرتبه و دو مرتبه و سه مرتبه و چهار مرتبه از اکثر تب نفوس انسانی مختلف متخالف است بعضی  
 در امور خیر از سلوک راه خدا یا تحصیل کمال علمی یا تکمیل تقوی و طهارت و یا جهاد اعدا و دشمنان این صفات و کمالات حاصل میشوند  
 و برخی را در امور قبیله مثل فسق و فجور و کفر و بدعت و ضلال و کجروی و تباہی و ایم و خیانت و سب و کینه و لجاجت و در محشر بر سر کشت  
 و کار و مسلم و یکی از اصحاب انیم مرتبه شمر و در زمره آن نامند و خواهند چنانچه احادیث صحیح بر آن دلالت دارند جا فرمودند  
 بعنقه الله فقیهان و بجا فی زمره اشهد انه و در حق کسانی که مطعون برده اند تازم و تجاد و شهادت و الموقی علی انفسهم  
 مشهور و معروف است و در جانب دیگر ای نیز صرح و معلوم و بر سر از اصحاب انیم مرتبه من ای القسین کالوا به ارکان یوم الزل  
 و امتیاز اند و یا بجهت که ظهور عمل و مجازات الهی در ایشان ظهور خواهد شد قابل انجمن قسم شدند کوفی حد انفسهم بعضی  
 اسام آنها مطر و دولتون و تحذیب و تقیابا باشد زیرا که خطورین جا بواجبی امر مجازات بوجود آنهاست بذات صفات  
 آنها فی انفسها یعنی رانیک بایده فیه که بس و قتی است و تصدیق باین نزد بناید نمود و در لفظ قرآن که جای گیر فرموده اند  
 لا اقسم بالنفس الا لله تا بل یکر تا استبعاد و فتور و چون انیم قدم تمشیه در تفسیر شریع و میرود و در  
**الرحمن الرحیم** و التذات عز و جلال یعنی قسم بکافیتی که میکند خود را در کاری کشیدن سخت و محکم لفظ  
 غر و در اینجا بجای غر و قایم فرموده اند از قبیل اقامت مصد بحر و مقام فرید مثل من فانبته الله نباتا و غر و لغت  
 و کشیدن سخت را گویند و خود است کشیدن همان که چون او را بر میکنند بیکان در خانه اش غرق میشود و التذات  
 لشدت یعنی قسم بکافیتی که نشاط و شوق پیدا میکنند در کاری و التذات بکافیتی که یعنی قسم بکافیتی  
 که نشاط و شوق پیدا میکنند در کاری و التذات بکافیتی که یعنی قسم بکافیتی که نشاط و شوق پیدا میکنند در کاری  
 مخورم بجهت کنندگان در کاریکه از خیم همان خود را کار شپس میروند و التذات بکافیتی که یعنی قسم مخورم

به تدبیر کنندگان کاری از کارها که جماعات مذکوره اصدربه تدبیر و نگاشتن نهاده و منبسطات و مشکلات است بخار از ایشان  
 میجویند و وجه آوردن فادرین دو قسم خیر است که مرتبه این دو فرق بسیار بلند تر از فرقهای سه گانه سابقه است زیرا که  
 محال و تحیل یافته اند چنانچه مرتبه فرق آخر از فرق چهارم هم بلند تر است که انهمه سبقت آنها بنی بر تدبیر ایشانست و گویا در عالم  
 قیم برپا دارنده آثار ایشان اند و در میان سوگند با علی و سوگند با دینی فرق جزو است بنابر آن فای تعقیب را در دنیا و آخرت  
 کند بآنکه سوگند با علی پس از سوگند با دینی است و ترفی از ادنی با علی بنیایم و یوم تجحف الراحه یعنی قسم باین  
 جماعت روزی است که بگذرد از زنده یعنی زمین و کوه و درختش آید بسبب لغت اولی ارواح از ابدان جدا شوند و نظام  
 عالم برهم شود و تقدعها الراحه یعنی در پی آن رسد پس آینه و مراد از پس آینه نقشه ثانیه است که بسبب آن با  
 ارواح بقول رجوع نمایند و عالم از سر نو بزرگ گچ پیدا شود و جواب تقسیم را مذکور نموده اند زیرا که خود قسم بر آن جواب  
 دلالت میکند یعنی دلای صاحبان مرتبه کوره در آرزو مختلف شدند پس کاینکه طی سیرات و طبضمانندی الهی کرده و  
 باطنیان و آرام باشند و شادان و خوشوقت با چیرهای تازه و نورانی برخیزند و کاینکه غیر تباد نامرضیات اولیا  
 بعمل آورده بودند سیر میوه حیران شوند که سعی ملایکان شد و چیزیکه کردنی بود مذکوریم چنانچه ارشاد میفرماید و قلوب  
 یومئذ و احفاه یعنی چندی از دلها در آرزو در مضطرب و بقراری باشد مضطرب و بقراری آنها بعدی غلبه کند و ضبط  
 و تماسک آن نتواند کرد بلکه در چیرهای ایشان انما آن مضطرب ظاهر گردد و انبصارها خاشعته یعنی چنان صاحبان  
 آند لها خیره و حیران مانند و حال لهای اهل طینان و بقراری آن مذکور نموده اند که منظور خوف از روز قیامت و تهور  
 شان اوست چون معلوم شود که چندی از دلها در آرزو در باین حالت بقراری و مضطرب خواهند بود ترس باید که مساو ادله  
 مانیز از بخل نباشد و حال لهای آرمیده و مطمئن را در نظر نباید آورده که بدون دلها با ازان که شکوک و در شکوک و تردید  
 نباید داشت زیرا که در خوف شک هم کفایت میکند و در سیدطن غالب باید و بعضی از مفسرین از جمله زمین و کوهها را مراد  
 داشته اند چنانچه و تابه دیگر مذکور است و یوم تجحف الارض و بحال و در آرزو آسمان و تاره مارا زیرا که عقب از زمین  
 و متفرع خواهد شد بعضی گویند در حقه زلزله اول است که سبب زلزله زمین خواهد کرد و در آرزو دوم که تمام اجزاء زمین را بریزد  
 ریزه خواهد ساخت و در اینجا باید دانست که مفسرین را در تعین با صدق نهیفات پنج گانه که در مطلع این سوره مذکور اند متوافق است  
 بعضی بر یک محل حمل کنند و بعضی بر چیرهای مناسب با هم تعلق دارند و در یک محل صفوف اند و برخی بر چیرهای متفرق چنانچه در سوره  
 که مطلع آن مثل انصفات است یعنی قسم مختلف کرده اند حضرت صوفیه قدس الله سرهم گویند که مراد از ده و اوالا زحمت  
 غرقه و تلو با لسلوک است که نفس اماره خود را که در اتباع شهوات غرق شده اند بر میگردانند و از ناشطاستی

قلوب ایشان وصول حضرت الهی مراد اند که تعویقات و معازلات نفوس ایشان ایل شده و موانع عبادت مرتفع گشته بحال  
 نشاء در عبادت و ذوالاقل اوقات خود را مشغول میدارند و از ساجات نیز قلوب شناوری کنند گمان دریا معرفت مراد اند که  
 خوض در آن دریای بی پایان ثمره مجاهدت و وصول احوال و مقامات فخره آن خوض و از سابقات قلوب واصلین مراد اند  
 از قطع منازل سلوک باقصی مراتب قرب وصال رسیده اند و در میادین وصال و مقامات قرب یکدیگر سبقت میکنند و از  
 مدبرات امر این قلوب کاملین که بعد از وصول بر آن دعوت خلق بحقی نزد میفرمایند و بصفت اینها تصدیق شده و جوع میکنند  
 و جوایب در بنیادهای یوم ترجمه الحقیقه و مقدس یعنی به تبعضن الی الله صریحان تصدیق شده و اوصاف  
 او مطروین ان تصدیق با خدا و مبدء و علل ظاهر گویند که مراد از تحصیل قوت علمیه است مقصود از ازاعات غرقا طای  
 علما نیست که معالی و فقیه را بر ذوق خود از عبارات متون و شرح و حواشی میکنند و از اینها نشاط و طالعها  
 متوسطه حاصل نمایند و مشکلات را آسان میسازند و پیش طام خود از نشط البعیرت یعنی پاسبان شتر را در و از اینها ساجات  
 طالعها منتهی که محسوس اهل علم کرده اند و در ساجات علوم شناوری میکنند و از سابقات فضلاء مدق که در این نشان  
 و قایق مخفی سبقت میکند و از اینها مراد مضمین کتب و در این قوه و حاصل کنندگان اصول فروع و حواشی  
 و بنیوت نیز در همان محل مقدس یعنی به تبعضن یوم ترجمه الحقیقه و مقدس که من الاشیاء و فهمها و غیره فو انحق  
 عن الباطل و الهمین بضلال و اصحاب جهل و قائل گویند که موصوف باصفا غزاة و مجاهدین و پاسبان و اساطیر آنهاست  
 پس به ازاعات غرقا و دستهای غازیان است که گمانها ساخت میکنند و نشاطات به مانند است که تیرا بسوی کفار  
 میکنند و من نشط الدوادا و اخرجه بسببه و یا جماعات غازیان که بنشاط و تنجز در میدان جنگ میریزند و ساجات  
 اسپان غازیان اند که در صفوف دشمنان شناوری میکنند و سابقات به غولهای قراولای اسپان آنها و در دست  
 امرای پادشاهان و امیران که کار جنگ بحسن تدبیر و صلاح ایشان سرانجام می پذیرد و کوچ و مقام و حرکت و سکون بطوری  
 میباشد و اهل نجوم گویند که مراد از این جماعات موصوف بصفت مذکوره کواکب سیاره اند که اولی اند کیشند تیر در کمان  
 بحرکت میریزد تبعیت فلک الافلاک حرکت میکنند و تانیا از برجی به برجی بحرکات خاصه خود متعلق نمایند و تعبیر از حرکت  
 بنشاط و فخره و من قولهم ثور ناشطای خارج من بلد الی بلد و مراد از سیاحت حرکت مراکز آنها که مانند ماهی در بحر حرکت  
 شناوری کنند و می نمایند و بسبب اجتماع حرکات و مخالف آنها با یکدیگر تا این می نمایند و بسبب اختلاف اوضاعی که در ساجات ایشان  
 را حاصل میشود تدبیر عالم میکنند و هر کوب دنیا موری که متعلقان کوکب است و خلل دارد و الاتصالات و نهرفات و تبدیل  
 فصول اوقات معرفت کائنات فعلی و حوادث آینده از آنها دریافت میشود و از حضرت الهی انصراف عین

رضی الله عنه نیز تشبیه همین قول منقول است و عاقل و مذکرین گویند که مراد از تشنگان آنکه ارواح کافران را شدت تمام نرسد میکنند  
پس ناز عاتق خرقا بران با صاقل می آید و ارواح مومنان را به سهولت مبرارند پس ناشطانات نشطا میشوند و بعد از قبض ارواح  
آن ارواح را گرفته در عالم برزخ شناوری میکنند پس ساجات سجاسیکردند و با هم دیگر درین باب بقت نمایند و امثال آنجا  
و عذاب و تخم قبر را تدبیر میکنند و جوایب هم در هر دو صورت همان محذوف است یعنی به تشنگی بدلیل انقلاب بحرب و انقلاب الحاد  
بتدبیر الگوکب و شبها و الموت و بعضی از ایشان گویند که نازعات و ناشطات ملائکه موکل بقبض ارواح کفار و  
مومنین اند و ساجات و ساقات ملائکه موکل بر سالت و شیت میام و مدبران امراء ملائکه عظام مثل حضرت  
جبرائیل و حضرت میکائیل و حضرت اسرافیل و حضرت عزرائیل مع ارواح و جنود هم که هر یک برای تدبیر امری از امور کونیه  
فرموده اند حضرت جبرائیل بر باد و جنگها و انزال می منصوب اند و حضرت میکائیل بر باران و نباتات از ارواح حضرت  
اسرافیل بر تقطیع صور و نفخ روح در جانوران و آدمیان و بر لوح محفوظ و تقدیر از رزاق و آجال حضرت عزرائیل بقبض ارواح  
موتی از مرض و آفات و بعضی گویند مراد از نازعات و ساجات ملائکه است که تیر ماراد و خود میکشد و مراد از ناشطات  
شتران و گاوانی که از چاه کاغیس آسبکشند و مراد از ساجات کشتی که در دریای ناشناخته می میکنند و مراد از ساقات سپاهیان و نده  
و مراد از مدبران امراء اباب عقل و حکمت که در هر باب بقوت عقل تیری میرانند و حیل برای کارهای پدید می آرند و جوایب هم است  
که گویند و مناسب و دقیق و مقیم علیه بعثت و حضرت با و نال معلوم می تواند شد چنانچه پوشیده نیست و چون در حکام پیشین که در  
رستخیزی چنین از دلها و کمال اضطراب و بیقراری باشد چنانکه آنجا پیغمبر و حیران گردند مظنه آنست که بخاطر این معطل شود که کافران  
نشیند زانرا این خوفهای می گفتم باشند اباب عقبت اینو قه متوجه فکری میکنند و در پی می نمایند یا هنوز غافل و بیخبر میگردند و جواب  
ارشاد شده که یقولون انما لکم دود و دود فی الحافره یعنی میگویند کافران که ایامان را گذشته و خوابیدند در حالت پیشین خود  
یعنی پیران مرگ بازنده خوابیدند و حافره در لغت قطع کرده را گویند زیرا که حافره حافره نام هم است و در را قطع کرده شده شتر  
هم نمیدانید که یا نفس هم را ناسیدند باز راه را که اصل نفس هم میباشد بطریق مجاز و حافره گفته و خوض آنست که کافران مجاز زنگی  
آخرت میکنند باین شبهه که اگر بعد از موت بازنده شویم بحالت متروکه خود رجوع نمایم و رجوع بحالت متروکه خلاف واقع است الا تقطع لازم  
آید و چون این امر بر و طعن شد چون آن را در آن در کلام و فطرت اجاز بود و باز بطریق تقویت شبهه تقصیر دیگر انکاری و تعجبی و میگویند که  
ایک انکنا عظامنا مختصرا یعنی ایامان زنده خوابیدیم و فقیه ما شیخ انهای کاواک میفرموده و بوسیده که با دورا  
استخوانها پیچیده او را میکنند و تخیر در لغت آواز را گویند که کاواک است و وجه تقویت شبهه با فروان تقویت آنست که چون  
مرگ می شود و صورت تشبیه او باطل میگردد و اگر فی الفور بلا مصلحت از آنجا که باز به انصوت اعاده نمایند ممکن است زیرا که هنوز

اجزاء را بدیهه متفرق نشد و بعد از آن اجزاء قبول انصورت نقصان پیدا کرده و هرگاه همت را باز بگذرد و اجزاء را بدیهه متفرق نشد  
و بعد از آن باقیه نقصان کلی بلکه بطلان پذیرد باز احاده آنکه کتب جان صورت منقسم محال میگردد و چنانکه در هر ضاعی مجرب است  
پس اگر جزو احاده در حیات که مسلمانان میگویند فی الفور بعد از موت بیان میگردد جای آن بود که کشیده شود چون این عدد بعد از  
که شش فرزند و سه روز بوسه بین استخوانها و خشک شدن رطوبات که شرط قبول حیات اند نشان میدهد چنانچه هم باور توان کرد و اگر  
نزد کفار و ملایم ضحی ثابت کرده میشود و جواب این شبهه هم گفته می آید که آری رجوع بحالت مرگ و خواب و بیهوشی که حالتی  
بجالت الحی بطریق تعاقب اشیاء حاصل خواهد شد نه خود حیات بلکه بعینها و در تعاقب اشیاء الحی تردد و انکار نیست که تعاقب هم  
و تقطیع و روز و شب و شکلات قمریه و فصول شمسی و موسم در هر روز و در هر راه و در هر سال شاهد محسوس است و در ماضی همت  
بیان بطلان ترکیب احاده آن دفعی موجب دشواری احاده است که قدرت عمل کامل نداشت و الا از داد فی الفور احاده کردن  
از فردن و بطلان استعدا و بار دیگر بیان استعدا و بار دیگر بطریق استهزاء تعجب میگویند که آنکه اگر چه خدا  
یعنی این زندگی که بعد از تفرق اجزاء و فساد رطوبات خواهد شد درین صورت باز گذشتن از بیان است زیرا که بعضی اجزاء خود را  
نخواهیم یافت چیزی بسیار از ناقص خواهد شد و الا کسب ما از ما جدا خواهد گشت پس گذشتن از بیان جهان نهم با اثر مشهور  
مسافری است که از خانه بانال حشمت و صحبت و سلامت اعضا برآمده بود و در سفر هم راه را یاد داده تنها و بر سر و بدن  
زخمها برشته و اندامها تلف کرده باز گشته بیاید که سحر این کائنات او باز یکن استحق تعالی و جواب این استهزای ایشان  
فرمایند که این شبهه نشان از آن است که فعل و تاثیر الهی بر فعل و تاثیر خود قیاس میکنند و او تعالی را مانند خود و قیاس میکنند و درین  
استعانت بالابن نفهمید حال آنکه چنین است فعل و تاثیر او تعالی موقوف بر اسباب و آلات نیست بلکه اسباب و آلات نیز از فعل و تاثیر او  
میشوند و فراموش می آید و قائلان که هیچ وجهی و هیچ وجهی نیست آن زندگی که از یک جنبه آن کثایت  
از آنجه صورت که مجرد از احوال و احوال باین سلیقه خواهند شد و تعلق روح باین همه شرایط و اسباب است را جمع میکنند و بسبب  
آن تعلق حیات کامل حاصل خواهد شد نه مثل حیات جنین و طفل نو زائیده که ضعیف دارد و حرکت بدنی ندارد و حرکت  
ایشان بجز در کشیدن آن آواز تند حرکت سر و قوی و غیره خواهند نمود و از باطن زمین شیش خواهند کرد و با ذرات آنها با لسان  
یعنی پس ناگاه ایشان بر دو زمین خواهند بود و سایر در لغت زمین سفید هموار را گویند و نام زمین از حرکت است که در آن  
زمین هم حالت است و محتمل است که سایر زمین جامعی بیداری باشد و از هر که منجی بخوانی است مثل کاذبه و خطایه  
تقریر این آیات بین احتمال است که چون کافران بر الزام مسلمانان گفتند که بعد از مرگ قیام قیامت که موعود است  
فان بعد از این بیایست و درین بین استخوانها بوسیده و رطوبات بدن فانی و اجزاء آن متفرق و متلاشی خواهند گشت باز احاده





و در بار او حاضر میشدند بار تا چوب دستی خود را بیک نه اخشن بر زمین زنده میکرد و از دای بزرگ میشد و میدوید و دهن را او را که  
 ی غریب پس بعد از وقوع تعاقب حیات که انی چند بار بر یک جسم واحد که چوب بود و کمال بعد از قبول حیات حیوانی دارد و در دو سوراخ  
 مطلقاً نیست کدام جای ترو و شکست و فرعون بعد از دیدن این حیوان فیض کامل بحمد الهام برکت معقد و زجر او قائل  
 بعد از قدرت تعالی نشد و این کافران نیز بدین دنده شدن یک مرده رو بر او نخواستند آورد بلکه مستحق عقوبت دینی بودند  
 گشت که بعد از رویت آیات تکذیب و تکار در عادت است که موجب آن میگردد و اگر آن قصه تفصیل گوش زهر سلسله باشد باید  
 در اینجا که یک سوره از کادیه سوره المائدین طحا یعنی ابتدای تفسیر آن وقت بود که از داد او را پروردگار  
 او در میان این تبرک که طوی نام داشت و کیفیت واقعه چنانچه در سوره طه و سوره قصص دیگر سوره مذکور است آنست که حضرت موسی  
 عم از شهر مصر که مولد و مسلک ایشان بود بابت خون قبی ظالم که از دست ایشان بوقوع آمده بود و فرعون در فکر قتل ایشان شده بود  
 اندوه بهشت بدین رقت و در خانه حضرت شعیب که در آن شهر میسر بودند و قصه ایشان نیز در قرآن مجید مکرر بیان فرموده اند و از فرعون  
 کردند و بعد از آن حضرت شعیب شغل شدند و حضرت شعیب و خیر خود را با ایشان نکاح کرده دادند و چند سال با ایشان سال علی اختلاف افتاد  
 در آنجا گذرانیدند و حضرت شعیب عاجز و خسته شد که اگر بفرمایند من بوطن خود باز روم و قبیل خود را نیز همراه برم و والد خود را زیارت  
 کنم و با پدر در کلان خود که حضرت مارون بودند ملاقات سازم زیرا که در نجات فرعون و فرعونیان قصه خون قبی را فراموش  
 کرده باشند حضرت شعیب ایشان را برضامندی و خصمت فرمودند و قبیله ایشان را همراه دادند و دو غلام خود را همراه ایشان کردند  
 که نام هر دو سازه باینده حضرت موسی بنده خود را گرفته روانه شدند حضرت موسی را عزت بسیار بود و قبیل خود را همراه فاطمه برادر  
 گوارا فرمودند که در وقت سوار شدن فرود آمدن از سواری دیگر حالات مباد انظر ما حرمی ایشان بنفید تمهید را روانه شدند  
 شام را که که نزد سباد الهوک شام که تابانان فرعون بودند بعلت آن خون در راه تعرض غنیمت را که در راه با اختیار فرمودند  
 همراه ایشان شامی بود که الیها آنهاست خود بر آن بار کرده بودند یک غلام را برانقر فرموده و گوسفندان بودند که غلام دیگر را بر محافظت رساندند  
 منصوب ساخته بودند و خود را همراه سواران را نیز فرستادند که نوری راه که که بجا نرفته بود و اوقات در چند دقیقه سفری نشسته و وقت شام رسید و شیب  
 شیب بزرگ ماه دیده بود و سومین را درین میان گوسفندان ایشان هم که در سفر فرستاده و از شربوی است و از غلامان برای جمع کردن گوسفندان مقرر شده بود  
 حضرت موسی همراه مکتوب خود توقف فرمودند که بیکانگاه قبیل ایشان را به شیب سوار هیچ سفر در زده گرفت و ایام عمل ایشان تمام شده بود و قبیل  
 ایشان این را برادر حضرت موسی اظهار نمود و گفت که اگر از جای آتش هم سفر بفرست که هم برانوشی بجای آید و بعد از این با نگرانی حاصل کنیم حضرت  
 موسی علیه السلام غلامان را فرمودند که درین صحرانظر کنید که آتش بجای چیست و دیدید چه آتشی بودی و آتش نیافتد موسی علیه السلام خود بر آن تفحص  
 شروع فرمودند ایشان را بر که که جانشین ایشان بودند آتش نمودار شد قبیل خود را افکار و از فرمودند که نماز بخوان باشند که آتشی دیده اند و هم

تا آنکه پاره از آن بیارم و از کسیکه نزدیک آتش خواهد بود نشان راه خواهم پرسید تا بمنزل برسم چون حضرت موسی هم نزدیک آتش  
 رسید ندیدند که این آتش نیست همچو بستان از قدرت الهی که بزرگ آتش بید و نور عظیم رخت عروج را که تشبیه بدست خواب باشد  
 و در کوهستان شام بسیار میرود و گرفته و آندخت از پائین تا بالا سبز و نشاط و روشنی آتش بر تپه و درختانست که چشم راه  
 میکند و گرد و پیش آن آتش آواز تسبیح ملائکه سمع میشود حضرت موسی هم با وجود اینهمه حسن و خاشاک را از آن میدان فرسایم آورد و  
 دست به تنه خود کشید که از آن آتش و درختان ساز و چون نزدیک تر رسیدند آن آتش بسوی ایشان دوید و گویا میخواست که ایشان را بنور دهد  
 این حالت هیبت خورده پس ترسیدند آتش نیز بر سر درخت رفت بار دیگر نزدیک آتش رفتند باز آتش بسوی ایشان دوید باز پیشتر شدند  
 همین قسم مکرراتی افتاد و درین اثنا حضرت موسی هم حیران و آشفته و ماشای این همچو بیکدیگر و بیک گاه نور عظیم از آن آتش  
 برضاقت و بین آسمان زمین را بر کرد و روشنی آن نور بجای مستی گشت که چشم حضرت موسی هم خیره شده و از دیدن باز ماند و نشان  
 دست های خود را بر چشمهای خود گذاشتند و آواز تسبیح ملائکه نهایت بلند شد حضرت موسی هم در آنوقت از آتش آوازی شنیدند که  
 یا موسی ای انار یک فایض غلیظ یعنی نم بر در گار تو که بصورت آتش تجلی کرده ام بر دیا پوش خود را از پای خود بردار  
 زیرا که این مکان بسبب تجلی الهی حضور ملائکه که خدا مان آن تجلی اند حکم کعبه و مسجد محرم پیدا کرده باز کلام شروع شد و از ایشان پرسیدند  
 که در دست راست توحید عرض کردند که چوب سستی من است فرمودند که این را بر زمین بماند از بر زمین انداختند ماری شد که  
 رسید و حضرت موسی هم از آن مار ترس خورده و گریخته ارشاد شد که ترس این مار را بدست خود بگیر که باز همان چوب سستی خواهد شد  
 باز ارشاد شد که دست خود را در بغل خود بگذارد و باز بیرون آید پس همچنان کردند دست ایشان نشان آفتاب و خورشید شده بود که  
 چشم را بر روشنی خود خیره میکرد حضرت موسی هم فرمودند که من بجز شنیدن این آواز ندانم که این آواز خداست زیرا که او را از شتر  
 جهت شنیدنم به جمیع اعضای خود شنیدیم تا آنکه عضو عضو من گوش بود با جمله بعد از نمودن این کرشمه فرمودند و حقان توحید  
 و آداب عبادت و بیان آمدن قیامت و دیگر ضروریات رسالت حکم شد که **اِذْ هَبْ لِي فِرْعَوْنَ** یعنی برو بسوی فرعون  
 تا دیر صلاح او کنی و از مقام سابقین و مقبرین که ترا اینوقت حاصل شده ترقی نموده بمقام بدست امرا برسی و از آنجهت ترا رسید  
 اصلاح فرعون میفرموم که **اِنَّهُ طَغٰی** یعنی بختیق آن فرعون از حد گذشته است در فساد بجای که دعوی ربوبیت میکند و چون نزد  
 فرعون بری و قتل یعنی پس او را هیچقدر بگو که **هَلْ لَكَ اِلٰی اَنْ تَزْكٰی** یعنی آیا هست ترا شغبت  
 و میلانی که پاک شوی از صفات رذیله نفس که نشای طغیان و سرکشی است و من در صلاح فساد تو بر تقدیر فطرت نخواهم کرد  
 زیرا که هیچقدر از دست عاصی و اذعان حکمت خلقیه نیز سر انجام میتواند شد بلکه ترا ترقی عظیم خواهد داد و از او کیا کاملین  
 عوفی و صلیب خواهم کرد **وَ اَهْدِيْكَ اِلٰی ذٰلِكَ** یعنی و راه نمایم ترا بسوی پروردگار تو تا معرفت ذات

و صفات و افعال را همین حاصل شود و **فقط** پس نیست خدای نفس تو پایش شود و ذی اتم ترا  
 هست در کس بعد خوف کس مضطربان نماید که **الغالی** دارد و در اینجا مقدمه مقدمت یعنی پس حضرت موسی بسوی حق  
 رفتند و ادا قرآن الهی رسانیدند و فرعون در جواب ایشان اول چنین گفت که آیا تو بجان شخصیتی که در حالت یحیی مازا برداش  
 کرده بودیم و مرا نگذاشتی باز آن کار خود کرده ای که میباید و ناسپاس نهضت می باشد ترا اینم ترس از کجا حاصل شد که خود را  
 نادیده و مرده من قرار داده آمدی حضرت موسی هم در جواب فرمودند که آری من تا نگفتم کار یک کرده بودم در آنوقت نادان  
 جاهل بودم و چون از شما ترس خود را گفتم خدا تعالی مرا علم و حکمت داد و مرتبه بدست دارشاد از انانی فرسود و مرا برسم الهی گری  
 شاد و شاد بار دوم فرعون گفت که حالا تو این دعوی میکنی که من فرستاده خدام برین دعوی و لیلی مبار اگر است گویا باشی  
**فأرسله الآية الکبری** یعنی پس فرمود موسی فرعون را بی بزرگ و بر چند آن دو نشانه بود و یکی آنکه عصا از دانه  
 و دوم آنکه دست انسان مثل آفتاب روشن گشت اما چون در یک مجلس بر آن اثبات یک مطلب بودند و هر دو حکایتان اعتبار فرمود  
 و نیز در بیضا نابع از حضرت عیسا بود پس گویا سوره ای همان عصا باشد و سر درین آنست که چون بنیامی جوش میزند او را تقیر خالقا  
 و سنگران میزدند بعد از آن بهر دست دارشاد طلبان و ستر شدن مشغول میشوند عصا صورت قهر بود و در بیضا نموده است  
 دارشاد و نیز در عصا حیات غیبیه بصورت خوف لیل ظهور میفرمود و در بیضا نور علی بشما آن هم جلوه مینمود و نیز در  
 تعلق بنظر نبوت دارد و نور تجلی تعلق بیاطن نبوت دارد که دلالت است و فرعون را که از انانی بود و غرض از آن محبت و تحریف  
 بود پس دعوی او آیه کبری عیسا باشد نه در بیضا بیت و سحر است از بهر قهر و دشمنی است بوی ضیعت بی دل بردن او و نیز  
 عصا سحر است دیگر هم بود که در وقت آنکه سیدین مقدار حق چاه دراز میشد و مانده بین شعبهای او بدوئی میچسبید و وقت تاریکی  
 مثل بر دوش می آمدی و خدش چون حضرت موسی هم بخواب میرفتند ساهو چه کیداری مینمود اگر آن را نزد گوشتن آن که شمشیر  
 اگر آن دورا دفع مینمود تا آنکه گفته اند که در عصا نیز از سحر بود که در سحر همه از آن جمله در قرآن هم مذکور است او را شکاندن در بیضا  
 آن دوم جاری شدن چشمه های از سنگ بفران پس آیه کبری عیسا باشد نه در بیضا و بعضی گفته اند که بیضا از آن جهت بزرگتر است که  
 کمال دلالت موسی بوده و دلالت الهی افضل من نبوته و نیز سحران فرعون نقل بیضا نموده اند و نقل عصا که در وقت آنست که  
 در سحر در آیه کبری داخل اند این هر دو حکم یک نشانه دارند نسبت به سحر است که حضرت موسی را داده بودند بزرگتر از باقی فرعون  
 این هر دو سحر که در اثبات دعوی حضرت موسی هم در سحر اول بود و نیز که افاضه بیضا به دست ایشان چه که صلا قابل حیات  
 نیست مثل چوب و لیل مرچ بر آنست که از دست ایشان و با کرده بالا و لی زنده خواهند شد و پاک کردن نفس از رزایل و خد  
 نزد ایشان سهیل کار است و شفا آن نور الهی بر دست ایشان دلیل مرچ بر آن است که از دست ایشان

ایصال سالکان راه خدا تعالی بآورد تجلیات سرانجام خواهد شد مسلمارم نشد بلکه هم کرده **فَكَذَّبَ وَعَصَى** یعنی پس نیکار کرد  
 بر سالت حضرت موسی هم را و منافران بر او که پیغام خدا تعالی نمود که زبان ایشان باور رسیده بود و بر نیکو دهم گفتا که بلکه **لَقَدْ كَذَّبَ**  
**لَيْسَ هُوَ** یعنی باز پشت داده براه خدا تعالی سعی کردن در ابطال سالت حضرت موسی هم آغاز نهاد چون دانست که در دنیا کارها  
 بسبب دیدن این دو وجهه صدق حضرت موسی هم با خواهر گرفت **فَحَسَنَتْ** یعنی پس چشم کرد ساحران را برای مقابل حضرت موسی  
 هم و خلق را برای دیدن آن مقابل تا بیند که این کار بحد و تدبیر نیز نتواند شد کار خدا تعالی نیست **فَتَدَاوَى** یعنی پس از  
 داد در میان مردم قبل از آنکه مقابل او قشود تا با لاف و کلام در مقابل مغلوب شوند مطلب حضرت موسی هم ثابت نشود که  
 هنوز در بویت آن پروردگار که حضرت موسی از طرف او دعوی الهی گری میکند پست تر از در بویت من است **وَأَتَّبَعَهُ**  
 با وجود مخالفتی نشان **فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْكَافِرُونَ** یعنی پس گفت و چون که منم پروردگار بلند شاد اگر دو کلام  
 دیگر در عالم باشد که موسی را بر هم الهی گری فرستاده است از من پست تر خواهد بود و اگر موسی رسالت خود را ثابت کند باین قابل اتباع  
 است و اثبات علو در بویت خود بر در بویت حضرت حق چنانچه در سوره زمر و دیگر سوره ها مذکور است باین روش دیگر مذکور است  
 او تعالی اگر باشد عالم است بر جمیع مخلوقات و در بویت من خاص است بر اهل مهر و خاص مقصم بر عام میباشد و پاسدار و امانت  
 حق آن دیز در بویت او تعالی از نظر من فضل است و در بویت من محسوس و بدین الهی او تعالی که حضرت موسی را نشاندگان  
 من طعنه اورد و در دست او و ستاره زمین است و نه پاره افق و چشم و از حال الهی تصور باد شایسته باد شایسته که آن چشم  
 از طرف او آمده است تا نمیند با جمله فرعون نیز قابل ازین تدبیر و جبر و از ساقین و فضول و دمن بعد در بر او اول شد پس  
 بر و حریف مقابل که حضرت موسی و فرعون باشند در جانب نیست و ضلال بر ایشانند اما ضایات الهی تدبیر حضرت موسی را ادا کرد  
 و تدبیر آن معلوم را بر داد **وَفَاخَذَ اللَّهُ نَكَالَ الْوَاحِشَةِ وَالْأُولَى** یعنی پس گرفت او را و عاقبت آنجهان و آنجهان  
 و در جهان لعناب آب انداخت و فرمود در جهان لعناب آبش گرفتار ساخت چنانچه در جای دیگر در حق فرعون و لشکرهای او  
 فرموده اند که **وَأَغْرَقْنَاهُ أَغْرَاقًا** و غرق نمود او را و بر عتق عتقت دنیا مقدم بر عتق است اما در ذکر عتق است از آنجهت مقدم  
 فرموده اند که مقصود همانست و عتق دنیا وسیله آن و نیز از عتق جاد و است هر از آن مرتبه تحت تراز عتق دنیا است  
 پس لایق تقسیم است هر چند دنیا دار جز نیست اما این قسم فرعون را در دنیا نیز لعناب از آن جهت برای حرمت بیکان نری کردار  
 آنها را برسانند چنانچه میفرماید **كَذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ لِفِرْعَوْنَ** یعنی بر آئینه دین گرفت و دیگر عبرتی است برای کسیکه  
 رخصت نمودند ترسیر به خنده و جد اول آنکه تدبیر مقتدایان گری پیش نمیرد و مدتی از اوقات بر باد میشود چنانچه تدبیر فرعون  
 شده و آنکه خدا تعالی اگر چه که از مصلحت میداند اما منکر از دستم آنکه دیدن معجزات با کمال بر سر راه می آرد که بخیر

کفر و دل و جان گرفته باشد در نشاندن و اندیشه و الا بر هر چه در انجیل و تفسیر و هر دلیل و برهان را باطلات معارضه نماید  
چهارم آنکه حضرت موسی با بنی قریظ که کافر کشید و عوی ربوبیت میکرد بکمال زحمت و بر دوش کعبه گشت و عاقبت ظفر و نقرت یافتند  
پنجم آنکه بنی اسرائیل را میباید که نشیندن کلمات کفر و بی ادبی را از جاز و ملکا اندوختن نشوند و غم خوردن را عاقبت کار ظفر یا بند  
و چون در قصه حضرت موسی غم ثابت شد که فیضان حیات غیبی و با استعداد جسم نیست و نیز حیات غیبی بار بار بهم می آید و میرود  
چنانچه در اثر ماندن عصاره قوی یافت کافران را مجال سخن درین دلیل بود که حیات حیوان ناقص است اگر سنگی با چوبی آنرا قبول کند  
میواند کرد و چمنین بار بار آمدن آن حیات نیز حیات استعد نیست زیرا که در ایام بسیار و برخاک مییم که این قیوم جانوران مثل مار و کرم  
و غیره که تولد و فاسد می شوند و زمین و کل قبول صورت آن حیات میباید باز چون آن موسم میگذرد آن حیات می رود و انصورت  
از ماده مفارقت میباید و چون بار دیگر آن موسم می آید باز همان اجزا مادی که در همان مکان استاده بودند به انصورت  
سیکند اما در خلقت آدمی باین روش استعدا کلی است شاید از بیان باید کرد و جواب اثر را بشو و آنتم آنستد خلقا  
یعنی آیت شامخت تر اید و خلقت و پیدایش شما در تر است **أصم السماء** یعنی یا آسمان سخت تر است از روی خلقت  
و پیدایش او و در نظر شما در تر است و جواب این سوال ظاهر است که آسمان هم در مقدار بزرگ تر است از آدمی بجای که اصل  
این را بیان مناسبتی نیست هم باعتبار تفصیل اجزای درج و نجوم مختلفه **الانوار** و الاحکام حدود و ثباتیه از آدمی زیاده تر است  
و هم قوت جسمیه از قوت جسمیه آدمی افزون تر است زیرا که حضرتعالی **بناها** یعنی بنا کرده است او را این بنا و قوی که  
برگزیده بود و تطاول زمان و دوام حرکت که نه در شکست و غمزد و هم قوت روحانیه از قوت روحانیه آدمی غالب تر است زیرا که  
حضرتعالی **بهره** سمکها یعنی بلند کرده است ارتفاع او را غیر آنکه اعتدای بر تنه و بنا یاد یوار باشد باشد یک در لغت استعدا  
را گویند که بر طول عرض آن استند او را قلم اعتبار میکنند اگر از پائین بالا نظر کنند آن استند او را سمک گویند و ارتفاع نیز مانند چنانچه  
در عرف مشهور است که ارتفاع دیوار اینقدر است و اگر از بالا ببینند نظر کنند آن استند او را عمق نامند چنانچه گویند که عمق دریا و عمق  
اینقدر است و اهل تفسیر و اهل حدیث چنین روی آورده اند که بلندی آسمان دنیا از روی زمین یا بقدر سار راه است و چمنین باین  
هر دو آسمان از آسمانهای هفت گانه همین مقدار است و سخن و گفتگی هر آسمان نیز همین مقدار است و از اینجا بلندی آسمان هم  
او و حمت او را قیاس میکند و اهل بیت را و علم العباد و اجم در بیان مقدار سخن آسمان با طریقه دیگریست که باین منسیه  
بر آن قلم کرده اند و چون راه با بقدر سار که در روایات وارد است متضمن نیست که راه کدام متحرک که هم حرکت مراد است و نیز قطعه  
مسافت متضمن نیست به قطع کردن مسافت هموار و شوار و پستی و بلندی و زمان قطع اول نسبت بر زمان قطع ثانی ضعاف مضاعف میگردد و چنانچه  
رفتن بر زمین هموار و بالا بردن کوه مجرب است و اهل بیت لغو و خرم و سیال تقدیر العباد کرده اند و در خصوص ته متحمل است که رویا

بازمانده از جاز و ملکا

شرعی و برای این هندسیه برده و منطبق شوند لیکن نزد اهل بیت سطوح افلاک با هم متلاصق اند و در میان آنها فاصله نیست و موافق  
 روایات شرعیه فرجه نیز ثابت میشود اما بنای تلافی سطوح افلاک نزد اهل بیت بر قاعده «لا فصل فی الکلیات» است و اتفاقاً  
 ظنی است بر آن قطعی ندارد و معبد از نظر اهل بیت حاجت بفرجه بین بهائین محقق نشد از جهت اثبات فرجه نکردند و از آن  
 را سیر و دور ملائکه پائین برد و آسمان معلوم شد اثبات فرجه نمودند پس با مانده که مخالفت مجموع آنچه از برای این هندسیه در میان ابعاد  
 ظلمات ثابت میشود که بدون فرجه در یافته اند یا آنچه ثابت است با روایات شرعیه اما این مخالفت لفظی است زیرا که سفاری را که  
 اهل بیت داخل شمس آسمان داشته اند شاید بعضی آنرا در نظر آید با شمس فرجه اعتبار کرده باشند و باقی را شمس و غیره قطع الزام  
 باجماع و تفاوت جهانیه در و حایه آسمان نسبت بقوت جهانیه و روحانیه آدمی ظهور می یابد اگر آدمی را فخر از آن است که فخر از  
 من و کمال اعتدال و اعتداله که قابل تعلیق نفس ناطقه مجروده شده هم جویش نیست که آسمان نیز در کمال اعتدال و لطافت و قوام  
 چنانچه میفرمایند: فَتَسْوِلُهَا یعنی معتدل المزاج ساخته است آن آسمان را و نفوس کامله را با جرم آنها متعلق گردانیده که در  
 لطافت و تجرد از نفوس انسانیه کامل تر اند و با وجود این همه آسمان را تا اثری قوی نخشیده است که بسبب ظهور شعاع آفتاب و سایر  
 تسخیر قوی در عالم نمایند و بسبب بخای آن شعور بریدی عظیم در عالم اعداد می کنند و این تاثیر در هر دوره به آمدن شب و روز  
 محسوس میشود و آنچه مفسرین گفته اند یعنی و تاریک گردید شب آن آسمان را شعاع مسموم آفتاب بر جهانیان تابش نکند و در وقت  
 پیدا شود و هر چند شب نام محروم و ظلمی زمین است اما چون آن محروم بسبب شعاع آفتاب حادث میشود و غروب آفتاب در آن  
 موجب طلوع آن محروم میگردد و بر اهل آن افق و طلوع آفتاب موجب غروب آن محروم میگردد و حرکت آفتاب تابع حرکت آسمان  
 است لا جرم شب آسمان اضافت فرموده اند و بعضی از باب بهیئت تسویه آسمان را بر کر ویت آن حمل کرده اند میگویند  
 که شکل کردی از قبول آفتاب و در تربیانه مختلف اشکال دیگر پس بجهت نیز خلقت آسمان حکم ترا خلقت آدمی باشد و بعضی تسویه را  
 بر نبودن شقوق و شکاف در آسمان حمل کرده اند بر خلاف آدمی که تمام و شقوق بسیار دارد و از جهت در معرض آفتاب است  
 هوای مناسب و مناسب بدن آدمی در آید و اغذیه و شرابه و سموم در ویج و جانوران موزنی از راه فرجه ای در شقوق  
 در آن مخلوقات همان که ازین آفتاب بالکلیه محفوظ است: وَ أُخْرِجُ صَحَابَهُ یعنی و بر آورد روشنی آسمان را که عبارت از آفتاب  
 اوست و در وقت صبحی از آن اختیار فرموده اند که آن وقت کاملترین اجرای روز است در نور و روشنی و شعاع آفتاب  
 تا اثری است لغایت محسوس در گرم کردن عالم و جمیع عناصر بسبب شعاع آن گرم میشوند و خصوصاً زمین که بسبب کثافت و پس تا  
 دیر آن کیفیت مقبوله را محفوظ میدارد و چون شب و روز آسمان را تربید و تسخیر بهر سید آسمان قابل این کیفیات  
 لا جرم این بر دور از زمین قبول کرد و متعکث و کار و اجرای عیون و قنوات شد و لا رَضَ لَعْدُ ذَٰلِكَ وَ حَقَّ



یعنی در زمین را بعد از آنکه برود و شب هموار و چون بنیدی کرد زیر کاه از اجل عوارث و برودت در زمین تخریب منها ما کما  
 بر آورد از آن زمین آب و در آنما هویت و در زمین که بسبب برودت مستعد قبول صورت آب شده بود و بسبب خفین شعاع  
 آفتاب میلان بهم رسانیده بیرون زمین برآیند و چون آب و خاک یک هم مخلط شدند و حرارت بهار و تابستان در آن اثر کرد  
 پس نبات و منزه برآمد چنانچه میفرمایند و غیره که اینی و بر آورد و چراگاه آن زمین را گو یا زمین قبل ازین بدین خراب افتاده بود  
 حالا او باقی مرتب است که هم آب را با خاک جاری شده است و هم سبزه گوناگون نمودار است و برای آنکه ماده آب و زمین مخلط  
 باشند بیری که فرمودند که **وَالْجِبَالُ أَرْسَاهُ** یعنی و کوه ها را بر زمین بطور نگار قرار داد تا بخاری که در زمین متجسس شده  
 میخیزند که برین پند بسبب کثافت جسم که نتواند برآمد و بالضرورت متکثر شده است و در آن کوه ها میآید  
 بصورت چشمه و نه جاری میشود نیز آب های که از آسمان نازل شود و بسبب صلابت کوه زمین را در شکاف و بالای قلعه های کوه  
 محبسه ماند و بتدریج بسوی نشیب روان گردد و لهذا انهار و چشمه ها از کوهستان روان میشوند و در قرآن مجید جایجا همراه ذکر  
 و نیز ذکر کوهستان نیز آمده است و اینهمه تدبیر برای آنفرمود که **مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ** یعنی ناهمه مندی  
 باشد برای شما و برای چهارپایان شما پس بقا و معاش شما بر موطئه آسمان است و حیات شما مستند از حیات اوست خود را  
 در خلقت از وی محکم تر چنانچه نعم تو ایند کرد و در اینجا باید دانست که در روایت دیگر که در سوره بقره و سوره فصلت و در  
 خلقت زمین شش مرتبه از خلقت آسمان بیان فرموده اند بلکه شدن کوه بالای زمین و انعامی برکت یا نبات اقراست و نیز  
 نیز در سوره فصلت مقدم بر خلقت آسمان است و آنچه صاحب کشف دیگر مفسرین گفته اند که خلقت جسم زمین مقدم بر خلقت آسمان  
 و کمتر اندین زمین و پس کردن آن بعد از خلقت آسمان چنین نیز و زیرا که در سوره فصلت تمام خلقت زمین و ما فیها را  
 از خلقت آسمان مقدم فرموده و در سوره بقره نیز و خلق کلمه فانی الارض حیث یأثم استوی السواء و دلالت بر تقدم تمام خلقت  
 زمین بر تسویه آسمان میکند و لهذا جماعه از علماء باین رفتارند که خلقت آسمان بر زمین مقدم است لیکن تسویه آسمان از زمین  
 متاخر است اما این جماعه از زمین و در خلقت مقدم زیرا که در اینجا **فَسَوَّيْنَاهُ غُطْشَ لِيلِيَا** و اخرج فیها **فَرَسَدَهُ**  
 بعد از آن ارشاد کرده اند که **وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ** و چها پس تحقیق آنست که مراد از دو جز زمین که متاخر از تسویه  
 آسمانست مرتبه قضا و ایجاد فانی الارض است و زمین را بصورت بلغم مرتب ساخته و مراد از خلقت فانی الارض من بحال  
 و نبات و اقراست که در سوره فصلت و سوره بقره مقدم بر تسویه آسمان است مرتبه تقدیر و اندازه پذیر است نه ایجاد  
 بالفعل و الا بر ظاهر است که تگون معادن و نباتات بلکه کائنات همچون موقوف بر شمع آسمانی و اوضاع مختلفه آن شمع است که  
 بحرکت آسمان مربوط است و بعضی از مفسرین گفته اند که **وَنَحْنُ لَعَمْرُكَ** و درین آیات برای ترتیب نیست بلکه باین شمار

که من ترا چنین بچنان ندادم باز پرورش نکردم باز ترا از دست ملک سابق که بر تو ظلم میکرد مال داده خلاص نکردم بلکه بعضی از اینها گفته اند که بعد در اینجا برای ترا خج و در مرتبه هست مثل چشم کان بن الذین آمنوا که بعد از تک رب و دیگر عبادات مالیه نکردم فرموده اند و گسترانیدن زمین و حق آدسیان نعمتی است بالاتر از نعمت آسمانی و از حضرت ابن عباس رضی الله عنه منقول است که بعد از این در اینجا بعضی مع ذلک است چنانچه در آیه عمل بعد از کتبیم و از حضرت حسن مجتبی رضی الله عنه منقول است که حقیقتا اول ازین را بسیار خور و آفرید و در وی رنگهای کوه پدید آمده و در آن رنگها برکتی داده که بسبب آن آبها را بخورد میکشد و چشمه جاری میشوند و تقدیر افتاد فرموده باز متوجه بسوی آسمان ساخت باز زمین را پس فرمود و بمقداری که هست گردانید و ابتدا خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از اینجا بنجد و فراع شده و بلند از حق آسمان کرم در جا دیگر فرموده اند که اول بیت وضع للناس و شهر که در این بیت ام القری نامند و الله علم و تیر باید و است که در تعداد این نعمتها در بعضی مواضع حرف عطف آورده اند و در بعضی حذف کرده و قاعده دریافت نکته اش آنست که هر جا نعمت سابق محل است و تفضیل آن منظور شده اند حرف عطف را از اینجا حذف فرموده اند زیرا که محفل محفل بود و با هم تباد و از آنجا پیش حرف عطف در میان آنها ممکن نیست مثل و الاارض بعد از ک و حیا اخرج منها ما و اما و مرعا و مثل اینها فارغ میگردد و هر جا از بیان نعمت سابق فارغ شده بیان نعمت دیگر مقصود فرموده اند حرف عطف را آورده چنانچه در بقیه مذکور است و چون از دفع شبهات گذران که در حیات از وی بیان میکردند فارغ شده اند و سخنی که مقصود بود از شرح حال نیکان و بیان امتیاز هر یک طایفتین در حال خود نیم کاره بود باز رجوع با تمام آن مقصود میفرمایند که در اینجا چند مآخذ و زک که بسبب زندگی دوباره و شنیدن آواز نوح صور مضطرب و بیقرار خواهند بود و شمره فطر الشیطان نیز ظهور خواهد کرد و بدینگونه از آن تیر رسیدن صورت و قیام خواهد گرفت **فَاِذَا جَاءَتْ لِطَائِفَةٍ الْاُخْرَىٰ** یعنی پس از آن اوده مردم تیر و مضطرب خواهند گشت و هر کس را اندیشه حال خود غلبه خواهد کرد که آیا ما درین روز دنیا مقام و دین زندگی چه معادله پیش خواهند و چه خواهند کرد و چون میاید حادثه دیگر که بزرگتر و غالب تر است از هر حادثه و آن گناهیست از تجلی قهر الهی بر کجایات حضور صفای اعمال و شادمانی ارواح و طایفه که آوردن و در نوح نزدیک آن موقوف و در دیگر گناه کاران و سوال و توبیخ نچرمان و لفظ طایفه خود است از طم که بعضی غلبه و علو است و یقال فی مثل جری الوادی فطم علی القری یعنی چون ناله جاری شود و هر چه آب غالب آید و دیگری تا کینه بر تکیه غلبه و علو آن حادثه است و جزای شری که بدلول حرف اذا است لفظه فاما من طفی به با معطر خود است و چون اینجا داشته بالا صالته برای مجازات فی انسان و اقم خواهد شد و شکافن آسمان و تزلزل زمین و دیگر حوادث محض تسمیه و طوطیه آن لازم و وقوع آن حادثه نخواهد بود الا **يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ** معنی یعنی روزی که یاد کند آنچه می کرد و در دنیا بلیغی و طاعتش که در دنیا گویا بعد از دردن کار که جزای آن نذیر و تهر آن خجند آنرا فراموش کرده بود و حال که جزای آنرا نداده خواهد بود و بگویند کار را یاد خواهد کرد و نیز ازها

خود را در صیقل یافت و چون و کتب و آنچه از التفات او رفته بود باز در مدرک اش حاضر خواهد شد و بسبب بیان ثواب و نیکوکاری  
 مدرک و خیال او آن اعمال را بصورت ناخواسته دریافت و بسبب کثرت آسمان و اندک زمین عالم شامل علوی و سفلی را خواهد دید و  
 و نیز آنکه بچشم یعنی و آشکارا و ظاهر کرده خواهد شد و در آن بین یعنی برای هر کس که می بیند یعنی هر کس در دیدن و در  
 آنوقت بر او خواهد شد و چنانچه در دنیا دنیا و اولیا و عارفان و در آن بیند و عوام نمی بینند و انجمن این تفرقه نخواهد ماند پس در آن  
 پس برای فهم ظهور است از قبیل حدیثین الفصحی لایعین یعنی آشکارا شد صبح برای هر کس که چشم دارد و در چند انبیا و در  
 صبح اولی شتر را بچراغ خواهد کرد و بسبب این آثار و قهر الهی که بصورت و در آن خواهد شد هر چه شکر خواهد شد اما اثر آن  
 هر کس نخواهد رسید بلکه مردم در آنوقت و در آن بین خواهد شد قاطعاً یعنی پس یکبار در دنیا طغیان و در زنده بود و از  
 خود مقرر کرده خدا تبارک و تعالی بر طغیان و تجاوز محبت و بیایست و لهذا در حدیث شریف آمده است که حب الدنيا  
 کل خطیئة و این طاعی از مرتبه محبت دنیا نیز سبقت کرده بود و انتر الحیوة الدنیا یعنی و ترجیح داده بود زنده گانی  
 دنیا و لذت آن را بر خدا و ثواب آن و انتر الحیوة الدنیا یعنی پس تحقیق و در آن میان است مکان لایق او زیرا که  
 و در آن ظاهر الهی است و صورت دوری و دوری از خدای عز و جل و این شخص چون غیر خدا را که دنیا و برضا ترجیح داد و در کمال دوری  
 از و تعالی واقع شد و درین او و در آن رشتل و درین و زنده گان را یاد آید و در آن و اما مقام سرانجام یعنی و اما یکبار دنیا  
 بر سبب از آنست که حضور پروردگار خود و دانست که اگر حضور او است از حد و مسرور کرده او و تپا و زنده گان و در طغیان  
 نباید و زنده و الا سیاه روی در مقام نصیب من خواهد شد و زنده گانی دنیا را که سفری نیست بر مریضات خدا سبحانه و تعالی  
 و ثواب آخرت ترجیح نباید داد که آخر کار با دوست و الهی انفس عن الهوی یعنی و باز داشت نفس خود را از خواهش  
 شروع که بیشتر باعث بر ترجیح دنیا میان خویش نفس میشود و انتر الحیوة الدنیا یعنی پس تحقیق بهشت همان است  
 مکان لایق او و ترجیح او بر دوزخ و فرموده است که حتمی در دنیا و آخرت چیزی مفر از آنست که مخالف حق باشد یا فریده و دنیا  
 نزد اهل طریقت هر دو قی باطل میشود که از هوای نفس خلاص شود چنانچه در عرف عالم وقتی بالغ میشود که از حب بازی خلاص شود  
 خلق اطفال اند و خستند و نیست بالغ جز بریده از هوا پس درین او و در آن را چون ندین تا شایان است جلاد و در آن که در  
 فرج و انباط خواهد شد و بر چه منظور در مقام بیان حال و در آن میان است در روز محشر که کمال بر یک آنست و آنست که در او اما  
 سفرین گفته اند که درین هر دو وصف شاد است کمال و در حقی از فریض که هر دو از خود مال بسیار یافته بودند و مادر آنها بسیار  
 دوست شربت و در خوش خوردن و خوب پوشیدن و آنها سعی بلیغ مینمود که از آنها که مصعب بن عمیر نام داشت بصحبت آنحضرت صلی  
 علیه و سلم میرسد و خوف خدا از آنست که دنیا اعتبار بسیار میداد و در روز ناز و روز شربت و طعام هر چه خور و نامشبه است

در آن بین

در آن بین و در آن وقت

ن

زنان غلبه کند و آخر فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنهمه مال متاع و دولت و ثروت را ترک آید از فغان خود جدا گوارا  
کرده در غربت و کربت بحرینه سوره هجرت فرموده به تعلیم قرآن مردم مدینه را مشغول شود و در جنگ احد نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
را برآورد و کمال ثبات استقلال و استواری از دنیا رفت و شهید شد تا آنکه برای کفن او غیر از لنگی میسر نشد و آنهم از قدا که آناه ادا کرد  
او را میوشیدند سرش میشد و اگر شتر میپوشید پاره میماند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که باین لنگ سر او را میپوشید و برپا داشتند  
خوشبو که او را از خرمی ناسند با ندانید پنهان کردند و دوم که عامر بن عمر نام داشت و او پیش و ترقه میداد و جمیع محرمات شرعی را بر کتاب  
سیکرو بابت ترک دنیا بار آورده و همیشه نزاع میفرمود و بسبب محبت دنیا به صحت آنحضرت صلی الله علیه و سلم می رسید و ایام الحجام  
ایمان را قبول میکرد تا آنکه روزی در همراه کافران کشته شد و کینه در رخ گردیده اعاد فاسد من سودر اخذ نموده و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و اولی اسلام احوال قیامت پیش کافران بیان فرمودند و گفتند که در رخ جای طایغان و سرکشان دنیا طلبان است و پیش میروند  
و متقیان کافران پرستیدند و گفتند که اینهمه بعد از قیام قیامت خواهد شد با نشان بدیه که قیامت خواهد شد و وقت آن  
که امر است حقیقی ایشان را بر میسوال لایق تو میفرمود و ارشاد شد که لیسئلونک عن المساکین یعنی سوال میکنند  
ترا از وقت آمدن قیامت: آیا آن صرطیه ها یعنی کی خواهد شد بر پا کردن آن قیامت و کدام وقت متحقق خواهد شد حال آنکه این  
سوال ایشان بیجا محض است زیرا که کار تو بیان اوقات حدوث آینده نیست تا از تو تقیم سوالات نمایند کار بکار بجهان در مالان  
و جفریان و فلان بنان و کابسان است کار تو تبلیغ احکام الهی است و ترسانیدن از عقوبت اوتعالی بی تعین وقت آنوقت  
فیهم انت من ذکر لیهما یعنی در چه کاری توانی ذکر کردن وقت انقیاست زیرا که انبیا و اولیا احوال اوقات حوادث  
مستقبله را بیا میکنند محض بر آن میکنند که چون آن حوادث موافق آن اوقات و مقتضی ضرورم را اعتقاد بنویسند و لایق ایشان  
حاصل شود و از ایشان راه خدا بیاموزند و بهندیشوند چنانچه طایبای ظاهر که در بعضی اوقات بطریق تقدیر المعرفه غیر است و بعضی  
در زمان آینده نشان میدهد بر آن میدانند که اعتقاد طبابت آنها بعد از وقوع واقع شود که در مردم احوال ایشان متعین شود  
بیان اوقات حوادث مستقبله از شرط نبوت و ولایت نیست چنانچه بیان تقدیر المعرفه از شرط طبابت و بیان وقت قیامت  
فایده هم ندارد زیرا که بعد از وقوع قیامت اگر اعتقاد بنویسند آنرا کسی را بهر چه چه حاصل که وقت ایمان خوشتر و قبل از وقوع قیامت  
سوافقت آنوقت بیاگرده شده معلوم نمیند پس ذکر وقت قیامت اصلا با کار نبوت مناسبت ندارد و مع هذا انی علم مخصوص  
از تفصیل نیست که در کتب انظارا معاطره اند نموده که جمیع حوادث که در عالم واقع میشود مناسبات آن حوادث نیز در عالم موجود اند پس متعالی با جمیع انبیا  
آن حوادث را انواع آن حوادث در دو اوقات کرده تعین اوقات آن حوادث میتوان کرد بخلاف انبیا که همه جمیع ارکان این عالم همه  
خواب و سائید و اسباب و ملک سیات برهم و درهم خواهند شد پس این را سببی است که در باب اسلام که مدخلی در انبیا میسر و بعد از آن

از یغالم سوال کرده میشود بواسطه یا بسبب آنرا حواله به علم الهی نمیداد و لهذا فرموده اند ان الله اعلم الغیوب یعنی بسوی پروردگار  
 انت انتهای قیامت که هم سبب آن را روزه قهری است که برای اتمام از عصای نبی آدم متوجه خواهد شد و هم در سن وقت  
 روزه و حد اجتماع شرور نبی آدم که در حکمت او استقام را موجب شوند خاصه او است کار تو و دیگر آدمیان نیست که اسعالم را نمانند  
 اگر آنکه از جانب خدا ایشانرا اسعالم غایت شود آن واقع نیست بلکه آنکه آنکه منذر در صورتیست که بماند یعنی شتی تو مگر نماند  
 آنکه می ترسد از قیامت و در اینجا شبهه مذکور میکنند که ترسیده را ترسانیدن چه معنی دارد و جواب آنست که سبب علم اجمالی که هر عاقل  
 با مجازات حاصل است میدانند که در دنیا مجازات واقع نمیشود پس عالمی دیگر بر آن میاید پس ترس از قیامت پیدا میشود  
 و ترسانیدن نباید و ترسین به بیان تفصیل مجازات و مضرات و منافعات آنجهان است پس هر که علم اجمالی مجازات ندارد از  
 ترسانیدن نباید و ترسین بجهنم است و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از ترسین آنست که بالقوه استعدا خوف آخرت  
 دومی موجود است نه آنکه بالفعل می ترسد و چون منتفع باشد از انبیا غیر از تسخیر خشیت نمیشوند گویا انبیا را منصب انبیا  
 دیگران نیست بلکه ترسیده را و ترساننده را سوال از وقت چیزی که از ان باید رسید یا بیان وقت آنچیز اصلا در کار نیست  
 باشد بلکه ترساید از قطع الطریق خوف باشد یا دیگری او را از قطع الطریق ترساند و او پرسد که پس کدام وقت خواهد  
 ناخت تا وقتیکه وقت آن بلیان نه کنی من با و نخواهم کرد و ظاهر است که اگر سوال کاfran از وقت قیامت بفرمان بود که اگر  
 بیان وقت خواهند که ما ایمان خواهیم آورد پس چرا بجای است زیرا که بیان وقت در انصورت موجب ایمان میگردد که وقوع و  
 موافق آنوقت شود و پیش از آن بیان کردن وقت مذکور در برابر است و بعد از وقوع قیامت ایمان اعتباری نیست و اگر نابر  
 است که بعد و قریب معلوم کنند و در صورت بعد طین خاطر باشد و در صورت قریب فکر آن نمایند پس نیز بجای است  
 زیرا که وقت قیامت ایشانرا این مدت دراز گذشت است بسیار اندک خواهد نمود و گاه تمام یقین میرود و فیهما یعنی گویا که  
 ایشان روزیکه خواهند بداند آنرا انقیاست را خواهند دانست که مدت اقامت ایشان در دنیا بسیار اندک بود و مدت یکروز  
 کامل هم رسیده بود بلکه جهان گمان خواهند کرد که که یکلبث شود یعنی درنگ مکرده بودند و دنیا و در بر رخ و الا عیش و مکر تعب  
 یکجایی که از زوال آفتاب غروب آبی باشد او صحیحها یا بعد در چاشگاه آن یکجایی که از وقت طلوع آفتاب تا غروب  
 زوال عیابد و نزد ایشان در یکجایی و چاشگاه از اجنبت خواهد بود که عمر ایشان در شقت و رنج گذشت بود و در رنج هم  
 معذب مانند مدت بقای خود را بعد در یکجایی خواهند فهمید که آنوقت وقت مانگی و رنج است اگر ایشان حیرت گذشت بود  
 رنج هم چندان معذبند بمقدار بقای خود را چاشگاه خواهند فهمید و بعضی از علماء گفته اند که شروع دوره روز و شب نزد  
 اکثر مردم مثل نبود و یونان و غیر هم از نصف النهار است و در شریعت از اول فجر چون ابل غشستر منظر خواهند داشت که مدت

بقای خود را کمتر از نیم روز میان کنند خواهند گفت که اگر ابتدای روز از نصف النهار است پس در رنگ نکریم مگر بقدر یک نگاه  
 و اگر ابتدای آن قبل از اول فجر است پس مادرنگ نکریم مگر یک نگاه و ظاهر آن در تقدیر هر نگاه بر چاشنگاه چمن است اما اضافت  
 چاشنگاه بر نگاه از آن جهت است که ناشار شود با نکه مجموع مدت دنیا در گمان ایشان نشانی که در خواهد آمد چنانچه در جادوگر و مرقوم  
 اند از زبان آنکه ان شتم الا یوماه و زمان بقای نوع خود در دنیا مثل یک ساعت از آن روز خواهد بود نه آنکه نگاه از  
 از روزی باشد و چاشنگاه از روز دیگر و اگر عشیه ضعیفی میفرمودند و اضافت ضعیفی بوی عشیه میکردند اتحاد و در تقدیر غنیش و غفلت  
 که معنی این آیه چنین باشد الا عشیه و ضعیفها النیاسع العشیه و حاصل آنکه ایشان در مدت بقا خود در دنیا تردد کنند که ایانیم روز  
 بود یا تمام روز چنانچه در جای دیگر از زبان ایشان نقل فرمودند آنکه بلبثا یوما و بعضی یوم فاسائل العادین و الله اعلم

سوره ص

چند وجه ظاهر است اول آنکه در آخر سوره و النازعات و انما انت منذر من یختارها فرموده اند و در سوره غاشی خطاب است  
 بر ترک مقضای این منصب که و اما من جادک لیسعی و یوخی فانت عن تلک یوم و دوم آنکه قصه این سوره با قصه آن سوره تعامل دارد  
 و در اینجا پیغمبر بزرگ قدر که حضرت موسی علیه السلام بودند پیش پادشاهی صاحب بهاری فرستادند و تلقی او فرمودند که در نقل  
 بل لک ان تنزی که و در اینجا گدای نابینای خاکسار پادشاه قاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و بخاطر داری او امر  
 نمودند بر توجیه باغبان و اصحاب ثروت عتاب کردند و در اینجا حضرت موسی عم بطریق آرزو میگفتند که بل لک ان تنزی که  
 و در اینجا حق تعالی سید و ارباب سازد که بعد از تنزی که آن پادشاه را بطنیان و صف فرمودند این گدایا بر سر خشیت آن پادشاه  
 جبار و رتقام خود نشسته و پیغمبر رفتن نزد او مامور شده که او بسبب لغو سخن و دوری آن گدای خود دیده آید که با من جادک  
 لیسعی و ما معلوم شود که کار و بار باغبان بهیچان سخت احکم و انقضا است هر چه میفرمایند بعضی آید اگر بزیارت غنیان و سرکش  
 و تلقی ایشان بفرمایند بر چشم و اگر برای گدایان و خاکساران تعظیم و توقیر حکم کنند علی الراس معین نه باطاعت و انقیاد گدایان  
 خوشن میشوند و از بزرگ و سرکش جباران گدایان سیدیم برسانند و عورت را باید دید که بچه صفت موصوف شده و شتم او بر لیسعی و این  
 و ادنا از راه حق میدوید این گدای نابینا را باید فهمید که بچه رنگ عیاره جادک لیسعی یعنی ردی آورده میدوید و یوم آنکه درین روز  
 و دره اسوال قیامت و شداید و بیک نشق مذکور شده در آن سوره و فاذا جادت الطلعة الكبرى یوم تبدک الانسان ناسعی الی  
 فرموده اند و در سوره و فاذا جادت الصاخة یوم یفر المرء من اخیه الی الاخره ارشد چهارم آنکه تعدا لغت مای الی در صلا  
 است و خلق آدمی و اصول او نیز درین برده و سوره مناسب قریب با اتحاد دارند و در آن سوره و فاخرج منها ما و امم صلیاها  
 حکم و انما لکم و در سوره و فاخاکه و اما ما لکم و لا انما لکم و در آن سوره خلقت آسمان و در دشت زمین و کوه و

سوره ص

فرموده اند و در پیوره خلقت آدمی از وقت نطفه تا دم مرگ ارشاد نموده و قبل از آنکه سبب نزول پیوره مذکور شود باید  
 مقدمه ضروری است اول باید دانست که در میان محبوبان خدا که انبیا را برای کار ارشاد و پیراگزیده اند و در میان سایر  
 در جنسیت او صاحب شریعت و صفات نفس فرقی نباشد بلکه فرق از جهت است که محبوبان را خود تربیت میفرماید و درگاه  
 از صفات نفس از ایشان حکم اقتضای جلالت نوعی انجمنی برادر و بخودی خود حرکتی میکنند که موجب استحباب نورانی باشد و در تباد  
 و عتاب گاه بسیار مذکور است که میفرمایند چنانچه حضرت صلی الله علیه و اله و سلم با یمنی اشاره فرموده اند که اود بنی ربی فاحسن  
 تا دینی و علمنی فاحسن تعلیمی تا آنکه اول خلق با خلق الله بنا را حاصل آید که لازم مرتبه حصول و فحاشی نفس است بعد از آن  
 بان خلق میسر شود که تابع مرتبه قیامت و از احوالات استغناست و تکلیف نامند پس صدور این مقام حرکات از حضرت صلی الله علیه و سلم  
 انسانی منصب و مرتبه آن جناب نیست بلکه تا ویست و عتاب هم بر آن حرکات عین دلیل آن منصب است و مرتبه عظیم است و چون آن  
 مهتد باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم روزی در مسجد الحرام تشریف داشتند و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود  
 و عده ای در پیش من مشایخ و ربوبی بن شام و حضرت عباس بن عبد المطلب و دیگر رؤسائش بودند آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم ایشان را خوانی دین اسلام و بدی است پرستی میفرمایند و بکمال توجه و اهتمام مشغول میخاطب و هم کلام آنها بود و در آن  
 ایشان باینی که عبد الله بن شرح بن مالک بن ربیع زهری بود و او را ابن ام مکتوم نیز میگویند و او را  
 ام مکتوم لقب بود و نزد آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آمدن او در بیوقت ناخوش شدند  
 و فرستادند که این مرد باینی است رنگ مجلس را خرابد و یا سخنان بی وقت بی محل خواهد گفت و قطع کلام خواهد نمود و سخن ماکا  
 عده را در میان و ایشان را در حجت اسلام میگویم تا تمام کنیم کاره خواهد ماند تا آنکه آن نابینا پیش مجلس رانیده و متصل  
 حضرت صلی الله علیه و اله و سلم آمده نشست و گفت که مرا فغان و فغانسوره از قرآن مجید بسیار سوزید و بحال من متوجه شوید که من  
 شقت تمام پدید است گوش رسان برسان ب مجلس شامیده ام آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم پیاس خاطر آنفرد را سکوت فرمودند  
 ارشاد کردند که باش آن نابینا یک دو دم فرصت بیکر دوبار همین مطلب را بگویم و عجلت بیکر و بسبب اینجور کلمات ناظم او که  
 موجب تنفر و تنگی صدر آنان عده بود اما اگر است بر چهره مبارک ظاهر شد و چنین پیشکش کرد و در و خود را از آنست  
 آن نابینا گردانیده بسوی آنفرد ممتوجه شدند و در همین پیوره نازل شد و عتاب سخت برین محاله فرود آمد و مردی است  
 که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از زبان جبرئیل علم این آیات میشنیدند دوم هم رنگ آنحضرت صلی الله علیه و سلم میبینید و نهایت ترس متولی میگرفت  
 تا آنکه کلام آنها تذکره را از زبان جبرئیل میشنیدند شاد شدند و رنگ بکمال آمدند و گفتند که این عجب غیبی پیش نیست بلکه نصیحت و از آثار  
 الطیف است نه از آثار مظهر و بعد ازین آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه آن نابینا که ایوسته شده برآمده رفته بود و تشریف برده و محضر آنها

بجای آوردند و از باز بدولت خانه خود آورده چهار بار ک یا برای او فرستاده او را یا لای آن چادر نشانند و هم گاه که او در مجلس  
 آنحضرت صلعم آمد تعظیم و اکرام او میفرمودند و ارشاد میکردند که هر جا بمن عاتقی فیہ بی یعنی خوش آمدی ای کسی که پروردگار  
 من برحق اومد و عتاب فرمود و هر گاه آنحضرت صلعم آن نایب را میدید میفرمودند که اگر حاجتی با کاری دارد که از او دارد و میفرماید  
 خود در مدینه منوره امام نمازگذاشته تشریف بردند و انس بن مالک از حال آن نایب خبری شنید که فرمود که دست که روز  
 قادیسیه من او را دیدم زره پوش بر سبب تازی سوار و پیش پیش او نشانی سیاه بهمان نایبانی خود بر صفت کافران حمل نمیداد  
 و نیز روایتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این قصه در روی سیح فیری چنین پرسید که در پیج ده تلمذ بود و تلمذ پیش نایب  
 و در بنیقام میفرمودند و در حدیث این است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بنیقام چه کسی که خلاف قاعده تشریف  
 باشد صلح بنیاد و ندانید و عتاب بر ایشان چو فرمودند زیرا که قاعده شرع است که نفع عام مقدم بر نفع خاص است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و آله و سلم دعوت میروان و عهد و پیمان با اسلام تعلیم قرآن این نایب ازین جهت مقدم فرمودند که در اسلام آوردن آنها توقع اسلام  
 آوردن تمام شهر بود که الاناس طین لو کم و در تعلیم چند سوره قرآن سیکل نایب نفعی خاص بان نایب میشد و پس و نیز دعوت  
 با اسلام مقدم و ارجح از تعلیم قرآن است زیرا که آن اصل است و این فرع و نیز در فقها مقرر است که اگر شخصی در وقتی باید و بگوید که مرا تعلیم  
 اسلام نمایند شخصی دیگر همانوقت طلب تسلیم قرآن یا ارشاد و نصیحت کند تلقین اسلام مقدم و مرجع باید ساخت که در تأخیر آن ضرر است  
 عظیم زیاده بر تأخیر امور دیگر حالت کا و در آنجا مرض ردع خود که کفر است مانند حالت سرسام زده است که با دنی اهلان تاخیر کارها  
 او از دست می رود و در حالت جهل سایل شرعی یا کسی که قرآن نمی تواند خواند مانند بعضی است که مرض او چندان خوف نیست و سهولت  
 و تدریج تدریس میتواند و تفریح و آنحضرت صلعم را که بسبب حرکات نالایم آن نایب لایق شدند و جهت قابل عتاب نیست اول آنکه این  
 تفریح بی است خارج از مقدر و باشتال ابن امیر کلثیف دادن از قبل تحلف با الاطابق است دوم آنکه نزد نایب چهره را عجب حس کرد  
 و روگردانیدن یا خندانی چهره و توجه تمام برابر است که هیچ نمی بیند تا تازی و تسلیم شود و مع هذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
 بنور نامرئی بودن از حق تعالی معلوم می نمود زیرا که هنوز بنی ازین فضل باطل نشده بود پس ابتدای بی تفریح و عجب چه نمی گنجانید  
 داشت و جواب این شکل آنست که **بهرت** کار با کار انیاس ان خود گیر و اگر چه اندر در نوشتن شیر و سیر و هر چند آن نایب تفریح  
 مبارک را امید یار مردم دیگر میدید و حق بر خاطر دار اغیار اهلان جانب فخر میزدند و حق تعالی در حق محبوب خود این تفریح را هم نمیدید  
 و خوست تا ظاهر و باطن محبوب من در خلاص رضایجوی او تعالی مصر و فاشد و اصلا حاجت من من مصلحت است و نایب تفریح  
 را باید که بر حسب استعداد مترشدین افاده و افاده منظور و از در مال کار نظر کنند ای بسا فخر خاک را که با سواد و کمال و شمع و چراغ علمی  
 و جهالت که بسبب عموم نفع را از قوت استعداد مترشد متوقف باید بود و بدین ترتیب نایب را با فضل اغیار را میباید فرستاد و حق تعالی در حق



و نادانان مراتب مقدار نفوس نیز نوع این بابها فیض صحبت آنحضرت صلعم امری بود معلوم بالیقین و انتفاع آن بزرگوار  
 به عوالت اهل علم با انتفاع اهل شرب و طبع آنها امری بود و موسوم بود به معلوم ترجیح دادن غیبت و کتب سخن آنست که اینجاست  
 آنحضرت صلعم هر چند شاید از شرب و طبع و گناه بودن ندارد اما محبوبان را که با عطر عظمی از گن نمیکنند بلکه از ایشان سخن ماحول  
 الهی بخوانند شاید آنکه پر مشفق در آنچه از فرزندان خود مخالف وضع و آئین خود میگردشود و صواب باشد عتاب میفرماید یا بسا  
 فرزندان خود را غنی بپند که بطور شایع و معلوم مستحق صلوات باشد و شایع صلوات فرزندان خود را غنی بپند که  
 عسکریان و نوکری پشیمان و سبی و بلاش معاش گوار و جلال الهی مشغول شوند و علی هذا القیاس پس این غایت و خطابت بسیار برتر از  
 از نصیحت است تا وجه آن در صورت بیگانهی مشکلی شود بلکه از قبیل تربیت بران فرزندان خود است که در عتاب است و وجه تسمیه  
 سوره بقره است که عتاب و لعن بر این پیغمبر عظیم الهی است که از کفرین سرگردان اجراض نمود و بعد از مشغول شدن به نام سوره  
 از سوره مائده نحمد الله باشد تا علی مراله سوره الاعصار عتاب و لعن بر این سرگردان و طلب علم العصبین بر معلمان خصوصاً ایشان  
 و معلمان گرد که بچرخ و شنیدن نام میورده آن قصه بیاد ایشان آید و عبرت گیرند و نیز کمال محبوبیت این پیغمبر در حضور خداوندی تا  
 شود که اینقدر تعجب و او را الله قدر شایسته دانست که بار بار بر زبان فارسیان و تالیان یا در غیر اینها از آن خبر میداد و کلامی را که در آن  
 قصه مذکور است بمن عزایان معنون ساخته میباشد آنکه عاشق و الماحل نام خوشبختی و عاشق دانسته و وقت آنکه عالم امکان آنست که را  
 با آنکه میگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی روزی که در آن حضرت که در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کتب  
 باین قدر نموده بلکه **اوتوئی** یعنی بزرگ دانسته **از حاکم** که **اذا تعنی** یعنی از آنکه آمد پیش و نمایان و معجزان را است  
 است و از آنکه آمدن نمایان را چاره در نمودن بعضی گویند که محض بیان واقع است و بعضی گویند که برای مزین عتاب است که این  
 پیغمبر را رحمة للعالمین گردانیدیم و بر اهل بیت علیان فرستادیم و پیشتر لایق رحمت و صفیان و گدایان و نمایانان اند و مستحق راه نمایی  
 مسترشد پس این تقسیم مردم اجراض کردن کمال منافات با مرتبه پیغمبری دارد و میباشد آنکه شخصی غلام خود را بفروشد که هر که راه گم کرده باشد و راه را  
 نماند آن غلام نمایان و صحیح بعیران را در نمایی کند و کوران و ضعیف البصران را ابله نماید و بنا بر تقویت عتاب است که آنحضرت صلعم  
 درین کلام مخاطب بهم نفرمودند زیرا که آنحضرت صلعم که در آنوقت از مرضی حق غایب شده بودند اگر چه بندگان و ابرایبی آدمی  
 خواندند در حکم غایب از حضور حق قرار دادند زیرا که ایشان در آنوقت از مطلب طالبان حضور حق غفلت ورزیده بودند و غایب  
 خطاب لایق نیست باز چون گرم نکایب شده برای مزین فریغ خطاب فرموده بمنزله کسیکه اول شکایت سینه گنهگار خود پیش دم  
 میکند و او را بجهت اشت عتاب مخاطب نمیدارد و چون در شکایت گرم میشود خطاب بآن بنده شروع میکند و چون در اینجا کسی  
 بنزد که نزد او شکایت ایشان بیان فرماید لاجرم اول شکایت ایشان هم نزد ایشان بطریق غیبت فرموده باز خطاب

آمیزش شروع کردند تا اشعاری باین و تیره شود و شدت غلبه معلوم گردد و محقق گفته اند که آوردن این قهقهه بر آئینه عذر است  
 از جانب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غیله که با آن نایب گذارند و این مقتضای کمال حرمت محبت است که در همین غایت اینها  
 نیز بیان میفرمایند و نیز به پیری شفیق که شکایت ناملا<sup>حکات</sup>یم فرزند خود بحضور میبرد و در عین شکایت عند آن فرزند نیز بیان کرده و  
 نامردم بدانند که این فرزند قابل غنا نیست و درین حرکات محدود است و کمال شغقت پیری است که باین قدر هم در حق او را  
 نمیشد و میخواستند که تربیت او را بحد کمال رسانند و وجه عذر آنست که گویا چنین انداخته میشود که حسن خلق این پیغمبر اصلا نداشت آن  
 میکرد که با گدایان و بی ثوابان که طلب حق میکنند و راه دین دارند باین نوع پیش آید لکن این پیغمبر دانست که این مرد نابینا است  
 اعراض را از اقبال و ترش روی را از خنده از روی استیاز نیکند پس مقتضای کرامت حرکات و چنین اثرش کرده بود که فایده و خود را  
 بتکلیف ازین عالم زدند و بهت و بنا بر کمال رحمت و عنایت خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مقام حذف که فصل غایت از افعال خدا  
 آورده اند تا هر چه نسبت این فعل بآن محبوب نگردد گویا چنین ارشاد میشود که در ترش کرده اعراض نمود و ترش کننده و اعراض کننده  
 و اگر لفظ خطابیه فرمودند نسبت این فعل بآن محبوب صراحت مفهوم نیست و آن خلاف مقتضای کمال محبت و شفقت است پس در بیان  
 شکایت بقتاب بر لطف محبت صریح شده و میرود و بعضی گفته اند که تعلیم اعمی و عمو دارد و زیرا که او بر حروف حفظ اکتفا میکند و محبت  
 بکتوب از اسکان ندارد پس خدا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین نوع ارشاد شده که تو آن نایب را حاضر الاستماع و آینه تعلیم او  
 اعراض نمودی حال آنکه کوری چشم موجب این اعراض نیست بلکه کوری دل موجب این اعراض است و آئینه و سر در آن همه کوری بودند  
 تر لایق آن بود که از آنها اعراض میکردی نه از چشمی زیرا که شاید این کوری چشم بنیاد باشد و مایه دل و نیل که کله بود بکلی  
 یعنی چه میداند که شاید کوری چشم پاک شود و آینه دل از بجمی مصقول گردد که آنچه صاحبان بنیای ظاهر از امور غیبیه و کشفیه و غیبه و غیبه  
 دریابد و مقتضای عالمی گردد و آن یک کس نایب از انبیا و انبیا بنیاد و نعم اقبال است **چشم** فدای کوری خفاش چشم میبندد  
 که میبازد از آفتاب نیم شبی است او یک گداز یعنی با آن نایب بپذیرد اگر چه بر تبه صفت ظریف اما معنی فرمان و امر و نه  
 آن در دهن و خاطر او رسوخ و تهرار پیدا کند بجمی که در هم و خیال بآن آمیزش نکند **فَتَنَفَعَهُ** الی گدای یعنی پس نفع و بهادرانه  
 بپند گرفتن که بسبب آن منافع عده دین باطل است و مفادات عظیمه این را دفع نماید و لطیفه عقل او روشن شود از انبیا و روشن بخان است  
 گردد و عالم را بشنود و چنانچه در شوق اول لطیفه قلب او مصقول شده مرتبه دل صاحب کشف و عرفان حاصل میگردد و چون حصول یک شوق باشد  
 و روحی آن اعمی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر مبینگان احوال او را بالیقین معلوم نموده و بمحضون را بکلمه او که دلالت بر شکاف  
 خلق کند ارشاد فرمودند آری از شدت شوق آن نایب و کثرت حواس و بقیض با شیبای صحبت پیغمبر دانست و استلا و تفران و تامل و درستی آن  
 انست و یقین بود که آخر چری خواهد شد و ازین مرد و مرتبه مجروح مطلق نخواهد ماند صاحب کشف نیز بر لول طره او متنبه شده و پیغمبر

بطریق سوال آورده است که در ای پاک شدن دیگر کدام نفع پیدا توقع است و جواب نوشته که پاک شدن گناه از اجتناب گناه و  
تغوی است و دفع کردن پند مباحث از فعل طاعات که بعد از حصول ثواب بتوقع است و ثواب نیست معنی است لیکن بر این سخن احوال را  
کرده اند که از حصول علم برود و خیر حاصل میشود و هم اجتناب از گناه و هم فعل طاعت پس مقام استعمال حرف و هو است نه حرف و و جواب این  
ایر اگر گفته اند که طاعت را از طریق حصول نیت که چنانچه پیش از این گفته شد و اگر کسی نشود از گناه باز ماند و اگر کسی نشود در طاعت پیوسته بماند و اگر هر دو نشود  
که اگر کسی استعمال حرف را که برای منع خلوت است و برای منع جمع و جمعی پیش میاید و حق است که سابق نگردد و قاطعاً من استغنی عن  
یعنی اما کسیکه استغنی میکند از ارشاد تو بلکه از راه تو و مال و جاه خود و غرض نیست و فانت که تصدای یعنی بقی برای او تصد  
ارشاد میشود و او سرشار از ثوابین و مواضع سیل که بخیال را که بی پروا را طاعت و ثوابین این راه باید که در بحال او متوجه بایستد و طاعت  
ثوابین با ثوابی در هر پس است آخر مطلب خوب بدینست و ما علیک فکرتی و معنی چنانچه در طاعت پیوسته بماند و اگر کسی نشود از گناه باز ماند و اگر هر دو نشود  
بالا نشود زیرا که کار تو تبلیغ فرمان الهی است و تربیت متعبدان و ثوابین و از صورت پیشین با قبول استغفار ترا حاصل است و و اما آنکه  
جاء انک تسعی فی معنی و اما کسی که ای پیش تو سعی کرده و شغف بر داشته شغل بیانی که دست کشا نشد و بهای پشت پاخور و مجلس  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرسد و مؤتی تحقیقی یعنی بود میرسد اول از حد میرسد ملازمیات او و پیوسته به مناسبات افزونیک  
نشود و این ترس موجب ثواب و اولیای علم و حضور صحبت تو میگردد و باز در راه از اینانی که افرا تیرسد که بسیار ترس او و حضور آنحضرت صلعم  
مطلع شوند و ایناد بسیار از افتادن و پشت پا خوردن میرسد باز چون در حضور تو میرسد از خوف و ترس خود میرسد که بسیار از  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تحمل پیش برده و من مجرم مانم و فانت عنه تلهی و معنی پس تو از آن کن که اگر دینیه مشغول دیگران  
میشود و بحال او بی پروازی گویا فانیه نمی دهد همین کاری نمی کنی پروایان و رسید کار نام کنی و بر سر راه آری و شستمان و طالبان  
صلح مابین شریف و مدح و در کمال شوق به مضطرب و اگر بگویند معنی پس بوی جبین کن زیرا که آنها تلهی تلهی و معنی تحقیق این  
آیات قرآنی برای یاد کردن خدا و اسما و صفات او و افعال او و احکام او و جبر او است تلوه دم راه معرفت عبادت و محبت  
و خوف و جاگاه و مگرد و در سلوک طریق الهی پیش گیرند و در معنی علی و التوا و الحاح مقید نیست بلکه اختیار دل و رغبت طبع و کار است  
و قصه شام که هر که خواست صادق دارد و اگر کند این قرآن را که در حقیقت ذکر است و اگر الهی بدین غایت و قصد  
غریب مقید نیست و به ثوابت ضمیر را بناد تذکر در ذکر با وجود آنکه مرجع واحد است یعنی قرآن آنست که تذکره بودن قرآن نظر آیات است  
و سواد است که هر یک مضمون علیمه دارند و بعضی بیان اسما و صفات است و بعضی بیان احکام و شریعت و بعضی بیان عدل  
و ذکر بودن قرآن نظر به نیست و حد نیست است که تمام قرآن در آن برابر است و اختلاف مضامین را در ذکر بودنش تاثیر نیست زیرا که  
بهر مضمون که باشد کلام الهی است و اتصال کلام با تسکیم اقوی و شهر است از اتصال نام با صاحب نام و التماس که در وقت ذکر نام

بان شخص حاصل میشود از انسانی که در وقت خواندن کلام حاصل میگردد و کمتر است چنانچه بر صاحب تجربه پوشیده نیست و نیز کلام مختصر  
 شانی است عده از شیون ذات که در وقت تلاوت آن کلام بر قلب کاتب تجلی میشود و لهذا تاثیر کلام بزرگان در نفس زیاده تر از تاثیر  
 نام آنها میباشد و لهذا در حدیث شریف وارد است که در حق قرآن فرموده اند **القرآن جلالت المین** و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 فرموده اند که تجلی الله العباد فی کلامه لکنهم لا یبصرن و اگر کسی را این خطره بخاطر خطره کند که اگر عده ما و سر داران دنیا و دنیا دوستان  
 شوق کثابی یا کلامی یا شعری پیدا کنند و در وقت آن کلام یا شعری می افزایند و او را از دست خوشنویسان زیرین قلم بر کاغذ  
 حریر طلاکاری مینویسند و مظلوم و مجبور و مذنب بنمایند و در غایت کافره کاری بنهند و بر حلقه استغفار و توبه بنمایند  
 و در صندوبهای سنگین محفوظ میدارند و باین سبب عزت و جاه کلام می یازد و در اذان مردم عظیم و حلال پیدا کند بنایه آنکه  
 شعری دلکش با در خوش خوانده شود که زیاده موثر یافتند آنکه کسی خوانده شود پس آن حضرت را صلعم در آنچه از شغل به عت  
 عده ما و سر داران میفرمودند و از فقر و گدایان و در آنوقت اعراض میکردند بهین عرض ملحوظ خواهد بود و گوئیم که این قرآن ازین  
 قبیل نیست که باین چیز اعز و قدر او بفراید بلکه عزت و قدر او در آنکه از آنجا بر زمین میرسد باید دید **فی صحیفه مکتوبه**  
 یعنی آیات قرآن نوشته شده است و صحیفه های گرامی قدر که در آنجا احتضار خود گرامی کرده است **فی صحیفه مکتوبه** یعنی آن صحیفه ها  
 بلند نهاده شده اند و بیت الغر که محل عده است در آسمان دنیا و قرآن مجید را اول از لوح محفوظ نقل کنانیده بآن تمام رسانیدند و  
 از آنجا بخانه نازل میشد **مقطعه** یعنی آن صحیفه های پاک که زده شده اند از جمیع نجاسات و پلیدی ها اگر عده ما و سر داران دنیا باین  
 قرآن را در کاغذهای حریر طلای خوانند نویساند بزرگان کرامت و بزرگی خواهند رسید و اگر بر حلقه و ضد و قبیله خواهند نهاد بزرگان  
 بسبب نزدیکی خواهند شد اگر بایند عطر و احتیاط از قاف و آیت این آیات پاک خواهند ساخت بآن که بخوانند رسید و هرگز دست به  
 نگه دار بانهانید بلکه آن صحیفه ها بایکدی صغیر و شعرا کرده شده است در دست نویسنده گانی که اگر کسی بزرگ بود یعنی  
 بزرگ قدر آن و سیکو کارند گاهی خلاف که من و نیک از آنها سر زد و نمیشد و نویسنده گان دنیا ملوث گناه و آلوده خباثت طبعی اند آنکه ظاهر  
 خود را باین چه میکشاید پس حق قرآن عزت و قدر را از رغبت دنیا داران و اهل دل توقع دشمن محض بجای است بلکه قدر را بوی نعمت اگر  
 اهل دنیا نباشند غنیمت است زیرا که آدمی بالطبع مجبور بکفران نعمت است **قُلْ لَا لِسَانَ مَّا الْكَفَرُ** گفته باد انسان که قدر  
 کفران نعمت میکند کسی بابابین کلام عظیم القدر او را نواخته است و انواع هاست و اگر در آن فرموده نمیشد و حقوق او را نماند و حال  
 جاه خود بی برداشتن نمیشد بلکه از اصل فزونی و خرد دارد که چیز ذلیل بود **مِنْ آيَاتِ تَنبِيْهِ خَلْقِهِ** یعنی از کدام چیز خیر پیدا کرده است  
 او را اگر انسان بسبب حاجت این سوال نهد مایکونم **مِنْ نُّطْقِهِ خَلْقَهُ** یعنی از آن بطن پیدا کرده است او را از راه بول و ادره  
 بول و ادره و باخون و لایش مخلوط شده گوشت پاره گشت **فَقَدْ تَرَكُوْهُ** یعنی بول ندانده کرد و او هم اعضای متاسب او را گوش چشم

دوست و یار زبان و لب هم فاست اوراد کو تابی و درازی معین فرمود و هم رزق اوراد هم اصل اوراد هم اصل اصابه سحر ساخت و هم دست  
سحر را و اوراد شکم اوراد زنده ای که در زبان معین فرمود و شکر الهی که در باز راه بر آمدن آستان که در سحر که در شکم ماند  
سحر که برادر دارد و با جانب پادار و چون بنگام ولادت میرسد الهام میشود که آن طفل خود بخود دست نشاند سر کبابی باین  
باجانب بالا میکند تا بر آمدن او آسان شود و چون از شکم می براید راه تلاشش حاصل او آسان میکند اگر بوقت گرسنگی چنان بدست  
افتاد که دست پستان بر شکم گرفته یکیدن شروع میکند و الا بگریه و آواز زدن با گریه و علی هذا القیاس سال سال او را و اما  
مختلف آسان میکند تا که بکمال میرسد و راه خیر و شر و حق و باطل بفرمان می میران و مانع شدن گناهها و حجت بر شدن ان شفیق و تلبیه علی  
صاحب تحقیق آسان میشود باز برخی راه بهشت و نجات پس بگیرد و دوفوق سلوک آن راه می یابند و بعضی راه را که در فوج و فخر  
پس می یابند و در آن راه افتد با جملة آثار غریبه کمال آسان شده می رود و شکر آسمان که باین پس می یابند در آثار شفیق که در در او دنیا  
برای تحصیل کمال خود کشیده بود و بجهت دور عالم برنج آثار اعلی خود را برین پس موت نیز نفیست عظیم القدر که در حصول برنج تجارت  
در جهان فرا حاصل است اگر موت بود آدمی دایا و در کنش اعمال شانه می گذراند و نموده آینه شفت و اگر نمی یافد و از دست  
که برین پس را نیز در مقام بعد از نفیست مذکور فرموده اند و از بزرگان نقول است که الموت جسمی بر اصل الجسد است الجسد  
در بعضی نفسان ظاهر پس در مقام از دو جنس بودن موت غافل شده بطریق سوال آورده اند که موت را چقدر اصابه نفیست تا  
شمرده اند جواب این سوال این بود که نزد علماء در کلام و مخطوطات بهر آخیش می باشد و بعد از موت حکم می گردن که فرموده اند  
این هم نفیست عظیم آدمی را بآن کرم ساخته اند که نفس موت نفیست نباشد نیز اند که بدشخص در مقام شمرن در تقیای خود بد فرزند می کند  
که در ترپنن خیال کرم باز چون بیاضی علاج تو کردم پس بعفیت نفیست مقصود و علاج است چون نفیست بودن علاج موقوف بر  
حق و نفیست ذکر فی نزد آسای کلام خود و قادی بر اشاره بهمن معنی در بیان اما و اقبال لفظ می یابند و در ندیکه حرف خال را  
شد فاکبره یعنی پس گردانید و این گویا اشاره بهمن که جمیع اوقات اقبال و نفیستاد غفلت فرادی فرا می رود  
جایاید و آن حکم می گردن در اقبال می گویند و گردن قبر بهر یقال اقبال بعد از حکم بان قبر و قبال بعد از اقبال در اقبال فی القبر  
و صورت حکم فرمودن الله تعالی می گردن مردگان در اول جنین واقع شد که چون قبایل کسب را کشت و مردن آید  
زاد اول جان وقت وقوع یافت قبایل هیچ ندانست که این مرده راجه باید که در ناچار جبهه قبایل را در چادر کلاهی می چیده نهاده  
میداشت چون برین نقول تحمل شفت بسیار کشیده و بسته آمد چیران روزی در صحرا می می نمود شفته بود که ناگاه زاعی پدید  
و با او دیگر جنگی و او را کشت باز بمقتار خود و پیچهای خود زین را کافت جبهه تراغ مرده را در گوری انداخت و بسیار  
آن خاک بسیار بمقتار خود توده کرد و قبایل ازین حرکت تراغ پیچیده بود که مرده را هم چنین باید کرد و جبهه را خود را

نیز وزن کرده قبر است نمود باز چون حضرت آدم عم و ذات یافتند فرشتگان از آسمان نازل شده بمحضر او اهلاد ایشان طریق منزل  
 و تکلیف و تبحر دکنند که بر بعضی در دنیا از آن بزمین طریق معمول شده و این تعلیم الهی که اولاً قایل را بسبب قصد استعداد او بواسطه  
 نزاع واقع شده تا نیا او را حضرت آدم عم را بواسطه فرشتگان تعلیم کرده اند معنی است عظیم و تکلیفی است پس فهم که اگر مرده آدمی را  
 بستور جانوران دیگر بر سر زمین میگذاشتند متعفن شده بوی بد میکرد و شام جهانیان باین بوی آلوده میساخت و مردم از آن بوی  
 متعفن میشدند و بدگوئیها میکردند و نیز بسام درنده و پرنده اعضای او را سخت سخت کرده میبردند و جانوران ناپاک مردار و حمار  
 و راه خود میساختند و حقارت عظیم با او ادا نمیداد و عیب او بپرده شهر خاص و عام میشد و قدر او در نظر مردم کم میگشت  
 الا جرم برای کرم او این وضع را از غیب تعلیم فرمودند تا تعلیم بر آنکه بندگان مرده خود را بسوزند و گوشت میکنند و میگویند که آتش ناپاک کننده هر ناپاک  
 بود و رکننده هر بوی بد است و در زمین هر چه را منظور و تعفن در کما نین است و فن میکنند پس سوختن آتش اولی باشد چه آتش آن است  
 که آتش غلین است هر چه او را در دنیا بخور و زمین امانت دارد است هر چه در گوشت کنند بماند و مرده را از زمین گذشتن او است از آنکه  
 بخان جوایز نماید و بعد از حلی آدمی بلکه جانوران دیگر هم است که چون چیز را خواهند که محفوظ دارند و زمین فن میکنند از جمل مال و غیر آن  
 و چون خواهند که در امانت بماند و فساد نکند و آوی بر انتظار تنه و تعلق او را بدارند تا آنکه او پیشتر است و مرده را با  
 سوختن مخالفین بنظر آری است نیز گمان بقدری مرده است که او را در آتش سوختن بر او پیشتر است که اینها را نیز آری است و ناپاک که سوختن  
 و چیزهای غریز را که بقای آنها مصلوب است غرض از فن زمین معمول است و آنچه گفته اند که آتش بوی بد را دور میکند و زمین بر عکس آن  
 متعفن و بدبو سازد پس این در وقتی است که باور در آن آنچه از زمین منظور باشد چون گذشتن آن نیز زمین مقصود بود و از تعفن چه  
 ببال که اهل از آن زمین را محسوس نمیشود و مرده در صورت دفع چندی رطوبات بدن متعفن شد و خشک میشد و اعضا و اجزای بدن  
 بر شکل و مقدار خود میماند و گویا متعفن نمیشد و در حالت زندگی خواب میکردم چنان در خیال میجوید بر خلاف سوختن بمانش که اعضا و اجزای  
 ساخته از شکل مقدار و رنگ صورت میماند و نیز نگذاشته و نیز خلقت آدمی از خاک است و خاک به کل شیئی بر جمع الی الله علیه و او را مال خود نیز  
 باید ساخت بخلاف آتش که ماده خلقت شایعین و جنیان است چون بدن آدمی را بعد از موت بماند از سوختن او روح لطیفه او بارود آتش آید  
 نموده و نهایت نام باینها طین و جنیان پیدا کنند و از این است که اگر ارواح کسانی که سوخته میشوند بعد از موت حکم شایعین میگردند و با دنیا  
 میچسبند و اینها میدهند پس در فن کردن ارجاع نمی بخفیت خود است و سوختن قلب حقیقت گویند که در ابتدای آن اسلام لشکر از  
 لشکرهای اسلام در حد و کوهستان وارد شده بود و امای از دانیان بود بر کوهین روش لشکر اسلام که در آن وقت مذمت جدید بود و دنیا  
 زلف بعد از تقشیرش احوال اطلاع بر وضع و آیین مل اسلام غرض از سوختن و کوه چیر شما خوب است مگر اگر مرده خود را میسوزند و آتش نمیشود  
 حال آنکه اگر مرده را بوی بد میسوزد و سوختن باعث پاکیزگی و زوال تعفن میگردد و فتنه از نفسهای اسلام در آنجا حاضر بود گفت که

که من از تو سئوای پرسم خاطر نشان من کن با تو جواب اعتراض تو خواهم داد آن نبود گفت پرسش نقدی گفت گو که اگر شخصی در کمالی  
 شود و زلف را به سجده گیرد و زن دیگر را برای باو بی گری نگاه دارد و از آن زن منکوحه او پسری بوجود آید باز آن مرد را عیبه  
 نسفی می شود و خواهد که پس خود را بگذشته روم تا چون با تو ایتم آن پس را در بلم پیش کم زن بگذارد آن زن که مادر اوست تا آن  
 زن که باو بی دوست بگذشت که ظاهر است که با وجود مادر پس را به باو بی عواذ نباید کرد زیرا که پس را از آن مادر هستند از آن باو در  
 نقدی گفت خوب گفته حالا جواب اعتراض خود بشنو روح آسمانی چون در دنیا آمد بنی از زمین مخلوق نموده باو عیانت فرمودند و همه غفلت  
 دور او لباس و کت و دیگر منافع او از زمین باورسانند و دانش بخارا باو بی گری و حق آدمی کاری ندارد نهایت فایده نشین است  
 که چیزی ای تمام را که از زمین میرد بخت پذیر میکند پس مادر آدمی زمین است و باو بی او آتش چون روح که نمیرد بدست است و خست که  
 به عالم برنج رود ناچار پس خود را که بدن است به مادرش خواهد سپرد و بمن دیگر که باو بی است بگذشتند این کلام انفساد داد و فایده  
 و نیز در سوختن با آتش تفریق اجزای بدن است که بسبب آنکه روح از بدن انقطاع کلی می پذیرد و تا از عالم با روح که میرسد  
 و کیفیت آن روح با عالم که مرتب یکدیگر در دفن کردن چون اجزا بدن تمام یکجا میباشند ملاقه روح با بدن از راه غفلت  
 بحال میماند و توج روح بر این است که تا زمین بهسوت میشود که بسبب این مکان بدن گویا مکان روح هم متعین است و تا  
 این عالم از مصیقت و فاجعه و تواتر و تران مجید چونند آن بقعه که دفن بدن است و افسوس بهسوت نافع میشود پس سوختن  
 روح را بی مکان کردن است و دفن کردن گویا سکنه برای روح ساختن بنا بر اینست که از اولیا مدفونین دیگر صلهای مومنین  
 و ستاده جاریست و آنها را افاده او اعانت نیز تصور بخلاف ده مای سوخته که غیر مایه اصل نیست بنا بر این که نسبت آن سوخته  
 نیست با طریقی برود و دفن نمیشود در حق آدمی پس اگر بعضی افراد انسان این نعمت را هم کفران نمایند مانند نعمت دیگرها  
 شکایت نیست که جلیت آدمی کفران نعمت و برین نعمت در حق او کفایت نیست بلکه گفته اند آتش آتش که بعضی فحشیه  
 خست او را زنده از قبر خواهد برد و تا جزای اعمال که بخود دارد عالم آخرت نابد الا بدین بجهت و زندگانی جاودا که بدو تعلق  
 این نعمت تا حال اقصی نشده که در نقد و تعینای معلومه مغموره آورده شود اما عاقل با دلی توجیه معلوم میشود که هرگاه درین  
 حالات از شیت او تعالی هیچ چیز مختلف نکرده در بحال است هم نشرو احیا از شیت او مختلف نکرده که در این نعمت با لطف  
 مستقل فرموده اند و خلقت ابتدای آدمی دلیل بر این و برهان واضح بر خلقت عاقل است این نعمت را هم اگر از راه نادانیه  
 آدمی انکار کنند از جهان و دوست که لایعابیه و چون در دنیا منتهی نبوده که بسا در اینجا آدمی بگذرد که چون ما را از ابتدای خلقت  
 بزرگی و اگر استغناء از حیات و موت بر او دیگر مخلوقات بجزت دیگر کم متناهی ساخته پس باو شیت بر این هم چنین جایز نیست  
 پیش آید که تو را نباید از محبت و عزیز کرده خود را بیل نباید ساخت و نیز من بعد از افاده روح در بدن نیز انسان چه اسم بود و انسا



البته موجب اکرام و تعظیم است بنابر آن بر دفع نهی و فرمانند که کلاً به معنی فی چنین تویم نباید کرد زیرا که اکرام سابق از آن جهت بود که او هنوز مصدق نشده بود البتة از عصیان هر چند در وقت اعاده او را انسان اعاده خواهند کرد اما انسان صفا که مصدق گشته باشد پس حالت اعاده حال ارقا پس بر حالت ابتدا بناید کرد و باقی کرم سابق سید و اکرام لاحق را چون باقی تویم آدمی خاطر خود را بسپارد کرم لاحق هم سازد و بر کرم سابق غوه شود حال آنکه لما انقضی امره یعنی هنوز تمام نکرده است و سرانجام نداده است چیزی را که فرموده است خائن او و عزت نهاده اگر فرمان او را سرانجام میداد و از عهده بندگی برآید البتة توقع عزت اکرام او بجا بود و حال ادراک صورت تعصیر در فرمان بردار خلیف در انسان باید بود و توقع تدبیر و تحمیل باید ماند آنچه میگویی که نوحه را بناید انداخت و عزت کرده را دلیل بناید ساخت خلاف واقع است بلکه چیزی است که بعد از اکرام مستحق تدبیر و تحمیل میشود و اگر درین معنی می باشد به قلیظ الانسان الى طعنه یعنی پس باید که بنده آدمی بسوی خود خاک خورده که چشم فاصله نیاک گیرد و بعد از آنکه به محال عزت تطهیر و احتیاط برده میشود و غیایات حق در پیشش او مصروف میشود مانند غیایاتی که در پیدایش آدمی مبرور و فاسد چنانچه بمعنی باخوبی نازل کند که انا صددنا الماء صفا یعنی به تحقیق ما بر ختم آب از آسمان نریختیم که از تحقیق لفظه نازل بر آب نریختن و زیاده است که تشققنا الارض تشققاً باز شکافیم زمین را تا گمانی که از کشادن هم برای نعل آدمی زیاده نیست و اینهم غیایات بود بحال گویا ضعیف که قدرت بر آمدن از زمین نداشت و فانتبا فیها حباً یعنی پس برآیندیم مادر زمین دانند که قابل قوت است مثل گندم و نخود و عنباً یعنی دانه انگور را که هم قوت است و هم فاکه و هم دانه هم شراب و قصباً یعنی و خجای خور دنی را مثل شلغم و گندم و چند دیگر که نهایت در اکل قوت میکنند و در دیگر خام خورند و حرارت دشتی نماید اگر چه خورند ناخوش معقول باشند و اگر با یا اچار سازند حکم سیوه بید کنند و غیره و اینها یعنی در خجای که بجای دغن است و هم ناخوش میباشند و نخود و گندم و زراعیان از آن هم قوت میباشند و هم فاکه و هم ناخوش دارند و بنید و دوشاب و بجای شراب بکارند و نیز سر سازند و حدائق یعنی باغبانهای دیوار دار را که در انواع اشجار از فرا که داد و دیه بکارند و میسر وید و حبلاً و بار درختان انبوه که شاخ های سبز دارند و در لغت عرب ثمره شتری را که برگردن خود سوی بسیار دارد و غلبه گویند و ثمره را که برگردنش هم بسیار باشد و ثمره غلبه و نیز در خجای آن درختان انبوه دارد و دوشابهای آن درختان سبز و گنده بطریق استعاره غلبه فرسوده اند و وفا که گفته یعنی دیوه های دیگر را که در باغ نمیشاند بلکه هوایا با است و آبگاہ یعنی اقسام گیاه را که بخور وید و بکچل افراخته دارد و متاعاً که ولا نعا حکم یعنی تا بهر سینه کشند شمار این اقسام خوردنی و چهار جایان شمارا زیرا که بعضی این اقسام مذکوره خاص بر جانوران است مثل اقسام گیاه و بعضی شتر که میان آدمی و جانوران شل دانه می خورد و بعضی از آن قیل است که لیبای او آدمی بخورد و پوست و تخم و جند و برگ او را جانور و بعضی از خوردن چه قدر دلیل و تحمیل میگردد و فصل

و هر کس میزند و از آن غایب و دوری اندازد و بسبب بودی بدان منفی شدید میکنند آن اکر سابق را باین تبدیل حق قیاس باید کرد و  
 خود نباید بنسبت فرق نیست که خوراک آدمی را بعد از اکر ام غنیرت تبدیل میکنند و آدمی به آن مطلع میشود و اکر آدمی را بعد از  
 انقلاب است خواهد شد و آن جهت و انبعاث است که بیان است فاکه اجزاء است الصاخة یعنی لریجی نباید و از  
 سخت که گزشت همانا از آن عبارت از نفی صورت یوم یغیر الیوم یعنی روز یکروز دیگر و از برادر خود بود  
 بلکه در از جمیع امانت دسترس دارد و از ابتدای عمر تا اوستی و در بر و معلومت و مناصرت و تلبیم و دیگر در بیان آنها بود و اوست  
 یعنی و از خود و که و از برادر هم دسترس دارد و حقوق بسیار از و بر و دوست و آبیه یعنی و از برادر خود که تقسیم او از مادر هم  
 زیاد و دست و حق او بر گزشت بلکه گویا پس از آن اوست و صا حجت یعنی و از زنی خود که نزد آدمی از مادر و پدر بر سر خیز است  
 زیرا که با و آدم مرگ صحت منظور دارد و حق مادر و پدر را میفهمد که خوانی بود و رفت عالیا بنا کاری نازد و بکشد یعنی و از  
 فرزندان خود که نزد آدمی از زن هم دسترس دارند چه است بلکه آنها را بعد از مرگ خود قایم مقام خود میداند و در ذکر این قسمت  
 ترقی است از ادنی با علی چنانچه پوشیده نیست چون با و صف این قریب آدمی از اقرار خود و اکر بخت پس از اجابت طریقی و  
 نفیست خواهد کرد و گفته اند که اول کسی که از برادر خود و اکر بخت قایل خواهد بود که از نایل خواهد بخت تا بابت خمن نایل و دیگر  
 و اول کسی که از مادر و پدر و اکر بخت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام خواهد بود که با و اکر شفاعت طالح و زاری نمایند و شفاعت  
 کار مقبول نیست و اول کسی که از زن خود و اکر بخت حضرت نوح علیه السلام و لوط علیه السلام خواهند بود که زنان این مرد و منافق بودند  
 و در حق منافق و شفاعت مقبول نیست و اول کسی که از برادر خود و اکر بخت حضرت نوح علیه السلام خواهند بود که کسان پس از ایشان که از  
 و علما اختلاف کرده اند و آنکه وجهی که تخمین از اقرار بخت و چه خواهد بود و بعضی گویند که از خوف مطالب حقوق خواهد بخت تا در الو  
 بعضی را گفته که هه بود و او را دیده و شناساخته مطالبه کند چنانچه شخص مصلحت از فرقه عیسای میگزید و البته در حدیث شریف وارد است  
 که روز قیامت آن می از آنسایان و دهستان خود زیاده تر کناره خواهد کرد و بنسبت جنبیان و دانشمندان زیرا که در دنیا با آنها  
 معامله داشت تا خود مطالبه باشد و بعضی گفته اند که برای ترس او و شفاعت خواهد بخت که با و آن اقرار با و در رخ  
 بر و در امر خلاصی آنها چیزی از خنات می داد و لازم آید با از گمان آنها بر دشمن چنانچه در ایام قحط شخص مثل مهر خوف  
 از اقرار بخت و کم اختلاطی میکند و بعضی گویند از بخت که دیدن کلفت و عذاب آنها برادر و شوا خواهد آمد و در خود قدرت شفاعت  
 و دادن خنات نخواهد یافت تا چار از نظر آنها پوشیده خواهد شد و صحیح آن است که بهمه این جهات خواهد بخت بعضی  
 یک جهت و بعضی بد جهت و بعضی بهر جهت بلکه در آن روز بر بول بر کن کمال خود گرفتار خواهد بود و آن  
 بجز خود نخواهد داشت چنانچه فرماید کُلُّی اَمْرٌ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ مَّشَانٌ یَغْنَمُ یعنی برای هر کس از این

هرگز نیست

در هر کس از این

یعنی برای هر کس این نزدیکی که مذکور شد در حال خواب بود که گفایت خواب کرد و در غم و نشو و نشین در فرصت آن خواب  
 یافت که بحال دیگری پردازد و از خبر گیرد و چون حادثه چنین خواب بود مردم در عزت و ذلت مختلف خواهند شد و جود و کینه  
 چهره های چند مانند در آن روز و مسیقه تابان و در خشان بسبب آنکه نور ایمان از باطن آنها بر ظاهر آنها جلوه فرمود و هر یک  
 آنها روشن ساخت صاحب کفایت آن باشند بسبب توقع انعام و کرام که آنها را آن بر خود می بیند مستبشر که یعنی تائب  
 و خوشوقت بسبب آنکه مردم در انعام و کرام ترقی می یابند و بسبب حاجت و سرور و زبردستی فرایند و جود و کینه  
 و چهره های چند در آن روز عکسها عکس بر آنها تیرگی و غبار آلودگی باشد بسبب ظهور تاریکی گناهانیکه در باطن ایشان ستر  
 در آید بود و درین وقت بیرون برادر تر هفتما قدر که یعنی بالای آن تیرگی سیاهی باشد و این سیاه بر چند اثر لغز است  
 و کفر و توبه دل جاد کرده که از تاریکی گناهان نیز مخفی تر است اما بسبب غلبه کفر غالب شده در ظاهر تاریکی گناهان بالاتر خواهد بود و اما  
 روغن سیاه که بر چند اودا و رتبه آب نشانند بالاتر می براند و اولی که هم انکفرت الفجره که یعنی این گروه تیره چهره و  
 سیاه رو ایشانند کافران بدکاران که کم کفری در زیند و هم گناه می کردند و مسخی کمال بدیل و تحیر شدند و انانیت آنها هیچ کاری  
 نکرد و موجب کرام نشد بلکه در ابتدای خلقت در دنیا آنها نیز مکرم و معظم بودند و غایت الهی در پرورش آنها نیز نمرود شد  
 بود و جمیع در میان دورنگ که ای خاصه کسانی است که کم کفر می کردند و کسانیکه محض کفر یا محض فجور میکردند و حق آنها  
 یک رنگ گفته خواهد شد رنگ فجور تیره و کدر است و رنگ کفر سیاه خالص باشد و در اینجا مساوی دان آنست که در اول این  
 عتاب حضور خداوندی برین قسم پیغمبر عظیم القدر مذکور است پس در نازل کردن این قصه در قرآن مجید چه حکمت است در ظاهر  
 مناسب چنان بنماید که این عتاب خطاب خطیبان و بر زبان جبرئیل علیه السلام ارشاد میگردند تا پیغمبر را خبردار میساخت حال آنکه  
 در قرآن مجید نازل شد علی المراد مورد الاعصار بر زبان قاریان و تالیان مذکور میشود بار بار آن قصه یاد مردم می آید جز آنکه  
 آنکه این قصه و این عتاب متضمن نواید کثرت از آداب تسلیم و ارشاد و تواضع حسن اخلاق بود و غرض آنست که این قصه را به جمیع نوایان  
 جز قرآن مجید گردانند تا مردم از آن نوایه و مسم بهر بردارند و محروم نمانند از جمله نواییدی که درین قصه است چندی را یاد کنیم و با  
 را حواله بر حدیث سابق بنماید صریح نماید فایده اول آنکه پیغمبر ان نیز گاهی اجتهاد میکنند و بقوت عقل خود از قواعد شرعی حکمی را  
 می فهمند و آن حکم خطا می شود و از حضور خداوندی پیغمبر از ابرار خطا زد و تمسک میکنند چنانچه درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم چنین فرمودند که نفع عام بر مقدم بر نفع خاص باید داشت و دعوت اسلام را بر تعلیم قرآن مجید باید ساخت و مردم که در این راه  
 را رام نمایند که دو آنکه خود بخود طالب خوشنویسی است فی الفو بحال و چندان التفات نباید کرد که عیال و اخرا و صاحبان را سازند و در  
 فهمین خطا افتاد که نفع عام درین صورت مقدم بود و نفع خاص معلوم نفع عام بر نفع خاص و قیاس مقدم است که مردم معلوم باشند

یا بر دو سو بودیم موسوم را بر علوم ترجیح دادن خلاف فایده شرع است و دعوت اسلام را بر تعلیم قرآن نیز وقتی مرجع باید داشت که  
 حقیقی قبول دعوت می‌شود و چون ظن قبول نباشد لازم حجت بیکبار هم می‌تواند شد حاجت کجای و هر دو تسافل از همه است دیگر  
 نیست هم چنین را هم کردن هم که دکان وقتی مهم است که توقع را هم شدن آنها باشد در صورتی که وقتی آهین هر دو نفس است و  
 سبب چون غرض صالح بظاهر با غرض فاسد تشبیه شود و آن غرض صالح را نیز حکم شرع ترک باید کرد و در اینجا اشکالات قلوب انبیاء و اعداء  
 از حال ضعیفان بپوشان و گدایان نابینایان محل تهمت ریاضا و باسفاط دنیا داران می‌شود دین وقت آن غرض صالح را نیز از نظر  
 بالستی انداخت که به تقوا انصاف التعمیم یعنی بر برتری نیاز جای تهمت فایده دوم آنکه گاهی بر چیز که معصیت بودنش هنوز معلوم  
 نباشد اما نظر بحال مرتکبان و قوت استعداد و علم منصب اگر با معلوم این غرض است نکایت متوجه می‌تواند شد چنانچه آنحضرت صلی  
 علیه و آله وسلم را منعی بود این فعل معلوم بود و بر آن معاصی نه فایده بود بلکه واجب التعمیم را رعایت ضرورت است که او مطلع  
 بر آن تعظیم شود زیرا که آن نابینا بجهت نابینایی از کیفیت چهره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محسوس است یا خداوند و بسوی کز  
 متوجه می‌باشد و اگر آن اطلاع نه دست نامتادی شود لیکن چون مرد با ایمان و طالب راه خدا بود تعظیم او ضرورت داشت و بر ترک  
 تعظیم لازم شد و آنکه در حدیث شریف آمده است که ترک اسلام علی الغیر خیانت است یعنی اسلام علیه ترک کردن با کفر نیست  
 حق اسلام است زیرا که اگر او ترک اسلام علیه رخیده نشد حق اسلام خود تلف شد فایده چهارم آنکه سیل بسوی گناه اگر چه با اعتبار  
 نباشد حق خصیت است اما خالی از منفرت نیست فایده پنجم آنکه امانت دعا و افاضل از مسلمان اگر چه بی قصد و عشو و شامتی دارد فایده  
 ششم آنکه عتاب و عقوبت و تنبیه ایشان بر قصیر است البته باید که که نشان الهی دوستی است و بیعتی الوداعی العتاب  
 یعنی با عتاب نکایت باقی است دوستی باقی است ترک عتاب نمی‌کنند که قطع دوستی منظور می‌دارند به هم آنکه اگر کسی را بجهت  
 مقرر باید هر چند او مقرب حضرت عالی مرتبت باشد هرگز از باز پرس اعمال و تقصیر او غافل نباید شد که این تقصیر شرط است و است  
 و لازم ملک داری است مطلق ایمان ساختن مجدد داران و کارپردازان از راجحه و در ملک است انداز و هشتم آنکه هیچ کس را اگر چه بظاهر  
 بیگانه یا غیر نباشد نیست چه معلوم است که او را نزد خدا چه رتبه است **سیمت** خاکساران چهار از اجماع است و تنگداری و توجه  
 که درین گرد سوار باشد آن نابینا بظاهر فقیر و حقیری نمود و از جهت این بهترین مخلوقات عباد است هم آنکه طالب علم را اگر  
 سران پیش آینه از طلب تقاعد نباید کرد زیرا که آن نابینا هم فقیر بود و هم دست کش داشتند به طلب علم پیش آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد اگر و طلب علم و راهجوی خدا می‌بویسند هرگز این کار می‌شود زیرا که بر اندازه حال خود هیچ کس از  
 شرفی نمی‌باشد و هم آنکه استاد و مرشد را باید که بر طالب علم و طالب راه حق هیچ کس نباشد شفقت و توجه نماید و بفایده که او می‌خواهد  
 برساند یا در هم که معلم و مرشد را باید که در میان طالبان و سترشان شرف دنیا و مال و جاه و ذوق نکند بلکه کثرت شوق و حرص

تامل  
 در  
 این  
 باب



صدیق رضی الله عنہ روزی و بجانب آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم عرض کرد که یا رسول الله پیروی بر شما شبانی کرد یعنی از  
 قوت مزاج شریف تا قوتی آن دهم که درین عمر که نواحی شصت سال است آشپزی بر شما بیچ ظاهر نخواهد شد خلاف این  
 توقع بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فرمودند که مرا این پنج سوره پیر ساخته اند سوره بقره و سوره واقعه و سوره المراسل  
 و سوره یس و سوره اذکر الشمس کورت پس درین سوره با عقوبت های الهی در دنیا و آخرت که بر شما بیچ بخت  
 پیغمبران گذشته است و خواهد گذشت مذکور است مرا شنیدین آن عقوبت نعم است خود غلبه میکند و خاصیت نعم آن است که آدمی  
 چربیز و چنانچه گویند سالست من الاطباضات یوم و خبر فی تم شیشه قال نعم و قلت له علی غیر ختام و لقد خطا  
 فیما قلت بل نعم و لیکن مراد از پیر شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم ضعف قوی است بدین آیه تنه سفیدی سوزیر که  
 موسی شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم سفید شده بود که سفید شده و چنانچه انس بن مالک که خادم خاص آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله سلم بود میگفت که در قرب فوات آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم در سربارک و پیش مبارک آنجناب دمو  
 سفید بستان رسید و ظاهر است که این مقدار سفید شده معلوم نمیشد و نهایت قدر را دعوی پیری می نماند و وجه بطلان  
 با سوره یس آن است که در او شواصاف قرآن مجید برین نقش مکتوب است که کلاً اینها تذکره من شاد ذکره فی صفت کبریه و تفرقه  
 مطهره بادی سفره کرام بره و در آخر این سوره یس مضمون بترتیب مکتوبش که در است که نه انقل رسول کهیم او  
 ذکر العالمین و نیز در آخر آنسوره ذکر قیامت و اوصاف آن و شایدهم و آن ذکر است که یوم فیقر المومن خیمه و سوره  
 و صابحه نمید و درین سوره در اول همان مضمونش روح و مبسوط است و وجه تمیز این سوره مکتوب آن است که در اول این سوره  
 همین مذکور است که نور آفتاب پیل خواهد شد و از حوادث روز قیامت که بخواهند از او آواره حادثه درین سوره یاد فرموده اند  
 این حادثه سخت تر و صعب تر است تفصیل این احوال آنکه حادثه چون بر مقصود بالذات رسید و سخت تر میباشد از آنکه بر غیر مقصود  
 بالذات رود و مثلاً تلف جان که مقصود بالذات آدمی است سخت تر از تلف مال است زیرا که مال برای نفع جان مطلوب است نه بالذات  
 و نیز چون آن حادثه را حادثه دیگر معارض نشود سخت تر میگردد و از آنکه حادثه دیگر معارض نماید که در صورت معارضه شدت حادثه  
 سبکتر میشود مثلاً از یک جانب شخص را خوف جان ببرد و از جانب دیگر توقع از دیاد و جاه و مال و منگرفت او شود و در صورت حادثه  
 جانی را چندان شدیدی ندارد و چنانچه میگوید و هر حادثه از جمله حوادث و آواره گانه قیامت که درین سوره یاد فرموده اند با غیر مقصود  
 بالذات را صعب تر رسانیده است مثلاً کشتن طاعان که آسمان را خراب خواهد ساخت و آسمان نیست باطل و یا مطلوب بالذات نیست کشتن  
 آینه محض اشاره به است آسمان صندوقی پیش نیست که در آن جواهر نفیسه و قشقه عالی گذاشته اند اگر صندوق شکست جوهر و متعاقبات  
 چند ان گران نیست و یا معارض مجادله دیگر است که موجب خوشی و فرحت است مثلاً تعزیر محکم که در مقابل آن انزال جنت نیز خواهد بود

سرای این حادثه که هم بر مطلوب بالذات که شعل آفتاب است صدره خواهد رسانید و هم در مقابل آن حادثه دیگر فرحت از مسجود  
 نخواهد بود و نیز باین نور کردن آفتاب عمده ترین اسباب انگشاف حالات وجود نفس انسانیست که بسبب تابش آفتاب  
 خصوصیات بصری مختلف میشوند و از ادراک معقولات و وجدانیات حاجب گردند و از اینجاست که وقت فکر در معقولات  
 وقت شب مقرر کرده اند و وقت دیدن خواب نیز همانوقت است و وقت از یاد کیفیات نفسانیه از آنچه عاشقان و دوستان  
 بامر نصیان و دردمندان رایا مصیبت زده گان و مبتلایان را و میدیدند نیز همانوقت است و اهل مراقبه و توجه نیز در همانوقت  
 های باطنیه خود را تفرقی میسازند و از باب سحر و تاثیرات نفسانی نیز در همانوقت مشغول کار میشوند و تیر و شدن ستاره ها و اوغور  
 در بیای شور و حرکت که ما نیز در جنب ایجاد نه فحاشی ندارد که ستاره ها اکثر تیره و بی نور میشوند و در یک شور چندین در حین  
 بنی آدم نافع نیست که مطلوب بالذات توان شمر و علی هذا القیاس که ما و شکی نیست که حوادث دیگر خود ظهور است آدمی را که از  
 دوازده حادثه را چار دین مقام تخصیص بالذات فرموده اند و چشم آنست که منظور بیان انقطاع نفس است از توجه بالذات  
 و بصرات است و نه باطن شعور و فهم و بعد از این سوادیه و ظهور صورت ثلث اعلی و انگشاف مقدار جزای هر یک از کارهای مذکور  
 که مضمون به علت نفس باختر است و هر یک از این حوادث دوازده گانه درین امر و علی دارد پس بسبب تکرار آفتاب تیر و  
 شدن ستاره ها تعلق نفس انسانی با آسمان که در حین خود بود منقطع خواهد گشت زیرا که انقطاع او در حساس بصری و اختلاف  
 فصول و موسم و تجدید ظهور و باطله و تقدیم و تعویض و حوادث آئیده محض باشد و حرکات این اجرام بود و سقف عالم بالوقت با  
 انقلاب خراب خواهد گشت و بسبب تیر و حال و نزول زمین اید و از سکونت زمین و استخراج معادن و انبات نوع و فواید و غیره  
 و اجرای قوای گسته خواهد شد و معنی خانه او در بخوابی خواهد نهاد و بسبب تعطل عشار توجه او بافتاب و حیوانات اهل و اقدار  
 و دروغ و چشم و صوف و نس و اولاد گشت خواهد گشت و باین انقلاب که با مطبخ و خانه خانه اش خراب خواهد گشت  
 و بسبب جمیع و حوش مبت او از صید و نهج جانوران بری و انتفاع عالی که از پوست و چشم و نافه مشک و دیگر اجزای آنها میگیرد  
 انقطاع پذیر خواهد گشت و بسبب از دست شدن و بیا مسافر گشتی و تجارت بحری و مطیای حیوان بحری و استخراج و درمجان  
 و غیره و عشق بالزین خواهد گشت و این شش حادثه متعلق بعالم دنیا و امور جسم انسان است و بعد از آن بسبب اقرار نفس و حش  
 با هم خسان خود و نفوس شریره با هم خسان خود و انعکاس کیفیات نفسانیه یکی بر قلب دیگری و وجدانیات خود بر کس بالذات و حش  
 جلوه خواهد شد و خود را بالا جمال انزال خیره خواهد ساخت و بسبب بحال بود و ده که نفس او از خیمان بجایات ساده رفته است معلوم  
 خواهد کرد که شور و فهم انسانی و خیمان انبساطی عظیم پیدا کرده که انقسام الراح ساده هم نفس پذیر سوال و جواب گشته اند و نیز خواهد دید  
 که درین عالم تنقیص حقوق هر که در هر غیر و کبر و وصف آنکه تلف گشته و حقوق را در خلافی در میان با شمشیر و مادر

شعاع

نسیکی



هرگز متجاوز و گذشته نخواهند کرد و بسبب نشر صحایف اعمال تفصیل افعال و اقوال خود خواهد دریافت و بسبب کثرت آسمان  
 که کثایت از جمیع عالم مثال است که حدی در اصل آنوقت خیالیه افلاک است صور مثالیه اعمال خود را خواهد دید و بحقیقت حال پی  
 خواهد بود و هر چه که با کبریاختام عشق در شب و بچرخ و بسبب نزدیک آوردن بهشت بارش و پیرایه مقادیر آن عالم  
 که مقتضای صور مثالیه آنهاست بجای آن خواهد پذیرفت و در آنوقت مضمون به علمت نفس با حضرت به جلوه خواهد پذیرفت  
 شش انقلاب تعلق به عالم آخرت و بقوای عقلیه و خیالیه انسان دارند و از همین تعبیر وجه رعایت این ترتیب هم و فرج شد و تفرقا  
 گشت که در عالم رزخ نفس انسانی را با وجود مفارقت از بدن این طالع احوال اعمال خود ممکن نیست زیرا که هنوز آسمان در زیر  
 قائم است و تعلق او با کائنات و مالوفات خود و توجیه حال اقارب و بی نوع خود و تدبیر حالات خاصیه خود منقطع نگشته و حقوق  
 ضعیف بود و خلوص و کمال او را حاصل نشده و لهذا آن عالم را بر رزخ میگویند که من و وجه احکام دنیا دارد و من و وجه احکام آخرت  
 بشاید آنکه شخصی در شهری یا ملکی مدتی سکونت کرده بشهر دیگر و ملک دیگر انتقال کرده و هنوز خانه او در شهر اول قائم و اقارب او  
 در آنجا ساکن اند و در سفر میمانند و در یخالت او را انقطاع کلی از آن شهر متصور نیست **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ** یعنی و هنگامی که آفتاب پیچیده شود و مدتی بگردد و لغت عرب چیز را اگر پیچیدند آن  
 مثل دستار یا ریس که او را حلقه حلقه پیچیدند و کور العاصیه یعنی میخ دستار را بر همین لفظ است و چون آفتاب شعاع منبسط  
 دارد و دور کردن آن شعاع را در زمین تشبیه به پیچیدن دستار داده این لفظ را بطریق استعاره استعمال فرموده اند  
 گویا و هنگامیکه شعاع او منبسط بود مانند تپان پارچه بود که او را کشاده اندخته بودند و چون شعاع او زایل شد و جرم او مانند چکته  
 بی نور ماند که آن تپان را پیچیدند و در حدیث شریف دارد است که **هاتشمس والقمر نوران** مگر در آن یوم القیامه یعنی  
 آفتاب و ماهتاب روز قیامت مانند دو چکته پیچیده نور خواهند بود و در بعضی روایات **نوران** غیر آن به معنی قشده یعنی مانند  
 دو رنگاوی که دره خواهند افتاد و سیر و دور آنها منقطع خواهد گشت و نور و لغت عرب هم گاه و گاه پیچیده و هم چکته پیچیده را در گاه  
 تعلق از روح که از اجزای آنها منقطع خواهد گشت هم شعاع و نور زایل خواهد شد و هم سیر و دور و موقوف گاهی نظر بر زوال  
 شعاع فرموده چکته پیچیده است که در دو گاهایی بانقطاع حرکت نظر فرموده به رنگاوپه که در تشبیه داده اند و هر چند موقوف  
 حدیث آفتاب و ماهتاب و یخالت شریک خواهند بود اما درین جا الکتابه ذکر تکیه بر آفتاب فرمودند زیرا که شعاع آفتاب است  
 که جرم تپان را نور و ضیای بخشد پس تکیه بر آفتاب تمام تکیه بر ماهتاب است حاجت بیان علیحدت نیست و **اِذَا خُمِ  
 الْجُؤمُ** آنکه در کتب تفسیری و فیکه تبار **تیره** شوند و نور آنها نیز زایل شود از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما استقول  
 که ایشان فرموده اند که تبار **تیره** مادر تبار **تیره** از سلاسل نور و سلاسل آن فادیل و درست فرشته است چون فرشته

بمیرند آن قبایل از دست آنها نماند و ستاره ها بر آنگشته بقیته و نور آنها زایل شود پس درین سوره بیان منتهی انقلابی است که بر  
 ستاره ها و خواهد داد و در سوره آینده بیان ابتدای آن انقلاب است و اختلاف لفظ نجوم در کتب برای تعیین سبب کلام  
 و تسمیه برای آنکه در لفظ نجوم اشعاری ظهور اشراق خمیده میشود پس آنکه در مناسب آن است و در لفظ کتب اشعاری با ستاره  
 در سوره خمیده میشود پس است در مناسب آن *وَإِذَا الْحِجَابُ طُفِئْتُ فَنُورٌ وَفِيهِ كَرَاهَةٌ مَرْدَانِ كَرَاهَةٌ* شده  
 مانند ابرار در هوا پراکنده شوند و جبال مثل سنگ فرس و لنگر زمین بود و چون آنها را ایستادند و داد حالت زمین باقیار  
 باید کرد که چه خواهد بود و *وَإِذَا الْعِشَاءُ عَطَلَتْ* یعنی و چون ماده شتران باردار که ده ماه حمل آنها گذشته باشد مظهر  
 گذشته شوند و مالکان آنها با آنها پیر و از نود و دو تخصیص ماده شتر که ای آنست که منظور بیان انقطاع فلق نفس انسان  
 از اموال خود است و آنچه از اموال آنچه بیشتر محتاج به تعبید و خبر داری است جانوران اند زیرا که در نطفه و جواهر دیگر است  
 و سبب محتاج محافظت و تقویت باشد و زیاده و اشجار و عمارات و منازل نیز تقویت یغما پیدا مانده هر خط و هر ساعت بخلاف  
 جانور که هر وقت محتاج بسن و کشادن و از سایه با قباب برین و از آفتاب بایه و خیرگی علف و آب و دیگر ضروریات  
 می باشد نیاز بر آن تجربه کاران گفته اند که غم نداری بر بنحو و از جمله جانوران ماده شتر که ای نفس ترین آنهاست نزد حق که وقت  
 توقع نتایج و شیر از وسایل و سبب که هر چه شتر از شیر جانوران دیگر اضعاف مضاعف میشود و چون مخاطب این کلام را  
 فرجام اولاف و عرب انداجرم رعایت آنچه در اذان ایشان جای دارد و در خزانه خیال آنها تصور نشد غالباً حاکم می باشد و در  
 اتفاق که مقتضای بلاغت همین است و درین جا اشکالی است که بعضی از کلمات را اصعب و سخت و نه حاصلش آنکه بعد از آنکه  
 حضرت سر ایل عم فصح صور فرمایند جانوران بپزند ماده شتران کجا باشند که معطل شوند و پیش از رسیدن صور و زقیان  
 نیست که ماده شتران معطل شوند پس این حکایت کدام وقت است اکثر دانشمندان گفته اند که این کلام بر وجه فرض و تخیل است یعنی  
 اگر بالفرض در آنوقت ماده شتران باین صفت حاضر باشند از شدت هول آرزو کسی بحال آنها نبرد و از چنانچه در ده یو یا بعضی اولاد  
 شبیه و مانند آن گفته اند لیکن بعد از تامل معلوم میشود که در اینجا حاجت این تکلف نیست زیرا که چون حضرت سر ایل فصح صور  
 فرمایند آدمیان با ماده شتران باردار یکبار میزنند چون بار دوم فصح فرمایند بیکبار میزنند ماده شترانی که بر حمل ایشان ده ماه گذشته بود  
 همه بر آنصفت زنده شوند چنانچه در حدیث صحیح است *يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَا تَوَاعَى* و مالکان آن ماده شتران در آنوقت  
 بحال آنها نماند و از نود و دو بعضی از اهل تفسیر گفته اند که از غشای او است زیرا که عرب بر باردار جانور باردار نسبت میکنند و در  
 ایشان ابرار صورت ماده است و با در صورت زچنانچه ز ماده را با مخلوط باردار میکند همچنان با و ابرار ابرار سیاه و زرد  
 آنست که آنوقت ابرار از آب خالی شوند و بکار نیامند و درین تفسیر بعضی که هست ظاهر است و غشای جمع غشای است مثل

و در این کلام  
 و در این کلام

مثل نفوس جمع نفساء و عشا، موده شتری را گویند که بر محل او ده ماه گذشته باشد تا تمام شدن سال تمام مدت حمل شتر است پس  
 نام او را نذکر کنند و اِذَا التَّمُوتُ حُتَّتْ یعنی و وقتی که جانوران وحشی که بیستانی و بیابانی جمع کرده شوند و  
 جمع کردن آنهاست که مسکن آنها را گویان و بیابان بود و بخوابی خواهند نهاد و آتش و دود از هر طرف آنها دنبال آنها  
 خواهد گرفت تا چار و جمع آو سیان بکمان امن اندیشیده که بختی خواهند چنانچه در ولایات سر و سر در اوقات بارش برف تقسیم  
 جانوران طبع صلی خود را که لغت و حشت است گشته در محوره و آبادانی بمانند و درین واقع دلیل صریح است بر آنکه  
 آن روز باین مرتبه خواهد رسید که وحش را از انسان لغت نخواهد ماند و بعضی را با بعضی دیگر عداوت طبعیه که دشمنی موجب احترام  
 در آنها خواهد شد و ققاده و دیگر فسرین گفته اند که مراد از خشر وحش زنده کردن آنها بعد از مردن است که برای قصاص خواهد  
 کرد و در حدیث شریف است که در میان جانوران نیز قصاص جاری خواهد شد تا آنکه گوشتی بی سرو و پا از گوشت سوزن  
 و از قصاص خواهند دانید اما بعد از اجرای قصاص همه را خاک خواهند کرد و آنچه بنام خدا نابود شده است خاک بهشت خواهد شد  
 اگر آنچه باعث سرو و پشیمان و لذت آنها خواهد بود در بهشت باقی خواهد ماند مثل طلا و سوس و دیگر جانوران خوش منظر و خوش  
 آواز را جانورانی که گوشت آنها مرغوب بهشتیان خواهد بود پس غذای آنها خواهند گشت چنانچه در قرآن مجید در سوره قعه  
 مذکور است و بطور طبعی ما بهشتیان و آنچه باعث از دیاد عذاب و در خیان خواهد شد در روز خود را در رفتن مثل مار و کرم و  
 کس که بر اعضای سوخته آنها خواهند نشست و بچ خواهد داد بی انگل آن جانوران را از آتش و مزخ کلفتی و برخی باشند و اینها  
 در حدیث شریف وارد است و الذباب کلیم فی النار و نیز در حدیث صحیح است که این فی بخت طیار ناعمه و اکلها انعم منها  
 و اِذَا التَّحَا حُتَّتْ یعنی و وقتی که دریاها فروخته شوند آب آنها و دود آتش گردد و به سبب اختلاط آن آتش و دود و حیات  
 و حرارت پیدا کند و موجب ریختن اهل عرش گردد و اما مردم با ایمان از شر این دود محفوظ ماند چنانچه در حدیث صحیح وارد است که از دود  
 آن روز در با ایمان را همین قدر خواهد رسید که مرکبم خواهد شد و اِذَا التَّمُوتُ حُتَّتْ یعنی و وقتی که نفوس انسانی با نفوس  
 سمای و ارضی آمیخته شود قافوت ادراک غیر و شتر از این پذیرد و جزای وفاق بر عمل علی وجه الکمال بهشتند و بعضی گفته اند که مراد  
 از ترویج نفوس افزان ارواح با جمادات و بعضی گفته اند که مراد آن است که مردم را از دوزخ نشانند گردانند یعنی به صنف سازند که  
 تفصیل آن در سوره واقعه در آیه کلم از دوزخ نشانند مانند کور است و بعضی گفته اند که هر کس را با ایمان شرب هم ندیده و جمع کرده  
 غول غول متفرق سازند و طبعات خیر و شر را درین ترتیب مرغی دارند و بعضی گفته اند که شخص را با کسی که در دنیا اختلاط نموده  
 داشت از میان و بهشتی شتر کنند مثل پیر و پستاد و پادشاه و امیر و این عباس رضی الله عنه فرموده اند که نفوس مؤمنین با  
 عین ترویج نمایند و نفوس کافران را با شیاطین مخلوق سازند و ترویج گفته است که بر نفس را با صورت مشابه عمل او از نیکی

و بی قرین گردانند و اِنَّ الْمَوْتُ وَ الْمَوْتُ یُنْفِی وَ فیکه مرده و اسوال کرده شود و مرده و رفت و بپوش آن خردا که  
 زنده در گور میگردانند شش ماه از او میگذرد و در خواب و بیدار بود که دختر از مادر و قول در گور دفن میکرد و بپوش بجهت خوف فقر  
 و گرسنگی و کثرت ازاجابت که بسبب تزویج و تجنیز دختر لازم می آید این کار میکردند و جامه بسبب محقق عار و خوف حصول علاقه  
 خویشی و دامادی با کسی که هم چشم خود نیست و گران دانستن نخل جنای آنها این عمل می نمودند و این کار به شیخ جدی در اوقات  
 و زمان بسیار رایج گشته بود که در آخر و عزت می نمودند و اصلاح خوف عقاب بران نمیداشتند بچنان انگه اولاد و داماد را از ملک و مال  
 بهر نوع که خواهم در آنها تصرف نمایم و حق تعالی این فعل شیخ را جایز و در قرآن مجید مذمت فرمود و وجود و قبح آن را شرح نمود که در  
 ضمن این فصل سواي قطع رحم اقرب که ولد است قبیح بسیارند و است از آن جمله ظلم و ستم بر بی گناه مصوم که با مال از  
 معلوم است و از آن جمله کرده داشتن پیدایش خداست بلا وجه و از آن جمله ناخوشنودی قضای او تعالی است و مقابل عمل او بعد  
 آن که او تعالی در دست نهاده و از ترتیب فرموده و این کس بجز دست یافتن قصد اطلاق جان آدمی نماید و از آن جمله است که  
 اعتمادی بر رزائی و کارسازی او تعالی و از آن جمله است نخل شدید مال که خرج کردن آن را بر فرزند خود در دانه و دانه ای غریزه  
 و لهذا فیه کان عرب نیز برین قبح مطلع شده دست ازین کاری کشیده اما بجهت رسم قوم ناچار تن برضای او دادند تا آنکه زید  
 بن عمر بن نفیل این امم حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه پدید آمد و بر جای شمشیر که دختر می پنداشته است که او را  
 خواهند زده و گور کنند و دیده میرفت و میگفت که این دختر را من گرفته ام هر چه در پرورش و تجنیز و تزویج او خرج شود بر من است  
 و باین طریق دختران بسیار را خلاص کرده و لهذا اوداعی الاموات می گفتند و این رسم صالح او را و بران نیز در هر قبیله اتباع کرده  
 چنانچه بعد از ذوق شاعر که قصه نام داشت نیز همین عمل میکردند و باین است که در اشعار و رزق افکار باین عمل جد خود کرده است  
 و در است باین عمل شیخ بصورت دیگر نموده است و قاعده شیطان همین است که چون امر قبیح را بسبب زود خویشی و دلالت  
 عقلیه مردم قبیح دانسته ترک می کنند آن لعین همان معنی را در صورت دیگر در نظر ایشان سخن نباید تا اصل مطلبش فرست  
 و آن صورت که درین است روح و او را این است که عمل گنیزگان و کم اصلا از برای حقوق عاریت بولد دختر بلکه سپردن از شکم آنها بعد از  
 نفع زوج که بدش غالب بعد از گذشتن چهار ماه است اسقاط میکنند و این عمل شیخ را مقتضای شرافت و غیرت می نامند و در  
 فقره که آن میکنند حال آنکه و خون نامی کردن و دیگر مناسبت که در آن عمل نفع میشود تفاوت سر نموند و اما قبل از نفع روح  
 پس صحابه را در جواز اسقاط بعد از شریعت مثل عمر و لادت یا کثرت عیال و قلت مال یا بودن در سفر یا فوت منفعت خدمت از  
 گنیزگان اختلاف افتاده بود و بحضور حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب درین بحث گفتگوی بسیار داشتند تا آنکه حضرت  
 امیر المومنین رضی الله عنه علی کرم الله وجهه فرمودند که و الله لا تکن موده حتی تألی علیها الناس السبع و این کلام را حضرت

امیر المؤمنین ع. فرمودند و همین قول قرار یافت و بعضی از صحابه این را نیز بنا بر احتیاط هر چه میسر شد و سوره صغری  
 میگفتند که هر چند قتل نفس درین عمل نیست اما عدم توکل بر برزاقیت خدا و معاوضه قتل او قتلای نفسدانان بلا وجه دیگر میفرماید  
 دارد اما صحیح آنست که جایز است قیاساً علی العزل و آنچه در حدیث شریف در حق عزل وارد آمده که ذلک الواو انضی به  
 پس دلالت برست عزلی نمی کند بلکه برک است و ترک اولی بودن زیرا که خبری بر امر حکم علی آن ندارد و شریک شریک است  
 حکم ترک علی ندارد و بخیر عزل بر و ایات صحیح مشهوره ثابت است و لا شبهه به و استعمال دوای قبل از جماع یا بعد از آن  
 که مانع از انعقاد لطفه گردد و نیز مانع عزل جایز و روا است و در اینجا شبهه ایست که اکثر مخاطر میگذرد و آن آنست که بگوید  
 بیچاره مظلوم کشته شده است سوال از دو جایی ندارد باینست که سوال از قاتل او واقع میشود تا سرزنش می یافت و حل این  
 آنست که سوال از مژده باین وضع نخواهد شد که چرا کشته شدی تا استبعادی باشد بلکه باین وضع خواهد شد که بهای زینب  
 قیلت یعنی کدام گناه کشته شده است آن سوره و لاق باین سوال مظلوم است نه ظلم زیرا که غرض ازین سوال تلقین  
 و استکشاف و بظلمی باشد تا مظلوم گوید که بر من غلافی بود چه چنین ظلم کرده است و سرور سوال مژده باین طریق آنست  
 که نفس صغیر بر چند آن جهان شعوری و فقهی و ادراکی پیدا خواهد کرد که ما هنوز از ادراک او از ادراک مشاقدان و از انقضای  
 او مخصوصات که در دنیا شعری درین کار بسیار برده اند کمتر خواهد بود و نیز از آنکه او را بر ذوال حیات غیر مستقر لایق شده چندان در نفس  
 او واقعی نخواهد داشت زیرا که زندگی او مانند خوابی بود که دیگر در وقت و نیز در ابتدای دعوی بر او در پدید بسبب جهالتا دعوی  
 که در اجرام او از این طرف باین وضع تلقین و تذکر دعوی مژده خواهد شد چنانچه مظلومان ساده لوح را که در بیان حجب و تمام  
 دعوی خود تصور سیور زندگیا با انصاف این قسم تلقین و تذکر میفرمایند تا حقوق آنها بر باد نرود و همچنین مظلومی که بیار  
 علاقه که با ظالم دارد و تصریح به تشکی و ظلم نمی شود و یا می ترسد در حق او پنهان و تیر و محمول را باب عدالت است و قضایا نیز نوشته است  
 که قاضی را ملایمتی و بی و شایه در شل این صورت درست است که استیفای حق مظلوم بدون آن نمیتواند شد و معینا درین سوال  
 مراتب ادب او با والدین به نهایت درج مرغی است زیرا که اهل فکر قائلش نه فرمودند که یا سوال از قاتل منظورند از نصیحت  
 نشود و لهذا بصیغه مجهول آورده اند که قتلت به باین سوال از گناهی فرمودند که موجب قتل او شده گو یا اشاره میفرمایند که الیه  
 را آن قدر شفقت و افره محال و لاد است که بدون گناهی عظیم با تو این حرکت نکرده باشد سوال می گویم که آن گناه چیست اما شما  
 این آداب در حق والدین نسبت به مژده موجب محال نصیحت در سوای والدین نخواهد شد خصوصاً سوال از گناه مژده که داد  
 اصلاً مصدر گناه نمی توانست شد تعریض بالاجرم صحیح آنها خواهد بود و سوال از والدین اگر استاده واقع نمیشد که شما چرا در حق خود را  
 موجب کشتن این نصیحت در سوای و استیلا و خوف و درشت حاصل نمیشد و نیز در ترک سوال از آنها مستوجب کردن سوال

باین حال از استیلا و خوف و درشت حاصل نمیشد و نیز در ترک سوال از آنها مستوجب کردن سوال

و خطاب بود و اشارت بحال تفاوت و بختی آنهاست که آنها را بکمال بغض ازین حرکت بی برکت سوال تو بختی و عتاب بهم نمی فرست  
 تا کلفت عذاب و عتاب بختی کلام و خطاب آنکی برک نماید و آنها را چون و نعمت باقی و بیت پرستش اگر نیست  
 گویند سزاواردهست یک سخن آرزو است و در اینجا باید دانست که در حدیث صحیح وارد شده که «الوائدة والمؤدة فی النار» یعنی  
 زنی که دختر خود را زنده در گور کرده است و آن دختر برود و در دوزخ خواهند رفت معترض بشیدن این حدیث دست پاشیده  
 و در مقابل آن حدیث صحیح باین آیه مشک نماید و گویند که چون حقیقی بسبب مرده کافران را بتکلیف و تحجیل خواهد فرموده را  
 عذاب کردن چرا احسان و درین تسک کمال اجل و ندادنی است زیرا که تعذیب والدین بجهت آنست که خون ناحق کرده اند و تعذیب  
 مرده بجهت آنکه در کفر تبلیغ ابواب نیست شل ظالمی و مظلومی که هر دو کافر مرده باشند یکی را برای دیگری تعذیب خواهند کرد و  
 در اصل تعذیب شرک یک یک دیگر خواهند بود بنا بر کفر خود و لهذا از دین سنت تعذیب اطفال کفار نظر باقتضای قواعد تعزیر  
 جایز است زیرا که نفس طفل مخصوصا طفلی که باین حدیث صراحت از چنان رفته گویند شعبه ایست از نفس الدین مستقلی و بحسب  
 پیدا نکرد چون نفس والدین متعلق خواهد شد آن نفس ساده بهم بتبعیت او الم پذیر خواهد گشت مثل تو امین که در یک دست  
 خندند و می گیرند و در یک آن گرسنه و تشنه میشوند مادام که در مذهب می باشند و اتصال نفسانی ایشان به تفایق استقلال  
 سبب نشده و انتظام در اینجا نکته ایست محتاج به بیان و آن آنست که قنلت بصیغه غایب چرا آوردند خطاب مقتضی آن  
 که قنلت بصیغه مخاطب مومنست مجمل می فرمودند و جوابش آنست که منظور بیان و قنلت قیاس است و حال مرده و غایب  
 بیان می فرمایند پس دعا اخبار است از سوال مرده که واقع خواهد شد نکایت خطابی که با وی در میان خواهد آمد و حکم می  
 آن آنست که اگر از دست شخصی خطا او را خود تلف شود مثل چهار ماه یا خور همدین ایفون زاید از حدیث است  
 در محافظت که شهادت بای او اگر فتنه بادی بازی میکرد و طفل از دست او رانده افتاد و جان داد و علی هذا القیاس کفار  
 بر او واجب میشود از فداه مرده است که قیس بن عاصم تمیمی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرض کرد که یا رسول الله  
 ازین گناهی سخت بوقوع آمده که هشت دختر در حالت کفر زنده در گور کرده ام آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند و عرض هر دختر  
 یک یک برده ازاد کن و عرض کرد که من مالک شتر نیم برده مانده ام فرمودند که عوض هر دختر یک یک شتر در راه خدا بده  
**وَإِذَا لُصِقَتْ لُصِقَتْ** یعنی دو فتیکه صحیفه های اعمال که پیچیده در دفتر سبحان و علین نهاده بودند کشاده شوند و بر کن  
 آنچه در صحیفه خود هست مطالعه نماید و از فداه مرده است که صحیفه عمل آدمی را بعد از موت او پیچیده در دفتر نگاه میدارند  
 و بعضی از مغیرین شتر را به معنی برانده کردن گرفته اند یعنی ناپای اعمال شتر سازند و از دوزخ می که در آن کجا جمع بودند  
 بر آورده تقسیم نمایند و بعضی را بدست چپ از طرف پشت و بعضی را در دست راست از پیش بر آورده اند و از مرتبه

باین وجه تعذیب اطفال کفار

سزا خواهد شد

مردیت که در روز قیامت صحیفه نام از زیر عرش برپا شد پس در دست اهل ایمان صحیفه که رسد در این لفظ مرقوم باشد که  
 فی حقیقه عالیه و در دست کافر صحیفه که رسد در این لفظ مرقوم باشد که فی مسموم و جمیع و این صحایف بمنزله قرعه نامی  
 باشند نه صحایف اعمال که ذکره فی الکشاف و اذ الله که کشف کتب یعنی وقت که آسمان را پوست برکنده شود  
 مانند جانور مرده که بعد از سلخ اجزای او نمودار میشوند و رگ در ریشه او ظاهر میگردد مکنونات خیالات فلک که صور  
 مثالیه اشیاء است تجلی و مکتشف شود و در شگن حامل صحف دیگر اصناف فرشتگان نزول نمایند و اذ الله الحییم شعرت  
 یعنی وقتیکه در فرخ افروخته شود و شدت سوزش او ترایند و اذ الله الحییم ازلت یعنی وقتیکه پشت نزدیک از منظر آورده  
 پس مومنین را سرور بر سر و افراید و کافرین را حرمت بر حرمت و چون این دو از بوه حادثه متحقق شود که شش از آنها در دنیا  
 قبل از رفع صورتش از آنها در آخرت بعد از رفع صورت و حکایت نفس ما احضرت یعنی بداند نفس انسان  
 چیزی که حاضر آورده است از نیکی و بدی و بعضی از اهل تامل گفته اند که این حالات دوازده گانه زود وقت موت که  
 نمونه قیامت است خواهند دریافت و لهذا در قیامت صغری گویند و در حدیث شریف نیز وارد شده که من مات فقه  
 قامت قیامته اعتبار توان کرد پس آفتاب شش روح آدمی است که شمع آن بدن زنده میشود و چون علاقه او با تدبیر  
 بدن منقطع گشت گویا آفتاب عالم بدن انسانی مگر بدنی نور شد و آنکه از خود نمونیه یکایمی جوهر و قوی نهانی است که  
 عند الموت رو سید به چشم کوه باطلان افعال اعضای و شیشه و استخوانهای بدن او است که از کارهای خود معزول شده  
 بر باد میرود و تعطیل عشا و نمونیه خشک شدن شیره و جری و بطلان افعال طبعی است که صاحب آن کبد و دیگر آلات غذا  
 است و شورش ظهور نیاز افعال همیشه و سببیت و آفرینش دریا و خشک شدن خون و دیگر طوایف بدن است  
 یا باطل شدن او نام و خیالات و امال و آرزو و ناست که هر یک دریای است بی پایان و بدون موت خستباری یا صیقل  
 انقطاع آنهاست و نیست و تزیین نفوس اجتماع ملکات مکتوبه است با هم ظلمانی با ظلمانی نورانی با نورانی و موقوفه توفیق  
 است که او آدمی در غیر حرف مقرر آن حرف که مضایع ساخت و از بعضی دانشمندان منقول است که هر کس که نفس که در  
 سقومات علیه بخاطر از کبار رسد و آن را در قید کتابت مقید سازند تا آنکه از حافظه فراموش شود داخل موقوفه است و کشف  
 آسمان کنایه از ظهور حکام روح است و تسعیر جمیع دیدن شداید و هوای که بعد از موت رو خواهند داد نزدیک آوردن  
 عبارت از روح و روحی نیست که با روح نیکان در الوقت میرسانند و بدانرا از ان مجرور میگردند و بعضی از اهل تصوف گفته اند  
 حالات را بر حلی مراتب سلوک تا سر حد فنا که نزد ایشان اول منازل و فصل است تطبیق داده اند و تفصیل آن تطبیق  
 میخورد که خارج از وضع این تفسیر است باینکه چون اسباب انکشاف حقیقت خیر و شر نفس انسانی بیان کرده شد و



آن اسباب باخبار مجرّدها که اصدق الصاقین است یعنی ذات پاک حقیقی استیقامت است پس حاجت بقسم غایب اندر اجزاء  
فرموده اند که فلا أقسم فی قسم یجزم زیرا که باوجود خبر دادن من حاجت بقسم نیست و اگر باوصف اینجه شامخ باشد بقسم  
ای پس قسم من غیر الخلف لیکون الکثیر یعنی بتارهای چند است که بازگردندگان اندر حرکت خود است و باز  
اندر حرکت خود است و بازگردندگان اندر حرکت خود از حضرت امیر المومنین بر رضی علی کرم الله وجهه و اکثر مفسرین صحابه منقول  
که آن ستاره هفتصد و پنجاه و دو روز و نیم و در هر روز و عطاره که آنها را در حرکت خود جری نمودار میشد و اولی از  
مغرب مشرق بر ترتیب هر روز از شمال جنوب و از بعد از آن چندی حرکت آنها نمودار میشد و یکبار استاده است  
باز رجوع القماری میکنند و از مشرق مغرب آیند حالت اول را در اصطلاح علم سیمیت استقامت نامند و حال دوم را در  
واقامت گویند و حالت سوم را رجعت و رجوع دانند و این حالات ثلاثه هیچ یک را از ستاره ثابت یا ثابتی بجز در وقت  
دارد اما رجعت ندارد و دیگر ستاره ثابت در وقت دارد و رجعت پس حرکت این هر پنج ستاره در هر یک است بر آنکه  
چیزی از آسمانی از خالی بجای ممکن و واقع است پس در جوار انقلاب جمیع اجزای آسمان در ذوال نور ستاره ثابت اند  
و تقصیر این پنج ستاره بر رجعت و استقامت و وقوف بر چند نزد تقصیر کنندگان بیات آسمانی سببی دارد که آن  
حرکت حامل آنها در حرکت تدویر آنهاست زیرا که حامل آنها از مغرب مشرق میروند و تدویر آنها چون شامل من نیستند  
اعمالی آنها از مغرب به مشرق میروند و اسافل آنها از مشرق به مغرب و چون این ستاره ثابت در تدویر میگردانند آن تدویر در  
حامل میگردانند این ستاره ثابت را باقی هر دو حرکت میشود مادام که حرکت حامل و حرکت تدویر موافق باشد هیچ  
می نمایند و چون مخالفت حرکتین شروع میشود بطی السیری نمایند و هرگاه مخالفت حرکتین بحد معارفه میرسد که بقدر ستاره که یک  
حرکت پیش رفت همانقدر بجز حرکت دیگر پس برافا و واقف و ساکن می نمایند و اگر حرکت تدویر و حرکت دیگر علیه میکنند حرکت  
معاکس ظاهر میشود و کوب راجع نماید اما عاود صورت نخستین این سبب زیاده تر و ضوح میگردد و انجمای پذیرد زیرا که چون  
ستاره های آسمانی محل تغیر و انقلاب شدند اسباب حرکات و اوضاع آنها مختلف و متخالف و متجاذب و متجاذب و متجاذب  
و اینها متخلف گشت قبول صدقات را آماده شدند و نیز که از اختلاف و تغیر مصئون باشد و روی قبول صدقات را استعدا  
کرد و گویند پنج ستاره را در بین مقام آوردن بر آن است که ستاره های آسمان و قسم از سیارات ثابت یا ثابت  
نقد اطلاق حرکت مختلف و وسیده و ثابت را حرکات مختلف نیست بلکه حرکت فلک است و ثابت یا ثابت بطی و کم ثابت و  
ثواب را رجوع و استقامت و وقوف انتقال از سرعت به بطی و بالعکس لاحق نمیشود و سیارات را لاحق نمیشود و از جمله سیارات  
شمس قمر و باران و قمران مجید و محل تغیر و انقلاب که در فرموده اند بیشتر است تغییرات آن هر دو نزد هم و خواص

مشهور است و معروف خصوصاً آنکه در بر راه کاستن و افزون آن مشاهده میکنند و خسوف و کسوف هر دو بنشیند پس در اینجا  
که منظور بیان تغییر اجرام آسمانی بود و ذکر این پنج ستاره که تغییرات و اختلافات دارند ضروراً قاعدتاً قابل بیان معلوم میشود که  
ثوابت را باهم اشتراک نیست و لهذا هر یک را بخیریک حال نباشد و این پنج ستاره را هم باهم ششم و هفتم باهم اشتراکات مختلفه  
و متعدد بهم میرسد و مصدر قوتهای متعدد میگردد و ارتباطات عجیبه با قباب دارند و در ارتباطات ناشی دیگر میکنند  
پس این پنج ستاره در عالم آسمانی بمنزله مرکبات مختصیه انداز معانی و نبات و حیوان و انسان و بر این پنج هر یک در هر یک  
بمشابه مرکبات ناقصه از بخار و غبار و دخان و ثوابت بمنزله بساط مختصیه و تاثیرات و افعال این پنج ستاره شبیه تر است تا غبار  
قوات الاراده و الاخیار و حرکات ایشان گویا حرکت اختیاری است مرکب از صعود و سقوط و رجوع و خروج و قرب و طلب  
پس ذکر انقلاب و تغییر این پنج ستاره اقرب است بطلب که انقلاب ارادی است بطبیعی بالجملة احوال این پنج ستاره اول  
و پس است بر اختلاف حالات اجرام آسمانی و چون اجرام آسمانی قابل تغییرات و انقلابات شدند و انقلابات اجرام منفصلی چه  
استعداد است که علی سبل الدوم انقلاب و تغییر آنها مشاهده میشود که و الکیل اذ اعشعشعش یعنی قسم شب و فیکدی در راه  
و چهار تا را یک میزند و انقلاب عظیم رو میزند و باز از آب میگرد و دانه ها میسند و دوند و خوف سراق و سیاه سبزه  
میگرد و در راه با منقطع میشوند و تلاش معاش بکلیم حکم عدم میگرد و در دم حکم موتی دارند که جس حرکت شان باطل گشته زده و ابر  
اند و جن و شیاطین در انتشار و این انقلابی است که در هر دوره روز و شب یکبار زمین و زمینها را برهم و در هم میکنند اگر بالفرض کسی  
بشمار شود و شب را ندیده باشد و نزد او این انقلاب منکوره آید و نقد است و خواهد کرد که کافران را شنیدن حالات قیامت  
عشر غیر آن نکنند و از عجب شب است که آنچه دور است مثل سده های آسمانی و ماهتاب در آن ظاهر میشود و آنچه نزدیک است  
مثل فی الجوه و اهل سطح الارض و مخفی و مستور میگردد و چنانچه در روز عکس این مشاهده میشود و تفاوت دنیا و آخرت در ظهور و مخفی  
و خفای ظاهرات از همین نمونه واضح میگردد و لهذا بطریق تمییم میفرماید و الصبیح اذ انتقص فی قیوم مخموم بصبح  
و فیکدی دم سیرند که اوقت نیز انقلابی عظیم رو میدهد و در دم از خواب بیدار میشوند و محاسن و اسواق آباد میشوند و مسافران راه  
روند و تلاش معاش هر مخلوق را مقصود میگردد و در شام عظیم در قوای حیوانیه پدید آید و در چیز روشن و ظاهری میگردد و در ستاره ها  
منوبی و شیشه و لکله و قافله با بزرگ کوه مایه میکنند و در صبح کلیات از ظهور و است آفتاب را که علامت او صبح است بماند  
که در دریا شناوری میکند و در بن تشبیه داده اند و انتشار نور او را قبل از طلوع بدیم تا نسبت کرده چنانچه بای در دریا را از  
نظر پوشیده میگذرد و بدیم کردن او آب میجو شود و منتشر میشود و همین حالت آفتاب قبل از طلوع او و انتشار روشنی او است و بعضی گفته اند  
که در صبح کلیات از نسیمی است که تقارن طلوع دریا هم بهاری و زدن نسیم را تشبیه بدیم داده اند که موجب رحمت و فرحت جهان فانی است

و اگر در این انقلاب که در هر دوره روز و شب یکبار زمین و زمینها را برهم و در هم میکنند اگر بالفرض کسی بشمار شود و شب را ندیده باشد و نزد او این انقلاب منکوره آید و نقد است و خواهد کرد که کافران را شنیدن حالات قیامت عشر غیر آن نکنند و از عجب شب است که آنچه دور است مثل سده های آسمانی و ماهتاب در آن ظاهر میشود و آنچه نزدیک است مثل فی الجوه و اهل سطح الارض و مخفی و مستور میگردد و چنانچه در روز عکس این مشاهده میشود و تفاوت دنیا و آخرت در ظهور و مخفی و خفای ظاهرات از همین نمونه واضح میگردد و لهذا بطریق تمییم میفرماید و الصبیح اذ انتقص فی قیوم مخموم بصبح و فیکدی دم سیرند که اوقت نیز انقلابی عظیم رو میدهد و در دم از خواب بیدار میشوند و محاسن و اسواق آباد میشوند و مسافران راه روند و تلاش معاش هر مخلوق را مقصود میگردد و در شام عظیم در قوای حیوانیه پدید آید و در چیز روشن و ظاهری میگردد و در ستاره ها منوبی و شیشه و لکله و قافله با بزرگ کوه مایه میکنند و در صبح کلیات از ظهور و است آفتاب را که علامت او صبح است بماند که در دریا شناوری میکند و در بن تشبیه داده اند و انتشار نور او را قبل از طلوع بدیم تا نسبت کرده چنانچه بای در دریا را از نظر پوشیده میگذرد و بدیم کردن او آب میجو شود و منتشر میشود و همین حالت آفتاب قبل از طلوع او و انتشار روشنی او است و بعضی گفته اند که در صبح کلیات از نسیمی است که تقارن طلوع دریا هم بهاری و زدن نسیم را تشبیه بدیم داده اند که موجب رحمت و فرحت جهان فانی است

گویند بنزله کردی یا بر لفظی بود که حال اوصفت دم زدن یافت در حتی حاصل کرد با محله اثبات دوم بر صبح در استعاره داری  
و عربی هر دو رایج و مشهور است و لفظ عسس مشترک است بین الضمین آمد و رفت هر دو را گویند اگر مقابلت و تنفس صبح و شب و  
حاصل آمدن باید کرد و اگر مناسب و تلازم آن منطوق کنند محل رفتن باید نمود و این کمال عجز قرانی است که در مقام ذی و  
لفظ مشترک بین الضمین را شده اند اما بر تقدیر ثانی محض یک انقلاب مذکور خواهد شد زیرا که رفتن شب ابتدای این انقلاب  
است و دم زدن صبح انتهای آن و چون این انقلاب با انقلاب آخرت کمال شباهت دارد که نمونه حیات بعد الموت  
و ظهور و نجات در آن شبیه میشود و انکار بران بسیار چنان است با محله غرض در اینجا آنست که در انکشاف حقیقت خیر و شر  
نفس انسانی بعد از وقوع انقلابات دوازده گانه که مانند آن انقلابات در دنیا نیز واقع میشود حاجت قسم دنا که کلام  
مانند زیرا که اسکان این انقلابات بدلیل عقل ثابت است و بودن آن انقلابات اسباب انکشاف حقیقت خیر و شر نفس است  
نیز در نظر عقل بعد از اتمام ظاهر است و چون مخبر صادق بوقوع شی ممکن که سبب پیوسته باشد اخبار فرایه یقین بوقوع آن خیر  
حاصل میشود و از این جهت است که برای نفی حاجت قسم بطریق تعلیل میفرمایند: **إِنَّهُ يُبَيِّنُ حَقِيقَةَ** یعنی تحقیق این قرآن که استغفر  
اخبار قیامت است **لَقَوْلِ رَسُولٍ** هر آینه سخن حق است آورده ایلی خدا که از طرف خدا رسیده است پس احتمال کذب  
و افترا بر گردان راه نمی یابد زیرا که کلام الهی قطعی الصدق است و اگر کسی را شک شبهه و خطا طرعلجان نماید که این کلام را  
وسط حضرت حقیقی با تائید است تا ما را بهضمون آن یقین حاصل شود بلکه در میان ما و او تعالی و ساطع واقع اند و  
تحقق گوئیم شما که بیو ساطع از پیغمبر خود این کلام را می شنوید پیش از دو وسطه در میان شما نیست اول کسی که بطریق ایلی که می فرماید  
خدا از پیغمبر این کلام را می آورد دوم پیغمبر جلال درج و تعبدل این دو وسطه خود را تا مل کنید وسطه اول که ایلی است موصوف  
باین صفات است که بعد یعنی بزرگ مرتبه و گرامی قدرت و عدالت و تقوی برتر است و داد و ذکر که بزرگی مرتبه او بدون  
تقوی صورت نمی بندد چنانچه در حدیث شریف وارد است **إِنَّكُمْ** تقوی و بحسب المال و در قرآن مجید نیز استعاره  
با اینضمین است **إِنَّكُمْ** اگر کم غنایند انقیاد پس عدالت و تقوی درین راوی هم سید جلاله تحقیق قوت حافظه او با  
افزاد صفت دیگر او این است که **ذِي قُوَّةٍ** یعنی صاحب قوتی است عظیم که در حفظ او اصلا اختلال راه نمی یابد  
می شنود او را بی کم و کاست یاد میدارد و بسبب کمال به قوت او آن یاد شده را بی کم و کاست از یاد او هر چند منطوق و شفا  
بیان قوت حافظه و قوت مجرّه آن ایلی است لیکن کمال این هر دو قوت علی الاطلاق حاصل نمی آید بنا بران مطلق قوت او  
موصوف فرموده اند و در حدیث شریف وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی با حضرت جبرئیل علیه السلام آمد  
و ایلی موصوف باین صفت ذات عالی صفات ایشان است فرموده اند که حقیقی شمار البقوت و امانت و صفت فرموده است

نوع کمال بقوت

و شایسته نموده باری پیش از فوت و امانت خود حکایتی بفرماید ایشان فرمودند که قوت من باین مرتبه است که مرا برای  
تخریب شهرهای قوم لو که چهار شهر بود فرستادند در یک شهر از آن شهر که سوم نام داشت چهار کمره و سطح دار ساختند  
و اطفال بودند پس آن همه شهر را از زیر زمین بمغیم یک پر خود برداشته آن قدر نزدیک آسمان بردم که ساکنان آن  
بالک خردسان و سگان آن شهرهای برداشته می شنیدند باز آن همه شهر را دوازده گون انداختم و هر برج و کوه و کوه  
و اما امانت من پس این مرتبه است که هر پنج گاه به چیزی نفروم و ندالا که بی کم و کاست دلی تغییر و تبدیل بجاء آورم و هر کار  
باین نکلند و ندالا که آن راز را در سینه خود فرو نهد و دهم و نوزده فریاد بیاورم و بدگر کردن این هر دو صفت و دهم  
روایت که عدالت و قوت خطاست تحقیق شد علایطی علاوه چند صفت دیگر نیز ذکر می نمایند که نقاد علم سند و دست  
آن صفات نیز در مقام ترجیح و کمال تصحیح اعتبار میکنند از آن جمله است که چون در آن شهر که در آنجا بود  
نزدیک صاحب تخت رودار و عالی مکان است و ظاهر است که چون روز نسلان حضور اگر همیشه در دربار حاضر میباشند با  
ایلی گری بفرستند اعتماد بر چیز زیاد و ترستی میگردد و از آنکه بزبان هر کاره یا عیبدان پیغام برسانند و جهت اول آن  
رودار بلا واسطه کلام بادشاه برایشند و احتمال آنکه در میان کسی آن کلام را کم و زیاد کرده باشد نماند و دوم آنکه آن  
عالی مرتبه برای حفظ منصب و مرتبه خود کمال حیاط را در نقل پیغام حضور مرغی میسازد و لهذا تجاری و سلم از آنجا  
امام مالک و دیگر ائمه حدیث کسانی را که نزدیک تر باشد خود می نشینند و صحبت دایمی آن استاد مشهور و معروف است  
بودند و نزد آن استاد قدری بنید کرده و در روایت ترجیح و مقدم می نمایند و در وقت خطرات و اختلاف روایت و روایات آنها  
مشک میکنند و در عرف دنیا و امان نیز پیغمای که از حضور باو نشانی بواسطه پیروی یا از برتری رسد معتبرتر میشد و از آنکه بواسطه  
خواهی یا در بالی یا بار میداری برسد و از آنکه است که در مصلحت آنکه امین است یعنی آن ایلی فرمان برداری کرده  
است در آن عالم حکم در بار ملک الهی است و همین دشته شده است در ارکان آن دربار که بی تامل و تفتیش میگرد  
گفته اعلی میکنند در رسالت او انقدر در امان مردم آن دربار و متوسلان آن هر کار را در آن دستگیر است که حکم او را  
و تحقیق حکم الهی دانسته و راستی آن شب تا بجا میچون اسخفت علی السعد علی و آد سلم را در شب معراج همراه برد در بانا  
آسمان و خاندانان بهشت و در رخ همه حکم او در آن اند و آن حضرت در هر جا که خواهند فرمودند چنانچه در حدیث معراج  
مفضل نموده است و همیشه رسانیدن احکام و تقیید الهیه به ساکنان بهشت آسمان کار او است گویند حضرت جبرئیل از حق تعالی  
باین صفت رساننده پیغام خدا است و تمام عالم گفته اند در جمیع اصناف فرشتگان آمدن ایشان علامت آوردن پیغمای  
از جانب خدا و چون راوی باین مرتبه نقد باشد که جمیع ثقات مرسلات او را قبول نمایند و از سندش نیز پسند باز احتمال آنکه

و اقترار در خبر او کجایش را بخوبی نماند پس نسبت واسطه رویم که پیغمبر شماست شخصی است که زاده در جبل سال  
باشما صحبت و هم نشینی دارد و اصلا در دفع و کذب او در عظمت و در عظمت و در غرض و نه بی غرض مطلع شد  
و این چنین کس را در خبر و روایت متبرناستن متصور نیست مگر آنکه اگر کسی غفلت انجیل و سودای باشد که سبب فساد  
حواس و دورانی او صورت پاهای عجیب بی اصل در خیال روینمایند و آوازهای غریب میشوند و چنانچه در خیال و سبب  
آن را واقع می پذیرد و ما حکیم میخوانیم نیست این پیغمبر شما بود ای و خیالی تا این احتمال را در حق خبر ده  
و بعد از این که درین صحبت و از کمال عقل و زیرکی او را در مبدء و وسعت و باعث تجربه کرده و صحبت خیال و در که  
او را دریافته اند که از جمیع عقلا بالاتر است و اگر با وصف این همه بخاطر شما شبیه برسد که این پیغمبر صورتی را که می بیند  
و در زبان آن صورت کلام الهی میشوند و از کجا بدانی که صورت جبرائیل است سباده او را چنان با شیطان  
با سیف و شمشیر شده و ریب داده باشد با آوازی کرده که این پیغمبر از آواز جبرائیل گمان برده گویم این همه  
شبیهات شهادتی پیش میرود که این پیغمبر کاسه جبرائیل را بر صورت اصلیه اش ندیده باشد و گفتند  
و اء بالافق المبین یعنی و تحقیق دیده است این سخن بران طبعی را بر صورت اصلیه اش خود در کمال  
آسمان که روشن بود یعنی در افق شرقی که سبب بودن قباب در سمت اصلا احتمال اشتباه و التباس نمانده بود  
و چون تحقیق چنین یکبار دیده شد ساخت آن تحقیق در هر صورت و در لباس سهل و آسان گشت مثلا چون طفل را  
در دریای بیدار آن آب در کوزه و برین نژاد و از نژاد با توقف خواهد ساخت که این همان است علی بن ابی طالب  
و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت جبرائیل را بر صورت اصلیه اش موجب کثافت تحقیق جبرائیل گشته که این  
در هر صورت و در لباس ایشان را می شناختند و تو خواهی جامه و خواهی قبایوش + بهر یکی ترا شناسم + الا  
یکبار که بصورت اعزالی برای سوال از مسائل دین آمده بودند و در شناختن این یکبار است که در وقت ایشان  
از تحقیق خود که رسالت لازم آن تحقیق است منزل فرموده و در رنگ جلالان خود را نموده بود و مقدمه روحی  
و احکام الهی بود تا تعریف جبرائیل خود را در پیش و در حدیث شریف وارد است که من جبرائیل را که بصورت اصلیه  
ایشان ندیده ام گرد و بار یکبار در زمان قدرت و حق که میبایستده خواستم که خود را از مالای که میندازم  
در عید در مقام اجماد که کفایت در که مظهر گذشتم در آن وقت جبرائیل را دیدم که بر کنی زمین در شان  
در میان آسمان و زمین جانب شرق نشسته بود و یکبار ایشان تمام کناره آسمان را گرفته شش صد پاره در  
بر روی ایشان نه بر و اید و با قوت یافته شده شکل عجیب و نوزانی مشاهده کردم و بار دوم در شب معراج نوز

سید زه المتهی فی ایشان را سه مرتبه دیدیم و در قرآن مجید در اول سوره که این هر دو بار مذکور فرموده اند  
مگر آنکه در اینجا ذکر دیدن بار اول بالافق الاعلی مذکور است و در اینجا بالا المبین گفته و تغییر اسلوب است  
که درین سوره بیان صدق خبر پیغمبر و وضوح بضمون آن منظور است لفظ مبین بسیار افتاد و در آن سوره  
بیان علوم مرتبه پیغمبر و صورت ایشان با کلمات سحرآمیز است لفظ اعلی بسیار و نیز ابتدای استواری ایشان  
که کمالات از تجلی حقیقت خبر ائمه در صورت نیست که مقتضای آن حقیقت باشند و رافق اعلی بود و انتهای دنیوی و قرب  
آن صورت در افق مبین و بعضی از ارباب شبهه گویند که عالم مثال و وافق دارد و افق اعلی او متصل با عالم تجرید و تفکر  
و وافق اذنی او ملاصق عالم شهادت حقیقت خبر ائمه است چون خواست که خود را بصورت مناسب کمال آن حقیقت  
جلوه دهد و اول و رافق اعلی است شکل جسم مثالی پوشیده داشته و بسته است به نزدیک خدا آنکه اتصال تمام  
با آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و مراد از افق مبین که اظهار کننده آن حقیقت و معنی بود همان جانب یاقین عالم  
مثال است نه افق آسمان بنا بر تشبیه آن با افق تعبیر فرموده اند زیرا که عوالم عقیده عالم در نظر اهل کشف و شهود  
بصورت و ادراک نمودار نیستند و نظم قرآنی در سوره نجم نیز بر این تقریر است و چون وجه تشبیه در نزول قرآن بجای زایل  
گشت پس احتمال کذب اخبار آن مانند دیگر آنکه بعضی از کفره بطریق تشبیه میگویند از ذیل حج الکلبان سید هستند  
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم کاین کیفیت حقیقت کاین است که بعضی نفوس انسانی را با بعضی نفوس شیطانی مناسبت حاصل  
می شود و آن نفس شیطانی از جمیع ملائکه که تدبیرات و قایم آئینده در آن مجامع مذکور می شود بطریق دردی  
چیزی شنیده نزد آن دوست خود میسانند و آنکس نزد مردم گفت و احباب اطاعت واقع می شد و این معانی را طایفه  
بافرا و انسانی قبل از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خیلی رواج و شهرت داشت چنانکه ازین امر درین باب گفته اند  
مثل شقی و سطح و عجایب تفصیل ایشان در اخبار الغیب مشهور و مذکور است در دو آیه دیگر این تشبیه نیز از آل  
سید مآئید و تقریر از آل این تشبیه است که علم کاهی مستوحش و مستوفی اقسام غیب نبی باشد حتی که اگر از وی اسما  
و صفات باری تعالی یا احکام شرعی را که در عالم مقرر است یا حقیقت و بطلان مذهب باطل و دخل را یا احوال بهشت و  
دوزخ یا آنچه بعد از موت بار و روح روید و احوال این علوم بر پسند آنگن و لا جواب خواهند اند بلکه توارخ  
سلاطین اعم باضیه را نیز نمی توانند بیان کرد زیرا که آنکه علم او استراق سمع است از کلام ملائکه که در سیر و قایم آئینده  
می نمایند و پس علم او متصرف بر بیان وقایع آئینده قریبه الوقوع است که ملائکه را بر آن وقایع آگاه است اند  
و بتدبیر و تفتیش دنیا حکم فرموده و چون آنرا این علم بهم باستراق و دردی است محیط باطراف و جوارح انسانی و قایم

هم می باشد بلکه بطریق معجزه و اشارت دیگر که دلالت بر اصل حق و اقتدای علی سبیل الاجمال بدست آید  
می اقتدوا از طرف خود خواستی و تمکات آن و اقتدای از راه قیاس عقلی و شش تجربی می افتد و این گاهی آن و فهم  
در خارج می توانی آن قیاس می آید و گاهی بر یک دیگر ظهور میکنند پس علم کاسین با موری غیبی است از مری و اشارت می آید  
فان هر مخصوص باحوال جزئیات عالم که قرینه الوقوع میباشند و این در آن هم مستوعب فنون علم غیب است هم  
بیان شش دارد که در هدایت و ارشاد کافی است و ما هو علی الغیب بضئین یعنی شش این قرآن که بیان  
علم غیب بخیل و زنده و تصور کننده هر چه آدمی را در معاش و معاد از علم و عمل می باید در آن کوتاهی ندارد پس  
در حق این کلام ارشاد تمام کمان که است بدون همان حکایت زرباف و پوزیاف است و نیز آنچه بر زبان کاسین  
می افتد سخن شیطان می باشد که از مجامع نگه در دیده آورده است و ما هو یقول شیطان الرجس لعل  
یعنی نیست این قرآن سخن شیطان را نه شده زیرا که چون شیطان بسبب بی تعلیمی آدم را نه شده و با او مدد و است  
بهم رسید و هم از خجالت بی بعضی عداوت پیدا کرد پس در هر سخن او بدخواهی او میان مضمومی باشد و از هدایت و ارشاد  
و امر و نهی ایشان چنانکه را و اغوا و اضلال است و هم او را توحید و ذکر اسما و صفات بارتجالی و ذکر نیست و  
دو رخ و اثبات عالم آخرت و کنوین تنان و کفار و تقبیح افعال شهوت و غضب تحسین اعمال را با صفت شست و  
بیان خوبی حال انبیاء و صلحی و درستی مال و فراغت و دیگر کاران چه غرض که این امور خارج از دانا که ششم آن بعد از  
و باز از چیده او را یکسوم می زند مخصوصا تذکر از قرب خود و نیکو شیطان و بیان دشمنی او با آدمیان و خوب  
و خدمت انما او و کنوین افعالی که جای پسندیده است چه امکان که از زبان او بر آید بلکه شیطان را نه شنیدن  
این کلام میگردد و انگشت در گوشتش میکند تا نشود و دیگر که نزد ازان قوم که قرآن خوانند این کلام را هدایت و ارشاد  
و سخن شیطان پنداشتن کمال سفاکت و بخرامی است چنانچه کافران را بطریق تغییر و توجیه درین کمان  
خاسد ایشان میفرمایند فاین تذکره یون یعنی پس که از طرف میروید و بدخواهنا سرگردان می  
شوید امر واقعی را که گذشته با احتمالات هر حقیقه الاستحالة و الامتناع که اطفال معین نیز بر آنها خنده میکنند و بیست  
خونید گویا راه خانه که در ده بچاه می روید و درینجا باید دانست که اکثر قرا معتبر و ما هو علی الغیب بضئین را که حرف  
صاد و نقطه دار و همصورت صاد است بحرف طای نقطه دار که همصورت طاست خوانده شود و معنی طایض یعنی طایض  
است و در مصوت ضمیر موراجع بصاحب خواهد بود که عبارت از ذات غیر است یعنی نیست غیر شما را امر  
غیب ششم که چیزی را نه بیند و بگوید که من دیده ام زیرا که در امور غریبه سهیل بر روی تبت و هیچ ندانید



برین امر عظمی و در این صورت نسبت خوانند کرد و بهمت خوانند و پس این شبیه هم زایل شد که شاید این شبیه  
 در دعوی دیدن حکم اریل بر صورت اصلیه اش دروغ گو باشد و قری در میان مخرج صاد و طاس بسیار شکل است  
 اکثر خوانندگان این دیار هر دو را یکسان می برانند در مقام صاد و صاد می شود و در مقام طاس مخرج این هر دو  
 حرف را جدا جدا شناختن قاری قرآن را ضروری است پس مخرج صاد پنج گانه زبان است با او و در زبانها  
 که آنها را اخراص گویند خواه از جانب راست گیرند و خواه از جانب چپ و بر آوردن این حرف از جانب چپ  
 بر اکثر مردمان سهل می شود و گنبد بیشتر از زبان طرف می برانند و مخرج طاس از طرف زبانست با او و پنج  
 دندانهای پیشین از جانب بالا که آنها را انشای می گویند مثل دال و با نیز باید دانست که اکثر مفسرین  
 این چهار مصنون اند لقول رسول کریم فرود آورده اند و مقسم علیه همین مقسمون را گردانیده لیکن در  
 تعقیب این قسم که در اول حرف فاست در فلام قسم بر با سبق خود خفای هست و متبادر است که چون انکشاف  
 جزای عملی عال را در و قیامت برپا سازد و از ده گانه معلق ساخته معلوم شد که قبل از وقوع واقعه تدبیر آن  
 باید کرد و این تدبیر غیر اعلام حضور خداوندی ممکن نیست که دریافت شود و اعلام او تعالی نیست الا با نزال وحی  
 و رساندن قرآن پس بر صحت مضامین قرآن قسم خوردن ضروریست و اما تکلفین بر طبق آن عمل نمایند و در قیامت  
 خداست حضرت مکنشند اندیم بر آنکه این قسمها را با این مصنون چه مناسبت و کدام دلالت است؟ جهش است که  
 رجوع و استقامت است بر پنج ستاره مؤنه بار بار آمدن وحی است بر انبیاء گذشته و بقای انواران وحی  
 ماست در از در انبیایان آنها را قطع آن انار بعد از آن مدت در رجوع آن علوم ممکن است و آمدن شب مؤنه زبان  
 نیز نیست قبل از خود با خود قائم المسلمین علیه الصلوٰه و السلام در جهان بود که بجای رانیز در حق و باطل ممکن نمانده بود  
 انار وحی کلی زایل گشته و در مژدن صبح مثال نزول قرآن و بعثت آن پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که هر چه چیز را چون  
 روز روشن کرد و بوجهی اشتباه غایب گویا نور انبیای سابق مانند نور ستاره مایه بود و این نور آفتاب در جهان  
 و نعمت قسبل رع فانه شمس فضل هم که کبها + یطهرن النور اللسان فی الظلم + حتی اذا طلعت الکوثر غم +  
 چه للعالمین و این سبب سبب الامم + و چون از میان صدق این کلام اعجاز نظام و الطال نقایص و خفاست انوار  
 مانند نور الطریق مرشده از صفات این کلام بیان میفرمایند که در حق او انقیاد احتمالات را کنجایش نیست  
 + ان هو الاذکر یعنی نیست این قرآن که مبدی که بسبب اشغال او بر سما و صفات الهی حکم ذکر و در  
 پیدا کرده که تسبیله قریب و وصول الی الله می تواند شد + للعالمین یعنی برای جهانیان و مراد انسان و جن و ملک

و ملک است زیرا که بنده ذکر را غیر از این سه فرقه نمی شناسند آدمی و جن هم باین کلام بند میگردد و از معاصی محفوظ  
می ماند و بر طاعات رغبت میکند و بهم تلاوت آن قرب معنوی با خداوند حقیقی حاصل نمایند و ملائکه بتلاوت او نظر  
دارند و از دورد و برای شنیدن آن می آیند و حروف و کلمات او را خدمت میکنند و بر آسمان می رسند و بعضی  
قبول می نمایند و این همه موجب زیارتی قرب آنها می گردد و لیکن انتفاع باین منافع قرآن خاص است  
+ **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ اَنْ تَنُفِقُوْهُ** یعنی برای کسی که نخواهد از برت ما راست بر و بر ازیر که کجبردی  
در فهم معانی قرآن زیاد تر موجب قوت قلب و دوری از بنده و بعد و حجاب و مکر از خداوند حقیقی میگردد و بشال  
قرآن مثال غذای صالح است که در بدن صحیح موجب نزد قوت و کمال می شود و در بدن فاسد الاطلا موجب  
فزاید مرض و افراط ضعف میگردد و باینچه در جای دیگر فرموده اند فی قلوبهم مرض فزادهم اند مرضا  
و نیز فرموده اند و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادهم رجسا لے رجسهم و لهذا محققان گفته اند که  
قرآن مجید و توبه پیغمبر و محبت اولیای و وعظ و نصیحت ما همه مانند غذا است ای خطیبات و تخیل آن و باینچه  
بنزدیک دوائی مرض جبل و کراهی است چیزی است و دوائی این خبر یا اگر این چیزی مانند دوائی بود نه بیکدیگر در عالم  
مرض گرا نی گرفتار نمی ماند و همه را رو بفتح می آورد و حالا اشاره بان چیز میفرماید که آن چیز بدست خداست  
بیکس را اذن دخول نیست + **وَمَا تَشَاءُوْنَ** یعنی ولیکن شما نمیخواهید راست روی را در علم و عمل + **اَلَا**  
**اَنْ تَسْتَاْءِ اللّٰهَ** + مگر و تکیه خواهد نمود زیرا که شما در قبضه قدرت او مجبور اید و اراده شما تابع اراده او است  
مثل چهره های بازی در دست چهره باز و قیامت که او تعالی باراده خود و شما را راده و اختیار پیدا میکند و شما بر حسب  
آن اراده و اختیار کارهای نیک و بد می آید مستحق ثواب و عقاب می شوید و چهره باز را قدرت خلق اراده و اختیار در  
چهره های تصویریت محض تحریک میکند و لهذا فعل چهره مانوس بچهره بدینگونه و ذوق و ذم و عاید تحریکات چهره ها  
نمیشود بلکه چهره باز بخلاف آدمیان که چون باراده و اختیار خود کار میکنند مورد ذم و ثواب و عقاب میگردند  
و لهذا عطا گفته اند که توسط اختیار در میان فعل و سبب آن علاقه فعل را از آن سبب قطع میکنند باینچه خطا و صواب  
در تدبیر و نبوی مشهور است و بندگان گناهش کنند کان منسوب نیسان بلکه صاحب خطا و صواب ذم و مدح نمایند  
و علی بن ابی القیاس در جمیع اسوارین قاعده ملحوظ است و با وصف تخصیص باینست با بعضی افراد عموم را بویست اعلا  
همه جهانیان بحال و برقرار است زیرا که صفت **وَقَرَّبَ الْعَالَمِیْنَ** است یعنی برورش کننده عالمهاست پس  
رضای او در طاعت اوست و غضب او در عصیت او و بطرح عالم با یکدیگر بر نمی نشود و فخل نمرد و اگر از اهل

معصیت نیز مانند اطاعت را نمی بیند و بر ایشان چشم نمی فروشد و عالم قهر و سیاست و حکمت عدالت و دوزخ و طاعتان از آثار ان عالم است معطل می ماند و اگر اطاعت را بنوازش تخصیص نمی فرمود و نمی بست بایشان از انانی نبود و عالم لطف و قدر دانی او که بهشت و جهنم است و جود عالم بهشت از آثار ان عالم است معطل و بیکار می شد

سوره الفطار ۱۹۹ بسم الله الرحمن الرحیم نوزده آیت

و تسبیح و بهشت و حرف و در بطایین سوره با موده اولم شمس که در شانصد و هشتاد و سه آیه است که حاجت بیان ندارد و بلاش بین این سوره را مصرع دوم آن سوره توان گفت بلکه اگر محتاج به بیان است و جوفرق است که این بر دو سوره با کمال انجا و مضمون جدا جدا نازل فرمودند و وجه تسمیه است که منظور درین بر دو سوره بیان حوادث ابتدای قیامت است که تخریب و تخریب عالم شده عالمی دیگر بنیاد خواهد یافت و در ان عالم قوه علمیه انسان با وج کمال خود خواهد رسید و قوه علمیه و نیز قوه خیالیه و تخیل و اسباب حکم قدرت رب العالمین جل جلاله خواهد گرفت که بطریق کتب چون سرانجام مرادات میفرمایند و معنی خلافت انسان در ان روز و کمال و وضع جمله که خواهد گشت لیکن درین سوره انشا که کیفیت خرابی احوال فرموده اند و در ان سوره تفصیل کیفیت خرابی احوال و فروغ این عالم و کیفیت تخریب هر دو و منزل ان عالم که بهشت و دوزخ است و شاد موده و درین سوره بر بیان احاطه علمی انسان بر جمیع آنچه در دنیا از افعال و ترک از صواب و رشده انکشاف فرموده اند و در ان سوره بیان احاطه علمی او بر آنچه نقد وقت خواهد بود و از جهات بعد از منتهی از افعال و ترک کثیره که لازم می آید و هر نفس او خواهد گشت منظور داشته اند و تفسیر درین سوره ازین بیان انتقال با نباتات مجازات در اعتقاد و اینکه ان انتقال فرموده و در ان سوره از همین بیان نباتات است و منقول و در ان در منکر ان نموده بنا برین اختلافات این بر دو سوره جدا جدا نازل فرموده اند تفصیل این اجمال است که چون میخواهند که عالمی را خراب سازند و عالمی دیگر را نهمان مواد صورتی بنیاد پار اول بهدم اصول و ارکان عالم متوجه می شوند و در مواد آن کم و زیاده و نقل و تحویل بکار می برند و در صورت تصرف می نمایند تا پاره از مواد که مصور بصورتی بوده با پاره دیگر جمع شده صورتی دیگر مناسب عالم نو به پدید آید و کارهای که در ان عالم منظور است از ان صورت سرانجام پذیر بعضی را می بیند و وقتی که حویلی را باغ یا باغ را مقبره یا زمین فادیه را حویلی یا خرابی را بر زمین و متعلق بسیار از زمین قسم عمل می آید و عالم دنیا و حقیقت نسبت مجموع انسانی عالم قاست و دو عالم سکونت نیست بلکه مختص برای کسی که ان از او دنیا آورده اند تا بعد از تمسک خود در تبه خلافت الهی پیدا کند و عالمی دیگر را کمال و وسعت علم و عمل با و سازد و در ان عالم سکونت دائمی اختیار کند پس در دنیا اول او را از دوزخ مرکب از فیه اندکی آسمانی و دو هم زمینیه آسمانی

روح اوست و زمین خشم و اندوه غذا می جسم او و سیدم از زمین برسد و غذا می روح او و طبع از آسمان خزا و غیره نماید  
و بنا بر و زرش خلافت و تصرف و اوراد چیزهای زمین و چیزهای آسمان هر دو تصرف داده اند تا سلیقه جمیع و تالیف پیدا کند  
و شایان خلافت کبری کرد و دانست که جمیع مخلوقات زمین را از خداوند و احجار و از نباتات و اشجار و از حیوانات آنها را  
حیوانات ماضی و طهارت در کار خود مصرف میسازد و جمیع و تالیف و ایامی بر داند و مصنوعات عجیبه از جنس  
غذا و مسکن و مرکب و ملبوس بر روی کار نمایان میکند و نباتات با جناب خالق الاصول و الفروع در آفاقه صورت  
بر مواد و اختراع صورتها می عجیبه و اده تحت احکام پیدا نمایند و همچنین از مخلوقات آسمانی که ستارهای  
نابت و سیار از فرشته های عالم قدر بسیار را در جواب خود بکار می آرند و طریق تسخیر آن عالم در دست  
می شناسد تا برخی را در یک نقصان عظیم لاحق میگرد که تصرفات بیجا از مرتبه خلافت همه بلکه از مرتبه بندگی  
دور می افتد و آنچه بالستی گردانند و آنچه بنایستی گردانند و سخن و بال و کمال میگردند و لا جرم دار آخرت برای  
امتیاز در میان هر دو فرقه مقرر فرموده اند بلکه خلافت کبری که گمان از ادبست آمده در آن دار و بسعت و دو عالم را میسر  
و بلکه نعمی علوه و در از در ضایع اند و خود که از آن نیست نه در آن و در با وج کمال رسیده و شریک تجرید آمده شود و برای  
این کار در آن دار جمیع اجسام و ارواح را خادم این مخلوق ساختن ضرورت دارد زیرا که بنیاد این مخلوق ضعیف طاقت نام  
و سرمدیت دارد و در روح اوقاد بر افعال عظیمه دائمه است لهذا چنین قرار یافت که ارواح آسمانی هم در روح او شوند  
و قوی عقلیه و خیالیه آنها در قوی عقلیه و خیالیه این مخلوق بلقوف و پیچیده شوند و مواد زمینی تباهها در جسم این مخلوق  
و متعلقات این مخلوق که موضوع صناعت اوست از طایف و ماکل و مسکن و متذخرات بلکه از سلسل و اغلال  
و حیات متعارف و غیر آن شعله های سوزان بداد نمایند و بکار او مصرف شوند تا خلافت نیکنان بقوی و بان  
بدان در احسن صورت علوه کنند پس درین سوره چهار افعالیات یا فرموده اند که متعلق با اصول این عالم است اول  
ترقیدن آسمان که سبب آن تعلق عقول و نفوس سماوی بآن اجرام باطل خواهد شد و تعلق آن عقول و نفوس  
بنفوس انسانیه روح خواهد داد و شرح ازین مطلب چنین تعبیر فرموده که در ششده های بر هفت آسمان در آن روز نزول  
خواهند کرد و گرد آرد و میان خواهند شد و مقارنت با روح نبی آدم خواهند نمود و چون آن نفوس متعلق بنفوس انسانی  
شدند در ادراک و تحمیل افراد انساب اعلی عظیم پیدا خواهند شد و کلیات و جزئیات معانی اعمال خیر و شر که از زبان  
در دنیا سر بر زده بود به کمال انجلا و اوضح خواهد گشت و دوم ستاره های آسمانی بی نور شده خواهند افتاد و ارواح نوزائیه که بان  
ستاره ها متعلق داشتند سیدان انسان متعلق خواهند گشت بقدر مناسب و حالاتی که ارواح انسانی را در دنیا میسر

و موهوب شده بود و بالتصام ارواح کو کبد قوه عظیم خوانند یافت و این مطلب در قبران مجید بنور ل روح  
 و قیام روح در آن عالم تعبیر فرموده اند و این دو انقلاب سمانیت که موجب انبساطات روحانیه انسان خواهد  
 گشت سوم دریای شور و کج طعمه و طعمه مستخرج و منجر گشته باره از آن در زمین شرف و خشک خواهد شد تا زمین  
 رطوبتی و نرمی پیدا کند و الطباع صور و کمال بر آن سان شود و باره اشتعال نموده آتش سوزان خوانند گشت  
 تا ماده تسبیح جهنم گردد و از این انقلاب کاهنی پیچیدگی و تغییر فرموده اند و در حدیث شریف وارد است  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق دریای شور میفرمودند که این شسته تا را و موی است که چون عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنهما دریای شور را میدیدند میفرمودند یا بحر می تپد و نار را چه دم تزلزل زمین است که با سجا  
 در قرآن مجید از آن بزرگوار الساعه تعبیر فرموده اند و از آن بزرگوار چیزی را می بسیار از شما دهنده از انجمله است +  
 بقصره القبر و یعنی اجتماع هوا و آبی و اجزای بنیه آنها و بر وزن اجزاء از باطن زمین بظواهر آن که درین سوره هم مذکور است  
 و از انجمله نیز جبال و از انجمله است اجزای انقال و از انجمله است هموری زمین و عدم بقای علامتی و عمارتی در آن  
 و طبلان قوه نامید آن و از انجمله است که در حدیث صحیح وارد است که زمین بر مثال خمیر سیده سفید خواهد گشت که غذای  
 اهل محشر در آن موقوف خواهد بود اسل غیر ذلک مما یطول الکلام بذکره مفصلاً و این دو انقلاب انقلاب  
 زمینی است که سبب آن وعت بود جسمیه انسان حاصل خواهد شد تا موضوع الصناعات آن نفس وسیع در روح کامله تواند  
 بود و بعد از این چهار انقلاب بنیاد عالم نو که آخرت نام دارد نهاده خواهد شد و اصل الاصول آن بنیاد و کشف کیفیت  
 اعمال نیک و بد است که بر نفس انسانی خوانند گشت و کلام درین سوره بعد از ذکر این چهار انقلاب همین مضمون می باشد که فرموده اند  
 و وجه انکشاف زمین چهار انقلاب است که اصول عالم عند تحقیق همین چهار چیز است آسمان ستاره و آب و زمین و چیزهای  
 دیگر که از اجتماع آنها و اجزای این بر چهار ریاضی شده اند تا قرن موالید حیوانات و کائنات همچو خود در جمیع عقلا از همین  
 چیزها پدید می شوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر بنیان کارخانه عقل ارکان متعلقه گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا  
 جسمی است که لطافت آب یا بنای تیره بعضی کو اکب کم و زیاد می آید و معدن متغیر دارد و صورتی نمی پذیرد کار او سینه  
 و ذرات و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکدیگر می گزینی مثل رسانیدن بود در شامه و آواز در سامعه و رطوبت در پوست  
 و حرارت و بر سرست لایه و علی بن ابی القیاس و آتش همان هوا است که سبب کثافت غنیه یا تاثیر آفتاب اشتعال پذیرد و این صوره  
 گرفته است و کار او فنیخته کردن چیزهای خام احراق آنچو سکا شده است و بنابر مصالح غذا است که فی نفسیه نگار نیست  
 و کلام معنی جدا گانه ندارد و بنای فلیس و فان تخیل می کنند که اگر هوا و آتش را بالای هر دو که آب زمین محیط انداختی است

بیدلیل چنانچه اهل عرق و انعام بر آسمان شماره نایز از زمین وادی است و این سوره را از آنچه سوره انفطار نامیده اند  
 که تر قید آن آسمان عمدت بر این سبب معلق عقل و نفوس مایه است بالنفس انسانی و این تعلق در حقیقتها سبب حصول  
 علم با قدرت و آخرت که منطوق این است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 اِذَا الْبُشُورُ انْفَطَرَتْ یعنی وقتی که آسمان تر شود و کیفیتش قیض در جایی دیگر چنین ذکر است  
 یوم شقیق بسیار با انعام جسمی سبب انعام نیز عرش نزل نماید و سبب انجم آسمانها پاش شوند و در حقیقت آن علم صورت  
 تجلی قهری الهیت که برای تحسین این عالم سرخود باشد و بجا بعضی از کیا سوالی دارد که جواب طلب است گویند که در  
 ابتدائی بنا بر این عالم اندر زمین شروع کرده اند که خلق کرم فی الارض جمیع انعام استوی الی السماء و در خیالی اول این جهان  
 اگر قدر جایش است که چون بنا عمارتی منظور می شود و اول در اندر زمین میانی بنهند و چون بهم عمارتی منظور می شود  
 اول و را از بالا آغاز می کنند و اِذَا الْكُكُوبُ انْثَرَتْ یعنی وقتی که ستاره ها بر آگند شده بریزند  
 و سبب این و انقلاب تعلق نفوس مایه آن کوکب و آن آسمانها باطل شود و در ضمن این تعلق عقل نفوس مایه  
 نیز باطل شود و قوی خیال و فکاک نیز تبعیت نفوس از حرام آنها مفارقت کنند و آن نفوس بالنفس انسانی امتزاج و اتحاد  
 پیدا کند و فیضان عقل و کار برداری خیال فکاک نیز تعلق بنفس انسانی گیرد و وقتی انانیت عظیم او را دست اطلاق  
 بر معنی با قدرت و آخرت کلی و جزئیات و عقل و خیال باطل و نسبت به او را حاصل آمده و اِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ  
 یعنی و وقتی که دریاها روان کرده شوند و حالتی که از اکود و قوف در بنوق دارد و تغیر شوند و شیخ ابو نصر مایه  
 رحمه الله علیه گفته اند که اول دریاها را یکجا جمع کرده شود و بعد از آن سبب غلیکان شغل شوند و آنها را برافروخته پانده  
 و دوسازند که قضای عرصات قیامت را بر کند و باره مدواتش در فتن شود پس درین سوره ذکر اول انقلاب  
 دریا است که از سکون و رکود تغیر شده جاری گردند و همه دریاها مختلط شده یک دریا شود و در سوره کوکب از  
 انقلاب مذکور است که تسخیر و برافروختن است درین سوره پائی مناسب بقدره القوت تغییر اختیار فرموده اند زیرا که  
 آمدن آب در زمین و بنیاد موجب برود و برافروختن عمارت میگردد و در آن سوره پائی مناسب حجیم و فزونی را  
 اختیار نموده و در لغت عرب بحر خاص نام دریای شور است و جویهای شیرین امر حنیف عریض و عمیق باشد انعامی نامند  
 پس آن مردن حجیم بحر را و جو و اندر دریای شور بحر است نظیر تعدد قطعات و قطعات است چنانچه اهل سالک و مالک  
 نوشته اند که پانده اندر دریای محیط مسیحی بحر چین است و پانده مسیحی بحر فارس پانده مسیحی بحر بلخ که در میان خنده عرب  
 جاری است و پانده مسیحی بحر روم که بحر افریغ در وسط آن واقع است و پانده مسیحی است بحر جزر و لان و پانده





آنست که رفتی و نیکی ناکردی و چه بغیر یا حق که همه یار و کزدم بود نصرت بجای دادی و بر سر دایمی ازین متولد  
شد تا نوسندی و الفت گرفتی و ما عرک یعنی چه چیز فریب داد و تر آنقرن شیطان یا حلق یا دنیا و دنیا دار و کوی  
یعنی چه پروردگار تو که ترا با لولع برورش تربیت فرمود و مقتضای این صفت خود که هر صفت با لولع ماله نمود  
تا آنکه داغ معصیت تحت الفت و در خود نهادی و فضیلت و برتری خود که بر جمیع مخلوقات داده بود و مدبر باد و داد  
و در بعضی که میگویند گفته اند بعضی گویند که هر فعل و انعام و احسان باشد و حرکت و سکون و چیزی می مضمر  
و بعضی گویند که هر که در انعام و احسان جبر نفس خود یا دفع ضرر از خود منظور داشته باشد که علم است و بعضی گویند که هر  
آنچه که از خود خود باشد یا نباشد دیگران بدد و یا بجز از خود بر دهم دیگران باشد خواهد و بعضی گویند که هر  
آنست که چیز اندک را قبول کند و بزرگی خود بسیار دهد و مقتضای کرم و تعالی است که محض عفو از ایم گفتا  
نیفر باید بلکه با این معصیت و نافرمانی و مبدوم الواب احسان تربیت و پرده پوشی بر روی گنهکاران بکشاید  
و در اینجا سوال است جواب طلب اصلش آنکه در مقام انکار و رد بودن برین خود سرزنش کردن ذکر صفت قهر  
مناسب تر بود زیرا که مغرور شدن از چهار جای انکار و تو بیخ است بخلاف مغرور شدن بر کم که محل تو بیخ و انکار  
نیست زیرا که کم که موجب غرور و تشو و خیا و تو بیخ مذکور است که در مزی در محلی نشود و ان خدمتکاران در خواص خنده  
کردند و بوی از موبدان حاضر بود عرض کرد که این مگاران از حضرت نمی ترسند که با هم خصم و این قسم خنده می کنند  
و نشود و ان گفت که کار می باید که دشمنان خود را برسانیم نه که دشمنکاران خود را و نیز از حضرت امیر المومنین رضی علی  
که ملامت و جرمی است که ایشان زنی برای کاری تمام غلام خود را آواز دادند و جواب نداد از حجه برآمدند که مباد  
غلامی رفته باشد دیدند که بر سر در حجه استاده است و فرمودند ترا چه شد که جواب ندادی غلام گفت که اعتماد بر کرم  
داشتیم و از نادیده تغیر شما امین بودیم و جواب و در پسند و مرد و آواز دادند که در آنجا باعث غرور باشند  
و در مقام انکار و رد و مناسبت جواب این سوال آنست که ذکر صفت که در اینجا برای بیان و جبر و دست نمی خود  
تواند جهت آنکه اگر راست بدارد و خیا و حضرت امیر المومنین رضی الله تعالی عنهما است که میفرمودند الهی عز و جل  
جلالت از حضرت با لاول یا حضرت علی علیه السلام یعنی مغرور که در اهل تو که بگناه اول میگرفتی برگناه دوم صبر است میگردم  
و از حضرت فضیل بن عیاض منقول است که از ایشان پرسیدند که اگر شما از خدا تعالی روزه قیامت بخواهید و استاده کنید  
و بر سر که ما عرک بکلیت میگویم چه خواهید گفت گفتند خواهیم گفت عری مستور که اگر عا یعنی فریب داری نداشتی  
تو که هر چند گناه کردیم و افضیحت نکردی و انستم که بیگانه فضیحت خودی کردی و اینحضرت امیر المومنین علی

کرم الله وجهه منقولست که کلمه منغری و بر سید علی و کرم الله وجهه شرح الاحسان الیه چون تهنات انکار می بر مجرب کلام وارد  
 شده منتهی آن توجیه و سرزنش گشت بر غروری که از لایحه کرم کرم می پدید میشود و چون انکار غرور بر کرم که عمده اسباب  
 غرور است متوجه گشت باینکه شد در نفس غرور و در آن که چون با لایحه کرم او غرور نشاید با لایحه خطبه قهر او چگونه میشاید  
 و او تعالی اجابت فرمود که کرم است همچنان قهار است و همچنان منتقم است با اینهمه حکیم است چون حکمت مقتضی آنرا قهر و  
 انتقام نمود اما کرم ظاهر نگردد زیرا که احسان کرم در حق دیگران خلاف مقتضای حکمت است تمام از اینجا است  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون این آیت تلاوت فرمودند از شما در کردند که عهده باشد جمله یعنی آدمی را استغفر  
 کرد است وانی او که یک صفت بر در دگر خود را که کرم ملاحظه نمود و وصف دیگر را که حکمت و عدالت است از نظر ساقط  
 کرد و جواب دیگر توجیه بر کارهای می کنند که منطقت واقع شدن آن کار باشد و فعل غرور بر کرم که کرم الله وجهه وقوع است  
 که کسی کرم کسی مغرور میشود و مغرور شدن بقره و انتقام هرگز واقع شدن نیست انکار و توجیه بر این چیست دارد  
 مثلا در عرف میگویند که در عظم فلانی اعتماد کن زیرا که علم محل اعتماد میشود و هرگز نمیگویند که بر شتم فلانی مغرور شود و اعتماد  
 کن زیرا که غصب چشم محل اعتماد و جای غرور نیست بلکه محل بر پیر و جای خرد است و بعضی از بزرگان گفته اند که آوردن  
 این صفت بر این تفتیق جواب مستانده گویند که غرور کرم مغرور گردانید مرا که تم لیکن این پیش می رود زیرا که کرم  
 او تعالی مقتضای حکمت صادر میشود و حکمت او هرگز تقاضای آن نمی نماید که غروری بنده کار را مهمل گذارد و انتقام ظلم  
 از ظالم کشد و حقوق خلق را ضائع سازد و حسن را از حسن و شقی را از شقی با از ظاهر ممتاز گردانند پس درین جواب دادن آن مغرور گفته  
 العوذ از ام خود و این که با نبات کرم انکار حکمت من کردی و تفریر کرم او تعالی سابق از خواستش آدمی است بدون عوض و  
 غرض او را پیدا فرموده با نوع نعمت تاثیریت نموده که در سابق موجب کرم است و تفتیق که از گناهان او با کلیه در گذراند  
 و اصلا او را بر بدی نائی او توبه نیست بلکه کرم سابق او تعالی زیاده تر موجب عذر و پیراست زیرا که اگر کسی را کسی  
 حق لغت نباشد مخالفت و امر و نواهی او نماید جای آن است اما عصیان منعم خود و کفران و بی نعمت خود و بی نیت  
 مخوف شایع است و کرم سابق آن منعم تقاضای آغاز نظر ازین ناسپاسی میکند بلکه در عرف این غرض از ذلت و ضعف  
 و خواری می شناسند خصوصاً چون در معرفت منعم قصور و نفعتهای او را بغیر او منسوب سازد و با در مقام مخالفت مرضی او  
 صرف کند تا از آن در حق کلمت حالا بایده است که در اینجا تفریر است غرور و تمنی و در جاد در قرآن مجید جابجا غرور و تمنی  
 مذمت فرموده و انچه با تفریر در سیر این آیت و در آیت دیگر و لایحه کرم باشد لغز و در آیه لیس با ما یکم و ان فی اهل الکتاب و  
 در آیه ملک ما نهم الی غیر ذلک را بعضی امید است در قرآن و حدیث مدوح و پسندیده است چنانچه جابجا در مقام

در آیه ملک ما نهم الی غیر ذلک را بعضی امید است در قرآن و حدیث مدوح و پسندیده است چنانچه جابجا در مقام

مدح موسیٰ بن نیکان اولیک ری چون حمد الله و از دست بر در میان این هر سینه خبر تفرقه واضح بیان باید تا با هم  
 مدح و امر مذموم تمیز شوند باید دانست که حقیقت اینست که دل آدمی در انتظار چیزی مرغوب خوش باشد و حصول هر  
 مرغوب سببی کار نیست و الا انتظار متحقق نشود پس اگر اکثر اسباب آن چیزی جمع شده باشند و انتظار آن چیزی  
 بکشد خوش وقت گذرد از این حالت جا و امید است چنانچه مزارعی که تخم جید را در زمین خوب انداخته است و  
 بروقت آب پاشی میکند و منتظر برایش غله میباشد و اگر اکثر اسباب آن چیزی فوت شوند و انتظار آن چیزی کشید شود  
 این حالت غرور و حماقت است مانند مزارعی که تخم را در زمین غیر صالح انداخته و دست از آب پاشی کشید و منتظر برایش  
 غله نشسته ماند و اگر حصول اکثر اسباب شک واضح شود و انتظار آن چیزی در خاطر باشد بجاالت تنبی و آرزوست مثل  
 مزارعی که در زمین صالح تخم انداخته است اما آب پاشی نمیکند یا در زمین شور تخم انداخته آب پاشی مشغول شدن  
 بر داشتن غله را آرزو میداشت پس بنده باید که اسباب نجات و صلاح بقدر مقدار در خود جمع سازد بعد از آن  
 منتظر رحمت الهی بوجه خود توقف و نادان بگذراند و هر که اکثر افلاخ و نجات را فوت میکند و منتظر حصول صلاح  
 و نجات است مغرور است و صورت شکوک بودن حصول اسباب آرزوی پیش نیست و این سر و در مرتبه عند الله  
 و مستحق اند حکایت کند که سلیمان بن عبد الملک از شام برای چرخانه که غیرت در آرد مدینه نموده با حضرت ابوعامر  
 او را ملاقات دست او را بوجاهم پرسید که فدای قیامت ملاقات بنده گان بایر و درگاه خود چه قسم خواهد شد ابوعامر  
 گفت که بنده در دنیا نیکی کرده و رفته است پس مانند کسی خواهد بود که از سفر دور و دراز زایل فراوان و جاهد و ثروت  
 کسب نه بخانه خود رجعت نمایند بلکه مردم خانه او با وجه سلوک پیش می آیند و اگر بنده بدکار است پس مانند غلامی  
 خواهد بود که از خانه خود بدزدی و گنهی غم نموده شده که نخته باشد و خداوند او پیادگان سخت و عقیق بی او دیده  
 و او در دست آنها گرفتار شده مقید و مخلول از سزا و لعنت و نفرین گشته بخصوفا و نذو خود بر شنیدن این کلام سلیمان را  
 اگر سیتولی شد گفت که کاش تا بلانیم که ازین هر دو طریق ما را بخصوفا و نذو خود جدا سازد و ابوعامر هم گفت که چنانچه  
 این کار بسیار سهل است و در قرآن مجید واضح فرموده اند سلیمان گفت در کدام آیه ابوعامر هم گفت که آن لا برانی نعیم ان  
 الفجار یعنی جمیع موجودات عمل خود بهیچ در برابر می یابد و چنان سلیمان گفت که اگر کار بعجل است پس رحمت الهی کجا هست  
 ابوعامر هم گفت که از مکان رحمت الهی نیز در قرآن مجید نشان داده اند سلیمان گفت در کدام آیه ابوعامر هم گفت  
 ان حمه الله قریب من المحسنین سلیمان السبح ف و گریه حالت تباه شده و گریه رفت و گفت که من تاب شنیدن کلام  
 ندارم که هر روز من ترند و چون در این آیه برای توبه و سرزنش توبه فرمودند که بگویم و تعالی مغرور نیایی میشد



حکایت که تحقیق گنجایش دارد بعد از این سه فعل ترکیب صورت لازم است یعنی که از تسویه و تعدیل فارغ شدند تصویب  
 حاصل شد بلکه تسویه و تعدیل عین تصویر است پس گنجایش حرف عطف بود و چون این لغت از تصویر تسویه و تعدیل ناشی  
 شده این لغت را بطریق میان آن و لغت بی عطف از فرمودند جمعی از مفسرین و تفسیر فی این تصویره ناشار در کتب  
 گفته اند که مراد آنست که گاهی فرزند بصورت پدر و گاهی بصورت مادر و گاهی بصورت عم و گاهی بصورت خال و گاهی بصورت دایی  
 اقارب خود پیدا می شود و چنانچه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم منقولست که از شخصی پرسیدند که ما دلک و عمر ضکره را می بینیم  
 و اعمی ان یولد لی ما غلام یا غریبه بازان حضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که من شبیه او گفت و شبیه او با او آن  
 حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که لا تقل بکذا ان النطفه اذا استقرت فی الرحم خضره شکل نیست و بدین اتمام  
 بزره الایة فی این صورت ناشار در کتب و بعضی گفته اند که مراد بصورت های خوب تر است که افراد انسانی را تشکیل می دهد  
 و بعضی گفته اند مراد بکثیره صورت های انسانی است که از عجایب قدرت الهی است و فی الواقع دین مقدار چهارده آدمی و چنانکه در کتب  
 در اعضا چشم و گوش و بینی و مخاط و تریب و تریب و تشکیل و تخطیط صورت هر شخص از شخصی که می تواند جدا است از جاست  
 خزان الهی توان دریافت که چه قدر نقشه های غیر متناهی دارد و بعضی گفته اند مراد اختلاف صورت نر و ماده است و در تفسیر این  
 این آیه مابقی آن است که تسویه و تعدیل نر و ماده تسویه و تعدیل داده است لیکن این مخالف مضطرب است و لهذا فراموش  
 اهل طب و طب و اند و مزاج و کورت را این سه نموده و صحت بی نوشت پیدا می کنند اما در اصل تسویه و تعدیل که مقتضای  
 نوع انسانی است با هم ترکیب و بعضی اختلاف الوان انسان چهل کرده اند گویند که کان قلم اول و دوم یک سبزه اند  
 زیرا که آفتاب همیشه است و الراس بنیان می باشد و سیاه است و الم حراق و شمس سیاهی رنگ سبز و چنانچه دالون  
 گا و زان دیگر و دالون که همیشه در آفتاب کثوف می گذرانند سیاه و محبوب است و کان قلم سوم بنشیند که کان قلم  
 چهارم سفید رنگ سیاهی و کان قلم پنجم سرخ رنگ و کان قلم ششم بنشیند زرد رنگ خام و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 علیه منقول است که بعضی را بصورتی پیدا کرده اند که برای مریضی است و او را مخلص فرمایند چنانچه در حق حضرت موسی علیه  
 فرموده اند و اصطفتک النفسی به و نیز در حق ایشان در حق دیگر انبیاء فرموده اند که کان مخلص و آنه مرعج یا دنا المخلصین  
 و این مره بشا بنیدگان خاص پادشاهی اند که مجازات حضور اموی باشند و بعضی را بصورتی پیدا کرده اند که شوق بغیر  
 او تعالی شوند برخی بی تجارت اموال و پاره بزرگ است و جماعه بضاعت کار عالم انتظام پذیرد و چون مغننه آن بود  
 که شنیدن صفت کرم که درین تو بیج و سوال ندکوست کافران گفتن که بزرگ و غرور ما و اعتماد ما به کرم است  
 تنبیه دیگر و تو بیج شد بدتر از شاد که کلا یعنی چنین نیست که شما کرم و اعتماد کرده گناه می کنید

و کورت از شخصیت آن

اجز

نیز که این اعتماد و توقیر بر اعتقاد و اقرار بخیر و عقیقت است و شما اقرار و اعتقاد و دروغ را بدو بکنید و بگویند بالذات  
یعنی بگویند که اینکار را بکنید و بخواهید که در حد و اندازه و جزایر مقتضای کرم است تا با سید جزای نیک طاعت و بندگی بجا آید و امور در این  
شما اصلاح پذیر شوند و بخیر جزای بدر از عصیان و نافرمانی احتراز کنید تا امور در این شما فاسد نشوند و چه قسم انکار جز از  
شما می تواند شد و **و ان علیکم** یعنی و حال آنکه شما از جانب حق و حکم افاضلین و نگهبانان مقررانند تا بر اعمال نیک  
شما مطلع شوند و چه عمل شما از نیکی ضایع نشود و چه عمل بدر را بجان نرود و اگر اما یعنی و آن نگهبانان نیز متعلق خلق الهی  
بوده باشند اما کرم بکنند و از جمله کرم آنها این است که خود را در نظر شما ندانند و نمیکند و از ایشان از صحبت زمان  
و قضای حاجت بول و بران و استیغاثی لذات شهوات محجوب نشود و از آن جمله است که با وصف اطلاع تمام  
بر اعمال شما را از نصیحت نمیکند و محض در دم سر از شما را ظاهر نمی کنند و از آن جمله این است که هرگاه از شما  
نیک می سرزد می شود آن نیک را ده چیزی نویسند مثلا اگر یک روپیه در راه خدا داده باشد آنرا ده روپیه می نویسند  
و اگر القیاس و اگر قصد یک گردید و بسبب باغی آن نیک از شما بوقوع نیامد آنرا نیز در حساب نیک می گیرند و یک حسنه  
می نویسند و اگر قصد گناه کردید و آن گناه را ترک کردید این ترک نیز در حساب نیک می گیرند و یک حسنه می نویسند و اگر  
از شما گناه می صادر شود و شش ساعت محبت می دهند و آن گناه نمی نویسند که شاید درین بین استغاثی یا توبه یا تدارقی  
یا نیکی که از آن گناه تواند کرد از شما بوقوع آید و اگر تا این مدت نیز تدارک آن گناه نکردید یک گناه می نویسند  
و از چون توبه و استغاثی نماید یا استغاثی دیگر بجا آید آن نوشته را محو می کنند و آن نگهبانان در بکار دهنی اعمال شما کمال احتیاط دارند  
که با وصف ملکیت که مانع نسیان و فراموشی است بر حافظه خود اعتماد نمی نمایند بلکه کاتبین یعنی نویسندگان اند که قریب  
قریب برای این کار دارند و موافق روایات صحیح این نویسندگان برای هر کس از آدمیان چهار نفر اند و در شب می آیند و دو  
در روز و دو نفر در روز و شب جدا جدا گام می دارند و بعضی ویات و است و است که ششگانه آنها هر روز و شب و بعضی  
هر روز ندان بزرگ آدمی از جانب بلا می دهند ششگانه آنهاست و زبان آدمی ظلم آنهاست و آب من آدمی بجای سیاهی  
ایشان است و چون قریب از روز و شب و حق تعالی نمی برند بلکه او را می یابند و خود نزدیک از رک جان است بنا بر رسم  
احتیاط می فرمایند که این نوشته و قریب بالوح محفوظ مقابل بکنند که در آن هر چه بنده خواهد کرد بی کم و بیش نوشته شده است بعد از  
مقابل حکم می شود که آنچه منوای طاعت و معصیت باشند آنرا بگویند و آنچه طاعت و معصیت باشد بگویند و از آن بران و عذاب  
مرتبه گردان نگهبانان برده و عذاب و توبه و تقاضای گناه اطلاع بر احوال شما نمی شود گمان نکنند که بخیله و تدویری

چنانچه از خفیه نویسان دو قانع نگاران دنیا اعمال خود را می توانیم بپوشید از آنها پوشیده داریم زیرا که آن جهانمان  
 یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ یعنی میدانند آنچه شما می کنید گویند و در از پرده کرده باشند و بجا باید دانست که نویسنده گان  
 اعمال را اطلاع بر افعال آدمی ازین آیه ثابت می شود و اطلاع بر اقوال و از آیه دیگر که در سوره قاف است واضح میگردد  
 و به قولی عالمی یا لایفط مبین الالهیه و عیب بدیه و اطلاع بر وکیل بنوعیه و احکامات اجتناب از محذورات احرام و مانند آن  
 بر لیل عقلی ظاهر است زیرا که چون شخصی در وقت حاجت کاری بی باقی و بی اعتدالی را کند هیچ معلوم نمیشود که آن کار است یا  
 اطلاع آنها بر نیات آدمی و کنوایات غیر غلیظ نیست است کثرتی از علماء از آنکار کرده اند و آنچه در حدیث صحیح وارد است که ایشان سید  
 قصد یکی را قصد دیگری می نویسند و قصد یک را که به ترک مقرون شود نیز یکی مینویسند و الا لیس یک یک اطلاع ایشان بر احوال  
 تکلیف تیر و مشربین می گویند که این اطلاع از جانب حق تعالی می باشد بطریق الهام که فلانی این وقت قصد فلان کسی  
 کرده است یا داعیه فلان می بیند و بطریق او را ترک کرده است و بهر حال ظاهر و چون کلامی غیر شد با نیات خبر بیان  
 شده از تفصیل غرضی نیکیان دیدار این مقام ضرور افتاد زیرا بر آن روشنی شود و آن لابد از بعضی نفی یعنی تحقیق  
 نیکیان در نسبت عظیم باشد و و اِنَّ الْفِتْيَانَ لَهِيَ حَجِيمٌ یعنی تحقیق بر کاران و دروغ باشد و یَعْلَمُونَ سُبُوحاً  
 الْعَالَمِينَ یعنی در آنند در آن دروغ و دروغها و و ما نعلم عنها باغاً یقین یعنی و نباشد از ایشان زبان دروغ  
 غایت نباشد حاصل آنکه چنانچه از ممالک و عقوبات این جهان بفرار و گریختن به راهی می باشد در آن و نیز گریختن  
 ممکن نخواهد شد زیرا که شعله آن آتش از دور و در یک گمان خود خود را بکشتید و فرشتگان که بر در و درج سوکل اند سلسل و  
 اغلال مطوق و عقید کرده و مانند آن داشت جای که نیست لطافت شنید و بعضی از مفسران غیبت بر بردن اند و دروغ  
 محکم کرده اند و در صورتی که بعضی را بکار ضرور افتاد زیرا که فاسقان با بیان البته از دروغ خواهند گرد و در بیت و دل خوار شدند  
 و علماء عظیم را می گویند که درین کلام صنعت چه قسم است که اول در آن عظیم لحاظ نین  
 و بعد از آن در بیان خبر هر دو را جدا جدا آورده اند و درین کلام صنعت صریح است و در اطلاع علم بدیع مثل این کلام را صریح  
 خوانند که الفاظ و فقره و شیوه و حتی حرف خرد و در آن را بر بابت دنیا چنانچه شاعری گفته است بهریت است و نیز بهر عظم و حال و در می خرد  
 بهر عظم کمال و بهر مقرر و بهر ماسوم و جلالت کمال درون حرف خرد بر اند و دنیا نیز را با غار نعیم و نعیم را با غار نعیم  
 و نیز در یک کلام صنعت است که از اطرابطان و قطبیت بر آمدند و حاصل آن است که صدا داد در یک کلام صنعت چنانچه در صریح است  
 مصرع و بهر و درون فست و درون است و در دنیا نعیم و نعیم است و ایراد صند غار و چون در مقام بیان غرضی کاران  
 ذکر و درین گذشته و نیز تفصیل اسوالات و در و انداختن خاطر خواه میباشند و نیز درین سلسله از غرضی از و در و

استقامت هر یکی از افعال شریفان می فرمایند که **وَمَا آدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ** یعنی میدانی تو که چیست روز جزا حاصل  
 آنکه آدمی عقل خود خست و بهر آن روز را نمی تواند دریافت زیرا که آنچه از خداوند سختی را در روزی سیاه دنیا بر خود  
 دیده و از انبای جنس خود شنیده هرگز نسبت باید و محتتمای آن روز ندارد و آنرا بر این قیاس کنند که عقل همین قدر است  
 که نادیده را بر دیده و ناشنیده را بر شنیده قیاس میکنند **وَمَا آدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ** یعنی باز بعد از همه دراز میگویم  
 که چه میدانی تو که چیست روز جزا و حاصل کلمه هم درین مقام آنست که چیزی است که آدمی آن را در او افکندی تواند دریافت  
 و بعد از تامل و فرصت بپردازد تحقیق آن پی می برد و چون چیزی از آن جنس باشد که اصلا در وهم و خیال کسی بچند مدت مائی  
 دراز در تامل و فکر گذرانیدن و در اول و هر مایوس شدن بر ابرمی شود و ازین جا است که فرموده اند که بعد از مهلت فرصت  
 دراز نیز حقیقت از استخواسی دریافت گرفته از شدت سختی آن روز بر تو بیان کنیم که آن روزی که **كُلَّكَ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ**  
 ششیا یعنی روزی است که مالک خود را بر هیچ نفس بر هیچ نفس جز را از همین جا شدت آن روز توان دریافت  
 زیرا که در دنیا چون شخص بیای که قمار می شود اول با عوام مردم آن ملایم در میان می دهند و چاره کار میجوید چون  
 از عوام کار را بر دینی آید بخواص که تعلق مدفع آن ملایم دارند التجای بر دشمن طبیبان ذوق در دفع امراض و در نهایت پاک است  
 در او را مردم و ثور و کمال از نظر در اوقات العین حکمان عادل در مقدمه ظلم و ستم و تجربه کاران افعال در دیگر امور چون  
 این مردم بحال او متوجه نمی شوند تا چار بقاعیت هم بشنایان یا محبوبان ایشان است و آدمی کند و گری از کار آدمی کشاید و در آن روز عظام  
 همه بر باد خواهد رفت با هیچ علامت هیچ کس را منظور نخواهند و دخل در چیزی از وقایع آنجا بیکس را نخواهد بود و خواص کمال در ملک  
 عوام سر سیمه و حیران و سر دارانی بمقام مانند عایاگر گشته و سرگردان شفاعت در آن روز بدون حکم مالک علی الاطلاق بحال  
 تعرض و زاری در رنگ نصیر و استقلال معیایه و محض خیال و درین آیت شمه تعمیم واقع است دل در نفس مالک و در نفس ملک که  
 سویم دشتی محملک و ازین هر تعمیم کمال یاس و ناامید سے چاره جوئی آن روز هم برسد چنانچه پوشیده نیست و **اَكْهَرُ**  
**يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** یعنی حکم و فرمان آن روز محض برای خداست و چنانچه در دنیا حکم بادشاه بر رعیت حکم والدین بر فرزندان و  
 آقا بر نوکر حکم شوهر بر زن حکم مالک بر ملکباری بود و در آن روز انقطاع پذیرد و غیر ان حکم او تعالی دیگر بر افعال نباشد هر که  
 او تعالی به جمیع وجوه بنید بر نبات یافت هر که جمیع وجوه نابیند فرموده **هَلْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** یعنی نصیب شد و هر که از بعضی وجوه پسند  
 فرموده از بعضی دیگر ناپسند شمعیا که کفر غیران و اولیا و علما و خطا و شهید و فرشتگان خوانند و حکم خواهد شد که شفاعت  
 غلطی بکنند تا شمار عزت و جاه حاصل شود و این قسم شفاعت که موقوف بر حکم حاکم باشد محل اعتقاد و حای دخل و تصرف نیست



و از همین تقریر معلوم شد که درین بیخاینجه معتبر است که فیهن فی شفاعت این مذکور است بلکه شفاعت را بر حکم عالم علی الاطلاق  
 موقوف دانستن است و همین است که در باب است جماعت سکا المطففین  
 درین سوره اختلاف است که می است یا علی در اکثر تفاسیر معتبره مروی است که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در  
 مدینه تشریف فرمودند مردم آنجا در پناش و وزن خیانت بسیار بجاری بر زمین سوره نازل شد و اول سوره که در  
 مدینه نازل شد این سوره است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردم مدینه را این سوره تعلیم فرمودند و آنها بعد از آن  
 و پیغمبر صلح پذیر شدند و با آن زمان وقت نام و زور عالم در مقدمه پناش و وزن کشی است تر از اهل مدینه نیست  
 و کسیکه این سوره را می گفته اند می گویند که در اصل نزول این سوره در مکه معظمه بود چون آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در مدینه تشریف فرمودند مردم آنجا را این بلا مبتلا دیدند این سوره بر ایشان تلاوت فرمودند مردم شنیدند که نزول  
 این سوره همان وقت بود و عطای می گفته است که نزول این سوره در میان مکه و مدینه است سفر هجرت و چه ربط این  
 با سوره انفطار آن است که در آن سوره ذکر ابتدای نامه های اعمال بدکاران نیکان است که در دنیا نوشته پیشوند  
 درین سوره بیان حال و سطر آن نامه است که بعد از موت هر کس از بداران نیکان حال او مقصد یا فقری ازین دور  
 و فقر که سخن و علین نام دارند که می شوند چنانچه در سوره انشعاف بیان نهائی آن نامه است که در حشر بدست  
 هر کس داده خواهند شد و این سوره را سوره مطففین از آن جهت نامیده اند که در ابتدائی آن بیانی مطففین مذکور است آن  
 دلالت می کند بر آنکه هر که این قدر حق قلیل خلق را تلف نماید این قسم مال بدو در حال سیکه حق عظیم حق را که ایمان بهایات و رسل  
 اوست تلف کند مالش چه خواهد بود بنا سبب بیان این برود سوره باعتبار نظم و نثر کلام نظم ظاهر است در آن سوره ۲۰ آیه که در  
 بالدرین و آن علیکم حافظین مذکور است و درین سوره و اول آیه المکذبین الذین یقولون بیوم الدین و اما سلوا علیهم حافظین و نفع  
 است و در آن سوره ان الابرار نفی تعیم و درین سوره نیز بعینه همین نفی مذکور است و در آن سوره ان العجاف نفی حجیم یصلونها  
 بیوم الدین و درین سوره هم انهم لصالوا الحجیم و ختم آن سوره همان کلمه است که و الامر یومئذ و در اوایل این  
 سوره بیوم یقوم الناس لرب العالمین مذکور شده پس  
**وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ** یعنی وی بر حال کم کنندگان حقوق خلق و در آن هر چند لفظ لطیف در لغت معنی است  
 کردن یا در پناش و وزن می گویند و اینچنین ابوالقاسم قشیری قدس سره الغریب و دیگر بزرگان فرموده اند که انجا عربیست مدحی آن  
 عجیب خود طلبان انصاف مردم خود را ضعیف با انصاف شدن و عجیب مردم را دیدن و از عجیب چشم پوشیدن و انهم مردم خود  
 طلبین و در تعظیم اهل حقوق قصور و در آنچه برای خود پسند می کنند بر آن دیگران نه پسندیدن

و کار مزدوران و چاکران اتمام فرمودن و در هنگام ادا آن جور و مایه از حقوق آنها چیزی ناقص کردن و زرق مقدار از اجتناب  
 الهی استخوان است و در طاعات و نقصان کردن بر داخل و لطیف است چنانچه در حدیث وارد است که در الصلوة یکبار من  
 و فی ذی له و لطیف فقد علمتم فی ما قال الله تعالی و نیز در حدیث قدسی است به او ف یا رسول الله که ما شایسته یونی لک عدل الکما تحت  
 ان بعد لک و نیز در حدیث است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از تلاوت این سوره هر مردم در تدارک فرمودند که  
 خمس خمس یعنی پنج چیز در عوض پنج چیزی شود پنج فرقه است اجتماعی عهد شکنی نمی کنند مگر دشمنانشان برایشان  
 مسلط گردانند و پنج فرقه خلاف شریعت حکمی کنند و بیعت حکم شریعت تبدیل نمی نمایند مگر که فقر و فلاس و ایشان  
 سلب میکند و پنج فرقه باطلان را زایل و باطل را بچ نمیشود مگر که موت بر ذات ایشان مسلط شود و پنج فرقه در میان ایشان  
 و زن نقصان نمایند الا که رعایت ایشان تلف می شود و محیط مسلمانی گردند و پنج فرقه منع نمی نمایند مگر باطلان از ایشان  
 منع کرده می شود و باجماع قدس پایش و وزن پس حد است زیرا که بر قوم حضرت شعیب عم لای که انداز غنوم بهمین گونه بوده علماء  
 در کبر و بونش اختلاف است بعضی میانه که در گفته اند که قصد این فعل شنیع تر از کبار است و بلا بعد فرق کرده اند در میان قلیل  
 و کثیر گویند که اگر نقصان پایش و وزن بحد صاحب تر رسد که نه رویه را بچ این باریست کبره میگردد و الا صغیر است و کمتر  
 ظاهر جنیان برین مقام زدند و نمایند گویند که غصب قلیل از حق مردم این قدر باطل ندارد و باجماع است و صغیر تطفیف را بجز از  
 کبار شمارند و بران عید شد متبرک کنند و این است که غصب گناه است که متضمن قلب موضوع شریعت است و این تطفیف  
 ظلمی است و صورت عدل تفصیلش آنکه آلات پیمائش و وزن آهن نمایی برای اقامت انصاف عدل منصب فرموده و  
 معاملات خلق برین بود و بزرگ گردانید پس این بر دو چیز را وسیله ظلم ساختن بمنبر است یک طاعتی را وسیله گناه سازند و نیز در تطفیف  
 خیانت و دغا و مکر است که دلالت بر خیانت نفس میکند بخلاف غصب و نیز در باطل و خست و ذرات طاعت است که برای یکشت  
 جو در حق فروشد و عدل الهی را بصورت ظلم نموداری نماید باین جهات مانند این جهات این گناه غلطی پیدا کرده است  
 و در دیگر گناهان صغیره یافته میشود و چند از بعضی بزرگان منقول است که با دشناه وقت خود را در تمام و خط و نصیحت فرموده اند  
 که میدانی آنچه در حق مظلوفان غصب است و در اموال مسلمانان بدون پایش و وزن سگیری حال تو چه خواهد شد آماره  
 آن بزرگ است که ظلم با دشناه نیز مانند تطفیف قاصب موضوع شریعت است زیرا که قدرت سلطنت و ارباب برای او داده اند که اقامت  
 عدل از او ظلم متصور شود چون این قدر را بر آن عدل و انصاف ظلم خرج کنند قلب موضوع لازم آید بهر حال درین قسم گناهان  
 سوا حق تلفی خلق الله تبارک و مکر و خدعه و حکمت الهی کردن است و ظلم را در صورت عدل نمودن و باینکه تسد آن را  
 در میان داد و ده ها تا پس باجماع این خیانت کبره گشته و ازین است که مسجد را جماعی قان و در این ساختن

حرام است غیر سجد را و عمل درین ایامی غرض دنیا کردن و خود را عبادت صلیا نمودن کرده و با ایستادن سخت تر و قیام تر از آن  
 طلب هر چه دنیا و دنیا دوستی بخیر بپوشیده است و چون لطیف یعنی کم کردن پایش و وزن گاهی از راه بی برکتی بهمین شخص  
 در اصل طبیعت و اراده مزاج افتاده است و در ایضا و استغای حقوق چندان گنج و کاوش نمیکند و این لطیف و کفایت  
 حق خود مضائقه ندارد و در دادن حق غیر حرام و منوع است اما آن قدر شدت و عقوبت در دنیا ندارد که در بعضی احوال  
 ممکن است گفته شود برای اثر از این لطیف لطیفان یعنی علامتی موصوفه نموده تا اشعار باشند بلکه کم کردن این  
 در پایش و وزن جهت بی پروایی و در سنگینی نیست بلکه کمال زیرکی و بسیاری قصد و عذر این کاری کنند و در حق این  
 دارند زیرا که صفت ایشان این است که **اَلْاَوَّلُ اَلْاَوَّلُ** یعنی آن که گفتگان پایش و وزن که چون همواره  
 حتی را که بر مردم داده اند و **اَلْاَوَّلُ اَوَّلُ** یعنی قصد استغای میکنند و می خوانند که بگذران از حق و گفتند بلکه بیایم  
 استیفا و قدری را این حق خود می گیرند و تصرف می کنند که استیفا می حق خود را بیقین معلوم نیتوانیم کرد و چون قدری  
 ز این هم بگیریم هرگاه در پایش این جمله می نمایند و آن حق خود را ندی خواهند و وزن بطریق اولی بسیار استیفا طلب داده  
 می کنند زیرا که در پایش مساحت و مساحت این است و در وزن مضائقه و ماست و ستر است که پایش متعلق بطول و عرض  
 چیز است و وزن متعلق بقل و عماد و در پایشی که تعلق بطول و عرض آدمی و در پایش اللبس و سکونت و غیره و در پایش  
 جاده و زیر که در آن پایش راجع است و در استیفا می که تعلق بقوت است و باطنیه آدمی دارد و در پایش لطف و اندک  
 یا تعلق با ایستاد و فعل اجساد و سبب طریقه که بسبب ثقل است و اجزاء دارند و بسبب ثقل اجزاء طول تقابله پیدا کرده اند  
 و بسبب طول تقابله ایشان فرون گشته وزن راجع است پس جزئیای که در پایش می آیند غالباً خفیس تر  
 میباشد از چیزهای که در وزن می آیند و موزونات خفیس بر آنها اللهم الا ان در کمال و اللب لب و الحاکم و اللفر و الجحش و در  
 استیفا می وزن و در استیفا می پایش موزون گشته مثل شلغم و کدو و موز و سیب و کناری و کنوب که در موز با اجماع  
 نموده اند که در مقام بر وزن پایش گفتار نموده اند و وزن را بوزن که در اندک و همین است و بعضی از او گفته اند که در وزن  
 گرفتن حق خود از موزونات بر وزن در دست فروخته می باشد و در پایش را تصرف بزیاده معتد به است ممکن  
 نیست زیرا که بگذراند و بانی شلغم سیلان می کند و زیاده و قی طابری گردد و در پایش که در وزن بر وزن  
 باجماع تصرف ممکن است و بجهت بیاید و گزرا حرکت دهد یا جاده در روح را بقوت بکشد و زیادت حاصل نماید و بخلاف  
 وقت دادن حق که بهمین بایند و بهمین وزن و در دست است و باین دران مقام هر دو را از پایش و وزن و در وزن و در وزن  
 چنانچه میباید ان شاء الله تعالی و لفظ علی درین مقام بر آئے آن آورده اند که پیروده گرفتن ایشان از مردم

نبا بر قصد ضرر آن مردم است نه بنا بر قصد گرفتن خود را نه با اولاد اصل لغت کنیال متعدی بمعنی می آید گویند  
 کلمه تنگ به معنی پیچیده گرفته از تو و واژه اگالو انهم او را فوهم یعنی چون پیچیده و پیچیده مردم را با وزن کرده  
 و بنابر مردم احتیاج آنها و لفظ کلیل و وزن در لغت عرب چنانچه بمعنی پیچیده و وزن کردن آمده است هم چنان بمعنی پیچیده  
 دادن و وزن کرده دادن نیز آمده است پس حاجت اجتناب از نام در هم نیست چنانچه اکثر مفسرین گفته که مراد به کالوا انهم  
 نوا انهم است زیرا که کلیل و سوزن احوال مردم است نه ذات آنها اما نام را از لفظ حذف کرده آید زیرا که نام بیشتر  
 برای نفی می آید و درین مقام تو هم نفع موجب هم ناقص در کلام میشود زیرا که منظور آنست که ایشان در وقت  
 دادن نیز قصد ضرر مردم می کنند و بهر دو امر از چایش و وزن به تحسین یعنی زیان میرسانند مردم را و حق آنها را  
 ناقص میکنند بر آوردن چیزی بعین چیزی و برین جایا بد داشت که باعتبار استیفا و نقصان در دادن گرفتن چهار صورت  
 در زمین می آید اول آنکه در هر دو صورت استیفا نماید دوم آنکه در هر دو صورت نقصان کند سوم آنکه در دادن نقصان  
 کند و در گرفتن استیفا نماید و پنجم صورت درین نیست مگر استیفا هم آنکه در دادن استیفا کند و در گرفتن نقصان قبول نماید  
 این مرتبه عالی است کار جوان مردان و عالی نهان است و در صورت اول را از آن جهت پس ماند که بفرموده مذکور در آن  
 هر دو صورت هر چند تفریح و حرامست و بر وجهی است اما کمال شرافت ندارد که دای بر حال مرگ است گفته شود زیرا که نقصان  
 دادن نقصان گرفتن منجر می شود و همچنین استیفا دادن و استیفا گرفتن مساوی می نماید پس من و چنینی و من و چنینی  
 حاصل می شود و این بر قبایس آنست که در حدیث وارد شده که مردم در معامله قرض چهار قسم اند اول کسی که قرض دیگر  
 از او می بخرد اولی او را کند و قرض خود را از دیگران بخردی تقاضا نماید و این شخص از همه بهتر است دوم آنکه قرض بکران را هم  
 بکمال آید و بخش او نماید و قرض خود را هم بکمال شدت دلی مروقی تقاضا کند و این قسم بدترین همه است سوم آنکه  
 قرض دیگر از آنجوبه او کند و از تقاضای قرض از دیگران حسن سلوک و سهولت بعمل آرد و این مرد و قسم سیاه اند که  
 خوبی بکطرف یا بدی بکطرف دیگر مقابل شده اند بدی بکطرف بهتری گویانند و همین در مقدمه ششم مردم را چهار قسم فرموده اند  
 اول آنکه در ششم که در دزدی راضی شود دوم آنکه در ششم که در دزدی راضی شود و این هر دو قسم سیاه است و در ششم که در دزدی  
 دیر راضی شود و این قسم از همه بدتر است چهارم آنکه در ششم که در دزدی راضی شود و این قسم از همه بدتر است و چون مطلق  
 بگفتن ای بر حال آنها که می فرمودند حالا از یاد می کنند که این بابار کتاب البخاری را که در قیامت اند زیرا که هر که  
 اعتقاد آن روز دارد و در آن روز تلف کردن حقوق خلق و خصوصاً بیک و جلد و تبس حرامست نمی کنند لهذا بطریق استیفاء البخاری  
 فرمودند **أُولَئِكَ يَنْظُرُ** یعنی آیا کمان می کنند این گروه در افتاده از عقل و شعور و در غفلت که بمنی گمان است از عاقلان

در هر دو صورت هر چند تفریح و حرامست و بر وجهی است اما کمال شرافت ندارد که دای بر حال مرگ است گفته شود زیرا که نقصان

بآنکه این عقیده را غافل بنشیند باز میسر میسر اند بلکه در هر لحظه نصیب لعین خواهد بود و این گمان این چنین کنند چه اعتقاد  
و نیز اشعار است بآنکه اگر کسی را اعتقاد جازم بان در بنای گمان صرف هم در آخر از انشال این شمع کفایت می کنند  
بنابراین آنکه میسر کنند گمان بگمان خطر راه بلکه محض توهم آب و توهم سم راه می گیرند و نیز در طلب نمایند این بخیر و بد  
گمان این مصنون هم ندارند که انهم مبعوثون لیوم یعنی تحقیق ایشان زنده کرده خواهند شد در روز پس بزرگ و  
بزرگی آن روز از هر پس است که آنروز روز قیامت عدل است و حقوق خدا و حقوق خلق در آنروز از مردم طلب کرده خواهند شد  
و کمال شدت تلف کنند گمان حقوق را و خواهد داد و از اسباب بگمانی آنروز آن است که آنروز روز قیامت است زیرا که  
صفت این است یوم یقوم الناس لربهم یعنی روزی که همه استاده شوند تمام مردم از اولین آخرین بحضور حضرت  
رب العالمین و نظیر رب العالمین درین جایگاه می آید و در آنروز ایشان را چنانکه عموم بگویند اوقاف خاص استغفار  
مستحق بر رویان خودی نمایند پس تلف کنند گمان حقوق خلق را بخصوص استادن کمال انصاف در سوالی است و این استادن  
بعضی از مفسرین بر زنده شدن بزرگان حمل کرده اند چنانچه می گویند که فلانی از خواب بیدار شد و با حق است  
که استادن حقیقی مراد است چنانچه این عباس رضی الله عنه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که روز قیامت  
مردمان بقدر سه صمدال دنیا استاده خواهند بود و در باره آنها هیچ حکم و احکام نخواهد شد لیکن این همه بدست دراز  
نظر مومن چنان اندک خواهد بود که گویا از نماز فارغ شده در صحیح معلوم برایت مقدار این لا سودا و از آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم تفسیر این بیت وارد است که یوم الناس فی شحیم الی انصاف تا انهم یعنی مردمان عرق استاده خواهند ماند  
و عرق ایشان از زنده گشتن ایشان خواهد رسید و نیز در صحیح مسلم و دیگر صحاح مرویست که روز قیامت آفتاب از دیک بزرگان  
خواهند آمد و تا آنکه آفتاب بیک میل یا در میل خواهد ماند و گرمی آفتاب ایشان خواهد کرد و خست عرق سیلان خواهد نمود اما  
بقدر حال بر ایشان بعضی را عرق تا گردن خواهد رسید و بعضی را تا زانو و بعضی را تا کمر و بعضی را تا زانو و بعضی را تا کمر و بعضی را تا زانو  
و تا که رانها را تا شانه ها می آید و انصاف است که روزی عید باشند بفرمان سوره طه نماز شروع کردند و چون باین بیت  
رسیدند خوف و گریه بر ایشان غلبه نمود و قیامت بفرمودند و نماز آن وقت نخوانند و انمودند کلاً یعنی کم کنند گمان بپائش  
و درین باب باید که این کار نکنند و از روز قیامت استادن بخصوص عادل توانا بی سبب و غافل نباشند زیرا که هر غفل  
نیک بدانسان در نامه های اعمال نوشته شده و الله متصدیان دفتر است هر چه از حقوق خلق کرده اند بموجب  
آن دفتر در آن روز ایشان بازخواست خواهد شد و اگر ایشان بپرسند که نامه های اعمال ما بعد از موت

عظیم

العلیین

تلف

بجهت علامت معلوم شود و کما محفوظ خواهد ماند و اسباب یاد دارد که در آن کتاب الفجر لکن سبب  
 یعنی بجهت نامی اعمال بکاران و نام نویسی آنها در دفتر سجین است و سجین مبالغه است از جن که به معنی  
 زندان است و چون آن مقام که بل آن دفتر در اینجا می باشند میباشند تا بسبب تک تار یک مجلس واح و در میان  
 بنابر آن آن دفتر را با این نام می کرده اند چنانچه میباشند میفرمایند و اما در آن کتاب سجین یعنی وجه بیداری که چه  
 چیز است سجین کتاب قهر و قهر یعنی کتاب است قهر زده و علامت کرده شده حاصل آنکه دفتر می است که در وی نام  
 هر کجی اند و در میان نوشته اند بر نام او که دارد می بدو ثبت کرده موجب افراد خاص خاص نویسندگان اعمال  
 بنبرگان که در آن دفتر میگذارد اند بعد از موت بکاران و انقطاع عمل آنها و بالایی آن دفتر تا بالایی نام هر یک از  
 و در میان علامتی و قهری ساخته اند که بجهت دیدن آن معلوم میشود که این کس در قهر می است در اصل لغت معنی علامتی  
 است که سوداگران بر بارچه و تهاجر برای معرفت قیمت آن نزدیک و فتن ثبت می نمایند و اگر او لغت می باشد آنک  
 مانند بیان سجین از روی احادیث ضعیفه و روایت کعب بن جعفر بن ابی شیبہ که آن دفتر زیر سمیت زمین است و در اینجا  
 سنگی پاه افتاده که از وی برود و می برآید المیسر شیاطین دیگر چون از او کار و اوزار فرامی کنند هم اینجا  
 مستقر می شوند و روح بکار را اول بعد از قبض باسمان می برند و به نامان اسما برایشی او در نمی کشانند و در آن  
 نمی دهند و بالایی زمین آن دفتر و روح بکار را اول بعد از قبض باسمان می برند و به نامان اسما برایشی او در نمی کشانند و در آن  
 می دهند و فرشتگانی که متصدی دفتر اند نام و عدد و دفتر و ثبت می کنند فلانی پسر فلانی درین تاریخ از دنیا رفت  
 رسیدن عمل آورده و از او در زمانه اعمال و در از دست که اناکاتین گفته در آن قهرنگاه می دارند تا روز قیامت نهیم  
 بدست چپ و درین دوار و روح بکاران میوران مقام مستقری باشند و انواع عذاب محسوس شوند و در اینجا موافق قواعد  
 علم معانی و سوال دارد کرده اند که جواب طلب است اول آنکه ذکر دفتر خارج ابتدائی است که ساسمان از قهر و قهر این خبر خالی  
 الفجر بود و صلا نشینده و قاعده علم معانی آن است که در کلام ابتدائی که ساسمان از آن بی خبر بود تا کی می دارند  
 درین کلام دو تاکید دارد و دیگری آن دوم لام جوابش آن است که هر چه ساسمان از بودن دفتر اعمال خارج و درین کلام  
 بود و دیگر یکی از اعتبارات ثبات اصل دفتر اعمال را می آید و کافران که منکر قیامت و مجازات اند آن دفتر کار قهری  
 می نمایند لهذا بقدر انکار ایشان تاکید قوی آورده اند چنانچه پیش کسی که اصل وجود زید را منکر باشد که نیکو آن نیکو  
 یعنی دار فلان اگر چه ساسمان آن علان میاندانند باشد و نام آنرا نشینده دوم آنکه چون ذکر سجین این نیست  
 مقام عهد شد پس بایشی گفت که ایها ادرسلنا الی فرعون یولا فعضی فرعون الی رسول گفته اند چنانچه در کتب معانی

از معنی صحیح غافل بودند که او گویند که از کثرت در مقام اعاده نیز تنگ مناسب بود که با چنین فرموده اند که چیست آن سخن  
مجهول که هنوز معنی از اندر یافته اند بخلاف لفظ رسول که معنی آن بجز و شستن از دیکر همان لغت عرب واضح می شود  
پس در مقام اعاده تعریف آن مناسب نهادن و نیز ال نظم درین جایش به دار میکنند که در مقام مذکور یکان مقدم بر  
مذکور بدان است و مناسب است از یکان نیز همین است که ذکر آنها مقدم اند و در اینجا میراد که در مقدمه از مقدم فرموده  
خواهش است که سوق کلام از ابتدای سوره برای حال مطلقین است که قسمی از بدکاران اند پس مناسب همین است که اول حاصل  
برای تعریف آنها ذکر در بدکاران نموده اند و الا این عرض بخوبی حاصل لغو و فصل بعضی درین حال لازم آید و مراد  
مقتضای مقام از رعایت شرافت بهم چسبان تراست و چون درین بیت حال بدکاران مطلقا مذکور شد و سبب  
گذشته است که گفته اند که حق خلق گمان و قیامت ملازم بطریق ترقی حالاند که گمانیکه در اعتقاد آخرت قصوری کنند و از این  
انکار مطلق می نمایند یا آن غیر اینند تا آن که مطلقین را سر زشتی با خصوص حاصل و عاید شود و **وَلَيْلٌ يُؤْمِسُ الْغُلَامَ** یعنی دای  
آن روز که آن وقت گذارد هر یک را بر اعمال و مطلق سازند **لَلَّيْلِ كَذِبٌ** یعنی برای حال سکران هرگز اعتقاد آن روز ندارند  
و گمان می کنند که حق خلق از ایشان باز گرفته نخواهد شد زیرا که صفت ایشان نیست که **الَّذِينَ يَكْتُمُونَ**  
**بَيُّومَ الدِّينِ** یعنی سکران آن کسانی که انکاری کنند روز جزا را حاصل اند که انکار ایشان فقط استمرار حقوق  
حق را از خود نیست بلکه تمام کارها و جزا را انکارند و انکار روز جزا اعم است قیاس بسیار است زیرا که اعتقاد و روز جزا در  
جميع امور ایمان از عبادات و معاملات دخل دارد و **وَمَا يَكْتُمُونَ** یعنی انکار میکنند از **الْأَكْثَرُ** که معنی آنست که  
یعنی بکسر که کتمان از خدا کرده باشند و کفر و تجا و از خدا کرده باشد در فسق یا تجا و از خدا کفر و کتمان است که هر یک را  
روز است گویا سکر دوم و بوسیله الهی و قدرت و تعالی است بخود می بیند و که بجز موت این نیست که آدمی برای غیر  
و از خدا ندی من مغرول است و بقیاس مالکان دنیا و نیز سکر قدرت او تعالی است بر بعثت و نیز سکر عدل او تعالی است  
زیرا که در دنیا حق مظلوم را ظالم میگیرد و اگر در آن روز هم بگیرد راضی بظلم باشد پس سبب این عقیده مراتب کفر و شتمی اند  
و از حد کفر حرف بالا میرود اما تجا و از خدا فسق صحبت آن است که چون خوف از روز نشد حیرت گناه بهم رسید  
و دانست که لذات و شهوات نقد را بخوف جزای موبود گذارند کمال نادانی و ابله است پس مقتضای نفس ماره  
دار فسق و فجور خواهد بود و چنانچه فقط اینهم که سبب انغم است از آن خبر می برد و جمعی از مفسران معنی را بظلم و فساد  
تلف کننده حقوق خلق حمل کرده اند و اینهم را بر فسق و مکرر گمانی که تعلق بحق است دارند مثل زنا و لو الله شر  
خمر و ترک نماز و روزه زیرا که شر اول است و گناه دوم محض و باطل جان و دست باطل است و این است که گفته اند

و اما خبر کار کسی است که هیچ ذریع و شریک عقیده و از کن گنج ملت و دین حسابی بر ندارد و دلایل عقلیه را که برین  
در عاقلان مذکور بسیار است و در حجب معاصی و دوست داشتن عقیده و احوال و از نظر مطروح سازد بلکه ایات قرآنی و احادیث  
اینکه مبعوضات تعلیم و ترویج اند نیز در دین و تنبی و عبرتی پیدا میکنند زیرا که از آیه **اَلَيْسَ عَلَیْکُمْ اَیَاتُنَا** یعنی ملاوت  
گرد میشود بر وی آیات ماکر و دلالت بر وقوع جزا و بازخواست حقوق مردمان در این نمی کنند از راه عباد قاتل  
استطاعت و کفر و سیکور که بر این افسانه های پشیمان است که برای تحریف مردمان و ترسانیدن ایشان زکارهای بد  
و زشت ساخته و پرداخته اند از بسبب ظلم و غنا صلب ملک خراب باشد و فتنه و فساد ظهور کند اصلی ندارد که با ورتوان  
کرد کلاً یعنی چنین نباید فهمید چنین نباید گفت زیرا که وقوع جزا و استوار و حقوق خلق بر دلایل عقلیه و شریعه  
تعلیه داده و متواتره ثابت است و اگر آن دلایل و شواهدی خاطر منکران نمی کند و در دل ایشان جایگیرند از تصور آن دلایل  
و شواهد نیست بَلْ اِنْ عَلٰی قُلُوبِهِمْ عَمٰکُمْ یعنی بلکه زنگ شسته است بر دلهای ایشان تا آنکه روی دل همه سیاه شده و اما کلاً  
یکسبوت یعنی آنچه که در دنیا و کیفیت حدوث این ملک بر دل موافق آنچه بر دست عبد الله بن سحر و در دیگر  
صحابه اخضر صلی الله علیه و آله و سلم روی شده است که چون بنده مرکب است می بیند یک خال سیاه دارد و مانند آن چون گناه  
دیگر کرد خال دیگر پیدا گشت و همین طور سر گناه موجب و ت سیاهی می گردد تا آنکه سطح قلب تمامه تاریک و ظلم می شود  
و دل منتهی که آئینه است بقدر صفای اظہار صورت در آن شود چون زنگ گیر هیچ صورت در آن نقش پذیرد و در  
حدوث این بر دل سحر طبلان استعدا فهمی حتی بدلیل و کشفی گردد و ذکر دلایل و توضیح صحبت سخنبران در آن تاثیر  
نمی نماید و حتی باطل باطل را حتی پیدا ندر چون هیچ و قبح را حسن بنیاد و حتی حدوث خال سیاه که در حدیث وارد است  
آنست که هر فعل بر مبنی طمانیه را در لطیفه طلب احداث می کنند تا آنکه بر این مصغه تصویر بی رنگی محسوس نموداری شود زیرا که  
این مصغه تصویر بی قلب حقیقی نیست که افعال نیک و بد را در آن تاثیر باشد قلب حقیقی عبارت از لطیفه دیگر است که تعلق  
با این جسم لحمی دارد و چنانچه قوت میانی و شنوائی چیز دیگر است که بشنیم و گوش ظاهر بی تعلق دارد در این جای باید دانست که حضور  
و دیگر قاریان معتبر بر امام علی سکنه می کنند و لام در حرف و موافق قاعده می یوان صفات و افعال نماید و طایفه است این طریق او مردی  
از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در منزل و در حجب آن واقع شده پس این امر نکته نخواهد و آن نکته بسیار باریک است  
بر دل همیشه مقدمه در زمین نشیند اول باید دانست که قاعده بلغای هر لغت است که بعد از بل با بلکه یاد دیگر کلمات هر  
علمی اختلاف لغات که چیزی ند که گویند که ذکر آن منوط رفته اند و قه و سکنه نمی نمایند بلکه بل را با بعد از متصل می آرند و اگر  
نمایم که است با تجارت با مصلحت بکار آنچه منوط بود و در ذکر سایر و چیز دیگر که کمتر از آن باشد از اشعار و باغافیت کنند



عوض آن نکر کنند و قوه فلیک در میان بل و العبد آن لازمی شهادت و رعایت این تقدیمات بلاعت است چنانچه هر کس  
 از اهل بلاعت در وقت خود بعد از تجربه و قیاس این معنی خوشن بگرد و چون این مقدمه مهذبند باید فهمید که چون بر کلمه  
 بل وقف میسری که عبارت از سکنه است درین جای فرموده اند اشاعت بکند حالتی این کافران که در حق آیات  
 الهی گمان افشانه ای بنمایان از تفریحی است که ذکر آن حالت که محققان در فهمندگان که از دلها خود خبر ندارند تا  
 باحوال الهامی دیگران چه رسد خود باید آید که در وقت رنگ که مانع لطف صحیح و کشف صریح است درین مقام کافی است و بهر هم  
 محاطین نیز در یک پیرا که در وقت رنگ در این ظاهر یعنی بنشیند مانع شدن آن رنگ از انطباق صورتها و در کمال نظر  
 در این است که بنشیند است که گمانا که در می رود و در یک حال توبه و نیت است و تقارنی نماید بنیاب آنکه بعضی سوختن طبع  
 بنحاط بنیاب و فیض تجلی کند و بدو بنیاب و آنکه سوختن محکم گردد و علاج پذیر نماید از این برچ در دست که بر طبعی است و در حاکم  
 عبارت از انبیا و اولیا آنرا می شناسند و به علاج آن می رسند و شکل تر آن است که این صفت چنانچه موجب دراز روح مانع نظر  
 و کشف میگردد و بهر چنان از بنیاب و اولیا و بسیار در حجابی کشف مانع از شناخت الهامی روحانی میدادی کند و چون طبیعت  
 نشاءت کامل را هیچ شناخت محال برای محالات گردید و توبت یا مسحرمان انباشته و اعدا و انداختن فی کس نه و تا که  
 صاحبانی الهامی رنگ ده گویند که بار آور و یا تصفیه و تصفیل دلها با کثرت ذکر و رنگ معاصی چیرا باید که در وقت قیامت  
 با شراق نور تجلی خود بخوردان رنگ خواهد بود و وضعی تم خیره خواهد شد و چنانچه در علم معتقدان آن روز است جواب  
 باید گفت کلا یعنی چنان گمان کنند که رنگ الهامی ایشان فقط در دنیا تا نیکو گذشت از این حق و معرفت یا اعتقاد  
 روز جزا باز داشته بلکه تا نیکو رنگ روز قیامت می ترخواند و در آنکه (همین عین تبتیم یومئذ یخوفون) و  
 یعنی تحقیق ایشان از پروردگار خود آن روز محبت خواهند بود و به شراق نور تجلی متعجب خواهند شد و دیدار او خواهند یافت  
 زیرا که قاعده عقلی است که نور را بدو نور نتواند و چنانچه در بصیرت ایشان دنیا تر آنکه گمان از دیدن آن مخلوقه و اوستا گوشت  
 و چنانچه بصیرت ایشان را خیرات جمیع ظلمات داشته و غرض از دیدار او تمام و توفیق و غرض از نیکو باشد طبیعت هر که امر و نه منکر  
 قدرت است و غالب نیست و در آن نمیدیدارند و چون محجوب بود از دیدار پروردگار و در مقام الهی کافران و منکران نیز برادر  
 فرموده اند دلیل صریح شد بر آنکه مومنان آن روز از دیدار پروردگار خود محجوب نباشند و با بین ملتفت  
 بهجت خوش وقت و شادان گردند و اگر مومنان را نیز این دولت نصیب نشود پس در میان  
 کافران و ایشان در این مفسر نمی باشد و ذکر کردن این صفت در حق کافران نهایت است  
 و در روز آئین بلاعت گرد و معاذ الله که کلام الهی را کسی با این نوع فهم و حضرت موسی را که سوال است

احوال

برگناه

کرده بودند و جواب: «کن تراقی» ارشاد شدند مگر آن بود که در دنیا طاقت دیدار و تقالی باین آلات جسمانی طاعت  
 القضا نمی آوردند بلکه در آخرت هم بخوابی دیدند زیرا که کلام آئینه یعنی «لَا تَشْكُرُكَ» مشرف ترانی به تعلیق رویست  
 بر استغفار می کنند و در مورد هرقان در حق نیست و در دست که چنانست متعز و تعالی و عند حصول انشراح و جبریل الشرح و  
 و در احادیث متواتر المعنی تأیید می کند که جمیع مؤمنین را این دولت نصیب خواهد شد اما بقدر اعمال خود در این نعمت هم تفاوت  
 خواهند بود و عوالم مومنان را در دو جمعه که در آخرت تمام آن بوم المیز خواهد بود باین دولت خواستند و اخلاص حاصلان را  
 هر روز و در وقت صبح و وقت عصر و اخلاص نمودن آن که سکان جنت عدن اند و میا قرب و تعالی الیها تجلیات حاصل می  
 بود و چنانچه در حدیث صحیح وارد است: «باین القوم و باین انظر الی ربهم الارواء» لکن باین وجهی جنت عدن به و آنچه  
 از بزرگان شرف است که دیدار و تعالی بی کیفیت و ملائمه خواهد بود و نه باقیصل احادیث صحیح که در آن روایت شده  
 فرموده اند نیست زیرا که در توقف بصورت خواهد بود و بعد از دخول بهشت بی صورت یا آنکه در بعضی اوقات کیفیت مقابل  
 خواهند بود در بعضی دیگر با کیفیت مقابل و تحقیق آنست که در هنگام دیدن حق تعالی با سویی السلاز نظر می خواهد گشت  
 و در دنیا که با چیزی را می بینیم هر چیز دیگر هم می بینیم باین سبب مقابل و جهت و دیگر خصوصیات ملحوظ  
 نظر عقل میباشد و چون با تعالی چیزی دیگر اصلا نمی بینیم و هر چه خواهد بود باطل و محبت و مقابل و دیگر خصوصیات از نظر عقل  
 ساطع خواهد گشت بلکه هرگاه بصورت دینی را می بینیم آفریده در کار رویت مصرف می شود و دیگر آلات و قوی که بر  
 حواس مشغول می باشند و عقل بکار خود ازین جهت شخص صورت و شکل و لون و تناسب اعضا و طول و قصر و دیگر خصوصیات  
 می تواند شد و هرگاه کلی جمیع جوارح و اعضا در رویت مصرف شوند و شغور اتم دست به تشخیص این مواضلا  
 ممکن نخواهند شد چنانچه در دنیا که فی الجمله شرکت حواس و بگو در البصا بعضی بصیرت بصیرت است و در دنیا که این حواس می شود حال آنکه  
 هنوز درین شغور و در آن شغور فرق بسیار تفاوت بی شمار است چون تا نیز نکات آن در در قیاست آن فرمودند  
 که اندوخت دیدار که بزرگترین لذات است محروم خواهند شد و لذت آن شد که صاحبان الهامی از بزرگان این جهان و  
 حیران حسابی بر ندارند و این نوع عقوبت با سهل الحکامند که مشغول لذت بانی و گرفتار حرص و استلذات نفسانی اند و باین  
 بیان خبر می دهند که حق آن مردودان باین حیران حیران القضا خواهند شد بلکه تمام لصالوا الحیاء و بوسیله این  
 تحقیق نشان البته در آئینه و آتش سوزان و سوختن ایشان در آتش بسبب حیران لذت دیدار و بلا تأثیر  
 نما بزرگ اگر لذت دیداری یافتند آلام و زحمت را آن لذت معارض می کردند و آن شد که باینکه می نمود و در طوفاقی که  
 عقوبت ایشان است و لهذا باین در آمدن و زحمت هم در حق ایشان القضا خواهد رفت بلکه گفته می شود: «يَقَالُ هَذَا الَّذِي»

گنجینه به تکیه یعنی باز گفته خواهد شد که این در زمان روز است که شما و اهل کار میکردید و دروغ می پنداشتید  
 تا عذاب غلیظی بر جسمی شومند و چنانچه بدین اینان باقیش دروغ می شود و همان ایشان باین سرزنش و تخیل کباب گردید  
 و هرگاه از بیان مال به بخار فارغ نشدند منطقه آن بود که شاید برای وقوع جزا و مکافات روز باز پسین همین یک  
 دفتر بدکاران کفایت خواهد کرد و امتیاز در میان بدکاران و نیکوکاران همین قدر خواهد شد که اعمال بدکاران  
 روز قیامت با ایشان نموده است و در حقوق خلق از ایشان طلب نمایند و بانیگو کاران حرفی و کجاستی در میان نیابد و آنچه  
 ایشان در دنیا از ایفای حقوق خلق و خالق بعمل آورد و مانند عرض ظهور نیاید زیرا که در رسانیدن حق بهستی منتهی  
 نمی باشد که در عوض آن شوق جزای شومند و برای آن همین پس است که از سرزنش و عقاب زریح و عقاب سلامت  
 مانند این گمان فاسد را بطریق جواب سوال مقدار از اله می فرمایند و حقیقت حال ایشان می کنند که چنانچه بعضی چنین  
 بناید فهمید که بر جای ذات و مکافات بدکاران در آن و زقاعت خواهد شد و مخالفان ایشان را برائی موقوف  
 ایشان نیست های الوان و سرخ و سی فرادان از زانی نخواهند داشت بلکه مخالفان ایشان را در نظر ایشان با انواع عنایات  
 خواهند نواخت و ایشان را در نظر آنها ضحک خواهند ساخت تا مکافات شومند و سرزمینی ایشان که در دنیا بان نامی کردند و حاصل  
 آید زیرا که این کتاب کبریا یعنی تحقیق نامه های اعمال نیکوکاران و نام نویسی آنها البته در قریب است و تعیین  
 جمیع علی است که بر وزن فعل از علو اشتقاق کرده اند و هم وزن معجز است و این جمیع را نام مقام ارواح نیکان ساخته اند  
 تا دلالت بر اتساع و کثرت ادکی آن مقام نماید اما اعراض ما از این است زیرا که بصورت جمیع اگر بعضی او قدرت است  
 و نکته در از و همین جمیع علیین همین است که چون در بعضی ضیق و تنگی دارند نام واقع است در لفظ آن نیز افراد  
 اختیار فرمودند زیرا که مکان واحد در حالت اجتماع جمیع کثیر تنگ تری گردد و در بعضی علیین فراخی و اتساع واقع است  
 در لفظ آن نیز جمیع اختیار فرمودند که باین اشاره می فرمایند و آنکه هر روح از ارواح نیکان یکا می باشد و فراخ از آنجا  
 که بلند می مکان فراخی و وسعت و در نظر لازم است مقابله علیین با سجدین نظر یعنی لغوی نیز درست است اما زیرا که در میان  
 هر دو تفاوت بالغ بر غرض تحقیق گشت مقام علیین بالای هفت آسمان است و باین آن متصل سوره الهی است و بالا  
 آن متصل سیاه است عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در انجامی رسند و مقربان یعنی انبیاء و اولیاء و راقب  
 می مانند و عوام صلوات بعد از نویسنیدن و رسانیدن نام های اعمال حسب مراتب در آسمان دنیا یا در آسمان  
 و زمین یا در جاه و فرم فرامی دهند و تعلقی به قیصر این ارواح راجی باشد که مخصوص زیارت کنندگان و قاربان و دیگر  
 دوستان بر طبق مستان سکر دزد زیرا که روح راقب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود

الان یوم میری است که شامه های هفت آسمان را درون چاه می توانند دید و چون آن مقام معلوم می شود  
 مگر اگر از جناب الهی آگاهی دهند و فیض علی بن ابی طالب برین سوال و جواب نیاوردی کنند که و ما کذبت علی بن ابی طالب یعنی  
 و چه میدانی تو که چیت علی بن ابی طالب و حق هم یعنی ذری است رفته و ملاست کرده که هر که آن را بپندد بداند که درم  
 این فیض نبشتی انداز حضرت ابن عباس رضی عنده است که آن فقر لوی از مر و سیر کننده و بسیار است عرش و نجات  
 و باین آن تا سدر الهی سیده و آن فقر الهی که خاص است چنانچه میفرمایند که یستمدد الله من سدره  
 یعنی فقر می باشد و گواه می شوند بر آن فقر و ششگان به قرب الهی که عالمان عرش و عارفان کسبی اند و تحمل است  
 چیز را و اما بشود که فقر می باشد در آن مقام عالیشان به و احقر بان از اهل کمال که انبیاء و اولیا گیاره باشند و جز این  
 بهین نیست که نام آنها در آن مقام نوشته شود و اعمال حسنه ایشان قبول و پسندیده اهل آن فقر کرد و درین جا باید دانست  
 که در قرآن اهل نجات و صلاح را در چند سوره دو قسم فرموده اند که یکی اهل فقر و غنی است آن هر دو قسمند و گاهی حق سبحان و تعالی  
 فرموده اهل تحقیق و تحقیق حقیقت این دو قسم اختلاف دارند بعضی گویند که صاحب فقر یعنی صاحب محبت ذی اند که محبت  
 ایشان با خدا محض برای ذات او تعالی بود و ابرار و صاحب الهی که آنیک محبت او تعالی محبت است توقع انعام از او دارند  
 و توبه بهین قول است آنچه گفته اند که فقر یعنی ساقین اهل قافی الله و یقینا باشد و ابرار و صاحب الهی که آنیک  
 با نواطلاعات و کار متور شده و ارجح صدق کرده و هنوز فقر نه فنا و بقا حاصل ایشان نشده بعضی گویند که هر عمل نیک  
 صدی است مثلاً فی حدی است قوفانی از جهت کمال صدق و خلاص نیست و رعایات و ادب و سبب شرایط و محظوظات  
 فقره آن عمل از ابرار و محظوظات و نقصان اجر پس هر که در عمل نیک بجز قوفانی رسید و مقرب است و هر که از آن کمتر کرد و در عمل  
 ابرار است و این فقر را اجتماع ابرار و مقربین در یک شخص محسوب بعضی اعمال و این بعضی مستیو اند و آنچه از لفظ ابرار و مقربین  
 و اصحاب الهیست یعنی از رتبه ابرار و الهی که او صاف این هر دو گروه را کرده معلوم میشود آنست که ابرار و صاحب الهیست جماعتی باشند که در ادا  
 حقوق خلق و خالق و احسان مردم و اعمال نیک پسندیده و کثرت قوت ملکیه با قوت بیمنیه و عین خود غایب خسته اند و مقربین  
 و ساقین جماعتی باشند که بطریق جذب الهی همراه این صفات و اعمال ایشان را رفع حجب و فی تمام حاصل گشته  
 و هنوز و تقصیر نیست و در لوگ ایشان نهی حجاب کرده و در حقیقی با محبوب خود بهم رسیده و الله اعلم و تحقیق حقیقت مقام  
 سجدین و علین برنجی که بعضی از عرفا گفته اند آنست که کمال نوع انسانی بحسب معرفت حق است آن و بحسب لطافت  
 تحصیل الوهیه و ملکیه و کدر لطافت و محقق ظلمات بهیمنیه و عین صریح عین و در هر دو نوع این قدر عرض کردیم و فیض  
 و لذت اقل شر و علم انشال الرجال تفاوتوا + لذی الفخر حتی عدالت با واحد پس شکل کمال انسانی را مثل دایره و سجد تحصیل

بازان ساقین صاحب الهی



یعنی نوشانیده خواهند شد از شراب صرف که نمونه محبت الهی است که در دنیا آن را در باطن خود جاداده بودند و بزرگ  
 شراب در قوی دارد و احیای آن سریت کرده و آن محبت محبت خالص بود و غیر مغز و ججب معاصی و بهوات و چون  
 شراب نیست و تیر و راه که خمیده جاری خواهد بود و بنابر آنچه در سوره های دیگر مذکور است برای احتراز از آن شراب تبدیل  
 که دست هر کس از عوام و خواص و شیعیان بآن میرسد قیدی دیگر افزوده میفرمایند که مختوم یعنی آن شراب خالص است  
 مهر نهاده شده است و از شراب عام متمایز و جدا است و مختوم بودن آن شراب خالص که نمونه محبت الهی است  
 آنست که آن محبت با وجود کمال غلو و هیجان که از مرتبه عشق نیز بر اهل در رفته بود مختوم بنظم شروع بود و در هر حکام  
 الهی مظهر هر محبت های و بهر چه به بهوات نفسانیه منتهی و نجاسات بیطانیه بآن محبت الهی شری نمی گیرد و از عجب  
 آن شراب مختوم آنست که نشسته های شراب دنیا را نیز چون اعتیاد آن منطوری باشد زیرا بهر سبب که با چیز دیگر بران مهر  
 کنند از منس کل و موم مانند آن می باشد و صفت شراب مختوم نیکان در بهشت آنست که حتماً مفسد است یعنی چه چیزیکه  
 بر آن مهر کرده اند شک است با بوی خوش مشک بالایی آن شراب مفرح شام نیکان شود و مشک که بر آن مهر کرده خواهند شد  
 نمونه حکم شرع است ببا حاکمی که قوی قلوب نیکان باعث نشر خاطر ایشان در دنیا و مدح و شوق و ذوق ایشان  
**فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ** یعنی و در رقابت شراب صرف که نمونه و مثال این قسمی است می باید که  
 رغبت کنند گان نه در یک است جو و کنندم که از حق مردم در میان ایشان وزن کم کرده بکند که این را بآن هیچ نسبت  
 و بعضی از نفس من تمام را به بعضی ختم و انتها گرفته اند و موافق آن در حدیث شریف که از ابوالدرداء روایت شده  
 دارد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فرموده اند که آخر شراب شیعیان مشک است و مشک هم شرابی است بنفید  
 مثل نفره که اگر شخصی اهل دنیا دست خود را در آن در آورده باز بر آید و هیچ ذمی و ج در دنیا باقی نماند الا که از بوی  
 خوش او مست شود و ظاهر آن شراب خالص را که آخرین بیا را اهل بهشت خواهد بود از آن جهت بامشک ناسیده اند که مشک  
 از جمله ادویه حار است که عانت بهضم شراب و غذای کند بوی و همین با خوش بسیار و دیار دیگر شهاب از و تیر بری بگذرد  
 و آنگاه شراب که ختم مجلس شراب بر آن خواهد شد نیز این کار خواهد کرد و چون در بعضی اوقات آمیختن شراب نیز منظور  
 اهل طرب و هر دمی باشد تا بران میفرمایند که این شراب خالص را هر گاه خواهند که با چیزی دیگر آمیخته بخورند نیز میسر است  
 آن خواهند داشت و **هَرَجُ الْمُتَسْتَلِمِينَ** یعنی و آن نیز شراب تسلیم خواهد بود و تسلیم در لغت چنانست که بگوید  
 که بالایی شربت برائی خوش بود و خوش ذائقه ساختن آن بهر بزرگند مثل کلاب و بهر مشک و مثال ذلک خود را تسلیم  
 که معنی گویند آن شراب است زیرا که تحقیق این چیز را در آورند شراب بلبله را بر سیدار و که مانند گویان تسلیم نموداری شوند

مراد از تنبیه درین جا تنبیه است در بهشت که شرف و لذت جنی شراب است و مقربین و سابقین را از آن چشمه  
صرف می کنند و شایسته و ابرار و اصحاب السیرین را بطریق کلاب و بیدارنگان می خورند و در بعضی روایات می گویند  
که تنبیه بر خلاف خبرهای دیگر در هوا جاری خواهد بود نه بر زمین بهشت و سرش است که آن چشمه می تواند محبت ذاتیه الهیه است  
که بی نقیص محل و صورت بلکه بی تشخیص حال و صفت ارواح مقربان را فرقی کرده است گویند که آن چشمه از زیر عرش می باشد  
و بر فضائی ساکن مقربین میگذرد و چنانچه در حال آن را مشاهده می شود که عیدنا القربی بهم الممقرنون یعنی مراد  
من از تنبیه چشمه الهیه است که می نوشند از آن مقربان حاصل آنکه شراب آن چشمه را صرف می نوشند و ابرار از آن شراب  
بطریق هر چه در شراب دیگر مخرج کرده می دهند زیرا که مقربان مشغول مباحثه می شوند و ابرار از آن شراب  
نیایمی خورند و اختلاف ابرار که محبت ایشان با آن افعال و صفات آسمانی بود و چون در مقام تنبیه ابرار مذکور شراب بود  
ایشان فرمودند که آنرا نیز رسانای فرمائید و تفصیل آن نکته این است که حق تعالی در دوران روز جزا ذات کفایت و غیر  
و آشنایان که باید که خاص خود را بنیای کردند بنظر خود ابرار و مذکورگان خاص حد العیب کمال نمکین و قار از گرفتن این  
استقامت متوقف خواهند شد و ابرار ایشان را با مال شراب که از این سبک و خوارند و با سبب طایفه ای که در ملکین و قار  
ایشان فتوری واقع شود و تمام خود را برای خود بکنند چنانچه میفرمایند **ان الذین اجتمعوا** یعنی جمعی که گاه می  
گردند و دنیا را تسبیح کارایات الهی و کم کردن حقوق خلق در پایش و وزن گناهان و **الذین آمنوا** یعنی آنکه بودند که  
خنده و آهنگ می کردند و گاه سبب ایمان آورده اند و میگویند که این جماعت را چنان فاسد کردیم که گاه است که لذات بیهوده  
امر موهوم و تخمیل ترک می کنند و برین خنده گفتا نمیکردند بلکه **واذا هم و انهم یبغضون** یعنی و چون میگذشتند بر  
موسمانی سنجیدیم و ابرو لب انار که بزرگوارین کرده همان زرقه معتدل و ساد که چون اند که خود را از لذات نفی می نمودند  
موسوم محروم داشتند و **واذا انقلبوا الى اهلهم** یعنی و چون برگشته میسر میسرند این کفران بسوی مردم خانه  
خود و در آنجا اجتماع لذات دنیوی از زبان خوش منظر و پسران مرغوب و دختران محبوب و فرزند نفیس و او را می گفت  
و اطمینانند و آهسته و آهسته و مطیع میدند و میگویند که این چیزها ما را به همین عقیده حاصل است که معتقد و زجر و خانه  
و ترسان از آن روز نیستیم و مسلمانان نیک کار ازین لذات بهیچ سبب محروم اند که بتوقع نفی بهشت موهوم و خوش  
عذاب و فرخ متخیل دست باین لذات نقدی رسانند بنظر آنجنوبی که اند غلبه یافته اند و بنیال فاسد می رسد و بر سر  
می کند **انقلبوا** یعنی برگشته لطیفه گویان و خوش طبعی کنان **واذا هم و انهم** یعنی و چون میسرند مسلمانان  
که تن خود را در مشقت طاعت و عبادت میگذرانند و جامه های شریف میپوشند و طعام خشن میخورند و در روزهای گرم

فکین

میدارند قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَأَصْحَابُ الْآيَاتِ لَيَسْئَلُهُمْ فِيهَا رُبُّهُمْ كَمَا سَأَلَهُمْ فِي الدُّنْيَا لَمَّا كَانُوا فِيهَا لَذَاتِ لَمَّا كَانُوا فِيهَا لَذَاتِ لَمَّا كَانُوا فِيهَا لَذَاتِ  
 محقق بر هیچ داده مشتق نمی بجای اصل کلمات تحقیق نام نهاده اند و مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِمْ حَافِظَيْنِ یعنی حال آنکه  
 زشت و بدیهه اند از برای قرآن پسلمانان گویان کرده شده و آیتان از انبیا حق مغزیدن نهند و در مجلس مجمع دنبال آنها بگیرند  
 و طعنه و تفریض نمایند این مرتبه درین کار اهتمام کنند که اول بخنده بعد از آن باشد چه چشم و ابرو و بعد از آن غایبانه و حق  
 آنها لطیفه گویند بعد از آن بالمواجبه ایشان را کرده نامند و چه بعد از این چهار حال باین ترتیب است که اول آن چون شخصی  
 از حرکت شخصی متغیر میدانی کند خنده متغیر نماید و چون متغیر نماید هم میسرند هم شران خود را نیز بران حرکت بچشم و ابرو  
 میدهند تا تحقیق و امانت صاحبان حرکت شرکت شوند و چون متغیر بر تپا علی میسرند غایبانه نیز در حق صاحبان حرکت  
 لطیفه گویند و غش طبعی میکنند تا حق متغیر و امانت اقتضا نماید و هرگاه احتیض را از رفت بالمواجبه تحقیق و تحصیل نسبت میسر  
 شروع می کنند بعد از این باین ترتیب امر می شود و بعد از بیان این ظلم که قرآن پسلمانان را شایسته گفتند که این ظلم ایشان  
 هم را بیکان نماند رفت بلکه در روز جزا انتقام از ایشان عظیم هم خواهند کشید قَالِیَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا یعنی پس از روز که  
 روز جزا است کسی که ایمان آورده و کلمات عقیده القبول را بمان بر لذات نفسانی ترجیح داده اختیار نمودند هَذَا الْكَفَّارِ  
 یعنی از کافران که انکار کلمات بودند و کمال را در استیغاثی لذات حسیه فانیه شخصی شناساندند یَصْحَوْنَ خنده میکنند  
 اینها چقدر را عاقبت انش و سفید بوده اند که کلام خیر فانی را بر کلام جبر نفیس باقی ترجیح دادند و در روز بحیثی نوع مصداق  
 و در سلاسل و اعلاای چه رنگ متغیر شده اند و در حدیث از دست کفار را در میان مرغ دروازه بسوی شربت خواهند کشید و  
 و در میان مرغ و دروازه بکشند که اینان قاتل و خیران عقیده و سلاسل و اعلاای و بان دروازه نهند و چون  
 رسندان دروازه را نهند و دروازه دیگر در جانب دیگر بکشند و بگویند که از آن در بر روی بوی آن دروازه کشند و بگویند که  
 آتشین خیرانی تمام قاتل و خیران بکشند و چون قریب آن دروازه رسند و از آن نهند و علی الاقوال ایشان را در مرغ  
 باین صلیب گردان سازند و میان را در پشت این حال مشاهده شود ویران کنند لیکن با وجود عقیده سبب تنهائی ایشان را بکنند  
 و قاریع آید و از خنده و ضحاک در کنند و بگویند که قرآن که در دنیا بخشم و ابرو و عمارتی میکردند و غایبانه لطیفه می گفتند و  
 حاضران را گرامی نامیدند از ایشان بطور نیاید بلکه با وصف شادمانی خالی محب سحر کنی استنار می کرد و مردم برای  
 این قسم تماشائی نمود و در دمیروند ایشان از کلمات خود جنبش کنند بلکه علی الاکثر آنک میظنون یعنی بخت می  
 سایه و خوشنودی نظری کنند و با هم بحال تمکین و قاری پسند که هَلْ تَوْبُكُ الْكَفَّارِ مَا كَانُوا لَفِعْلُونَ یعنی ای کفار  
 بافتند اینجا قرآن عقیده را بخوبی کردند و در دنیا از خنده و تعارف و لطیفه گوئی و گزافه نام نهادن و مسخره



**الشفت** سورة الشفت کی نسبت و پنج آیت صمد و کلید چهار صد و سی حرف است و ربط این سوره با سوره  
 مطففین از ابتدا تا انتها بی نظیر است و معانی مضامین در سوره با هم متحد و متقارب در آن سوره و دلیل للمطففین و  
 دلیل للمکذبین و واقع است در بین سوره + یعو انورا + و در آن سوره + الا یطرق او لک انهم یعرفون  
 و در بین سوره + انظر ان لن یجور + و در آن سوره + یوم یقوم الناس لرب العالمین + و در بین سوره  
 فلما تمه و در آن سوره مذکور نامرئی اعمال یکسان و بدان است که بعد از موت آنها داخل دفتر علیین و سجدین خواهند شد  
 و در بین نیز مذکور نامرئی اعمال یکسان و بدان است که بعد از موت مای راست چپ خواهند داد و در آن سوره  
 مکتوب قرآن که کاوان میگردانند باین عبارت مذکور است که + اذا نزلت علیه یا نینا قال اساطیر الاولین +  
 و در بین سوره باین عبارت که + اذا قرئ علیه القرآن لایسجدون + و در آن سوره + انهم لصالوا الحجیم وقع  
 شده و در بین سوره + یصلی سیر + و در آن سوره در حق اهل نجات + تصرف فی رجبهم فخره النعیم + واقع است  
 و نیز + فالیوم الذین آمنوا لایسجدون و در بین سوره و یصلی سیر + و در آن سوره در حق کافران است  
 سبلانان مذکور است که + کالوا من الذین آمنوا یسجدون و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا علیهم + و در بین سوره  
 کان فی الیه سرورا و سبب القیاس + نسبت کی بعد از تامل ظاهر شود و این سوره با سوره الشفت اشتقاقی است  
 نامیده اند که در آل انکشاف شد آن آسمان حکم الهی روز قیامت مذکور است این واقعیتی است عظیم بر آدمی زیرا که چنان آسمان با  
 بزرگی و بلندی که دار این امر است و باینکه در کار خود بیوقوف نواب و بی خوف و حسابی بجا آورده پس آدمی که در نهایت  
 ذلت و پستی واقع است امر سهل هذا اگر چه خداوند است و شوازیست و صف توقع تواریخ خوف محاسبی قبول کند و باینکه  
**بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت** یعنی و فیکه آسمان شکافته شود از حضرت امیر المؤمنین  
 مرتضی علیه السلام آمده و معنی است که شکافتن آسمان از محل کشف این واقع خواهد شد  
 روزانست که در آن مکان هر که بر دروازه های آسمان که برائی فرود آمدن از راق مذکوران و بالا برین حال آنها مقرر اند که خود را  
 بردارند و نروال نمایند و دیگر فرشتگان که ساکنان سموات اند نیز صفها بسته گرداگرد محشر ستاده نشوند و بجای قهر الهی بر عرش مستولی  
 شده آنرا است اسفل کثرت بر صیبه بر آن تجلی و غرمت حجم بزرگ عرش اجزای آسمان بازش نشوند و نیز سقوط در آن و در نتیجه  
 این عالم در تعمیر عالم دیگر است و تعمیر مکان نوب و ان کحت ریخت مکان عدم نمیشود و درین بابیده است که او سه  
 مرکز از دوزخ نیز است روح و جسم منشاد روحانیت او آسمان است زیرا که نفس ناطقه او از نفوس سبای می بخورده است باینها  
 مشابیهت که در روح هوایی که مرکب نفس است در بدن محلی سایه دو اینست نیز جواهر او جواهر آسمان مشابیهت که در بدن

شماره شصت و نه

که قابل خرق و التیام نیست و هر چند بسبب ارض صدوات عظیمه بر میآید و اما بکلی متخلل نشود و عاقبت آنرا  
آواست که معارف بدن نماید و باز نیز محفوظ و مصنون است در دست مومنان ارواح و بسبب سعادت تفاوت  
روح که آنرا در عرف بخت ناسند و منوط بطایع نمایند نیز از او صنایع حرکات آسمانی پستاره های او را خود است و عذای  
روح و دوائی امراض آن که شریعت طریقت است نیز از آسمان نازل پس اشتقاق آسمان دلیل قوی و برهان  
ظاهر است بر آنکه روحانیت آدمی را نیز از اطاعت امر برود و کار خود را گیر است که معدن دکان که آسمان است  
با وصف این عظمت بلندی که دارد و فرمان پذیر حکم و تعالی است و شکافه شدن آسمان در آن روزند بیا ضعیف  
بنیاد و خواهر و چنانچه شکافه شدن عملات دنیوی و شکافه شدن مصنوعات این جهانی است بلکه او را در حالت  
کمال قوت و مسانت و عظمتی که دارد و فرمان الهی بشکافه شدن رسیده و آذیت میگردد که یعنی و گوش و شنیدن  
آسمان و منقاد شدن برای حکم پروردگار خود و از قبول آن حکم با وجودی که خیلی شاق بود و نیز مجید و این فرمان برادر  
که از دین و وقوع آمار از آن قبل نیست که منافی عظمت بلندی او باشد بلکه این تدلل لاین غیبت بود و حقیقت یعنی  
و آن آسمان لاین همین انقیاد و فرمان برداری بود و از آنکه ضلالت یعنی و تو فیکر میگردانی و در روز  
پسین گرد و برای این مجمع عظیم که در مکان هر سفت آسمان و حاملان عرش و مخلوقات گوناگون از جن و انس و  
جانوران اولین و آخرین همه در آن وقت مجتمع خواهند شد و بر زمین خواهند استاده و گنجایش تواند نمود و نیز کشیدن  
زمین باین سبب هم خواهد بود که بلندی بستی او میآید و عوارض گوناگون هم بر این زمین نازل است و این غلافی است برای  
اینجا باشد و با هم عالمی در میان نماند و حال یکی بر دیگری متکشف گردد و چنانچه در فرش و مباح محسوس است که اگر کشیدن  
بر دو فایده حاصل میشود و هم وسعت هم بر داری و چون زمین منشأ جسم انسان است و جزو عالم است غذا و منافع  
و دیگر او را از زمین هم برسد پس بر داری او حکم خدا را دلیل قوی است بر آنکه آدمی جمیع اعضا و جوارح جسمانی خود  
مطیع و فرمان بردار حکم الهی باشد و الا فیهما یعنی بنده از دکان زمین کشیده میآید و در وی است از اجزای مردگان  
و از گنجها و از دینه و دکان تا آخر و میان جمیع اجزای آنها حاصل شود و منافع زمین که بر آن خاک حبل استه اند  
و انواع حقوق هم دیگر کرده اند کمال بی قدری در نظر آنها ظاهر گردد و و حقیقت یعنی و به کلفی است که شود و زمین آنچه متعلق باوست  
از آنرا در میان تا مجازات بر آن متحقق گردد و در زمین و درین تا فتن و خالی کردن عوضی یا تفری می یافتی کسی شطرنج نیست بلکه در آن  
آبی او را برین فعل رسیده و فتنه که چنانچه و یعنی و گوش داشت آن زمین حکم پروردگار خود را و منقاد شدن لائق  
این انقیاد و درین جایا بدو است که اکثر عوام کمان می برند که این نیست که است حال آنکه چنین نیست اول در چنین آسمان

حقیقت

و دوم در حق زمین پس اصلاً اگر نیست و جزای شرط محذوف است یعنی چون آسمان چنین شود و زمین چنین کند  
 ای آدمی از اوصاف صحیح لاجن گردد و بر تو حجت قائم شود که تو چه از فرمان پروردگار خود را بروج و تخم قبول نکردی و بخلت  
 او امر الهی بر خود را گذرانیدی چنانچه برای بیان الزام حجت اشکاف میفرمایند یا ایها الکافران یعنی ای  
 آدمی تو بزرگ ترا از آسمان و بلند ترا از زمین و سخت ترا از زمین تا فرمان پروردگار خود را قبول کنی و اطاعت حکم  
 او ندانای حال آنکه حکم الهی در حق بسیار آسان و سهل است و در حق آنها بسیار شاق و گران و آنها با وجود گرانی و سختی  
 انقیاد کردند و سر پیچید و معجزه حکمی که بر آسمان و زمین خواهد شد و با آن نواب و عقاب است و حجتی که در حق تو آمده است  
 و نهال نواب عقاب دارد و بلکه ترا بالاتر از نواب متوقع است که آسمان و زمین اصلاً آن متوقع نیست زیرا که انک  
 کایح الی کایح یعنی تحقیق تو سعی کنده که وصول حاصل کنی پروردگار خود که گاهی بعضی مشقت تمام پروردگار است و استعداد  
 وصول داده و خیال آن در بر تو نهاده بخلاف آسمان و زمین که در آنها استعداد وصول است و در خیال تحصیل آن و این وصول عجز  
 و شمولی پرده کرد و فکر تحصیل آن شخص غفلت کرد در دنیا بان چه سزا بودی بلکه تحقیق در واقع است چنانچه میفرمایند فکرا فیه  
 یعنی پس ملاقات کنند با پروردگار خوبی پرده خیال و ادراک بی چنانچه در مثال پس بر اطاعت امر و تعالی انقدر در کار است  
 که هیچ مخلوق را آنقدر در کار نیست تا در آن روز و هر وقت ظهور ملاقات بخالت بخشی و انفعال نری چه در آن و قوت و ضعف  
 تو در حق و موطن ظاهر خواهد شد باین طریق که قائم آمن و لی کتابه پس بگوید و خواهد شد تا اعمال خود را در وقت ملاقات  
 پروردگار خود در آن نامحسوس جمل و اطاعت زبان بر دای او امر و تعالی میفرماید تمام آنچه درین شوق بجای آوردی و خوب  
 سرور و لذات را گرد و دیدن آنکه سعی من بجای میسر شود و شکر بپذیرد یعنی در دست است او که علامت سعادت و جنانندی  
 است زیرا که در دست غالباً از دست قوی تر است و این سخن که اطاعت فرمان الهی نمود و بخواهش نفس و حال است و قوت  
 عظیم پیدا کرد و نیکی های و بریدی های او علیه که در دست قوی تر است پس بعد از دادن نامه اعمال نیکی دست است  
 حساب که خواهد کرد باینکه حساب و قلیل مانده بود در حساب با الیسیل حساب بان بعد از دست که حضرت ام المومنین علیه السلام  
 پس بداند که یا رسول الله حساب چیست حضرت علم فرمودند که حساب سیر است که نامه اعمال بنده را با و نمایند و نوازند که ان بنده  
 مومن آنچه از طاعت کردی قبول کردیم و آنچه خطا کردی خود فرمودیم و هیچ چیز بگفته نشود که کردی بود و چه نکردی تا اگر دانی  
 بود و چه نکردی فاما یو قشره الحسب یعنی هر که در حساب مناقشه و گنج کا و خواند البته در وسط غراب  
 گرفتار خواهد شد که در آن وقت عذر گناه هر بدست ندارد و از گناه مالی نیست و نیز در حدیث صحیح است که آنحضرت صلعم  
 روزی می فرمودند که هر که را روز قیامت حساب خواهد شد غراب هم خواهد خورد حضرت ام المومنین عرض کردند که خدا تعالی میفرماید که

قوت حساب با سایر امور و ازین باینجه معلوم می شود که بعضی مردم بخواهند حساب بر خیزند و بجات خواهند یافت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که این حساب مخصوص مردان عمل است که توحید را در وی و ماعفو کردیم و چنین بخردی  
 و اگر در مشتبه بیک مرد آنست که هرگز در حساب هیچ کار خوانند که البته ملاک خواهد شد و **وَيُقَالُ لِلْأَهْلِ مُنْهَرًا**  
 یعنی و خواهد گشت بسوی مردم خانه خود خوشوقت شده و او را خوش محالی باقی مانده و نه خجالت سر نش و عتاب  
 لا تشکر کردید بلکه سر و بجات با سر ملاقات اهل و عیال خود نمیکردید که یعنی از عالم استیلاج نصیب خواهد شد که هیچ  
 کیفیت برایی بان نمیتواند کرد و مرد را در هر خانه انداخته و زن را بکنجه و از او میان که در دست می رسند  
 و دیگر آثار بی شمار اینست که در چشم منظر اطلاع بر احوال حساب سهامه اندازند تا این معلوم شود که حق تعالی در عزم رانیده  
 جمیع یکند کسی که در دنیا عزم برین خرد و در این دنیا امان و خوشوقت خواهد بود و لفظ صوفی که دلالت بر خیر و ناخیر می کنند  
 برای اشاره بآنست که اول نامه اعمال او را نموده بیک کتاب خوانند که در بعد از مهلت از او بریدیم باین معنی اطلاع خواهد  
 داد تا در اول فصلی بطلع بر بدی و ناخجالت بکشد و افعال در او **وَأَقْلَامُ قِيَمَاتِهِ** یعنی هر که داده خواهد شد  
 نامه اعمال خود را در دست چپ و این علامت ملاک است زیرا که در حساب ضعیف تر از دست راست است این شخص سبب  
 ضعیف خود را که خواستش نفس بود و مقدم بر جانب حق می که فرمان الهی است که دانیده قوی ضعیف و ضعیف قوی ساخته بود و دست  
 معادل را و از گون کرده و لهذا نامه اعمال او را در دست چپ او از طرف مقابل خواهند داد بلکه در حساب او را در دست او خواهند  
 بستاند اما اعمال او را در دست خواهند نهاد که در این ظاهر یعنی از دست راست و فسق و عیوالت و از بعضی پس بر کار  
 فریاد خواهد کرد ملاک خود را یعنی آرزو خواهد کرد که گمانش خوب بیاید و ملاک کند تا از غم این سعی بدو خلاص شود و لفظ  
 سوف که دلالت بر ناخیر کنایه از چیست در برین جا وارد فرموده اند که او را ملاک خود بعد از ملاک تمام جمیع خیر خود و اعمال خود  
 واضح خواهد شد و اول ملاک اعمال نیک و بد خود را دیده تو هم خواهد کرد که شاید بیکباری بر بدی یا نیکبازی نماند و بجات یا نیکبازی  
 ملاک و برابر کردن حساب مبلتی می خواهد بود و سوره قدر دیگر سوره مذکور است که برخی را نامه اعمال در دست است و بی  
 قدر در دست چپ خواهند داد مخالف آنچه در دنیا مذکور شد که از دست راست خواهند دانست زیرا که او را نامه در دست چپ پس در  
 خواهد بود که در دست خواهند داد و آنچه بعضی علماء تفسیر کرده اند مردم را از دست چپ خواهند داد بجات را نامه اعمال  
 آنها در دست راست خواهند داد و اهل ملاک بدی را در دست چپ و اهل عذاب که بعد از عذاب باز بجات خواهند داشت  
 و در دست راست خواهند داد و اهل ملاک بدی را در دست چپ از دست راست بجات بعد از عذاب در دست چپ  
 از طرف مقابل پس مطابق بیان قرآن و احادیث نیست احتمال محض است زیرا که در حق اهل شمال و اهل ظهر و در و حیدر

که آمده است قریب بهم دیگر است لالت بخله و نجات ندارد و معنی دارد بعضی احادیث تصریح کیفیت دادن نامه به هر کس که  
 مردی است که ندانند و الله اعلم و چون در بیان حال این کس که ملاست و نه شی بودن بدان نامه اعمالش از طرف انبیا  
 دریافتند و آن بخله و عا کسوت و ملاک خروج خواهد کرد و بیان فرمودند حال ایشان میشود که برین قدر صریح و فزع  
 دلی قرار می و بیانی او که تا نخواستند بلکه آنچه از ترسیده است واقع خواهد گشت **وَيُصَلِّي سُبْحًا** یعنی خواهد در آمد  
 در آنس سو ران بر بیدار که **اِنَّهٗ كَانَ فِيْ اَهْلِهٖ** یعنی تحقیق که او بود در دم خانه خود و در میان دان و نهیم هم درین  
 آخرت نداشت و اگر و معاصی نمی ترسید چنانچه خودی خدا را اصل اعانت نمی کرد و آنچه می علم شد که خوشی دنیا هم  
 آخرت در دستان و از چنانچه جای دیگر فرموده اند **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيْلًا** و لیکن او و هر که در دنیا بخیر انده آخرت  
 بگذرانند حال او در آخرت باطل است لیکن درین جای باید دانست که هر چه در دنیوی همان ندوم است که از غفلت و رعایت  
 و خوش عیشی حادث که در دوسر که سبب بقضای آبی یا سبب از او تهاج محصل قرب و مراتب علیه نبی باشد محصل  
 و هر نافع است چنانچه در سور یونس فرموده اند **قُلْ الْفَضْلُ لِلّٰهِ وَرَحْمَتُهُ فِیْ ذٰلِكَ فَانْصَرُوا** و درین جای که در همان  
 سر و تو علم است که از غفلت و دنیا حاصل و چنانچه تصریح میفرمایند که **اِنَّهٗ ظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّجُوْرَ** یعنی این  
 همه سروران کافران بودند و امکان میکرد که هرگز با نخواستند گشت با عالم ارواح و حساب اعمال خود بخوابد و نیز بر آگاهی  
 دنیا چون با غم آخرت و اعتقاد با گشتن خود با عالم ارواح و یافتن خبری اعمال در آن جهان مقرون میکرد و چنانچه مانت و نعمت  
 مراد و منزلت همان چه پیش و عیش چون هر دم به سرش فریادی دارد که بر بندید محمل **اَلَيْسَ عَشْرَ اَمْوَئِلٍ اَلَيْسَ**  
 فرو خوش است **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيْلًا** و از جمیع اطفال را **لَنْدَابَرَانِی** انبات خسوف و جزا حساب و مکانی و می فرمایند  
 بلی یعنی چنین نیست که امکان برده است بلکه باز گشت بسوی عالم ارواح و با عالم آخرت و شرف و باز و توقف حساب  
 و در آن اعمال و باز در محمل مجازات که بهشت و دوزخ است مقرر است و دلیلش آنکه **اِنَّ رَبَّكَ كَارِیْمٌ** یعنی  
 تحقیق پرورگار و اولو کمال و بنیاد از استی و بی ادبیتش ما نهایی موت که روح او از کجا آمده و بدان و از کجا که از خیر خلقت  
 شد و باز به اعتقاد و چه عمل کرد و در دل چه چیز قرار گرفت و از نیازی و چه کرد و از دست چه شد و بعد از موت روح از کجا رفت و بدان و در عالم  
 که آدم کمان برگشته است و هر کمال شخص این دنیا باشد البته و اصل نمیکند از و بسا و در آن اعمال و می تواند و روح را با آنچه بدان  
 جمع می تواند کرد پس این گمان و مضمین بجا است صاحب بقضیت ابطال آن و اگر کسی را در این احوالات محسوس است که  
 می برد و در دین داشت که بعد از جلا شدن روح از بدن بوقوع می آید بر دوی و شکلی باشد **فَلَا تُسْمِعُ بِالشَّفَقِ**  
 یعنی این سخن که بخیر و شوق و شوق نام خست که بعد از غروب آفتاب لایق افق مغرب بخود می ماند و تا آن وقت باز

و در  
 کثیرا

نماز مغرب باقی است چنانچه مذکور شد و صاحبین و علی القنوی و در بعضی روایات از حضرت امام عظیم رضی الله عنه  
 منقول است که شفق نام سفیدی است که بعد از رفتن سرخی پدید می آید و تا می ماند لیکن اصح آنست که حضرت امام عظیم  
 ازین مذکور جمع فرموده اند و استعمالات عرب که شفق را در شمار خود در مقام شبید رنگ های سرخ ذکر می کنند دلیل صریح  
 است بر آنکه مراد از شفق سرخی است نه سفیدی و آنچه بعضی از علما گفته اند که در ابتدای روز سرخی افق شرقی و هیچ باب  
 از روزه و نماز معتبر نیست بلکه معتبر سفیدی است که از صبح صادق نماند پس سیاید که وقت نماز مغرب بعکس وقت نماز  
 صبح باشد که ابتدای آن از غروب قاتب و انتهائی آن بزوال سفیدی معرب شود چنانچه ابتدای وقت نماز فجر از طلوع سفیدیست  
 و انتهائی آن طلوع آفتاب پس جواب آنست که آنوقت یعنی وقت فجر وقت ظهور نور است و طلعت ابتدای ظهور نور طلوع  
 صبح صادق که سفیدیست محسوس عام و خاص گردد که از سابق طلعت شب بود و در وقت مغرب عرض طلعت بر آنکه  
 از سابق بدان بودند بعد از رفتن شفق احمر استیاری و طلعت در نظر خاص عام نمی ماند و بقیه از قاتب با کینه با لاسی و پس  
 توفیق این وقت بر رفتن سرخی مناسب است و توفیق آن وقت با سفیدی و فرق در میان قنین تقدیم طلعت نور و باطلعت  
 زیرا که قاعده حکمت است که انفعال احاسه با مد الضدین موجب سرعت قوت احاسه ضد دیگری شود و اثر ضعیف آن ضد محسوس  
 گردد و در علم و الکلی و عا و شق یعنی دو سو کند و غیره منسوب آنچه هیچ یک نیست از ادیان جالوران زیر که اوقات هر دو جایز است  
 که در روز برای تلاش معاش از مکان خود می براید و هر کس بطرفی می رود و برگردد که وقت را در می دهد و چون شب می آید  
 همه قارب و متعلقان او در یک خانج می شوند با جمیع شب که در اندیش گو یا شب مع المتفرقین است و لهذا امور  
 تکلیف بد که با جمیع متعلق می دارند مثل حلقه های ذکر و جماعات تراویح و مجلس رقص و شرب خمر و غیره همه در شب سفیدی  
 شوند و برای آنها اجتماع تحقق میگردد و الفکر اذا التفت و یعنی قسم بخورم باینکه چون نورا و تمام شود و از تمام  
 تا صبح طلعت شب را دور کنند و حجاب نکشند برادر او این خبر یعنی شفق و شب تاریک با روشن نموده که حالت است  
 که بر آدمی بعد از موت که گویا نور مغرب قاتب مذکور است و خواهد داد اول حالتی که بجهت جدا شدن روح از بدن خواهد  
 شد که فی الجمله اثر حیات باقیه و افعال تعلق بدن و دیگر معروفان از انبیا می چنین خواند و آن وقت که پادشاه  
 در میان زندگانی دنیا و آخرت عالم قبر که چیزی ازین طرف و چیزی از آن طرف دارد و بعضی مثال وقت بقای چنین  
 است بخود تصرفات مخلوقات و آمدن و شد آنها منقطع گردید و جانداران همه بیدار و حواس متحرک در دنیا یا اعمال روز  
 مشغول و این حالت انکشاف و خیرای هر یکی از آنها و بدینا است مدد زندگان مردگان درین حالت و در ترمی سید  
 و مردگان متعلق حق مدد ازین طرف می باشند و جهان گمان می برند که هنوز زنده اند و لهذا در حدیث شریف آمده است

دارد است که مرد مسلمان در اینجا بگوید که دعوی اصلی به معنی گذر از دیر زمانها بخیر انعم و غیره دارد است که مرده در این حالت  
 مانند غیر نمی است که انتظار فرایا برسی می برد و صدقات و ادعیه و فاتحه در وقت کسبانی آید و از اینجا است که لطیف نمی گویم  
 تا کمال و علی الخصوص تا یک جلد بعد موت درین نوع آید که گذشتن تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت خواب عالم  
 تشبیه ملاقات زندگان میکند و باقی الضمیر خود را اظهار می نماید و دم الحالی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا با الحکیمه  
 روید و بهر دست خرق عظیم در شاه کفیات کسب بخود ازین یکی بدی او را حاصل میگردد و قومی سوره که تصرف او ازین عالم کشیده  
 با نظر مستوی گردند و حرکت معنوی او ازین جهان مطلقا بیگاری شود و ازین حالت مثال تاریکی شب است که بعد از زوال  
 شفق مجموع می کند و مرد در خواب و متعلق حواس و حرکات لایق میگردد و از انوفات کسب و از مطلقا غافل می شود و ای  
 آن بالوفات و کسب و از انوفات کسب و از مطلقا غافل می شود و ای  
 سلطان علی نماید و تسلط و تسلط می گردد و اینجا است که بعضی از خواص و لیا ائمه را که از عالم کسب و ازین  
 بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده و از غرق آنها بجهت کمال بصورت تدارک که نهان است و بهر  
 سمت نمی گردد و او سیان تحصیل کمالات باطنی از آنها می نمایند و از باب حاجات مطالب مثل شکلات خود را از آنها می طلبند و  
 می بایند و دنیا را تا آنوقت هم ترغیب باین مقامات است بهر صریح من اینچنان که گوئی چنین است بهر حال این که  
 بعد از حشر و نشر ظهور خواهد کرد مانند استاب اما بعضی که حجاب تاریکی را در کرده نیک و بد آنها را با انواع اظهار جلوه کرده  
 خواهد نمود و هر کس در مانع و ضار و دوست دشمن و زهر و زاری این امتیاز خواهد کرد و در هر حال است و آن تاریکی  
 اعمال و ظهور عمل نیک و بد بصورت دائمی گوناگون و درین اعمال و حساب نیکی یا بدی و دیگر و قالی بسیار متوجه اینچنین است که کافی  
 دیگر است که آنم و کمال از زندگانی این جهان است اما چون آن زندگانی تغییر و تبدل ندارد و یکسان است و غیر منقطع است  
 مثال برای او نیست که در هر قسم آورده شده بلکه آن زندگانی از قبیل حالات تجزیه متبدل نیست که در مقام این حالات  
 آورده شده و بنابراین هر چند قسم که گفته فرموده معنوی را که انبات آن منظور است و شادی فرمایند که کمتر که بطلع  
 عن طریق یعنی البته سبب سوار خواهد شد بر حال گذشت از حال یعنی اول بعد از این دنیا در حال خواهد بود که از این  
 الی الله خواهد رسید بعد از آن از آن حالت گذشت به حالتی دیگر خواهد رسید و خواهد بود که حال کسب و ازین  
 فضالت است که تمهید این حالت بود علی بن العقیاس تا آنکه در نیست و در فرخ مستقر شود و در منقطع گردد و بعد از آن باقی  
 نماید و برای آنکه گذشتن درین حالات مشا قبیله منازل و طی مراحل است فقط و گویند که معنی سوار شدن است درین مقام  
 استعمال فرمودند و چون این حرکت است که از اینجا که این است بهر وقت گاه عالم بالا می رود و حالات منازل

آن را بطباع لطیف ارشاد فرموده اند زیرا که طبقا عن طبق و تریب را اگر نیندیشد چنانچه غیبت طبق استخوان شهور است و طبقات  
 عمارت نیز در زبان عرف رایج و چون طایفه این اتفاقات در هر روز و شب و هر سال و ماه و در نظر خاص و عام جلوه گزین  
 ایمان یار و در کافران و باور نکردن اینها سبب این حالات را بعد از موت استبعاد فرموده ارشاد می کنند که خدا  
 کفر که یوم متعلق یعنی پس چیست این کافران را که با وجود این بیان واضح و مثیلات جلای ایمان نمی آرند و باور نمی کنند  
 که ما را بعد از موت نیز جوعی و سهری و در پیش شب و خیم آن سفر نمی خوردند و توشه برای آن بر نمی دارند بغیر و توفیق عالم  
 که منتهای این سفر است متنبه نمی شوند و بعضی از متقدمان به تشریف طبقا عن طبق به را معنی دیگر حل کرده اند که با مقایسه پیدا  
 مناسب است هر چند امر واقعی است و آن است که خطاب بملت حضرت خیمه را صلی الله علیه و آله و سلم است و در آن توحید  
 و تشیع است یعنی شایسته تر تکبیر و اسید شد طبقه را از گناهان بعد از طبقه یعنی بر مثال امتیان پیشین آنچه از گناه و جفا کرد  
 و کبار و انواع الحاد و بدعت که پیشینان کرده بودند نهاسیم و حیا بخیزد و حدیث صحیح دارد است که حضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم است خود را فرمودند که من نیز پیشینان خود خواهم بود و با آنست و اگر پیشینان یک گناه را راه حق دور  
 افتاده بودند از شمشیر برنجی بمان مقدار از حق دور خواهند افتاد اگر پیشینان بقدر یک اشتباه در افتاده بودند  
 از شمشیر طایفه همین مقدار دور خواهند افتاد و اما اگر از پیشینان کسی بوده است که با درج و دستها را فعل نیک کرده باشد  
 از شمشیر بعضی اشخاص خواهند کرد و اگر از پیشینان سواد و سواد را داشته است از شمشیر کسی در آن سواد خواهد بود و در آن  
 در حدیث صحیح است که اعمال شاد و سخت حق خدا و حق خلق و مکتب نبی و کتاب پیام است و اگر گناهان بعینه مطابق بوقت  
 انسان مطابق است چنانچه یک کوفت مطابق نقش دیگر نشود و هرگز تفاوت یک حب در میان هر دو نمی باشد و شاید خیر را  
 زیاده خواهد بود که در استنای سابق آن چیز مانده و از آن جمله است بیع الاحرار یعنی شخصی را که آزاد  
 باشد و غلام و کنیز کسی نبود مگر و خیر و خیر و قیمت آن خود را از آن جمله است سفر بازمی یعنی مسافرت زن با زن و از آن جمله  
 گشتن فرزندان بخیمه با وجود دعوی ایمان بآن پیغمبر که بر منی در امتی نکرشته کافران دیگر بر چند پیغمبر ان خود را گشته اند  
 در نجایده اند لیکن در حالت کفر بدون اگر دعوی ایمان نمایند و این کار کنند و بعضی قاریان نیز گفته اند که با خواندن این  
 در بعضی آن چنین گفته اند که خطاب حضرت خیمه را صلی الله علیه و آله و سلم است مراد و معراج است که البته بر این سوار  
 بالای هفت طبق آسمان که بعد از دیگری خواهی گذشت این معنی هم با سیاق و سباق آیات هرگز مناسب ندارد بلکه  
 صورت فقر با خطاب هرگز از منی آدم است چنانچه در صورت تمام خطاب همچون بنی آدم است با جمله معنی ظاهر است که هرگز  
 نبوده و معنی آنست که من نمی سفر از آن راه را دیده و در آن سفر نکرده و بحالات مسافرت آنجا ایمان نشاء



و اگر عقل ایشان بخود نمی خود دریافت آن حالات نمی رسید باینکه بدان قرآن متع می شدند لیکل بر اینها از انقدر  
دوری از ایمان با خبر است که در قرآن این مضامین پراکنده اند و از آیه **وَأَقْرَبُ إِلَيْكُمْ الْقُرْآنُ**  
یعنی چون خوانده میشود ایشان قرآن عبارت بخبر از شنیده تحیری شود لیکل بدلیل نمی کنند و متذکره مسلمانان بر  
اینها را بخبر خود می نمایند ایشان **لَا يَسْمَعُونَ** یعنی نمی شنوند و اگر چه در آنجا که حضرت حق که سنبل قرآن  
معجز است در هیچ آیه ای مذمت منوع نیست بر عدم انقیاد و ناکردن سجده گفتا دارند بلی **الَّذِينَ كَفَرُوا**  
**يَكْذِبُونَ** یعنی بلکه سنانیکه دارند انکار قرآن می نمایند چند بیان گویند لیکل حق تعالی انکار  
کرد و ایشان است می دانند **وَاللَّهُ أَكْبَرُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ** یعنی خداوندان را بسجده بخیزد و از ندی گفت یعنی آنچه و حضرت  
باطل ایشان سوا حق تعالی تکذیب انکار را زحافت و امر الی ذلک و ان قرآن حکم او بر و در دانی بزرگان دنیا و گمان که  
سفر آخرت را در پیش نیست و عجب صحت شهورت که در حیل با سینه این ملوک و شحون است سجده تعالی پوشیده است و فقط  
یومنون بلکه بان است که این با عاقبت اندیشان این چیز نمی بیند با کمال احتیاط در ظرف باطل نگاه میدارند  
حال آنکه در وقت امتیاح چون ازین ظرف این موزیات خواهند بردار خواهند داشت که خطا کردیم و در سایه ادر تاریکی شب  
سحایل کل انکار شسته در گردن انداختیم و نعم با قبل بهریت بودت صبح شویم چو در و معلومست بلکه با که با نیت شوق  
شب بجهت اما چون بن جانان این قیام را محاسن انکارند و برای نفع آئینده مانند خرنوبه نجیب با احتیاط در و دنیا  
جان دل آوندای آب گل نگاه می دارند پس ترانیری باید که موافق عقاید باطل ایشان بطریق پیغمبر بهتر گفت  
پیشند گیتی **فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** یعنی بشارت آتش عذاب را در دین ایشان در و دیننده در دل سرور و خوشوقتی  
ایشان در دنیا و لفظ بشارت در دین تمام استعاره بهر است برائی تحویر و ترسانیدن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ**  
یعنی بهر کس از ایشان بغیر اب الیم عده کن و گسانی که ایمان بیارند و عمل صالح نمایند و کفر و کتمان خود را با سبب محو  
سازند که بر اصل عذاب نیست **وَالْإِيمَانُ غَيْرُ الْإِيمَانِ** بلکه **لَهُمْ أَجْرٌ** یعنی پاداش ایشان نزد حق است بر ایمان عمل نیک دور کردن  
کفر و گناه آن **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَنْقُطْ مِنْهُ** یعنی قطع میشود از ایشان و وقت خواب غفلت قطع شده بود و عمل نیک ایشان  
بسبب من و فعل و سفر موت نیز قطع می پذیرفته بود اما رحمت الهی آن ایمان غیر دینی را حکم ایمان ای می داد و فعل منقطع  
عمل نکرد غفلت نمود وانی در معرض آن که است و در این سوره نامی سجده است و بعد از آنکه سجده و عمل سجده است و حضرت  
امام عظمی فرمودند نیست و عتاب بزرگ سجده درین جا است استدلال کرده اند بر آنکه سجده تلاوت واجبست زیرا که بزرگ است  
ندرت و عتاب است و اگر چه سجده تلاوت است این است که مراد از سجده درین جا مخصوص و انقیاد است

انسان گمان کند که در است

و در قرآن از آنجا که عذاب است از انکار



ایند و برخی می رساند و کمال غلبه و قوت دارد می تواند که در تمام که قمار شود و مشهورترین حساب ثنای سادات  
 و نخستند و چون که در هر سال از می بینند می دانند بر جای دوازده گانه آسمانی است و ایند ماه های قمری را در نیاب  
 اعتبار نفرموده اند زیرا که اختلاف آنها انقلابی در عالم محسوس میگردد و ازین بابست که ماههای قمری در هر موزون  
 می آیند و حکم آن موسم بگرد و نیز سبب انقلاب احکام بروج انقلاب پذیر می شوند **لَعَسَ اللَّهُ الَّذِي هُوَ الْحَكِيمُ**  
**وَاللَّهُ مَا ذَاتِ الْبُرُوجِ** یعنی قسم بخورم بآسمانی که صاحب چهارست و هر بروج در یکی وسعت نخست  
 حکم جدا دارد و با وجود اختلاف احکام ثنای قوت دوران می نمایند چندی حکم در عالم جاری میشود و باز زوال می پذیرد و با  
 عموم می کنند پس اعتماد بر بودن یک حالت در حق شخصی نیست بودن آن در حق شخصی دیگر نباید کرد که شاید نتایج موجود  
 معروض گردد و آن حالت معروضه باز باید تحقیق بر چهار این است که سبب تشریف قباب در آسمان دایره پیدا می شود  
 که آن را دایره البروج گویند و قباب آن دایره را در دست یک سال تمام می کنند چون آن دایره را بدوازده قسم برابر تقسیم  
 سازند هر قسم را برج نامند و دوازده برج پیدا شود و در تقسیم این دایره بدوازده قسم به جهت ایند و بنا بر این لا ینقص بلکه از  
 جناب الهی در دوازدهان جمیع بنی آدم الفاشده و هر همه از طوائف بنود و فارسیان و یونانیان و عربیان و فرنگیان و دیگر  
 اقوام بر این متفق اند آن است که چون در دست بودن آفتاب در ربع از اربع فلک افضل مقرر کرده اند که هر چهار قسمت  
 آن فصل یا مخالفت یک دیگر است مثل ربع و خریف و گرمی و زمستان و فصل ابتدای و وسطی و انتهایی است حکم آن فصل  
 در این حالات قوت و ضعف مختلف می گردد و لاجرم فلک ایند را بدوازده قسم نموده شد و هر قسم را برج نام نهادند  
 و نیز آفتاب در دست یکدوازده و دوازده فوج با قمر اتفاق اجتماع می شود که هر دو در یک مکان از فلک هم می آیند و از هر یک  
 قمر تا اخر ماه قمری است لاجرم فلک بعد از اجتماع فصل و دوازده قسم کرده اند و هر قسم را برج مقرر ساخته اند و هر یک را  
 صورتی که سبب اجتماع ستاره ها در آن برج پیدا شده بنام آن برج مسمی کرده اند چون حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله  
 و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و میزان را ازین بر چهار مقدار ایام حرکت آفتاب بی تقسیم کرده اند هر قسم را  
 از آن برج درجه نام نهاده اند و هر درجه را بنصبت تقسیم کرده اند هر قسم را از آن درجه دقیقه نامند که در وقت شمسی است  
 قطع آن مقدار را گری گویند و هر دقیقه را بنصبت تقسیم کرده اند و گفته اند که در شمسی از آن نامند و هر ثانیه را بنصبت تقسیم  
 تقسیم نموده اند و نامند که آنرا بنمندی چینی گویند و علی بن ابی اسیر این دوازده برج را به هم در صورت و احکام اختلاف تمام دارند  
 این محل بصورت بره گویند است که سر جانب مغرب و دم جانب مشرق دارد و در وسط آن یک کوه خیزی را می بینند و  
 که در صورت او واقع شده اند سبب ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصورت او تعلقی دارند که کوه خارج از صورت او است

خنده اند و نور بصورت گاه می است که در جانب مشرق و دوم در جانب مغرب است و صورت او از سی و دو ستاره مرکب  
 است و ستاره های دیگر نیز مثل عین الثور و تریاک که بر شمال خوشه انگور است دیگران نیز صورت او تعلق دارند اگر چه خارج از  
 صورت اند و جزو بصورت او ادلی است با یکدیگر آنچنان متصل شده که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است  
 و پاهای ایشان بجانب جنوب و مغرب است و نیز ده ستاره در صورت این برج داخل اند و شهابی که در خارج برج غیر هم باشند  
 و سر طالع بر صورت جان بر معروف که در انبار سی مرغ خشک و نهندی یکیکه مانند دانه ستاره صورت او ترکیب یافته  
 است بصورت تیر است که از دست شهاب ستاره ترکیب یافته ستاره های دیگر مثل قلب سعد و نیز تیرا و تعلق دارند  
 و ستاره تیرکلی نیست که در دست خوشه است سر آن زن بجانب شمال و پاهای او بجانب مشرق است و ستاره تیر  
 ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز تعلق با و دارند و متصل است و که خوشه در آن است و ستاره ایست که او را هم که  
 اعزل گویند و تیران بصورت تیر است و حرکت تیر ستاره و مقرب بصورت کند و دست مرکب است یک ستاره و قلب  
 و العقب کلید و دیگر ستاره های تیر با و تعلق دارند و قوس شکل مردی است که کمانی تیر در دست دارد و یک ستاره مرکب جدی  
 بصورت تیر خاله است مرکب است تیر با و تعلق است و دو تیر بصورت مردی است که دلوئی را از  
 چاه برآورده دست گرفته آن کور او را از کون ساخته آب را بر زمین میریزد و صورت او از چهل و دو ستاره مرکب است و صورت  
 بر شکل دوماهی است که با هم نیست و حکم را حسب پانده قاده اندکی را از آن سبک می خورند که بجانب جنوب است این دو  
 ماهی مرکب سی چهار ستاره است ایشان اختلاف صورت نامی هیچ اما بایان اختلاف احکام آن برج ماهی حل خانه  
 مرغ است و دو بال زهره شرف آفتاب و دو نور و هم در جهت و بیوطه حل و حل را برج مذکور و نهاری و عار و ایل و  
 و صفر و ای و برج منقلب یعنی شمالی خوانند و نور خانه زهره است و دو بال مرغ و شرف قمر در یوم و درجه است و او را شرف  
 دلیل سر خشک و سوداوی و ثابت شمارند و جزو خانه عطار است و دو بال شتری و شرف راس و بیوطه است آن مذکور و نهاری  
 و گرم تر و دمی و زهره در آن کارند و سر طالع قمر است و دو بال حل و در شرف و بیوطه مرغ و بیوطه ایلی و برج منقلب و  
 اسد خانه شمس است و دو بال و در شرف و بیوطه نیست است و مذکور و نهاری و عار و ایل و صفر و ای و بیوطه خانه عطار است  
 و شرف عطار و دو بال شتری و بیوطه و جبین و بیوطه و دلیل سر خشک و دمی و نیز خان زهره است و دو بال مرغ  
 و شرف حل و بیوطه آفتاب و برج منقلب مذکور و نهاری و گرم تر و دمی و عطر خانه مرغ است و دو بال زهره و بیوطه قمر و برج  
 ثابت و بیوطه و سر و دمی و قوس خانه شتری است و دو بال عطار و در شرف و بیوطه راس و جبین و مذکور و نهاری  
 و گرم خشک و صفر و ای و در خانه حل و دو بال قمر و شرف مرغ و بیوطه شتری و برج منقلب و بیوطه و دو خانه حل است

و دبال ان کتاب چچ که کتب از شرف و مهوریت و برج ثابت است و هر یکی گرم و وزون که و نهاری و تحت خاد مشرک است  
و دبال عطار و مهور او و شرف نهاده و مهورت و سیرت و طبعی و جودین و با کمال انوار و احکام ظاهره و باطن  
برج که نصبت با ذلک عوام خلی روشن و پدید است تفاوت فصول است که در خیر آن عزت و ذلت تمام عالم نقاب و  
تلاطم می نمایند و در هر سال این انقلاب و می دهد و باز در سال دیگر همان و صانع گذشت به عزت مقصوده و ذلت محدود و باز  
عوام نماید پس دلیل صریح باشد بر تبدل حالات انقلاب عزت و ذلت و بالعکس چون ما بر قسم انقلابی را که همیشه در نظر  
عام خاص و مشهور و محسوس است ثابت و موهوم و حال قسمی دیگر برائی بیان انقلاب عظمی که واقع شدی است و از نظر عام  
خاص و مشهور و محسوس است و عقل هیچ عاقل خود می خودی بود و نور نبوت بر دیانت آن نمی رسد و می فرماید که و الیوم کم  
یعنی و قسم منورم بر و دیگر و غده که شده است برای جز او در ان انقلابی پس عظیم بود و از او که آسمان و بر چهار  
آسمان و زمین هر دو در ان روز انقلاب بدو خواهند شد و عالمی دیگر از سر نو بنیاد نهاده خواهد شد و در میان این عالم و در ان  
روز کمال ذلت و ذلیلان این عالم در ان عالم کمال عزت حاصل خواهند و چون آن روز برای جز او موهوم است و در ان  
جز او از سبب جز لایذ است اول مستحق جز او و دوم عالمی که هر کس به قدر استحقاق او جز او در تیرم آن کار از نیکی و بدی که متوافق  
آن جز او داده شود و برای بیان این هر سبب که در ان روز هیچ خواهند شد و قسم دیگر یاد فرموده اند که و شاهد  
یعنی قسم منورم بر حاضر شده از عنبر انسان و منی و ملک در ان روز یک جا حاضر خواهند شد و جمعی عظیم که هر یک مثل آن در  
خیال نیکو بخت ترتیب خواهد یافت و سبب این اجتماع مقدم بر ادب است خواهد شد که مدعی مدعی علیه و گواهی همه حکمه موجود  
و مشهور بود یعنی و قسم منورم بر سبب که در ان روز او حاضر خواهند شد و از ان چیز نیز چند صورت دارد اول اصل خود و شریک و در میان  
از کور و زنده شدن خود و از او که در ان روز او حاضر خواهند شد و از ان چیز نیز چند صورت دارد اول اصل خود و شریک و در میان  
برائی تنعیم و تعذیب آن کس ظهور خواهند نمود و در ان روز آن کس که در ان روز او حاضر خواهند شد و از ان چیز نیز چند صورت دارد اول اصل خود و شریک و در میان  
بی حجاب نمایان خواهند شد و منورم نامی اعمال هر کس خواهند و او با مطالعه نمایند و تمام در ان اعمال در وقت حضور ایشان  
مکشف خواهند شد و جمیع تجلی الهی که در ان روز در ان روز نمایان خواهند شد و منورم نامی اعمال هر کس خواهند و او با مطالعه نمایند و تمام در ان اعمال در وقت حضور ایشان  
بهرایه و ارا بنفش و اهورال و شد که در ان روز او حاضر خواهند شد و از ان چیز نیز چند صورت دارد اول اصل خود و شریک و در میان  
آدمی بلکه در تمام عالم رو خواهد داد و در تفسیرش بدو شهود و اختلاف بسیار است آنچه ذکر کردیم در ان روز  
صحیح اگر منقول است مثل این عباس و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و ابی سبب رضی الله عنهما و در عالم لغوی و دیگر کتب معتبره و در  
بر روایت از بر سر ان حضرت علیه السلام و آنکه در ان روز او حاضر خواهند شد و از ان چیز نیز چند صورت دارد اول اصل خود و شریک و در میان







نیافته بر این اقسام وقتی واقع شد که از همه علیها قعود یعنی در آن وقت که آن صاحبان خندق بر آن اثر  
 نشسته بودند قبل از آنکه از کسی با خبر می شدند و بخانه رفته سوخته شدند و بهشت علیل هم نیافتند و این قسم اتمام عاجل سر به  
 بیشتر در نظر عام موجب عجز می گردونی لواقع آن حالت در ظلم کمال مرتبه حرکت کرده اند که با این اتمام عاجل گرفتار  
 شدند زیرا که ظالمان دیگر جنت و بهشت را به خود و کسی را خرب و متعلق نمی کنند بلکه بپادگان و زندانیان حکمی کنند که  
 اگر کاران را سیاست نمایند اختلاف مروت و تقیض تقضای وقت نیست افع نشود و همه علیها قعود  
 یا طوطی مندی شده یعنی باین ظالمان که صاحبان خندق بودند بر بجه با اهل ایمان می کردند خود دیندار خود حاضر شده بودند و بخانه  
 بائید است که قصه صاحب خندق که برای دین و ایمان مردم بود و آن خندق بر از آنش افتاده اند و خود بکار فاصله در اتمام  
 گرفتار شده و در آن گردیدند و چهارم که در آنجا بود واقع شده است متعلق است که از این بیت هر چهارم را داشته  
 و منظره بفرمان اهل کت است تا این فن قصه باین معلوم خود عبرت گیرند و راندای سلمان سیمرغی نماید قصد اول که در ملک  
 شام واقع شده که پیشین و حدیث صحیح که در مسلم و دیگر صحاح بر وایت صبیح می نمود و در شده چنین است که در آن ملک با دناهی  
 بود صاحب ثروت و دکت و ساحری داشت که در فن سحر مهارت کلی پیدا کرده بود و دناهی کار مملکت آن پادشاه بر سحران  
 سحر بود و هرگاه غمی در ملک او پیدا می شد آن سحر او را بسحر ملک می کرد و حاجت جنگ و قتال نمی شد و هرگاه امر او بپایان  
 مملکت می داشت او بدول می شدند آن سحر خود را در سحر دناهی می نهادند و امر می کرد و علی بن ابی طالب در جمیع جهات سحرکار  
 گردی گشت تا اگر آن سحر پر شد و از زندگی بایستی گشت به پادشاه عرض نمود که من هر چند هم مختصر است که از این جهان نمی روم  
 کو که نزدیک و بهوشیار از ظالمان خود و بر یک بسیار پیدا و در ابلیس هم نمایم که بعد از من کار و بار مملکت بسیار آن کو که سزاوارت تمام کرده  
 باشند پادشاه غلامی نیک را از ظالمان خود برقرار کرد که از صبح تا شام نزد صاحب حاضر باشند و فن سحر بسیار بدان کو که در وقت  
 آمد وقت بخانه سحر شروع کرد و در فن سحر را آموختن آغاز نهاد و اتفاقاً روزی در راه دید که مردی از خانه بگری می آمد پرسید که  
 در این خانه کیست مرد گفتند که در این خانه را بپای است یعنی عابدی که دنیا را ترک کرده و عبادت خدا مشغول است آن کو که  
 سیر بخانه را بهشت آمد و بحضور او نشست و کلام او را شنید کلام را بهشت در دل او اثر کرد و محبت آن کلام در او بران عبادت  
 شد که هرگاه از دولت خانه پادشاه بخانه ساحری رفت در راه نزد راهب نشست و بعضی روزها که تا ویرانی نشست سحر  
 او را در توبه و توبه می کرد که هر چه او بر گرد می آید می گفت که مرا در خانه دیده شده و هرگاه ساحر این ماجرا بحضور پادشاه عرض کرد  
 پادشاه تصدیق نمود که این کو که را یکا هتر نزد ساحری مرستاده باشند مرد عرض کرد که این کو که نزدیک و بهوشیار  
 جمع میزد و او را توبه می می نمود و راه می نمود و در خانه پادشاه و ساحر هر دو را شنیدن این سخن بر آن

بنیان قصه ای صاحب خندق بود

لک



کودک استفتا فرمودند که او در راه میازی لطافالشغولی میافزاید که روزی این کودک از خانه ساحر بدولت خانه  
 بادشاهی را بصحبت کرد و دید که در فتنائی راه اندامی بزرگ سرگود را گرفته نشسته است و مردم راه که دیدند که ستاده اند  
 کودک در دل خود گفت که امروز امتحان میکنم که صحبت ساحر مرا بهتر است یا صحبت گوشت نشین سنگی بر داشت گفت ای  
 خدا یا اگر دین مذہب گوشت نشین بهتر از کاسه و سحر و سحر است این را در بار کشتن تا مردمان خلاص شوند آن سنگ نشین است  
 انداخت بجز در سیدک سنگ اندامی جان شد و از مردم غریبتر جانت که این کودک سحر و سحر به کمال رسید و رفت  
 رفت این خبر بآن گوشت نشین میرسیع شد و او غفلت با کودک گفت که ای سیر تراش تعالی بزرگ ساخت و کار تو بجای  
 خواهد رسید که من سیدانم لیکن به بلای مبتلا خواهی شد جز در بر من نشان نخواهی داد و کودک با گوشت نشین مذکور قول و قرار  
 و میمان آورد که هرگز نام ترا نخواهم گرفت و ترا نشان نخواهم داد و خاطر خود جمع کرد که حق تعالی بر برکت صحبت  
 گوشت نشین و ملاوت انجیل مقدس که از دوز گرفته بود و ابداً وین میسوی که در آن وقت محبت خضر دین جهان چنان بود و بر  
 ولایت عظمی رسانید تا آنکه بر وی داکم را برکت دست و شفای شد و در مضایق بسیار واکه اطباء از علایم انا خبر می شدند  
 بدعای این کودک که در دست نصیب گشت اتفاقاً یکی از مصاحبان بادشاه انشهر چشمه کور شده بود و بسبب کوری مصحبت  
 بادشاه از دست او رفته تعریف و توصیف این کودک شنیده پیش او اندوخته و در دیار آورد و گفت که بر من نیز توجه فرما و شفای  
 کودک گفت که من چه باشم که شفا تو افمدا و شفا بدست خداست اگر خدا ایمان آری و بت پرستی را ترک کنی و با دایه  
 پروردگار خود ندانی من در جانب الهم دعا خواهم کرد تا شفا حاصل شود آن مرد در همان مجلس شرف بایمان شد و  
 بدعا آن کودک شفا نمود و موافق معمول در مجلس بادشاه حاضر شد بادشاه خیلی تعجب کرد و گفت که اطباء میگویند  
 و کمالی از معالجه چشم او عاجز شده بود و بچه قسم نیا شدی گفت پروردگار من و باطلت انساب مرا بیا که بادشاه  
 فرمود و ای غیر از من پروردگار داری مصاحب گفت که پروردگار من پروردگار حضرت ذاریع است بادشاه بهر تعجب  
 و او را زیر ضرب و شلاق گرفت که باری این عقیده از که آموخته چون عقوبت بسیار کشید تا جوار شد نام آن کودک گرفت  
 کودک را بادشاه بحضور خود طلبید و گفت که ترا بر پرورش من فیض سحری من این مرتبه حاصل شده است که تا بمنازل  
 بینا میکنی و هر مرض را شفا میدی این چه کفران نعمت است پرورش را در کنار دایه پروردگار خود دیگری را قرار داده و کودک  
 گفت که تفراند نیست نیست نه بدست خداست نه بدست خداست نه بدست خداست نه بدست خداست نه بدست خداست نه بدست خداست  
 کشند و فرمود که این کودک را از ساحر غایب می شد معلوم شد که از دعای دیگر این عقیده را فراموش کرده است ساحر  
 نیز نشیندن این ماهر اقطان و خیران بحضور بادشاه رسید و عرض کرد که این کودک از دست

بیشتر  
مستحق  
است

بیشتر من نمی آید معلوم نیست که گنجای رود و مردم سر کار بادشاهی نیز غرض کردند که این طفل از صبح می برآید و دو خانه می ماند با پادشاه  
فرمود که با انواع عذاب و در عذاب کرد و سیر کرد از گنجای این عقیده آموخته است آن طفل شدت عذاب مضطرب شده تا آنکه گوشه ای  
طلبانید از نه فرزند خود حاضر کرد گفت که اگر از دین خود بگریزید بر سر تو این آیه کشانم تا سبب گفت که هرگز نمی بازگشتن از دین  
دین نیست هر چه مرضی بادشاه باشد بکنید بادشاه فرمود تا آیه بر سر او نهاد و او را در حصه کرده اند خشنود از آن صاحب بی تکلیف  
برگشتن از دین سبب نمود و شیر ابا کرد و سیر او نیز آیه نهاد چاک کردند باز آن کودک را آوردند و پادشاه فرمود که ستمی این پسر را  
دیدم حالا اگر زندگی خود بخوای از دین من بگریز تو گوئی که باز آید و پادشاه همچنین از اعتقاد خود فرسود که او را بر فلان  
کوه بلند برسد و بر قله کوه استاده کند اگر از دین من بگریزد و او را بر قله کوه استاده کند اگر اصرار کند از آنان قلع  
بکنند از پادشاهی بران و پادشاه بدین شد و گوید که اگر این پسر آن کوه ببرد و گوید که در عذاب است ای دعا کرد که با خدا یا هر چه خواهی  
شرایشان را از من کنایت کن در کوه نزل شد بدید شد معتقدان با بخت همه فرما دهند و جان دادند و آن کودک محصور  
بادشاه صحیح مسلم رسید پادشاه پرسید یاران ترا چه شد غلام عرض کرد که همان خدا که دین را قبول کرده ام مرا از شر پناه گفت  
کرد بادشاه زیاده خرشم ناکشد و دیگر معتقدان خود را فرمود که کودک را در روزی نشاندند در میان دریا پس پدید آمد از دین من  
خود برگرد و نه با و الا او را در دیا اندازید چون در وسط دریا رسیدند و او را تکلیف اندادند و غلام در جواب ای دعا کرد که بار  
خدا یا مرا از شر این جماعت هم نگهدار تا گاه کشتی دانه گون شد و متولدانی پادشاه به عرق شدند و غلام صحیح مسلم باز محصور بادشاه  
رسید پادشاه پرسید که حالا چه کرده آمدی غلام تمام قصه بیان کرد پادشاه سحرانده غلام عرض کرد که اگر سطره خطی پادشاه قتل این پسر  
ببین بغیر از یک جلیقه نمی تواند شد بادشاه فرمود که بگو غلام گفت جلیقه اش آنست که تمام مردم این شهر را بر سر تن هر چه صحرای جمیع  
فرمانیده هر ایدر انداختند و یک تیر از گرش خود بکنند و سوار او را بر زده گان نهادند این انسون بخوانند بسم الله رب  
الغلام یعنی بنام خدای که پروردگار این کودک است باز آن تیر را بسوی من بکنند گشتی شد و پادشاه همچنین که دو آن تیر  
بر صانع غلام رسید غلام دست خود بران نهاد و گفت که سطره خطی یا قسم که بنام پروردگار خود نذر بگویم ختم فرمود از مردمان بر خاست  
کرد آسان بر لب غلام آسان بر لب غلام یعنی ایمانی در دیم پروردگار غلام ایمانی در دیم پروردگار غلام بادشاه را  
سعا حبان در عرض کردند که درین مقدمه خیلی قیامت واقع شد و آنچه از آن می ترسیدیم همان بود قیامت اندر زیر که  
حرفان شهر پروردگار غلام را قوی تر و قادر تر از شما دانستند و عجز شما را نشانید و فرمودند که تمام پروردگار را بگو گفتند  
برگشتن او قادر شد پادشاه را خشم و خفایت بیشتر از فرود فرمود تا بر سر کوه پادشاه نشست خشنود با بکا و نند  
دوران آنش افسردند و غم کردند که از دین غلام بگریزد و او را در آن خندق اندازند و پادشاه و جمیع اعیان او بر سر خندق

حاضر شده کسی با پناهده تماشای این عذاب می کردند تا آنکه زنی را گرفته آوردند که در کنارش بچه شیرخواره بود آن  
زن را نیز خواستند که در آتش بیندازند آن زن از در آمدن آتش ترسید و بای خود را باز پس نهاد و پادشاه گفت که این زن را  
مهلست و میدید باشد که از دین خود برگردد و طفل شیرخواره که در کنار او بود با و از ملکه که سمیع و خاص و عام باشد فریاد برآورد و گاهی در  
نادان چوبی کنی صیر کن که بر دین حق و معین چشم پوشیدی و در آتش در آمدی این آتش بر تو گل و گلزار خواهد شد آن زن  
سعی بجایا با بچه خود در آتش رفت و آتش یکبارگی آن چنان اشتعال پذیرفت و شعله را برآورد که پادشاه و عیال  
و ارکان او که بالای کسی داشتند تماشای کردند و فرصت بنماستن نیافتند و سوختند و در بهر خندق همین شعله عظیم  
در آتش پدید شد و اکثر مردم شهید را که بتبعیت پادشاه در ایوانی مومنان و سوزانیدن آنها مشغول بودند سوخت و هلاک  
کرد و در هیچ ابزاری نس گفته است که حق تعالی جان مومنان را که در این آتش است انداخته و قبل از آنکه گرمی آتش به بدن آنها  
رسد قبض نموده و در بهشت داخل میگردد و درین قصه گفته است باریک حضرت شیخ اکبر و تاج ایشان بکن پی برده اند  
و آن است که قبل غلام از دست پادشاه بنابر مکافات دینی بود که بار اسب قول قرار کرده از آن برگشته بود و الا پادشاه  
بر آن غلام دست یاب نمی شد و مکافات دینی کارخانه است عیار کارخانه مجازات اخروی زیرا که در مکافات دینی  
درین قسم صورت اعتنائی و ماضی است و از محض و از وندی نمی باشد بلکه باعث ترقی مراتب اهل کمال میشود و خلاف آنست  
اخری چنانچه حضرت سید الشهدا علیه السلام را بابت شهنشاده است آن حضرت امیر المومنین ترضی علی کرم الله وجهه و شهادت بجز  
آنها و کباب کرد و خوردن و جگر آنها را داد که خود هم شهید شدند و کافران سینه ایشان را چاک کرده و جگر سید را برآورد و خنجر  
و انداختند و تفصیل این مقام بر اسرار و فتوحات موجود است قصه دوم که در زمین بخیران که شهری است درین واقع شده که پیش  
آنست که شخصی از مسلمانان که در آن وقت تالعیان انجیل بودند و غایب شخصی بده او که رفته و بر دروازه ادنی نشست و گویا که  
بفرمانند بجای آورد و درین اثنا انجیل مقدس را میخواند و دختر آن شخص را که این مسلمان او را و بچنان نمود که در وقت خواندن  
انجیل او را عظیم از سینه او بیرون آورد و عالم منتشر شد و دخترش بدزد کرد این عجز کرد پیشتر خبر او را در وقت خواندن انجیل  
از سوراخ نظر کرد و دید که فی الواقع او را عظیم ظاهر شده از آن او را استفسار نمود که این چه کلام است چه اثر است که از تو  
می شنویم و می بینیم آن مرد مسلمان نظر بقوت و شوکت پادشاه و رئیس آنجا در اخفای می پوشید و آن شخص را  
او گرفته او را تنگ میکرد و آنکه با چار شده از حوال دین و اسلام و انجیل مقدس را او در میان نهاد و آتش مخصوص در خانه او  
فی الفور مسلمان شدند و انجیل را آموخته تلاوت مشغول گشتند و رفته و رفته در آن شهر این شخص را مع شهادت و حقیقت  
دیگر از مرد و زن شریف اسلام فرستادند تا آنکه یوسف بن ذی انواس همی که پادشاه آن شهر بود در دست پرستی مستغرق

این ماجرا شنید آن همه مسلمانان را که نوکسین بودند بحضور خطیب و خدقی دست گردانان آتش و گفت اگر از دین  
عیسی علیه السلام بگریزید شمار درین آتش دوزخم درین جا غیر زنی با بچه شیر خواره همراه بود بچه شیر خواره  
آواز بلند گفت که ای بسم الله درین آتش در آید که نمره این آتش نیست جاودانی است بعد از آنکه مسلمانان  
در آتش در آمدند پادشاه و چند رئیس بزرگ که بر کرسی بابر کناره خندق نشسته بودند بشماره های آتش ملاک شدند  
و این قصه بعد از دفع حضرت عیسی علیه السلام بر آسمان بود و از آن باز مردم بخوان دین نصرانیت را حق دانسته  
قبول نمودند چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر همان دین بود و در ویران آنها که سید و عاقب  
و غیره باشند برای زیارت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه منوره آمدن در حال حضرت عیسی علیه السلام بحکم  
و تقیض نمودند و به سبب اینها نازل شده قصه یوم که در دین فارس واقع شده کیفیتش از حضرت امیر المومنین  
مرتضی علی کرم الله وجهه نقل است که ایشان فرمودند مجوسیانی نیز در اصل کتابی آسان داشتند و این دین پیروی  
بودند و شراب در دین آنها بقدریک میبوشید که برای سناغ بر سر حلال بود و روزی پادشاه مجوس شراب  
سبب از در و حاکمستی با خواهر خود صحبت کرد و چون بهوش آمد و حاکم را ندانست و حاکم را کشید و از خواهر خود بدین  
کار که با لاش شده بود پرسید خواهر گفت که بدینش این است که تو دعوی حلال بودن خواهر کن و بگو که در اول حضرت  
آدم علیه السلام برادر با خواهر کنج میکردند و اینهمان وضع قائم ایم پادشاه هر دوازده جمعه در این مذمت این سلسله  
بیان کردن آغاز نهاد و مردمان هرگز قبول نکردند و خواهر پادشاه گفت که اینها را زیر پا نیاوردیم چنان کرد باز هم قبول  
نکردند باز گفت که برینماغ دانی کن چنان کرد باز هم قبول نکردند باز گفت که بفرما تا خندق بباران آتش بکافند و  
آنها را آتش بپزند و کسی که این سلسله قبول کند در آن آتش اندازند چنان کرد و در آتش انداختن مردم در آتش  
خود هم سوخته شد از آن باز خواهر را حلال دانستن و بدین سبب مجوس را گنج گشته و آتش پرستی نیز در آنها شالغ شده قصه  
چهارم و تفسیر اینی منقول است که در بنی اسرائیل شهری از مسلمانان بود در آن شهر خط افتاد و مسلمانان از آن شهر حقوق  
جور بست چنانچه که بنشینان که کافر بودند پادشاه آن شهر را گفتند که اگر این مسلمانان قحط زده و بدین شهر بیایند غله  
بر مانگ خواهد شد و درین جا نیز قحط خواهد افتاد و پادشاه فرمود تا بر در شهر خدقی ساختند و از پرازد آتش کردند و پادشاه  
خود نیز نزدیک آن خندق تخت خود را نهاد و نشست و بنی عظیم را بر فیمل در جنبه در آنجا نصب فرمودند و او را که هرگز  
غریب الوطن درین شهر باشد اگر این بیت اسحه کند او را آتش اندازند و فی را از غریبان گرفته اند و بدین سبب را در کار  
داخت آن دن را گفتند که بیت اسحه کن گفت بعد از آنکه پادشاه فرمود که این سبب او را آتش اندازید چنانچه او را آتش

در بنی اسرائیل پادشاهی بود

انداختند و در مضطرب شدند و بچانه میان آتش آواز دادند که ای مادر من در آتش بیا که این آتش نیست که کشته  
 زن در دست جبار داشت و گفت ای خدای من می دانی پیش تو بیان کردن حاجت نیست آتش از آن خندق  
 جبهه چهل گز در هوا بلند شد و گر و اگر دهنها مثل سیراید در محیط گشت همه را بسخت و چون از اشاره اجاله باین قصه های  
 چهار گانه فارغ شدند و میان فرمودند که این ظالمان در دنیا انتقام عاجل بلا مهلت واقعه در کار ایشان مستقیم است  
 آتش که برای سوختن مسلمانان افروخته بودند هم ایشان را سوخت حالا وجه این انتقام عاجل بلا مهلت که خلاف  
 عادت است می فرمایند که وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ یعنی و ناپسندیدند از این کافران ظالم از مومنان إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا  
 بِاللَّهِ لَمَّا أُنْذِرُوا و بعد از بخدا و صلیقه مستقبل از آن جهت آورده اند که طلب کفران از مردمان ترک ایمان در  
 زمان مستقبل بود و بر تیات و صبر ایشان بر ایمان ایشان را عذاب نمی کردند و ترک ایمان در زمان ضعیف و از عیارت  
 معلوم شد که هیچ وجه این ظالمان را با مومنان عداوت نبود مگر بحسب ایمان پس عداوت مردمان باین جهت عداوت  
 ایمان شد بخلاف کافران دیگر که مهلت دراز در رخ و اندامی مسلمانان یافته اند و می بایستند زیرا که عداوت آنها محض بحسب  
 ایمان بلکه شوب و خروج بحسب است دیگر افاض فی سبیل و اینها را عداوت خاص ایمان به هم رسید بود و ایمانی را که دشمنی  
 داشتند ایمان صحیح بود زیرا که متعلق بود بوصف باین صفات که الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ الَّذِي لَهُ مَلَأُ السَّمُوءَ وَالْأَرْضَ  
 یعنی خدای که غایت است محمود است آن داشت که برای او است و شایسته ایمان و زمین بر صفات این صفات که مقتضی  
 ایمان با وصف است که چون او بر ماست خود و مال است و عزت هیچ چیز لغت و نمیرسد ایمان بوجوبی البته موجب عزت و افتخار باشد  
 و چون محسوس است که او بدل زبان و اعضا و اجزای و طهارت ایمان فرض لازم بود چون برای او و شایسته است که زمین را سزای  
 مخالفان او و طهارت بود و صفات که درجه پنج و شش و هفت ایمانند چنان باعث بر انتقام عاجل زیرا که مقتضای عزت تمام شرف  
 والا ذلتی لا حق من غیره و صفات او نیز انتقام از دشمنان است زیرا که غیر متعظم از مخالفان خود کسی نمی کند و دعوت و عقوبت  
 کفر جایز نیست و باو شایسته عزت تمام از دشمنان است والا دشمنان که کینه و کاب و شایسته کمال نبرد و اگر با وجود صفات کسی  
 ترک انتقام نماید لا بدی جز از حال غایب خواهد بود که دشمنان را دوستی و شایسته اند و اندامی دشمنان که دشمنان بحسب دو شایسته  
 مطلع نیست و محسوس است که می کند و خدای تعالی این چیزی پاک است کیف وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ یعنی خدا بر هر چیزی مطلع  
 است هرگاه کافران عداوت مومنان بحسب ایمان کوشیدند و از انتقام و تعالی غافل شدند و گویا که عزت و شایسته خبری خود  
 باو و آن جناب انکار میکنند پس کتبهای الهی در صورت اجتماع این بواعث تقاضا تعجیل انتقام نماید و چنانچه در قصه صاحبان حق  
 از دوزخ چون دلیل و چنانچه در فاسد بران است و چنانچه می فرمایند إِنَّ الَّذِينَ هَفَنُوا أَلَمْ يَمْلِكُوا لَيْسَ لَهُمْ تَحْقِيقٌ



این حرکت ترک اوده و بهم جنات و ارشاد گردند که در تفسیر این اسلوب بیست و چهارین آنکه ثواب آخرت مخصوص فضل خداوند  
است موقوف بر عمل نیست چنانچه طفل نابالغ و کسی که از وقت بلوغ محجوب شد یا کسی که بر سر کوهی بالغ نشد و یا سگ  
اختلاط نکند و توفیق عبادت و طاعت نیافت و یا آخرت بدون عمل و طاعت ثواب نخواهد یافت بخلاف عذاب  
و نزع که بغیر کفر یا فسق نخواهد شد زیرا که عذاب مقتضای عدل است و عدل بجهت نیست برای تفریق درین وجه که فضل  
و عدل است را بجا تفریع تسبیح بنظر فرموده حرف فا آورده اند و درین جا حذف کرده اند چون محال است حق تعالی  
باطلمان که بجهت ایمان در پی اندازی مسلمانان می باشند و یا مظلومان که برائی ابدان تحمل خجاست کنند در دنیا و آخرت با  
فرمودند این مطلب است شک که **لَنْ يَكُفِّرَ بَشَرٌ عَمَّا كَسَبَ** یعنی تحقیق دست برد و پروردگار تو بسیار سخت است زیرا که از  
دست برد و دیگران خلاص شدن بمقابله دشواری و صبر و شفاعت ممکن است و از عذاب با تعالی هیچ وجه خلاصی امکان ندارد  
و نیز دست برد و دیگران نهایتش آنست که منجر بموت و هلاک شود و بعد از موت و هلاک نمی توانند که ایذائی رسانند  
زیرا که قدرت بر اعاده معدم ندارد و پس عذاب بدی نمی تواند که در بخلاف و تعالی که بخود و خاک شدن نیز از دست او  
خلاصی ممکن نیست نمیتواند که زنده گردند و باز عذاب کنند تا ابد الا با در زیر که **اِنَّهُ هُوَ يُدْعُو وَيُعِيدُ** یعنی تحقیق بها  
که او را قاضی آفریند و بعد از فنا باز پیدای کند و **هُوَ الْحَقُّرُّ الْوَدُّ** و معنی او تعالی با وصف شدت گرفت  
و گیر که دارد و برندگان مومن خود را مرزنده و خشنایند است و دوست دارد زنده است که نسبت به کوهی کنایه از دوستان  
خود را می پوشد و عیب بی ایشان را ستوری دارد و با دشمنان و دوستان معامله او بر این صفت باشد خدا لا اله الا تعالی  
**ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ** صاحب تخت با دناست جهان است و بزرگی او قدیم است بعد از لغت عرب بزرگی موروثی مانند  
گویند و چون قدیم و اتم لازم بزرگی موروثی است درین جا مراد بزرگی قدیم داشته اند و جاد و دستان قدیم السلطنت  
کو با دشمنان و دوستان همین قسم معامله شنود می داشته و می مضرا نیند و الا در قدیم سلطنت آنها خلل واقع شود و معجزه از ایشان  
دیگر بجزیری ممتاز است که بجزیر بادشاه تصوف نیست آن چیز آن است که **فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ** یعنی کننده است هر چیزی که بخواهد  
چون را راده او بجزیری متعلق شود دیگر امکان تخلف مراد نمی ماند بخلاف بادشاهان که که چیزها میخواهند و می توانند که دوازش  
قدیم بادشاه بادشاهان خائف باید ماند و هم جرئت و دافعی باید بود باقی ماند سوا کی جواب ملک آن آنست که در هیئت  
مثل **الْحَقُّرُّ الْوَدُّ** و **ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ** تعریف با صفت معرفت باللام واقع است و درین صفت که فعال میاید است نیکو بجزیر  
فرموده اند که این جمیع جواب نیست که فعال میاید بر بادشاه مضاف است از قبیل طالع جلا و شاه به مضاف حکم مضاف دارد

حاجت بر تعریف نیست و صیغه ها را بر صیغه فاعل لما یرید از ان جهت اختیار فرمودند که اشاره باشد بکثرت مرادات و  
کثرت مفعولات او تعالی چنانچه واقع است بالجمله و تنسیق این صفات متضاده متخالفة الاثر منظور آنست که از او تعالی بعینیت  
که گاهی معاد لطیف متعز و دوستی با بندگان فرماید و گاهی بیست بر سخت یابد بلکه از او تعالی بعینیت که انعام  
انعام را در حق بیک فرد و یک کس بحسب اوقات مختلفه جمیع کند پس بر انعام او تعالی که در وقتی مصروف خود باشد  
نباید شد و از انعام او تعالی در وقت دیگر مأمون بآنچه خواهد بود و چنانچه می فرماید **هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ**  
یعنی آیا رسیده است به تو قصه لشکر که نامدی بران بابا انعام مفتوح بود و از هر جهت نعمت های الوان بر ایشان می رسید باین  
قسم از انعام که شنیده شد و آنکه جواهر انعام آنها همان اشخاص ذلیل و قلیل گشتند که بزور انعام الهی آن اشخاص در کمال خوار  
و ذلت رسید گشتند و آن لشکر **فِرْعَوْنُ وَ هَامَانَ** یعنی اتباع فرعون و هامان بودند پس فرعونیان را تا مدتی با نوافع نعمت مغرور  
داشتند بر بنی اسرائیل کمال تسلط داده بودند که در اعمال خسیسه و کارهای دنی ایشان را بیکار میگرفتند باز تمام ملک مال  
آنها را احوال بنی اسرائیل فرمودند و آنها را بجنود ایشان در کمال ذلت و خوار می در در باری قلم عرق کردند و فرقه نمودند و اولاد  
بسیار دادند و نیک نژاد و هفتصد هزار را بعمار است سنگ تراشیده معمور ساختند و حضرت صالح هم مسلمانان ضعیف را  
بابت داده بیشتر انواع تدلیس و تحقیر میکردند و آنها را بیک آواز تنه و هلاک فرمودند و دشوار ایشان آنها را بد حضرت صالح هم که در دین  
قصه ما برای عبرت عاقلان بکتابت میگردد تا بر انعام او تعالی مغرور نشوند و از انعام او ترسان باشند لیکن کافران از هر قصه  
عبرت نمیگیرند و در غرور و من گفاران **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا أَتُكِيدُونَ بِنَارِكُمُوهَا** یعنی بلکه کسی که کافران در پی انکار این قصه اند  
و بگویند این قصه با از ان قبیل است که اهل تاریخ برای تعجب ساختن مردم ساخته و پرداخته نوشته اند و نمی دانند که قطع نظر از این  
قصه با قدرت او تعالی بر هر کس در هر وقت بی پرده نمایان است اگر در حال خود تا مل گشته نفسی که زندگانی ایشان بر موط  
بهست **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** یعنی او تعالی از پیش پس ایشان محیط است یعنی قبل از زمان ایشان خبردار  
بسیار را هلاک کرده است و بعد از زمان ایشان نیز بسیار را هلاک خواهد کرد و انکار این قصه ها که مانند آنها در هر وقت نمودار  
است بجهت لفظ و در اصل لغت بمعنی چیزی است که شخص آنرا بپوشد یا آن چیز مشخص را بپوشد و لهذا پیش پس هر دو استعمال میکنند  
و درین آیت بطریق اشترک معنوی با عموم مجاز شامل هر دو معنی است و معنی این قصه ها ازین قبیل نیست که اهل تاریخ فقط آنرا  
ذکر کرده باشند بل **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا أَتُكِيدُونَ بِنَارِكُمُوهَا** بلکه این قصه قرآن قدیم است که پیش از وقوع این قصه با مکتوب شده بود و فی کون  
مخصوص در آنجا که از داخل شایطین و جن و انس محفوظ است تصرف کسی بآن نمی رسد تا زیاده و نقصان آن تحریف در  
الحاق نماید پس احتمال کذب و دروغ درین تسبیح خلاف مقتضای عقل است و تعوی در معال از این عباس ضعیف است و در



که لوح محفوظ از مراد بر سفید است طول او سباحت مابین آسمان زمین و مغض او بقدر مابین المشرق و المغرب و بر کناره ها  
او یا قوت نصب نموده و هر دو فتن او یا قوت سرخ است بقلم نور کلام قدیم در آن نوشته شده سر آن لوح با عرض تعلیق است  
و باین او در کنار فرشته که بر نهاده که بجانب است عرش عظیم استاده است و در اول لوح این عبارت واقع است لا اله الا الله محمد  
دینه الاسلام محمد عبده رسول الله من آمن بالله غفر له جل صدق محمد و اتبع رسوله اذله الجنة اللهم اجعلنا منهم

## سورة الطارق

سوره طارق یکی است نوزده آیت شصت و یک کلمه و صد و سی و نه حرف است ربط این سوره با سوره بروج  
از جهت نسق کلام که در ابتدای هر دو قسم آسمان بروج و ستاره است و در انتهای هر دو بیان حفظ الهی است  
که لوح محفوظ آسمان همان آدمی است بر طایفه است حاجت بیان ندارد این سوره با سوره طارق اذان جهت نامیده اند که طارق  
لغت عرب جهانی را گویند که وقت شب بیاید باز هر حادثه را که وقت شب در او شود نیز طارق گویند و لهذا در حدیث شریف آمده است  
که نعوذ بالله من طوارق الليل یعنی پناه بگیریم بخدا از شر حوادثی که ناگهان وقت شب در او شود زیرا که اگر آن حوادث  
بدتر و علاج دستغافل شود می شود و در اشعار عرب خیال معشوق را که در دل عاشق بار بار می آید نیز طارق  
گفته اند زیرا که آن خیال معشوق بیشتر در اوقات خلوت فراغت میباشد که غالباً شب است و در حدیث شریف مسافر از فراسوی  
اند که طروق نماید یعنی ناگاه وقت شب رخاانه در آید تا مردم خانه استعداده ملاقات شوند و او را بدین  
حالات که و به تنفری پیدا نشود و مراد از طارق درین سوره ستاره آسمان است هر ستاره گان درین نصف برابر اند که  
بشبه ینمایند و در روز ناپیدای شوند و بعضی از علما خاص زحل را مراد داشته اند نظیر آنکه بلند ترین ستاره است  
شعاع او شش هفت آسمان را سوراخ کرده بر زمین می افتد پس معنی ثاقب در وی است و بعضی نیز را مراد داشته  
زیرا که سبب اجتماع انوار کوکب چند در یک جبهه شدنگی زاید بهم رسیده و اکثر علما بر همین اند که مراد جبهه ستاره است  
در آن داخل است زیرا که هر ستاره سه هفت دارد اول آنکه تاریکی را بشعاع خود دفع میکند دوم آنکه علامت معشوق  
و تعیین جهت سیر از مشرق و مغرب بافران بروج را اذن حاصل می شود سوم آنکه سبب حفظ آسمان از شر شیاطین است  
دو جهت اول آنکه شیاطین از ماده خان مخلوق شده اند و باطن طاعت تیرگی را دوست میدارند و از روشنی می گریزند  
موجب است که بیشتر غلبه این ماده در وقت تاریکی امکان یار یک باشد و سبب بودن شمع چراغ در مکان که تر و خل میکنند  
پس آسمان را باین فناء دلی نورانی منور ساخته اند که سبب انتشار نور و راجعند ای آسمان که شفاف است  
شیاطین خیره شده و بگریزند و دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوهی درست کرده در سپه شیاطین

میگردانند مثل غلوه توپ که برای دفع دشمن انداخته می شود و محافظت آسمان ستاره مانند محافظت طبعه شهباب خاز که بالای  
 بروج و باره آن می بینند مرعی و منظور است فرقی این است که ستاره های آسمانی و صورت گویی که از نفخ یعنی از شمع  
 آنها پیدا می شود و در ادب است ستاره مخم و گوشت بند می ناز می یابند و در توپخانه غلوه را بنام توپ سیمی می کنند و در توپخانه  
 این فایده ستاره را را با جابجا مذکور فرموده اند و این سه صفت که در هر ستاره موجود است در بین قسم منطوق است زیرا که هر ستاره  
 که با این قسم تا کید فرموده اند است که جان آدمی هر چند در شداید و مصایب گرفتار شود و حفظ الهی محفوظ است که شش درانی  
 قیام پذیرفتن از محالات است لهذا در حدیث شریف وارد است **به اتنا حلقه لایله** یعنی جان آدمی که در حقیقت آدمی  
 عبارت از آن است باری است **بهرگز فانی پذیر نیست و آنچه در عرف مشهور است که موت هلاک جان یکید محض**  
 می باشد نهایت کار موت آن است که جان زنده بماند و بدین سبب با یانست مری و محافظت از هم پاشد و الا جان را  
 فنا و نیست و اثبات عالم برزخ و امکان خیر و شر و تنبلی بهین سلسله است و درین سوره نیز آمده همین معاد را ثابت  
 فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از چیز است جان و بدن جزو عظم او جان است که تبدیل و تغیر در آن نمی یابد  
 و بدن جزو لباس است که در حالت بودن شکم و در رنگی دیگر داشت و بعد از بر آمدن از شکم تا آخرین طغولیت کی دیگر دارد  
 و در جانی و بریری اختلاف بسیار روی های بدین جزو عظم او که جان است مشهور و در آن کند و عالم خاصه است  
 چون فانی قبول نکند و در دست محافظانی که از خصوصیات کبریا بر آن گماشته شده اند بعضی مانند در جمع اجزای بدن اعاده  
 تالیف و ترکیب آن با همان شکل و صورت می بیند و مانند آن را از ابتدای چون نا اتمهای عمر بارگشته کرده می شود و چون  
 دلیل خط جان تغیر می فغان خطه آسمان لطیف ستاره گان بود و از ابتدای اثبات این مطلب هم با ستاره یا فرمودند  
 و این سوره را بنام شماره سیمی ساخته اند که بیشتر ثبوت مطلب ملاحظه خط است و اینجا باید دانست که نسبت اول این سوره  
 دلالت می کند بر آنکه مراد از نظار ستاره دوان است که آن را شهاب بنامند و تحقیق آسمان را از کد شهاب طبعی می فغان هم است  
 که راه شهاب طبعی انید می کشد و آنها را می سوزاند اگر چه مثل غلوه توپ از شعاع ستاره های مرکوزه پیدا شده باشند پس اولی  
 آنست که طارق را بر شهاب حمل کرده شود و نسبت نور آن سوره آن بود که شهابی طالب علم آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در خانه آن جناب برای دیدن تشریف آوردند آن جناب برای ایشان طعام حاضر فرمودند که نان شیر بود و بر روی  
 کردن آن نان کرد و در بی وقت ستاره از آسمان فرو آمد و آن قدر نزدیک بزمین شد که شهاب طبعی او تمام خانه برانورد  
 گشت و چشم او بطالب خیره شد و با خطراتی نام از خوردن طعام دست باز کشیده برخواست و گفت که این صفت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که این ستاره ایست که برای محافظت آسمان از شهابین فرستگان می اندازند و این

است از علامات قدرت الهی البطلان تعجب بسیار نموده خاموش نشست حضرت جبرائیل علیه السلام بر سر راه را و در  
 و درین سر ایشانمان شد که از دیدن این چیزها استدلالت بر جماعتی که درین اسلام با او کرده و رایگان نباید داشت زیرا که  
 این محال بر آنی است قوی بر صحت خسرو نشتر و معاد او می نماید که چون آسمان با وجود عظمت و بزرگی و بلندی خود بحدی است  
 هیچ کس با آن نمی تواند رسید بنیاج فضا نیست آنچه بصورت حفظ او با این وضع نمودار گشته که هم از شعاع ستارگان مرکوزه و  
 آسمان ستاره دروان پدید می شود و غیاطین اسرارهای گرد و می گردانند همان آدمی که خیلی با توانایی و قوت فضا  
 الهی درین کسکس مصائب حوادث باقی تواند ماند و چون فلان انظراف او تعالی برای خطا و گمانسته شده اند پس جان  
 آدمی در حق تعالی قدرت خدا است خواه در زندگی خواه بعد از موت و از هیچ جا توان فهمید که بعد از موت تغییر و اعلام نخواهد  
 دست قدرت او است باقی ماند حال بدین که از این نیز تامل قابل اعاده توان دانست بسم الله الرحمن الرحیم  
 وَاللَّعْنَةُ وَالطَّائِفُ یعنی قسم بخورم با آسمان و ستاره که وقت شب نو داری شود چون برین ستاره که وقت  
 شب آن نظری آید مردم بانه و بسیار است بعضی چنین گویند که دو دوزخی زمین بر جاست به سمت آسمان می رود و در هرگاه  
 که ناله می رسد بسبب اینی که در وی باقی است شغال می پذیرد و اگر لطیف است از او مطلق می شود و اگر غلیظ است چندی  
 بصورت نیر به ستاره هم درایا دیگر اشکال پدید می آید بعضی چنین گویند که زیر آسمان قمر که ناراست و از آن  
 که گاهی بسبب حرکت شغالی که بسبب قوت شعاع آسمان که کب گرم مزاج در درجه از درجات فلک می میسرند جز  
 منفصل شده به پائین می آید و طبقه دخی که فیما بین کرده مار و سبای می خورف است نموی کند و مانند ستاره دروان نظیر  
 می آید و چون طبقه زهره می رسد بسیار می گردد و از نظر غایب می شود و درین می روشن بحث است زیرا که نور از ستاره باقی  
 دروان دیده می شود هر گشت بهشت باشد که آتش که در دو دو دهان متعل شده باشد و بدنی شود بلکه نور از ستاره کمال  
 است بهشت بالو آسمانی دارد چنانچه محسوس است و نیز جهت حرکت این ستاره به منجر مرفوف و تحت است تا بر شغال  
 دهان صاعدا یا انتا جسم ناز که بسو ط کرده باشد محمول تواند شد و نیز اوقات از چپ است از راست چپ میزد و در هر  
 معلوم می شود که حرکات اینها حرکات طبیعی نیست بلکه قاصری از ذوات الارواح الاعنیا را بر این را القصر میزد و اندر بنا بر  
 انزال این ذرات بطریق سوال و جواب شایع می نمایند که وَمَا أَذْرٰكَ مَا الطَّائِفُ یعنی چه پدید می آید که حرکت  
 آن ستاره شب آیده الْجَمْعُ التَّائِبُ یعنی ستاره نیست که شعاع خود را می کشد یا طین با و گاهی شبها بی کنار  
 شعاع اسپیدی شود و آنها را می سوزاند و شبها طین البقیه شعاع او حالتی بهم می رسد که بعضیها حالت خفاش و شعاع  
 آنها است و چون از بیابان حقیقت طارقی خارج شود در مضمونی را که بران قسم خورده اند میفرمایند ان کل فی

لما علیکم الحافظ یعنی نیست هیچ جان خواه خورد باشد خواه بزرگ باشد خواه یک باشد خواه بزرگ که بروی بسیارست  
 از جانب خدا که اورا در صدمات مصائب حوادث فانی شدن نمیدهد درین جا باید دانست که دار و در حفظ جان  
 آدمی از آنکه معدوم شود و فنا پذیرد یک نیستیم از جنو حضرت اسرافیل که آخرت آن جان را در مدت مابین انقضا و  
 نحو سببند محافظان دیگر امور متعلقه آدمی بسیار اند که نوبت نبوت بطریق حق کی روزانه کوششانه محافظت بدن  
 آدمی کنند اما وقتیکه تقدیر الهی بغیر بدنی او متعلق نشده است و هرگاه وقت مقدر ضرری رسد آنهاست باز می  
 و به تقدیر حاکم کنند در حدیث شریف وارد است که وکل المؤمنین بایه یستون ملکائید یون عنه کما ید عن  
 قصعة العسل الذباب ولو کل العبد الی نفسه طرفة عين لا اختطفه الشیاطین عضواً عضواً یعنی گهاشته شده است بر تن  
 صد و شصت فرشته که میرانند از وی شیاطین را چنانچه از کافران می شود و اگر بنده بطور محافظت او نگذاشته شود  
 شیاطین عضو عضواً و را بر بایند و ازین حدیث معلوم شد که مومن را زباده بر آید میان دیگر محافظت و گهانی نیست که  
 بسبب ایمان دشمنان بسیار پیدا کرد است که آن دشمنان کافران ندارند و ندانند که مومن و کافر را از  
 آفات بدنی نگاه می دارند در سوره رعد است که که تعقیبات من بین ید یمین حمله یحفظونه من لیسوا و بیان محافظان جان  
 هر کس در سوره انعام است که هو العاقر فوق عباد ویرسل علیکم حفظة حتی اذا جاءکم الموت توفیه تریسلنا و هم لا یفرطون  
 و فرشتگان دیگر که برای نوشتن اعمال نیک بآدمیان مقرر اند که در سوره الزلزال انفسا انفسا است و فرشته  
 که بر لفظ حرف آدمی مقرر است و آنرا می شمارد و می نویسد که در آن در سوره قاف است بالجمله درین جا مقصود  
 بیان محافظت جان نیست که هر تنه را واقع می شود گاهی درین محافظت قصوری نمی افتد و چون آدمی را از  
 معاد یقینی نفس خود محفوظ ماندن جان خود قبل از موت بعد از موت معلوم شود و دانست که جان من که در حقیقت  
 ذات من همان است و بدن بمنزله لباس آن است در قبضه لطف مالک حقیقی است پس اورا در اعتقاد وقوع معاد  
 صحت خیر و شر تردیدی ننماید الا از جهت استبعاد اعاده بدن که اجزای آن بعد از موت کمال تفرق و پراگندگی  
 پیدا میکنند بپاره بپاره زمین آبیخته نیست و نابودی گردند و پاره طعمه حیوانات می شوند باز آن حیوانات در آنکه  
 متفرق می گردند و بجاک برابر می شوند و پاره در هوا بریده از ملک مملکی و از صحرائی الصحرائی آواره می گردند پس این  
 اجزای پراکنده را جمع کردن و امتیاز دادن که این جزو بدن فلانی است و این جزو بدن فلانی است کاری است  
 که در عقل ظاهرین خبیله دشواری نماید لهذا گویند گفته است در شعر سندی شهر بابت جهر نیتی یون کن  
 من ری سکی براسه اب کی بچتری ماه ملین دور پرنسکه جای ناچار برای دفع این استبعاد در ای دیگر



گذرانیدن آن آساست که چه قسم درین ماه و ثواب سنگ لاخ که از هر دو جانب بخواند واقع اند از ارواح میسازند  
 و بندهای سفر میسازند تا آنکه ماده منی در باین پشت و استخوانهای سینه متولد میگردد و اما نفق عدلی باشد زیرا که  
 نزد ایشان منی از جمیع احصا گرفته می شود و لهذا در پسر شب است و الذین در هر عضو متولد میگردد و آن ماده در و مانع جمع  
 شده از آن جایزه عروق خلف الاذین میریزد و به کاه آدمی را بقای جان خود در قبض و تصرف حضرت حق تعالی معلوم شد  
 و کیفیت جمیع اجزای مستقره غذای خود و ماده کون خود در ابتدای خلقت و تبدیل حال او از صورتی بصورتی و گذر از این  
 او از عجبای بجای غیر ظاهر گشت مبد و معاش خود را کما یغنی و است پس ششده معاد را نیز بر همین دو حالت قیاس خواهد کرد  
 و نزد او بقدر نیابت خواهد بود که **اِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** یعنی تحقیق که احد تعالی خالق آدمی است باین طریق مذکور البته  
 بر بازگردانیدن او قادر و توانا است و حدیث شریف دارد است که چون حق تعالی زنده کردن مرده را اراده خواهد نمود بگوید  
 ای عزیز عظیم نازل خواهد ساخت که آبلان باران خاصیتش سرد دارد و قوت عاقله در و و حیثیتها در و با اجزای بدن مرده را  
 مستعد قبول حیات سازد و تعلق ارواح بآن صحیح نموده لیکن این باز گردانیدن موقت است بقوتیکه بیان آن وقت درین  
 آیه است **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** یعنی روزی که ظاهر کرده شود پوشیدگیها و تحقیق این مقام آنست که آدمی را در دنیا  
 احکام بدین قلب است و احکام روح مغلوب و لهذا اوصاف روح خود را بتصنع و تکلف انضا و کتمان می تواند کرد و بعدیکه احکام  
 از آن بریدن ظاهر شدن نماید چنانچه مردم بخل و دیگر صفات در میخورند و تکلف و تصنع مستور و مخفی میدارند و آنرا قریح  
 واضطراب را بظاهر بدن خود پدیدارند و روز قیامت همه بدن غالب خواهد شد که در جوهر روح مخفی بود و بسیاری  
 چهره و فرخا بکردار و احوال که در بعضی متشدد بکردارهای آن عضا گواهی خواهند داد و جمیع صفات باطنیه را ظهور و کشف خواهد شد  
 و چون باز گردانیدن آدمی برای ایصال خبر است لاجرم موقت بآن وقت باشد و پیش از آن باز گردانیدنش خلاف  
 مقتضای حکمت است و سرانیز در وقت چیزهای پوشیده را گویند و در اینجا شامل است عقاید باطله بنیات فاسده آنها را اعمال نیک  
 و بد را که در روح آدمی متقرر و روح پیدای کند و بمنزله رنگ خوب و زشت بر روی روح می کشند و بعضی از منسیرین  
 گفته اند که مراد از سرانگهان پنهان و مکرر و حیل است که در دنیا با خفای آن کوشیده اند و بعضی گفته اند که مراد از آن بی  
 است که اگر در دنیا کرد آن ما محض باطلها را آدمی و بسته است اطلاع بر آنها دیگر میسر نیست مثل نماز و روزه و وضو و غسل  
 جنابت آدای زکوة و دیگر واجباتی که فیما بین انسان و بین است واقع است و دیگر آدمیان را مطالع آن نیز میسر و آدای آنها  
 تعلق به دیگران نیست مثلاً اگر مردی روز ظاهر سازد که مرده و او را می بیند بطنها را کند که غسل کرده ام یا مردی وضو بگوید

که من وضو دارم یا کسیکه زکوة تقدیر کند بدو اظهار می کند که من داده ام مخصوص گفته او را باید گذاشت و تعرض نباید کرد  
 و تحقیق اینست که لفظ سر ازین جنس عام تر و شامل تر است **فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ** یعنی پس نباشد آدمی را در این نوع هیچ  
 قوتی بر وضع اظهار و در خط اسرار چنانچه در دنیا قوت تحفظ و تمارک است در وقت اضطراب خود را مستقل میسند و با صفت  
 ضرب و شلاق اقرار میزدی و دیگر خیالات نمیکرد و **وَكَانَ صَحْرًا** یعنی و نباشد او را هیچ کاری و میسند که با وجود اظهار جسمانی  
 آنرا از وضع ساز و چنانچه در دنیا با بری و میسندگان و رفیقان با وجود نفوت حقوق از ایصال جزای مانع می آیند و محلا میسند  
 و چون در دنیا سبیل نجات از جهالت و گناه منحصر در همین دو طریق است یا بحال قوت در اخلا و کتمان آن گناه که میسند  
 او را ثابت شدن نه بدو یا با وجود اظهار باستقامت رفیقان و حامیان از چوای آن محفوظ ماندن هر دو طریق را در این مطلق  
 مشغول و معدوم ساخته اند تا در وصول جزا مستحق آن ختمال و قصور راه نیابد و الا آن بدو نیز مثل روز دنیا مطلق و معدوم بر هر طرف  
 روز فصل نماید و هرگاه درین آیات دو مضمون مذکور شد اول آنکه باز گردانیدن آدمی با عاده ترکیب و جد و جود و اتفاقا  
 است دوم آنکه روز قیامت در ظهور سر از پوشیدگیها است که حالات کامنه و نفس در آن روز ظهور میکند و هیچ حیل و تدبیر  
 و وضع آن ممکن نباشد برای اثبات این دو مضمون و دلیل دیگر بصورت قسم مذکور فرمودند که **وَاللَّهُ ذَاتُ الْجَبَرُوتِ**  
 یعنی قسم منورم با سمان که صاحب کبریا است و او ایما در حرکت دور و در وضع متحرک خود را با طلب میکند و در هر دو در هر دو  
 هر جزا و موضع متحرک و جمیع مینمایند بعضی که اکتب سال دورا و بعضی در مدت زاید ازین با فصل عتق و جود و جمیع می نمایند  
 پس جمیع روح انسان بحالت متحرک و خود بند برین قدیم خود چه سبب دارد که شلال آن در هر روز و شب در حرکت و درین فلک  
 مشاهده می افتد و **وَكَانَ خُرُوجُ الْإِنْسَانِ مِنْ بطنِهِ مَجْزُومٌ** یعنی قسم منورم برین که صاحب کبریا قوت اظهار کردن است اقسام نباتات  
 باطن او و لطایفی اید و چشمه های جاری میگرد و در و جواهر از کان مائی آن استخراج می شود پس در وقت قیامت ظهور اسرار روح  
 در نفس انسانی مستبعد نماید زیرا که زمین را چون درایام خزان میوه نموده نباتات درو کامن میسند چون بر سرها میسند  
 و آب باران را بر جای زمین مطلق شده آب را بالیده گردانند و غنایات او بر صفت ظهور میسند و اگر شد و میسند حالت نفس سبب نفسانی  
 روح بر دو عالم آخرت و بعضی از نفس من جمیع را بر باران حمل کرده اند گویند که بخارات زمین در دنیا متصاعده شده چون فصل  
 طبقه زمهر بر سر سندان آب شده میسند و برین نفس منیر ماده بخارات را جمیع بخیر اصلی خود ثابت شد و آن دلیل جمیع انسان  
 بعالم روحانیست مقرر اصلی اولو و ازین سخن مضمون اول ثابت نمیشود **إِنَّمَا** یعنی تحقیق این سخن که حق تعالی بر باد  
 گردانیدن انسان قادر است و باز گردانیدن او وقت بوقت ظهور اسرار است که آن روز قیامت است **لَقَوْلٍ**  
**فَصَلِّ** یعنی بر آئینه سخن است واضح کرده که هیچ شبیه در آن نماند و **وَمَا هُوَ إِلَّا هُزُلٌ** یعنی نیست چنین

سخن سپوده که دلیلی فوئی است نه باشد و بطریق قبیل بخاطر گذشته و مثل مبالغه شعر حقیقی ندارد و چنانچه کافران میگویند که  
 وعده و وعید پیغمبران بر ذریعست و جز از ان قبیل است که طغیان را باشد و موهمی ترسانند تا شوقی نکنند همچنین بعضی از ان  
 آنکه رسم عالم فاسد نشود و رسوم بدو اعمال قبیح را بچنگ نزنند از راه عقل و وعید ترسید و تربیت نمایند و در حقیقت این  
 چیز از قبیل محالات است و بر اثبات محال بودن آنها شبهات استبعادی ذکر می کنند چنانچه میفرمایند انهم یلعنونی  
 این کافران که قرآن کلام فصل نمیدانند بلکه هرل می انگارند یکمیکند و زکیم که یعنی حیلد میگویند از راه کرد و فرغ میفهمند  
 قرآن و شبهات استبعادی می آرند تا زود دعوا هم هرل بودنش ثابت شود و اگر یکمیکند یعنی من نیز در مقابل آنها چگونه  
 بطریق کره تفصیل یعنی مدلل و واضح بودنش نزد عام و خاص ظاهر گردد و زیرا که هرگاه کافران شبهه در استبعاد وقوع خبر او  
 و نشر بر روی کار می آورند و جواب آنرا به تبشیل و دلیل معذرات جزا در وقوع خبرش روشن تر و واضح تر می باشد تا آنکه کمال  
 بتفصیل تمام انجام میدهند و هیچ شبهه شک در آن ندارند پس شبهات ایشان موجب مزید اثبات مطالب و وضع مقصود  
 و کافران ازین معنی بجهت خرافات مانده و همین است حقیقت کید که بی خبر حرف را ملزم نمایند و تقیض مطلوب او بر روی کار  
 آرند و هر چند حق تعالی قادر است که اثبات مطلب در صورت باخبری ایشان نیز بر روی کار آرند لیکن در الزام بخبری  
 کمال خجالت و ذلت بایشان اذن منظور شد زیرا که ایشان نیز ذلت و خجالت را سولان او قصد می کردند و چون ثابت شد  
 که بودن کافران بر آنوقت که وقت نزول می بود و اوایل اسلام و آوردن شبهات گوناگون در ابطال عقاید  
 اسلام نظر بآنکه موجب ترقی دلائل اسلام و وضع عقاید آنست و تا وقتیکه زنده اند و شبهات می آرند گویا در ترقی  
 دلائل اسلام میگویند از ان جهت که بی خبر اند همین حکمت و سر اسرافت است پس دعای هلاک کردن آنها در آن  
 وقت مناسب نبود اگر چه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسبب تنگدلی میخواستند که زود هلاک شوند لهذا اشاره  
 شد که قتل الکفرین یعنی پس هلاک کافران را عجلت و زود دعای ایشان کن تا بسبب شبهات ایشان نزول  
 وحی در جواب آن شبهات بی در پی رسد و حقایق شریعت و دین احوال و نشر کما یغنی تحقیق و تفصیل باید  
 بعد از ان که ظهور دین بوجه اتم متحقق شود و الزام محبت و دفع شبهه به نهایت خود انجامد آن زمان توابعیاد و  
 قتال با مومنان و از دست تو ایشانرا هلاک کنی چنانچه می فرمایند اهلهم و یومئذ یعنی فرصت ده ایشانرا  
 زمانی اندک که از ابتدا سه بعثت فریب چارده سال بود درین اثناء هر شبهه که بخاطر ایشان مخطوب شد  
 وارد کردند و جواب آن یافتند بعد از ان هیچ شبهه در دین ایشان نماند و عناد و لعنت ایشان ظاهر شد  
 و قابل سیاست و تنبیه شدند و در این قدر مدت محبت دادند نکته این است که این معذرات پس بویغ آدمی است که



چون این سخن می رسد معلوم می شود و قابل سیاست و خیرای گردد و پس در ابتدای بعثت کافران  
و عوب حکم طفل داشتند که بتدریج فهم شرایع و اقل و اکثر و اینان را تربیت  
و انبیا هم تعلیم می نمودند و نمودن معجزات و آیات درین باب کفایت میکرد هر گاه تا این مدت بعضی از ایشان  
اصلاح پذیر نشدند بجا وجود پرورش کامل محتاج بنا دین و تعزیر کشند حکم جهاد و قتال نازل شد \*

### سورة الاعلى

سورة اعلى کتب درین نوزده آیه و هفتاد و دو کلمه و صد و هفتاد و یک حرف است و در هر بط این سوره  
طریق آن است که در آن سوره بیان فرموده اند که نفس انسانی را احاطه می دهد از جانب خدا و درین سوره  
نیز در آن است که نفس پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم خدا تعالی خود را حفظ است از آنکه وحی علوم غیبی را فراموش کند  
و نیز در آن سوره کیفیت ابتدای خلقت انسان است که نقطه اش از کجای می آید و کجای می گذرد و درین سوره بیان است  
انتهای خلقت است که بعد از کمال ترتیب چه صورت گرفته است و نیز در آن سوره اوصاف قرآن مذکور است که  
نفس آن کلام عجاظ نظام چه مرتبه دارد و درین سوره نیز مذکور اوصاف قرآن مجید است نسبت آدمیان که عمل آفرین است  
نجات است و اعراض از ان مورث هلاک و این مضامین را با هم در تمام یک سوره پوشیده است و این سوره را  
اعلى از آنجهت نامیده اند که در او شش این نام از جمله نام های الهی مذکور است و حقیقت این نام ولایت می کند  
او تعالی مرجع هر کمال است هم در دنیا و هم در آخرت آن کمال زیرا که علوم مرتبه در عالم مختص است و در دو قسم می آید  
برایست که کمال از انجا شروع می شود و قسماً علوم دنیا که کمال بآن منتهی می گردد و هر چه جامع تر است اعلى است چون حق تعالی را  
باین نام مذکور فرمودند معلوم شد که کمال است و مفاد خدا و هرگز در نقصان نمی ماند و الا در علوم مرتبه او در باریت یاد است  
قصود لازم آنست پس آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخود ذکر این نام تسلی خاطر حاصل شود و در غده که بجا طیار که میزد  
با کفر و یلک و در سبب نزل این سوره چنین گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم چون سوره های طویل و وحی شدن گفت  
و علوم مجید و بی حساب از جانب غیب است حضرت جبرئیل علیه السلام نزول فرمودن آغاز نهاد و در خاطر مبارک ایشان  
این غده خلجان می کرد که من ای مصطفی و دوست من این الفاظ و این معانی بدون نوشتن بر چیست بکتاب نموده ای من  
چه قسم می شناسم که اینها را درین فراموش شود و مقدمه سال در نقصان ماند حق تعالی بر آنست که خاطر مبارک ایشان  
این سوره را نازل فرمود و درین سوره بشارت داد که جانب او ندی خود ستادی تو نخواهد کرد و از فراموش شدن حق  
صلاً خطره ناپدید کرد و لهذا حدیث دارد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سوره را بسیار دوست میداشتند و در هر

اول و ثرو و کثافت و جمع اکثر اوقات ملا و شمس می نمودند و اکثر سلف در نماز تجدید این سوره را می خواندند و برکت نزا  
امیدوار بود و نزد آن عقیقه بن عامر رضی الله عنه مروی است که چون آن آیت به فسبح باسم ربک العظیم به نازل شد آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم بار بار فرمودند که این تسبیح را در رکوع خود کنید یعنی در رکوع بیست و یکمین که گوید و چون آیت  
تسبیح اسم ربک لا اعلی به نازل شد فرمودند که این تسبیح را در سجود خود بخوانید یعنی در سجده بیست و یکمین که لا اعلی به گوید  
و نیز آنرا بن عباس رضی الله عنه منقول است که هر که تسبیح اسم ربک لا اعلی بخواند باند که عقب آن سجده بیست و یکمین که لا اعلی گوید  
امتنان الهی کرده باشد به **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّكَ الْأَعْلَى**  
یعنی پاک دان نام پروردگار خود را که بزرگتر است از هر بلند درین عالم باشد و آنست که پاک دانستن نام کنایه از پاک دانستن  
ذات است نزد اکثر مفسرین زیرا که تقدیم عبادت که در مقام تعظیم و ادب ذات بنام تعبیر میکنند چنانچه در  
عرف مشهور است که با دشنام امیران خطاب کرده می گویند که بنام حضرتش این کار شد و این فتح میسر شد و اگر تسبیح  
ربک می گفتند رعایت تعظیم و ادب حاصل نمیکشت نیز ذات حضرت حق تعالی را کسی جز حق تعالی نمیدانند پس پاک دانستن ذات  
او نیز نیست که نام می نامد و ناقص می نامد و باین ذات پاک اطلاق میکنند و معنی پاک دانستن ذات حق تعالی بقدریکه در صورت  
دار دانستن است که بطریق اجمال باید دانست که ذات او تعالی از ادراک عقول و ادغام مایه تر است تسبیح وصف نام ندارد  
نقصان عیب بیرون سر و ذات جلال و بی گد و تفصیل باید فهمید که اندک اقدس و جبریت و جسم و عرض نیست کل و  
بعض را در و گنجایش ندارد و صورت و جهت و حد و بنیات و مکان و مطلقا لا حق نمیکند و هیچ چیز با و شائبه نیست و  
هیچ چیز شباهت ندارد پس از مثل شریک اندازن و فرزند و خوردن آتش آید و همه آنچه مستلزم حدوث یا موجودی است و فنا  
است آن ذات پاک از آن منزه و مبرک است و طایفه از مفسرین گفته اند که چنانچه ذات او تعالی را پاک دانستن فرض است  
پس چنان نامهای بزرگ او تعالی را نیز تعظیم و احترام واجبست مراد درین آیه چرا پاک دانستن نام او تعالی مراد نباشد پاک  
دانستن نام می او تعالی آنست که نام او را از آنچه دلالت بر نقصان و عینیت نمیکند دوام می آید و بر غیر او جاری سازند و ذکر  
نام او تعالی بوجه تعظیم و شرط طهارت و حضور ظرف کمال و جویا اند تا تصفیه طلبان حاصل گردد و شمر نتایج نیک شود و هر  
آنکه علی صفت بها است زیرا که صفات آئینده که مددی خلق منسوی و غیر صفات ربانده صفات اسم و بی از  
صوفیان فرموده اند که اعلی صفت اسم است و آن اشاره میله است پس ایل تصوف زیرا که نزد اهل تصوف به مخلوق را  
از مخلوقات ربی است از اسماء الهیه که سبب تعیین آن مخلوق و مرجع نهایت کمال آن مخلوق و منتی سفر است و درج  
تجدیدی علی صاحبها الصلوٰه و السلام که اکل مخلوقات است رب او اسم اعلی است و آن عبارت است از ذات بی شمع

جمیع الصفات و معنی تسبیح تسبیح این اسم است که از اسمی حق بجز و کن و از نظر غیر خود را نگهدار تا بر ذات تو کلمات  
 حقانیه بنما و ملاحظه فرمائید که استعداد نام برای قبول جمیع کلمات الهی غیر از ذات محمدی هیچ مخلوق را حاصل نیست  
 و تسبیح هر چیز که خاص بآن چیز است همان تسبیح اسمی است از بهار الهی که مری آن چیز در هیچ کمال آن چیز است با حکم  
 آوردن این اسم درین مقام برای افاده آنست که از نقصان کمالی که در تو تجلی شده است خوف کن بر آنکه  
 پروردگار تو توانست علی که بیدار و در هیچ کمال است و بهر چیز را بحد کمال لایق خود من میسر سازد و افعال و در کمال  
 و ترتیب با تمام می ماند چنانچه برای استنباط این مطلب ثبات آنکه او تعالی بسبب در هیچ کمال است صفت  
 دیگر آورد و میفرماید که **الَّذِي خَلَقَ فَسُوْهُ** یعنی پروردگار تو آن است که پیدا کرد هر چیز را پس نام فرموده و در  
 ساخت حاصل آنکه پیدایش هر چیز را از نظر خواص و منافع و فوائدی که از آن چیز منطوق است بحد کمال رسانیده و مزاج  
 خاص که قبول آن کمال نماید و آن منافع و فوائد و بر نیزند با بخشیده چنانچه هر که اقسام حیوان و از انسان  
 و فیصل گرفته باشد و کبک را حمله نماید و همچنین اقسام نباتات و معادن را بیخ کنند بداند که هر چیز را است با حصول  
 فوائد و منافع آن چیز عنایت فرموده و **الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ** یعنی پروردگار تو آن ذات است که تقدیر فرموده و هدایت  
 برای هر کس که لایق را پس راه نموده است چنانچه از تحصیل کلمات خود آنکه بجز او دشوار و کیفیت بر آمدن از شکم الهام  
 میفرماید و بجز بر آمدن از شکم او را که بدین شیر از پستان اهلار کائنات بگریه الهام میشود و بهر را جستن بر آده و گشتنا  
 کردن در آب و تشنه شدن چاه و دیگر مصالح معاش از غیب تلقین میشود و گشتن شهد را مهندس بر کاس ساخته اند که جان  
 نامی عجیب تب سید هدیس از آن شهید و رون می آرد و گویند که انفعی در رستان بسبب برودت هوا که می شود و چون  
 ایام بسیار رسید قصد درخت بایان بینا میاید و چشم خود را بر برگ آن درخت می خارد و تا بینا شود و آلهاماتیکه ملید و خوش  
 بهایم و خوشتر از تحصیل اسباب معاش و تواند و تناسل و دیگر امور ضروری می شود و در کتب عجایب المخلوقات شرح  
 و مبسوط است و حکما گفته اند که هر مزاج مستعد قوت حاصل است و هر قوت قابل کاری معین پس تقدیر عبارت  
 از آنست که اجزای جسم را بر وجهی ترکیب کند که مستعد قبول قوتی شود و هدایت عبارت از افاضه آن نامصد کار معین  
 و ازین سر و تصرف مصالح عالم تنظیم کردند و **الَّذِي أَحْرَجَ الْمَرْكَبَ** یعنی پروردگار تو آن ذات است که  
 بر آورد و تقدیرت خود چنانچه را که جا و زمان می چزند از اقسام گیاه که بهایم و خوشتر از میخورند و از الوان گلها و  
 ریاحین که گشتن شهد و خوشخور و دیگر لمیورگان غذا می کنند و از انواع ذراعات و فوکه و ثمار که ادویه و بعضی از آن  
 بخورد و از تنفع می شوند **فَجَعَلَهُ عَتَاءً أَحْوَىٰ** یعنی پس گردانید آن چراگاه را خشک سیاه خنده

که بسبب پیوستن برودت زمستان رطوبت و تراوت او زایل می گردد و خشک سپیاه شده بکار ذخیره می  
 آید تا در وقت تابانی مصرف شود و اینجا باید دانست که برای اثبات آنکه برودت کار عالم بلندتر از هر بلند است  
 مرجع بدایت و نهایت هر کمال است این بر سه صفت را اختیار فرموده اند نکته اش آن است که کمال در عالم از سه قسم  
 می رود نسبت زبر که کمال بر شری های و ذات خود است یا بر سه نفع غیر خود که کمال ذاتی یا باعتبار جسم و ظاهر است یا  
 باعتبار روح و باطن پس بر سه اثبات کمالی ذاتی که تعلق جسم و ظاهر دارد و الهی خلق نسبی آورده شد زیرا که  
 در پیدایش جسم هر چیز مراتب اعتدال و تناسب اعضا و برابری کردن دست و گوش و گوش و چشم با هم  
 و پا با یکدیگر و حال مشابه محسوس است بر سه اثبات کمال ذاتی که تعلق روح دارد و الهی قدر شنیدی آورده  
 شد زیرا که اندازه استعداد است ارواح را مختلف ساختن و باز به حسب استعداد راه نمودن تا کمالی را که در  
 استعداد او است حاصل نماید نیز مشابه محسوس است و بر سه اثبات کمالی که تعلق به نفع غیر دارد و الهی استخراج  
 المرعی فجله غدا اجمعی آورده شد زیرا که پیدا کردن علف سگسوران و غذای آدمیان و انواع مشروبات و طبوسات  
 و ادویه و سمیات و تا وقتی آنها را تراوت و رطوبت بالیده ساختن و بعد از آن بنسب طبیعت و برودت رطوبت  
 فضلیه را از آنها دور کردن تا بسبب طول گشت و دیر ماندن بعضی پیدا کنند و ذخیره شوند و بقیه قوی بر آید  
 و انتهای این کمال است و چون معلوم شد که حق تعالی رب اعلم است که مرجع هر کمال است هم بدایت و هم در نهایت  
 و ترا تسبیح نام او مناسبتی عظیم با تجارب حاصل گشت پس از نقصان کمال خود اندیشه مند مباش زیرا که شش تنگ  
 یعنی ما خود ترا نخواهیم خواند قرآن معلومی بالمان که ازان بر می آید و نصفه قلب خود باین تسبیح بجا آرد تا رنگ گنبد فلاک  
 تنگش یعنی پس فراموش خواهی کرد زیرا که استعداد تو بسبب نصفه قلب تمام خواهد شد و رنگ حجاب خفض غیب نخواهد گشت  
 الا ما شاء الله یعنی تسبیح چیز را از علوم قیاس که در خود استعداد نیست و روزی شایق که وقت تقسیم استعدادات بود و در هر چه  
 رسیده فراموش خواهی کرد و اگر آنچه خواسته است خدایتقا و حکمت او تقاضای فرماید که از خاطر تو درین جهان فراموش شود  
 تا روز قیامت بر آن حصول مقام محمود و ذخیره باشد چنانچه در حدیث شریف وارد است که در مقام محمود انواع از محامدان  
 تعلیم خواهند فرمود که این وقت مرا حاضر نیست و بلاشبه آن محامد در استعداد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 مندرج بودند و در عالم روحانی القات اجمالی بآن محامد داشتند گویند ویرین دنیا تا بر حکمتی ازان قبول کنانید  
 بودند بعضی آیات قرآنی که فراموش گردانیدن از لوح سینا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محو شده نیز در فعل  
 ماشاره است زیرا که فراموش گردانیدن نیز نوعی از تسبیح است چنانچه در سوره بقره فرموده اند که ما تسبیح من آیت و

نفسیهات بجز اینها باید دانست که فراموش گردانیدن وقتی علامت نسخ می شود که از سینه حضرت صلی علیه  
 و سلم جمیع قاریان است محو گردانیدن و الا در حدیث صحیح وارد است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکبار در قرات نماز  
 آیتی گذاشته رفتند بعد از نماز از ابی بن کعب رضی بر سیدند که من درین سوره آیتی گذاشته رفتم ام ابی عنس کرد که آری ملا  
 آیت متروک مانده فرمودند چرا یاد ندادی ای گفت که گمان کردم که این آیت منسوخ شد فرمودند که من فراموش کرده  
 بودم اگر منسوخ می شد شمار خبر میدادم **این حدیث که در کتب معتبره یعنی تحقیق و تعالی می دانند آنچه اشکار است از کلماتی که**  
 در توجوه گریست و هر کس دنا کس اورا می بیند و میداند آنچه پنهان است یعنی هنوز در مکن استعداوست که بر وقت خود  
 علی وفق المصالح از قوه بفعل ظهور خواهد کرد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را باستادی خود تسلی بخشیدند تا از حفظ قرآن  
 دل ایشان فارغ شود و بدانند که این نهال خلع و البقیع بارور شدنی است از آن قبیل نیست که استادن بشر در تعلیم کسی شوند  
 و آن کس بسبب عوائق و موانع کمال میرسد ناقص مانده حالا از حفظ علوم دیگر نیز خاطر ایشان را جمع میفرمایند که و بیشک **لکدر**  
 یعنی مهمل خواهد بود که ترا برای رفتن راه آسانی که اقرب طریق الی الله است هم در معرفت و هم در عبادت و هم در سیاست  
 و ملت پس علومیکه متعلق باین هر سه چیز است نوار صفت از دل تو خواهم جویند و تسبیح و تحصیل این علوم خواهی کشید و محتاج کتابی  
 و دستور العملی و مرشدی و اسنادی نخواهی شد و چون مقدمه چنین است پس ترا در یاد کردن قرآن و دیگر علوم مبالغه و کوشش  
 ضروریست بلکه ترا می باید که دیگران را علوم فراوانش شده آن آباد و بی و از کمال تکمیل گرانی که ترا محض برایت  
 در رنج تکمیل است فرستاده ایم و تکمیل نفس تو بزمیست چنانچه میفرمایند فاذکر ان نفع الله لک یعنی بیاورده مردم را اگر نفع  
 دهد یا دادن و پند کردن کمال محو متعدی شود و هزاران کس بزرگ تو نگین گردند و در دنیا و آخرت جواب طلب که آنست  
 از ان در هیچ دنا ب اندو آن است که منصب آنحضرت صلعم تذکیر و عطف و پند دادن است خواه کسی قبول کند یا نکند پس این شرط را  
 بر کس چه افزوده اند تا آنکه بعضی از مفسرین گفته اند که مراد الهی آن است که ان نفع الله لک ای همان علم نفع پس یکد قریب را  
 محذوف داشته اند چنانچه در رب المشارق و سراسر تفهیم الحرح و بعضی جوابی دیگر از همین قیاس نمی آورده اند تحقیق مقام  
 آن است که تذکیر و عطف و پند دادن این همه مشروط بظن قبول است و منصب آنحضرت صلعم تذکیر و عطف بر کس نیست  
 تبلیغ حکم الهی و انداز عقاب و تعالی تا الزام محبت شود و عذر چل و نادانیه مرتفع گردد و نسبت به کس مشروط است  
 اما آن را تذکیر و عطف می گویند و در سوره غاشیه بر قول صحیح که الامن تو لے و کفره استشنا از فکر  
 است صراحت این شرط مفهوم میشود و میتوان گفت که این شرط بر اے تا کلمه تذکیر است یعنی اگر کسی را تذکیر نفع  
 کند پس تذکیر باید کرد و یقین است که در عالم تذکیر کسی را البته نفع می کند گوهر کس را نکند پس از



آمد و باب تفصیل که دلالت نمیکند کمال مناسب این معنی شد و الله اعلم و چون از بیان منتقدان تذکره فارغ شد و حالا  
 بیان متعین فرمائید و نتیجه ها که استحقاق یعنی و کما را خواهد گرفتند این بندگی که بسیار بخت است و در تحقیق آن بخت  
 است که هیچ ترس خدا ندارد و در فقر و غنا می درزد و در حقیت کلام چنین بود که به هیچ وجه این را بختی نمی آید و در مذکر این  
 اشعار این که هر که ترس خدا ندارد و نهایت بد بخت است انقیاد ساجی من را بختی آوردند و درین جا باید دانست که تفاوت  
 آدمی آنست که اعتقاد و عمل او درست نباشد و هر که عملش نادرست است و اعتقاد او درست نیست یعنی است اما کسی که اعتقاد  
 هم فاسد دارد از بخت تر است از آنکه اعتقاد او سبب جعل سبب الیوف شدن و تقلید کردن نیست  
 از مذکور سبب طلوع او را ممکن است که بصحبت نیک و فغانیدن مرشد و برادر و و کس که اعتقاد او سبب نادرست است که در این  
 مشق کار حق نموده چنانی کیف سزا بکند استعدادش پیدا شده که هر که بتعلیم و ارشاد مرشد واصل می شود و ممکن باشد به نهایت  
 بد بختی رسیده که کلا نفع الایات و التذکره در این است و درین است مراد از استحقاق هم او است مال کار او است اگر  
 الله یصلی النار الکبری یعنی این شخص آنست که داخل خواهد شد و راتش بزرگ و صفات و سوره الیل است  
 حاکم فرموده اند که فائز کم از آنکه می آید و آن آتش است و در طبقه سفلی و در آن که در کفتم است که جائی الی دعوتی منافقان  
 این صفت و منکران باید بدین حدیث السلام است و از آتش در کات دیگر نیز تر و سوزنده تر است و هر چند در حدیث صحیح وارد است  
 که با در کفتم جز من سبعین جز من نار جهنم کلین مثل حرمان یعنی این آتش دنیا بنفاد هم صفت و آتش و در کفتم کلین  
 آتش و در کفتم نسبت آتش دنیا بسیار بزرگ و کلان است لهذا حسن بصری شرح فرموده اند که نار که می نار جهنم است نار رضوی  
 نار دنیا است لیکن آنست که در آن در کفتم است نسبت آتش در کات دیگر حکم آتش جهنم نسبت آتش دنیا دارد پس آتش کبری  
 حقیقت همانست و سبب تصاعف گرمی آن آتش را نسبت آتشهای دیگر تمثیلی خاطر نشان باید ساخت که آتش دنیا  
 در ولایت مسرور و در وقت بارش برف و کمال نستان و مشغول شدن بکار و برودت مثل ملاحی و سقایی علی الخصوص  
 درین باره و مزاج بار و مثل بی ملغمی مزاج آنقدر سوزش دارد که تحمل آن بریدن نمی تواند شد باز همان آتش در ولایت  
 سیر و درین آفتابستان مشغول بودن بکار گرم مثل باورچی گرمی و جازای علی الخصوص جوان صفراوی مزاج که نوره  
 دارد و محموم هم باشد قیاس باید کرد که تفاوت دارد و در بین قیاس تفاوت گرمی آن آتش را نسبت گرمی آتشهای دیگر  
 باید فهمید و العیا و باشد من کل اصفاء ندارد و چون در دنیا هر صیبتی که آدمی را پیش آید نهایت کارش آنست  
 مروت می رساند و موت موجب راحت و خلاص از مصیبت می گردد و این بد بخت را ازین راحت هم محروم و تنه اند که با و  
 این قدر شدت گرمی ملاک نمیشود چنانچه میفرمایند که لا یموت فیها کما یعنی باز با وصف این قدر شدت عذاب

و هیئت در آنجا بود و در آن انش که بسبب مردن پیه بدنش و منحل و متفک گرد و روح او ازین الم نجات یابد  
 زیرا که پیه بدن آن عالم مستحق انفکاک و الاخلال است و مستدرین آن است که احکام روح در آن نشسته بر غالب  
 می آید و ابدان حکم ارواح پیدا می کنند و روح را انعدام محال است و لهذا هر چند در دنیا مصایب شدید و سخت است  
 الا لطایف بیش می آید و روح منعده و تکلیفایت منظر است تا لم بدن را گذارسته می رود و چون ابدان آنجا حکم ارواح  
 پیدا خواهند کرد و انفکاک ترکیب بر آنها نیز مستمع خواهد شد و و کما یحیی و نه زنده خواهد ماند زیرا که روح او دایما در عالم نیست  
 و غداست بجا یکبار از وی موت میکند و موت نمی آید و این قسم زنده گانی در حقیقت زندگی نیست پلیت عمر خوش  
 گذر و زندگی خضر کم است و در دنیا خوش گذرند نیم نفس بسیار است و آری پوست بدنش بسبب تاثیر آتش سوخته خواهد شد  
 بعلیه روح آنما تا پوست دیگر نازد که قوت احساس الم در آن قوت نباشد بدن خواهد بود و سید چنانچه بعد از آن نکور  
 بسبق قوه در خم در دنیا مشاهد میشود و چون در آیت سید که من بخشی بیان کسب کند که سیر غیران مستمع می شود و در  
 شده حال اینها سید که وجود خوف الهی در او آدمی بسبب نبیندن پند نصیحت بزرگان ابتدای محال است نهایت محال چیز دیگر  
 اختلاص بر وجود خوف نباید کرد که اگر آن خوف بشمار حدیث النفس آمد و رفت هیچ بکار نمی آید و فتنه در دل  
 استقرار پذیرد و قوی جوارح را از افعال ناشایسته بند کند و بر افعال شایسته مقید سازد و آن زمان قابل اعتنا است و بود  
 رستگاری خدا فایده من یعنی تحقیق رستگار شدن هر که پاکی حاصل کرد و پاکی را چند نوع است اول پاکی نفس از کفر و شر  
 عقاید باطله و نیات فاسده و اخلاق فیه مثل علی یعنی بد باطنی و حقد یعنی کینه و دغا بازاری حسد و کبر و غیر ذلک و دوم پاکی بد  
 و جوارح از نجاسات مثل خون و بدم و غایط و بول و منی و قوی غیر ذلک سوم پاکی بدن از حدت و جنایت و وضو غسل چهار پاکی بدن از  
 فضیلتات ریشی مثل موی زاید و موی پیل و ناخن و هر که بدن و غیر ذلک اگر کسی ریش دراز یا موی سرد را ندارد و او را در هر هفته  
 روزی سه شستن آن موهفانه کردن و عطرها لبیدن سخت موم که است بجم پاکی مال بدادن زکوة و صدقات و اشتراک از آئینش  
 مال را بود و دیگر وجه حرام مثل قمار بازی و اجرت زنا و اجرت حجامت یعنی شلخ کشیدن و آنچه از نجاسات بخیرای خوشی  
 چرم غیر بلوغ پیدا شود و اجرت فرج و دیگر صناعات که در آن تلطیف نجاست ضرر افتد و ذکر کسب هم بر این معنی بعد از  
 مکمل چهار است با ذکر نام پروردگار خود را بیکسیر تحریر و در آیتهای نماز و بقرات و تسبیح و تشهد و حضور دل و در آیتها  
 نماز و زبان و دل و غیر اوقات نماز زیرا که ذکر موجب تصفیه استعداد و اخلاص کمال است و در هر قدر  
 که در ذکر نام پروردگار پیشتر داغ شود درخت معرفت بالیده تر گردد و فصلی بقبول نماز گذارد  
 و ذکر کس که بدل و زبان سینه کنند آن را با انضمام افعال جوارح صورتی مخصوصه پیوسته اند و بسبب



مواظقت دل در زبان و جوارح کمال مرتبه شکر و نعمت است نعم حقیقی حاصل نماید حضرت مولانا سید یعقوب چرخ  
فرموده اند که درین آیه اشاره بمنازل سلوک است که اولش توبه و بعد از آن تزکیه و تصفیه نفس است باز این صفات  
دو سوره اکتساب صفات حمیده بعد از آن دو اتم ذکر کسان و قلبی و روحی و سرری است بعد از آن رسیدن  
است پس قد افلح من تکی اشارت بر سه اول است و ذکر اسم ربّه اشارت بر دو اتم ذکر قلبی و فصلی اشارت بر سه  
مرتبه مشاهده که الصلوة معراج المؤمنین و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده اند که کسی که صدقه الفطر را  
نماید و تکبیرات عمید در این اتم و بعد از رسیدن بمصلی بگوید نماز عمید بگذارد امیدوارم که در بشارت این آیه  
داخل شود پس لفظ تزی که درین سوره از زکوة مأخوذ است و صدقه الفطر که واجب یا فرض است حکم زکوة دارد  
پس این لفظ اشاره به اذن صدقه الفطر باشد و ذکر اسم ربّه اشارت بتکبیرات عمید و فصلی اشاره بنماز عمید  
بالجمله مقصود حضرت امیر المؤمنین ازین تفسیر آن است که در هر جا ذکر زکوة بعد از صلوٰه در قرآن مجید آمده درین جا که مقدم  
بر نماز بلکه بزرگتر گردانیده اند بلا بد صورتی خاص مراد داشته که در آن این هر سه فعل با ترتیب واقع شود و آن  
صورت در شیخ غیر ازین صورت نیست و اکثر فقها هر سه مضمون را بر شرائط نماز و ارکان آن فرود آورده اند و  
که تزی که اشارت بطهارت است خواه وضو باشد خواه غسل خواه تیمم و ذکر اسم ربّه اشاره بتکبیرات عمید است  
فصلی اشاره به نماز و حضرت امام اعظم رحمه الله بحسب این تفسیر دو مسئله از مسائل فقهیه  
آیت بر آورده اند از آنجمله آنکه در وقت تحویل بنی لفظ الله اکبر مخصوصه لازم نیست هر چه ذکر خدا تواند  
بود کفایت می کند مثل الرحمن اعظم یا لا اله الا الله یا سبحان الله آری ذکر هیچ کلمه یا بعضی  
حاجت باشد شروع در نماز بآن جایز نیست مثل اللهم اغفر لی زیرا که ذکر خاص نیست و از آن جمالی  
که تکبیر تحریمیه نزد ایشان شرط نماز است داخل نماز نیست زیرا که فصلی را بر ذکر اسم ربّه بحرف فاعطف کرده اند  
که دلالت بر وفای ربّ معطوف علی معکون و متفرع برین ذمب آن است که اگر شرائط نماز مثل طهارت و تسبیح و غیره  
تبدیل در وقت تکبیر تحریمیه کسی حاصل نموده باشد و بلا فصل بعد از آن حاصل شود نماز او درست است و آنگاه شافعی نفسی الله عزوجل  
که تکبیر تحریمیه نیز داخل نماز است از آن جهت که تکبیر مذکور در حالت نیام آمده است مقام رکن نماز است و آنچه ارکان نماز  
فرضیت مقرر شده نیز از ارکان نماز است پس شرائط بر ذمب ایشان در حالت تکبیر تحریمیه ضروری اصول اند چون درین آیه  
فرموده که حصول کمال و تکیه گاری از عذاب بر بوطه تکبیر مذکور نماز است که تزی در خدمت جای آن بود که کافران بطریق شریف از کثرت  
مارا با وجود عقل و دانش تمام چو بی این اعمال معلوم نمیشود و بی این باب بر حصول اقل حد از نظر ماضی و متوهم و جواب غیر آنند

که بنا بر سبقت ازلی این چیز را کمال نمی دانید بگویند **تَوَفَّرُونَ الْحَيَاةَ الدِّينِيَّةَ** یعنی بلکه اعیان می کنید شما  
زندگانی دنیا را که هرگاه هم پیش نیست و آخرش چون گسسته شک سیاه شدنی است بر آخرت و در لذات مجسمه  
دنیا تحصیل نام و جاه کمال را منحصر می دانید حال آنکه زندگانی دنیا هرگز قابل آن نیست که بر زندگانی آخرت ترجیح داده شود  
چون **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ** یعنی آخرت بهر یکی است بدی را در آن محل گنجایش نیست بخلاف زندگانی دنیا  
که هر چند نعمت و دولت و جاه و شمت گذرانیده شود اما در هیچ فکر و غم لازم ذات است و هیچ نعمتی پیدا دیده نمیشود  
الا املی وضعی و محتمالی و لاتی در پهلوی دارد دنیا که در فکر و غم مضطرب است و دنیا نیز نیک باشد و هیچ چیز بدی در آن گنجایش  
نکند اگر چه این محال است باز هم دنیا قابل آن نیست که او را بر آخرت ترجیح داده شود زیرا که آخر دنیا **فَانِ**  
است آخرت باقی است چنانچه میفرمایند **وَابْقِیْ** یعنی و آخرت باقی است از دنیا زیرا که بقای دنیا هر چند  
و طویل باشد لیکن فناور دنیا دارد و بقای آخرت بی فنا و فساد است نعمت ابدی و **طَیِّبٌ** حاصل دنیا زکین نامشود  
چون گذشته است نیز و بجزو مطلوب دنیا همین است که او را وسیله آخرت سازند که **الدِّینَ اَمْرُهُ الْآخِرَةُ** و لهذا  
عقل گفته اند که دنیا را هم چون حادثه آتش گرفته بنده و هر چه توانی از آن بیرون آر **طَیِّبٌ** حافظه عزیز است  
دانش به گوی جزیر یکدلتی بر از میدانش **ارباب سخن** سخن گفته اند که درین کلام مجاز نظام با وجود کمال  
اقتصاد و دلیل قوی بر بطولان ترجیح دنیا بر آخرت مذکور است یعنی بودن باقی بودن زیرا که عاقل هرگز ازنی  
بدل اعلی نسبی و در غیر فانی را در عوض باقی اختیار نمی کند پس ترجیح دنیا بر آخرت خلاف مقتضای عقل تجارت است که از  
عقل ملوک امر او ملها و حکما بسیار کمتر است و چون مصنون را که ترجیح دنیا بر آخرت نباید کرد و دل را بر دنیا نباید  
خلاف مقتضای نفوس می آدم دیدند که در جبلت ایشان محبت دنیا و عرض از آخرت و دین است و هرگز ترجیح نباید  
آخرت را در هم ایشان باور می کنند تا چاره برای اثبات این مطلب ندی از کتابی پیشین که در لطایف عالم  
علی مخصوص مکان دیار عرب سلم الثبوت بودند آورده می آیند که **اِنَّ هَٰذَا** یعنی تحقیق این مصنون  
که از **قُلْ مَنْ نَزَّلَهُ** تا این جا مذکور شد **لَفِي الصُّحُفِ الْاُولٰی** یعنی که در کتابهای پیشین هیچ گاه  
این مصنون منسوخ نشده و تغییر نگردیده **صَحُفًا بَرَاهِیْمَ وَمُوسٰی** یعنی صحیفه های که حضرت ابراهیم و موسی  
موسی علیهما السلام را از آسمان داده بودند پس این مصنون از آن قواعد کلیه دین و شریعت است که در زمان مسیح  
بنوعمری منسوخ نشده و انکار آن گویا انکار علوم نظریه است که کار سوطان است در کشف مذکور است بعضی  
کتاب حدیث نیز بسبب ضعیف دیده شد که ابو ذر غفاری رضی الله عنه از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که از طرف

با تخیلی خرد کتاب نازل شده است فرمودند صد و چهار کتاب تفسیر است و هیچکدام به حدیث نیست  
 صحیفه در حضرت ابراهیم و صحیفه در تورات و انجیل و زبور و فرقان و تلمیذی و حاشیه کناف صد و چهارده و در ده  
 و صحیفه زان جمله حضرت عیسی و تورات زبانه کرده و الله اعلم لیکن از صحیفه حضرت عیسی تورات نزد یهود خردی  
 شنیده اند و صحیفه حضرت ابراهیم موجود است و در آن رنگارنگ مواضع و نصیحت است از انجیل آنست که  
 به یمنی المعامل ان یکن جانها لکسانه عارفان به مثله علی شانه به یعنی می باید غافل را که زبان خود نگه دارد و در آن  
 خود نپسندد و بر کار خود بکلی مصروف شود و **سورة العنکبوت** می است شانه آید و نهفاد و در گذشته صد و دو  
 و یک است و در حدیث صحیح نگار دارند شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن زمان از خطب نماز و نماز این سوره  
 با سوره **سورة النجم** که لای علی به در قرأت که تفسیر می فرمودند در این سوره بانسوره و هیچ اسم آراشده نبوی  
 نبیست و انداخته که ام در وقت تالیف قرآن این سوره را عقب سوره **سورة النجم** به هیچ اسم به نوشته اند و بعد از تامل مجوه  
 بسیار نیز برای این ربط ظاهر میگردد و از آن جمله آنست که در این سوره به فذکر انما انک مذکر و انک ذر ان سوره به ذکر  
 ان لغیت الذکر می و از آن جمله آنست که در این سوره به فصلی ناراحتیه واقع است در آن سوره صلی الله علیه و آله وسلم  
 و از آن جمله آنست که در این سوره به بزم شایار زندگانی دنیا و بیان خیریت آخرت است و در این سوره تفصیل حال کسان است که  
 در دنیا بگذشتند و خشنود شده اند و آخرت را فراموش کرده اند و حال کانی است که در دنیا بهرامی زندگانی آخرت مشقت کشیده  
 و نیز تفصیل خیریت آخرت است که نعمتی گویا گون دارد و بهرامی غنی فانی پس گویا در معنی این سوره تفسیر آن سوره است  
 که در فوق و نظم کلام شایسته است که باشد و این سوره غاشیه از انجیل نامیده اند که غاشیه نام قیامت است و در اول  
 این سوره از مبعول قیامت ترسانیدن است و از آن حالات قیامت غلظت فاصد است **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**هل انک حدیث العنکبوت** یعنی با سبیده است بهر قیامت که با مردم چه او کرد و غاشیه در لغت عرب  
 چیزی را گویند که بپوشد و لهذا ازین پوش را غاشیه نامند و حادثه قیامت چند چیز را خواهد پوشید اول پوشش کسب  
 شدت هرل پوششیده خواهد شد دوم ابدان را از فوق و تحت و پیش و پس و چپ و راست غذا و آب و پوششیده خواهد شد  
 در جای دیگر فرمودند یوم نقیض الغلاب بن فوهم و من تحت رطلهم یعنی وجههم النار به سبب کما کار می نیکای قرآن  
 خواهد پوشید و کار می بد بر سرمان را نیز خواهد پوشید اول را با احتیاط و ثانی را بعد از غرق و غرض ازین پرسیدن که تر از خیریت  
 رسیده است آنست که سامع کمال توجه و طفت شود و سخن آئیده را به حضور دل شود و بخواهد ازین اقیانوس به بیان ط  
 از روزی که مردمی را نیند و **جوهه یومئذ خاشع** یعنی چهره های که در روزی در آن روز ذلیل و خوار باشند و چیزی

ذلت و خواری صفت صاحبان این چهره است لیکن چون آثار ذلت و خواری بیشتر بر چهره ظاهر میشود گویند  
 و خواری صفت چهره است و قاعده عرب است که از ذات شخص برود کردن و سر تغییر می کنند زیرا که این اعضا را بر  
 ذات شخص میباشد پس گویا فایده مقام ذلت اندوختن چهره چه برای کسی که خواهد بود که دودنیا اصلاً ششوع و درو  
 و ذلت و خواری در مقدمات دین بر خود می پسندیدند و از رنج و محنت دینی با ستراحت می جستند و در  
 آسانی و بدن پرور و مسخوف و خلیل بودند و لهذا خوردن طعام لذت و آسایشیدن شربت آب لطیف  
 و استعمال عطریات بیشتر مقصود ایشان از دنیا بود و در آن روز در غفلت این همه نگاشتن و در پروری آنها را  
 بذلت و خواری گرفتار خواهند ساخت اگر آن خشوع در دنیا و مقدمات دین و عبادات پروردگار ایشان را  
 نصیب می شد بزرگ ترین ثواب الهی یافتند لیکن از اعمال شاقه بر آسایش و پرور و مسخوف و خلیل می در دیدند  
 چنانچه در بدل آن در آن روز تکلیف اعمال شاقه بایشان دهند و رنج بی حساب و بے ثواب بایشان لاحق شود  
 چنانچه فرماید **عالمه** یعنی آن چهره اسے در آن روز کار بکنند که از بخت بر آمدن به مشقت تمام  
 که اسے آستین که در روز است و از بخت طوق با و زنجیر اسے آستین را در گردن و در پائی کشیدند  
 از بخت در آتش روز خور و رفق مثل شر که در وصل غوطه می خورد و تفضل این اعمال شاقه آن روز در آن  
 مجید در سوره اسے دیگر مذکور است مثل سائر صفة صعود و خذوه فلعوه ثم الحجم صلوع ثم فی سلسله و حها سبعون ذرا  
 فاسلكوه و یوم یحون الی یازدهم عا و لیل و یوم یحون و در حدیث شریف وارد است که مانع از کوه را بخت بای  
 و فقره که در آتش گرم کرده باشند داغ خواهند زد چنانچه در پهلوی است و کسانیکه مو اشی هستند و خلقی تعالی از او  
 نمی دادند و بیدان قیامت بر پشت انداخته آن مو اشی را بفرمایند که آنها را اس کنند و تصویر سازان را تکلیف دهند  
 و تصویرات مصنوعه خود بجان بکشند و کفانی را که خواب روی می بندند تکلیف دهند که در میان موجر نهند و کسانیکه از سخن حق خاموش  
 شدند و گام آتش در پس آنها اندازند و علی بن ابی طالب اسے **کاصبه** یعنی آن چهره ای را آن روز بسبب این اعمال رنج کشیده باشند  
 زیرا که کار شاق که بر توفیق ثوابی و تحسینی نباشد محض رنج است و بعضی از مفسرین گفته اند که عمل و رنج هر دو در دنیا  
 و مراد از این چهره های مرتاضان بود و پیرو و نصاری و دیگر ادیان باطله که در دنیا عملها سے شاق برای خدا  
 می کنند و محض رنج میکشند زیرا که ریاضت آنها بسبب گردیده شدن بی غیرت بهم را یگان دینی فایده است و بعضی از  
 مفسرین گفته اند که عمل در دنیا و رنج در آخرت مراد است آن چهره ها چه اسے صاحب تعین و فتنم و طاعتان را  
 جاه است که برای تحصیل این مطالب نیوی در دنیا مشقت می کشند و محنت اسے الا لایطاق کشیدند و آخرت

ثمره آن همه مشقتها رنج پیوده ایشان را حاصل خواهد شد بلکه ثمره آن محض رنج نیست چیزی دیگر هم در دنبال دارد  
 که بپاشش درین آیات است **تَصْلٰی نَارَ الْخَامِیَةِ** یعنی خواهد در آتش که نهایت گرم و سوزان است  
 در عوض آنکه غافل از تعداد و کمالات باغض و هواست سرور پر خشت بادا و سخنانهای لشند و بیان گرمی آن آتش  
 در حدیث شریف چنین دارد است که یک هزار سال آنرا فروختن تا سفید گردیده و باز یک هزار سال دیگر فروختند  
 تا سبز شد و باز یک هزار سال دیگر فروختند تا سیاه شد و بالا بر همان سیاهی است و چون گرمی هوای دوزخ در باطن  
 ایشان تشنگی پیدا خواهد کرد بلی اختیار و فریاد العطش العطش خواهند برآورد و بخوردن آب تسکین آن گرمی  
 قصد خواهند کرد در آن وقت **لَسَقَ مِنْ عَذْرِ إِبْنَةِ** یعنی آب خورانیده خواهند شد از چشمه که نهایت گرم است  
 و بخوردن آن آب لبهاست و دوزخیان کباب خواهند شد و رو دماغ ایشان ریزه ریزه شده بیرون خواهند افتاد و  
 درست کرده گرفتار عذاب خواهند ساخت و این بهائی ایشان در عوض شربت های افشوره های لذیذ است که در  
 پنج پرورد و میخوردند و هرگاه حوائط هواست دوزخ و گرمی این آب در دوزخ ایشان مجتمع شده آتش جوش خواهد  
 تا یک هزار سال بر ایشان عذاب جوع مسلط خواهد شد و حدیث شریف دارد و شد است که این عذاب تنها در نظر  
 دوزخیان برابر همه عذاب های در دناک دوزخ نیست بعد از او بیداد بسیار موکلان دوزخ را بر دانی خواهد شد که  
 ایشان را چیزی بخوراند لیکن **لَا يَسْمَعُونَ طَعَامًا** یعنی نیست بر ایشان در پنجای طعم که عوض طعمهای چرب و لذیذ بود  
 دنیا برای لذت و فریبی بدن تناول کردند و از صبح تا شام در فرایش الوان طعمه بچکان و لال و باد و چیان میگذاشتند  
**لَا يَسْمَعُونَ طَعَامًا** مگر از جنس ضعیف و ضعیف نام گیاهی است که بیشتر بر ساحل دریا و کنار رود و امیر و دانا و قبیله تر میباشند از  
 شرق میینند و بکار علف شتران می آید چون خشک می شود او را بر میگویند و قاتل میگرداند و در پنج جانور از چهار دوزخ  
 شریف دارد است که ضعیف آغزا و ضعیف اینها قیاس میکنند آن چیزی است در آتش که در خلدین است بخار است و در قلعی را با  
 از صبر و در بدو آشفته از مردار و در گرمی سخت تر از آتش و در چشم آفت که چنانچه در دنیا جوهر خاک آن بطلیب نباتات و حیوانات  
 غالب است همچنان در دوزخ جوهر نارعی بطلیب نباتات و حیوانات آغزا غالب است پس نباتات و حیوانات آنجا در صورت نباتات  
 و حیوانات اینها مشاهبت دارند و لند نام گی را بر دیگری گفته می آید لیکن در معنی ماده آنها جوهر آتش است و در هر پنج  
 ناریت سوزش موجود است چون مقصود از طعام خالی از همه چیز نباشد یا لذت یا فریاد کردن تن و یا دفع گرسنگی و باز کردن صرع  
 و اوصاف آن که در حدیث شریف دارد است لذت خود بفرسنگها دور افتاد و حلالا و چیز دیگر که در  
 او قلیت از خوردن طعام بلی لذت نیز مقصود می باشد نفی میفرمایند **لَا يَسْمَعُونَ طَعَامًا** یعنی من جوع

یعنی نه فری میگردانند نه بجا می آید از کرسنگ و فواید طعام همین چیز است و چون طعام از این هر سه چیز خالی است  
گو با طعام نیست اگر فری می گردانند و نه در اختیار ناخن می شد که قوتی بآن حاصل میکردند و چشیدن عذاب سبب آن  
قوت بر ایشان سهل میگشت و اگر گرنگی را دفع میکردند نوعی از شدت عذاب که سبب فلیج و جوع داشتند کم می شد  
باقی ماند در اینجا و سوال که چرا طلب است اول آنکه وجود نباتات در آتش ممکن نیست زیرا که گرمی تابستان اکثر  
اشجار را احراق می کند چه جای گرمی آتش و علی الخصوص همچنان آتش جو آتش است که وجود بدن انسان و وجود مار و کرم و  
چون در این آتش مسلم باشد پس در وجود نباتات چه استناد است علاوه آنکه بعضی نباتات را در عین تازت و احراق  
آفتاب سوزن بری و بالیدگی با آنها محسوس شده است مثل غار شسته و خارج یک و دیگر اشجار را پستی پس چه عیب است  
که در آتش آن جایز این خاصیت و دعت نبوده باشد که بعضی نباتات را سربسوز و بالیده سازد علی الخصوص که جوهر آتشین  
در اصل طبیعت آن نباتات غالب باشد حکم مثل از گرمی آتش بد دیگر در اینجا چه سمند در آتش و بنا و دم آنکه درین  
آیت طعام اهل دوزخ را و جزیر و صحر فرموده اند که بخور ازین ایشان را در اینجا طعامی نخواهد بود حالا آنکه در آیات دیگر  
طعام دیگر نیز برای دوزخیان مذکور است از اینجا که فرمود که آن شجره الزقوم طعام الاشیتم و از اینجا که غلبه  
و لا طعام الا من غلبت جوارش آتش که دوزخ را در کات یعنی طبقات مختلف در بعضی در کات آن همین طعام  
باشد و غیر آن و مراد از وجوه بوی بر خاشته اهل آن دور که باشند پس اسکا نیست و تقضی از مفسرین گفته اند  
که مراد من فرج و خصوصیت من نیست بلکه هر جوار من فرج است و در این آیه و در بوی و عدم و بی و عدم و فرج و فرج  
همه اهل فرج است آنکه بعضی از مفسرین من فرج را فعل معنی معقول مثل اشیتم که بیخ ساخته اند و معنی آن چنین گفته اند که هر طعامی که  
موجب ضرعت و خواری و بد بزرگی طبع شود ضرع است و درین صورت نیز شکل دفع می شود و چون از حال سخن  
و خویش و آتش آمدنی دوزخیان فراغ حاصل شد حال بیان ساکن و مشرب و فرشی و اندامی نهشتیان میفرمایند  
و چون بیان حال نهشتیان نیز تفصیل است که در حدیث العاشیه مذکور شده است حرف عطف را در اینجا مذکور  
نفرمودند بخلاف سوره قیامت که در اینجا حرف عطف مذکور است زیرا که در اینجا تفصیل مجمل نیست و سابق جمالی  
نفرموده است و جَوَّالَیْکُمْ مِّنْ دَنَائِعِهِ یعنی چه بود که در این روز نازک اندام و خون منظر باشند زیرا که  
اسباب ذلت و خواری اند ترس و سهل و شغف و بیخ و در چهره های آنها تاثیر نگذرد بلکه صحاب آن چهره باور دنیا نشد  
بسیار برای نجات از شداید این روز کشیده و چشیده بودند و منتها و منتها برای خوشنویس پروردگار خود و جهان  
و تر خود را ساز خسته جهان میفرمایند لَسَّیْکُمْ رَاضِیَةً یعنی از گوشش خود را تر و خوشوقت شود که آنهم

اینکه در کلام ایشان آمده شده از آن است



آنها نمود و در خیال این بهشتیان هر دو سعادتمند و در ذات و معاشش خود شایسته بودند و در خیال  
 فواید و منافع خود و مناسبت بهشتیان اما شایسته آنها در ذات و معاش خود بودند و خیال پس از آن جهت  
 است که بر سر تله لیل و فخر از آنکه باین درازی و بلندی و بزرگی جبهه بجای آدمیان بلکه مویشی می تواند که چهار  
 او را کشیده بهر سمت بر برد و او را بنشاند و هر چه خواهد باز کند باز باستاند و روان کند و این بسبب  
 خشوع و خضوع است که بینی او را شگافته چهار روی اندازند و بسبب آن دلیل در آدم گرد و در مکان بود  
 این جانور بیشتر ولایت گرم سیر و ریگستان است که بسبب زدن باد سموم و تابش آفتاب حکم آتش  
 و تها این جانوری آب میماند اگر آب بر پیشش می شود و هر آب گرم که بنات سموم حکم چشاند و باقیه میدارد و  
 خوراک او درختهای خاردار و رسمی مثل خار شتر و ضریح و باین بهر حیات و قوت و طاقت بارگشتی و اعمال شاقه  
 و بر آمدن بر کوه و فرو آمدن از آنها و در آمدن آب و گل که او را در هیچ جا نماند و در همه اوقات  
 گرفتار این پنج و بیست و دو مناسبت او از جهت فواید و منافع بهشتیان پس از آن جهت است که  
 اگر بهشت او نظر کند تخنی است بلند نهاده با وصف آن بلندی که دست آدم بهشت او نتواند سید هرگاه خواهند بنشاند و او  
 بر مثل تخنهای بهشت چنانچه در عالم التنزیل آورده است که تخنهایی است از دو و بلند نمایند و چون بشی خواهند که بر آنها  
 بست شوند باز بلند گردند و چهار پستان شتر کوزه است بر از شیر که میاگرد نگاه داشته اند و چشمه شیر از آن روان  
 دارد بشتر او نموده فالین بازند و سندی مخیل درست کنند گوشت او را ماکول و شیر او را شرب نموی او را بطوبی و پشت او را  
 چون بار کرده روان کنند گشتی است که بجای خود روان است و چون بی باز میستد یکی است و نموده چون خود را باطل خیال بران  
 سوار شوند و اسباب جوارح خود را بر آن نهاده اند است بجای خود روان پس در جانوران دنیا این جانوری است که  
 عجیب است که بهر غایت و غمی ندانند که هیچ جانور از این صفت نیست که اگر او را بار کنند تا خام خانه را بر دارد و اگر بجای نمانند  
 بسافت بعید رود و اگر شیر او را بنهند تمام خانه را سیر کنند و اگر گوشت او بگیرند تمام محله را کفایت کند و بلند او حدیث شریف و ادب  
 که الا بل لا یغیثها الغنم بر که و الخیل محق و بنو حیه الخیر الی یوم القیمه و با وصف این بزرگی و عظمت و شدت را یک طفل می تواند گشت و غافل  
 و دیگر حیوانات قوی که این انقیاد و تدلل دارند و با وصف این همه صبر و نطق دارد و در روزگاری یکشند و در عمل شفقت خود که نمیکنند  
 و از عجایب خاص این است که پیشتر اوقات رو به بیهوشی در پیش او را اگر بسوزانند و بخون جلدی خشک ساید میفتانند و خون بند  
 شود و شیر و گوشت یعنی بول او منافعی که برای بهشتیان و مطحولان و اسیران و دیلت است بر ارباب طلب نماست و گشتن  
 اگر گشتن عاقل میانه مشق اوزایل گردد و شتر از جمله حیوانات بخیر موصوف است که بر مادر و خواهر خود و



و در وقت سستی اما عشق و دود و لوله چون که در و پیدا می شود هنوز عاشقان صادق میباشند در آن وقت سبب از عادت  
 باربری دارد و خوردن و نوشیدن کمتر می شود و خلقت او طولی گردنش از عجایب است منقول است که پیش بعضی اهل  
 فراست مذکور کرده بودند که از جانوران جانوری است که اعدادش را نمیدانند و از خواص او آن است که او را نشانه خاطر خوا  
 باز میکنند باز بقوت استاده می شود و این خاصه در هیچ جانور نیست که بعد از بار کردن تواند استاد انصاف است  
 گفت که میباید که آن جانور دراز کردن یا بنده تا بزرگ کردن تواند استاد و نیز خوراک شتر در شتر اوقات برگردای  
 درختان بلند است اگر گردن دراز را با و نمیدانند از خوردن برگ درختان بلند محروم می ماند و از همین جا معلوم شد که  
 درین مقام فیل را چون که زعفران بود زیرا که در فیل نمونه دوزخ و بهشت موجود است و مکان بود و باش او سرسبز و آباد  
 میباید و خوراک او برگ و دیگر زراعات است در اعمال مشقت و رنج نمی تواند کشید و دلیل مقبور هم نیست بلکه  
 شخت و تنگناید از قیادش مفهوم است و بیشتر غنیمت و آرام تمام در فیل خانه های ملوک امر میباشند که او را بجای علف نیکو خوراند  
 و ملیده های ناهای رود خنی با و میدهند و اینجاست مناسب با خنک معاشان دوزخ نیست و هم چنین جانور بی منفعت است که شتر  
 دارد و بهشتی گوشت و خور نیست و دوسواری او در هر وقت و هر کس را بر سر اطاعت و انقیاد او را در سرسبز بهشت می بینند  
 شد و اگر جزا بزرگ است از آن چه کار که منظور درین جا بیان دیگر است **وَاللَّهُ كَيْفَ يُهْتَبُ** یعنی ایامی بلند  
 آسمان که چه قسم بلند کرده شد است بلند می بهشت و بلند می تخت های آنجا را استبعاد میکنند و آسمان با وجود این بلند  
 بسبب حرکت دوری هر روز از اجزای او دور دور روز و شب است هم میشود و چه یک از سمت راست به سمت چپ می آید و پست  
 تخت های بلند بهشت زیر قدم بهشتی ازین بلند می پستی می توان فهمید و نیز در آسمان ستاره با بزرگتر که کوزه ماهانه شده اند که  
 هرگز بسبب حرکت دوری آسمان از مرکز خود جفت نمیکنند و در هر گون نمیکند و در اینجا کوزه های بهشت بر آن واقع شده است اگر این  
 سرد جهان کوزه های آسمان بر آن شعاع است مثلاً زهره را شعاع مراد بهی است و مریخ را شعاع سرخ و مشتری را شعاع  
 و زحل را اثر گی و کمودت و کت و خنثی را شعاع عباسی در گرمی سردی نیز است و ستاره مختلف گوناگون است بر روی که در نور و حرمت  
 محسوس است و همچنین از تاب و خشکی زحل در طوبی و بهر حال بقایا و خنثی و خورشید و چشماستاب آسمان نمونه عین است  
 بهشت است که از یکی شراب کلون نیز میزند و در هفت میچونند و از دیگری شیر سرد و تری آید و نیز کواکب در دوزخ مساندل و دیگر  
 بشا به میشود مانند مسند های مخمل و قالین های رنگارنگ است که بعضی را با اتصال صورت صفت کسره اند و برخی را با شل  
 را با حین مشوره متفرق و پراکنده افشاند پس آسمان در دنیا نمونه بهشت است و ساکنان آنجا که فرشتگان اند  
 و با چهره های نورانی و مسما می مشکوره خوشوقت و شادان و در آنجا غنیمت از

غیر تسبیح و ذکر الهی کلمه لغو نامسموع و اگر همین کسمان را نسبت بشیاطین و مفلوکان نبی آدم و قمر و سحجان روزگار و آله  
 کیم مثال دوزخ نمودند و بنشیند و شباطین و ارواح بکاران را از انجا طره و لعن و رجم و شمشیر علی الاطلاق جاری در آنها را  
 در اینجا کمال ذلت و خواری و در رفتن برای استراحت سمع و نور از فیض ملک الموت و باز آمدن بکمال خست و خسران  
 شقت و رنج بسودا و آتش شهاب آتش قهر در میان آسمان برای ایستادن در انجا میاید و آفتاب گرم سوزان مانند  
 چشمه گرم بر ایشان بریزان طعامی غذای غیر از نباتهای مفلوکان ایشان در انجا میفرستد و **وَالْإِجْبَا كَيْفَ نُصَبِّتُ**  
 یعنی و آیمانی بنشیند بسوی کوهی که چشمه استاده کرده است که اصلا بسبب رباح و تروال استوار آمدن نزل که از بانی  
 افتد و از کون نمی شود زمین چنان حالت کوزدای بهشت را یا بهر یک که اگر نازل کرده شود کوهستان در بلندی و خوشی است  
 مانند بهشت است که غنایات و موزیات زمین و تجارت رویه در انجا میسرند و لغویات از باب دنیا و حضرات  
 صاحب خیال و مزاج هرگز در انجا مسجون نمی شود و چشمه های آب شیرین جاری و سنگهای مضافات تختهای بلند  
 پر جامی استاده و میوه های بر درختان خود رو و معلق کوزدای بهشت بسیارند و بسوی بانی تو ظهور چون سندان  
 قایلین گشته و اگر کسی بدین کوستان نسبت به بختان و ثقیان که در انجا مصیبت پناهی شده در انجا قناده باشند  
 ملاحظه نمایند و دوزخ نودار است که بر آمدن و فرود آمدن از انجا سراسر شقت و رنج و آب هوای ناموافق انجا خصوصا  
 بای دامن کوهان را در لغت میزنند و ول مانند چشمه گرم دوزخ و در میان سیمی غار و در هر یک فریح و زقوم  
**وَالْإِجْبَا كَيْفَ نُصَبِّتُ** یعنی و آیمانی بنشیند بسوی زمین که چشمه گسترده شده است جایی قطعات بهر مرتب و مضاعف  
 مانند سندان می ضغوف واقع شود و جایی قطعات متفرق بر یکدیگر و یا چین و گارنگ مانند سینی های پراکنده پس شده  
 بلکه همین زمین است که نسبت بختان و اغنیاء حکم بهشت و او بخت تمام در باغات و سیرگاه مابین فرشتگان می نشینند  
 آوندای بر پانه انواع مشروبات میاید دارند و چشمه های زریه و آب روان کان با فزانه های جبار و تختهای بلند و مرصع و  
 حقیقت بر شستن و سوا شدن میجو و اگر همین زمین را نسبت بمفلوکان و مفلسان ملاحظه نمایند علی الخصوص که با نیکه و روایت  
 گرم سیر در این موسم گرایی اسباب و سواری و بی توقع منقسم و بر سر گشتگی گرفتار شده باشند حکم دوزخ دارد  
 که بهر سبب گفت و رنج و نوز و لذت و راحت و مراحل و درین ملاحظه این چهار چیز در فهمیدن احوال بهشت  
 دوزخ و قائلان کفایت میکند و این چهار چیز را برای فهمیدن تخیل از انجبت اختیار فرموده اند که خطیبین باین کلام عجا  
 نظام اعراب و دیشین صحرا نوزدان آن بلاد بیاورند که از جانوران بنشیند سراسر و برش سبزه دند کوشش آن میخورند  
 و شیر از این میخورند و از صوف و پشم و اجسام فروش برای خود می ساختند و در سفر بر آن سوار می شدند و بار

میکردند و لهذا اهل بحر بگفته اند که بنای کار و بار را قلم عرب پرست است چنانچه بنای کار و بار اهل ایران بر اشراف است چنانکه  
کار و بار اهل توران بر اسیب و بنای کار و بار مردم هند بر گا و چون شهر مکان صحرایان و موشی را باستاند آب  
و گاه احتیاج ایشان سخت دشتند یعنی شود و لهذا اکثر اوقات نظرات آن بر آسمان و درخت می ماند که از کله جسمت یا دمی  
در دو کلام باران می آرد و مقروءات ایشان کوه های بزرگ بود که نزدیک بدن غنیمت با و قوس خط آب و گیاه  
بر روی زمین قرار کرده که بهرستان می رفتند و در آنجا انفرار می کردند چنانچه گویند ایشان در مقام خضر  
سیکودیک لئاحیل بحلیه بنی شریع بر دایره اطراف و بهر کلیل و بهار خلیل این قسم مردم بلکه جمیع اصناف بنی آدم از بانوگاه  
تا گلد بزمین که بهر منت کا و عطف است هم در رعیت میوه و بهر مقام سکونت و عمارت و بهر کانهائی زرد و جواهر دار و بهر  
نیست پس این چهار چیز غالب و خدای هر کس از کانهائی از درخت می شوند و بنای پیشین را در صور خیال میسازد  
که از آن صور بی معنی متولد شده و هر چه زودتر در خیال گذرد و تمایل بآن مفید تر است کمال بلاغت در ذکر همان تمایل است  
و تحقیق گفته اند که در قرآن مجید و بهر مقام یاد و ماندن نعمتهائی خود ذکر دلایل و صرف ذات و کمال صفات خود در  
سلوک فرموده اند که باعث قبح در شهوت و حرص در ازی نظیر برزیت نامی دنیا کردند و الاغرضی که از تمایل است مقصود  
میشود و در دو قسم سبب که در عوایات و تهیات تعین در آنها نموده از مطلب انشرفین در افتد و بهر چنین چیزی عجیب  
غریب که بسبب خلل صنایع بنی آدم صورت گرفته و بر سر کار این غریبانی مقام استدلال است که مبادا آنچه عجایب  
بار او اختیار بنی آدم و حکمت فیضان جماله نمایند و از وصول مقصود محروم مانند چار آنچه بهر کس حاصل است و موجب  
طبع و در هر کس که در حسن حال طبعی دارد و درین کلام برای تمایل جابجا برگزیده شده و لهذا عجبی فرموده اند که در باب طبع و  
و طریقات عامه فکر نمایند و در خصوص جلد یار و دهنای زیبا منظر تعین کنند و لذا آنجا کمال حکمت صانع تعالی بیابدند  
و بعضی از علما با بر لفظ سطوح که در حق زمین وارد شده استدلالی بر آن کرده اند که زمین شکل گوی دارد و لکن این استدلال  
به نهایت ضعیف است زیرا که زمین هر چند در حقیقت کروی است اما نسبت به بزرگی و کثافتی آن در نظر گوی می آید و بسبب  
ندریافتن ارتفاع و انحنای بعضی متلاصقه آن سطح می نمایند و کلام بار را بهر هم در خیال است که کره است اینقدر  
جسم بزرگ را نمی توانند دریافت و چون از جواب این پرسش بماند و کافران که با بسبب و در هر حال و احوال نمیتوانند در خیال  
می گردند فایده گویا مقام آن شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نظر کمال فرمود و چنانکه کافران مذکورین در نتیجه  
دادن نصیحت فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میباید که انکار کنند بنابر آن که بر این امر منظر افتاد  
و تسلی خاطر ایشان فرمودند و فرمودند که قد ذکر ایمان انت مذکور یعنی پس بنده تویی تو نگردد

بنی آدم در این عالم در این دنیا در این شهر در این خانه در این کمال است

بنی آدم در این عالم در این دنیا در این شهر در این خانه در این کمال است

پند و هشده یعنی چون این هر چه چیز را که نزد کس و ناکس ازین با حاضر و موجود است مثل امور آخرت و دنیا  
 نوی بر احوال بهشت و دوزخ یافتی پس از لفظ طعن و استبعاد ایشان که مکابر به پیش نیت تشکدل شود و کار خود را که گیر  
 و بند است کرده رو کستت عیالیم بخصیصی تویی ایشان اما لایق و دار و نم که هرگز ایشان را از جاده حق بی راه نشد  
 نهی و در دلهای ایشان بجز و که سخن حق را بنشانی زیرا که این کار کار مضطرب القلوب و مالک دلهاست مقدور نیست  
 الا من کفر و کفر یعنی هر کس را بار بار بند و نصیحت کن مگر کسی را که روگردان شد از بند و نصیحت تو و کفر و زیاده  
 و انکار رسالت تو کرد که او را بار بار بر تو بند و نصیحت کردن فرض نیست یکبار تبلیغ احکام الهی و انذار از عذاب سزا  
 ضرور بود و از آن فارغ شدی حالا معابد او با خداست **فَيَعَذِّبُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْكَبِيرَ** یعنی پس عذاب  
 خواهد کرد او را حق تعالی عذابی که بزرگ تر است از عذاب گناه گاران دیگر که کفر نورزیده و در گردان نشده اند و  
 عذاب جادوانی است که مرد و ایمان هر چند بکتاب کبیره گرد و بی توبه میرود از آن عذاب در دنیا محفوظ است اگر  
 این کافران معاند در عذاب کردن خدا که از دریافت حواس ایشان غایب است و غیر از ضرب شلاق نبی آدم عذاب را  
 نمیدانند ترد و نمایند بجهانست زیرا که **إِنَّ إِلَهَنَا إِلَهُكُمْ** یعنی تحقیق بسوی ماست بازگشت ایشان بکس از  
 مگر روح هر کس از دریافت حواس غایب بود و بعالم غیب می رسد پس هر سه را ناچار بعالمی که مالک آن  
 عالم غیر از تعالی نیست رقت است **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ** یعنی باز به تحقیق بر ماست حساب ایشان گناهان  
 خور و بزرگ و انواع کفر و عناد را بحسبان خیر می پس هر که روگردانی و کفر او شدید تر عذاب عقوبت او بزرگتر  
 و العباد باید منته پس در آیه ان اینا ایامهم اشاره به قول برنخ است که بعد از موت بلافاصله پیش آمدنی است و  
 در آیه ثم ان علینا حسابهم اشاره به عالمه روز قیامت است که بعد از مدت دراز روی خواهد داد و البته اکلمه نم  
 دلالت بر تراخی و مهلت دراز کند در صدر این آیه وارد فسر موده اند **سورة الفجر**  
 یکی است سی آیه و صد و سی هفت کلمه بالصد و نود و هفت حرف است و وجه ربط و با سوره بل انیک آن است که  
 در آن سوره بزرگتر قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب است و انقسام مردم به دوزخی و بهشتی و دوزخی و بهشتی و  
 صلاح و مجور بر چهره او درین سوره نیز مضمون مذکور است و نیز در آن سوره تسبیح مرصعیه در وصف اهل صلاح فرموده اند  
 و درین سوره مرصعیه مرصعیه و در آن سوره فیعبد الله العذاب الا که در حق کافران ارشاد شده و درین سوره فیعبد  
 لا یعذب عذابا احد ارشاد شده و هر دو مضمون قریب یک دیگر اند و نزول این سوره بر آن نوع شبهه است که بخاطر آن نزول  
 الحاد و نزول قسیر سه و آن شبهه مقابله با انبیاء و اعطای مبینات حاصلش آنکه حق تعالی را جزو کلمات بندگان و

اینان اصل نیست پس آنچه انبیا و واعظان میفرمایند که بعد از نشاء دنیا نشاء دیگر است که خوشتر و شیرینتر و سوال جواب جزا  
در آن خواهد شد بی اصل محض است زیرا که او تعالی بر همه چیز از اعمال خیر و شر نی آدم مطلع است و بر رسانیدن کس  
بشرای خود قادر است اگر اوقات خوش می شود و اگر گناهان ناخوش چرامطیعان را به نعمت ای میسر نمی نوبت و چرا گناه  
گاران را بالعقوبات گرفتاری سخت و تاخیر خبر و انتظار رسیدن روز قیامت یا از آن است که درین وقت او را بر  
احوال آدمیان و یکی و دیگری در کار با ایشان اطلاع نیست یا از آن است که درین وقت قدرت انتقام ندارد و  
در حق او تعالی تصور نیست پس معلوم شد که مجازات نیک و بد منظور ندارد و هر چه میکنند درین دنیا از نیکی کنی  
پروایانی که را به نعمت ای می نوازند و عزت می دهد و یکی را با انواع آلام و احتیاج گرفتاری سازد و دلیل می کند و جواب  
این شبهه آن است که حق تعالی با وجود کمال علم و قدرت خود حکیم مطلق است و حکمت او تفاضلی فرماید که در رسانیدن  
جزای هر کس او انتظار روز قیامت کشیده شود تفصیل این اجمال آنکه آدمی را سه حال است اول حال دنیا که  
با انواع احتیاج در آن گرفتار است و علاقه ای گوناگون از قرابت و صداقت و همسنگی با هفتاد خلق دارد و در تکلیف  
بطاعت و بندگی است و مشغول تحصیل زاده آخرت و در سعی و کوشش تشنگ بر اس المال خود و تکثیر ارباب دنیا است  
و دوم حال برزخ که بعد از موت ازین اشتغال و ارفاع میسر نموده اما آنچه برادران و خویشاوندان و دشمنان و دوستان  
او بر ای او بگفته و فرموده او در دنیا میکند منسوب با وی شود پس گویا هنوز او خود نیز در دارالعمل است و نیز در برزخ  
اجتماع اهل حق که با آنها معاملات گوناگون از احسان و بدی کرده بود و تصور نیست زیرا که موت هر کس بر وقت مقرر است  
پس انفصال معاملات او بدون حضور ارباب حقوق منافی عدالت است بیوم حالی آخرت که اصلاً عملی و شغلی در آن ندارد  
و بی نوع و اتباع و اعوان او همه حاضر و ناظر او خود کرده بود و دیگران بر او بگفته او نیز فرموده او کرده بود و نه نیز فرموده  
و نه انجام شده و آینده توقع رسیدن چیزی دیگر بسبب انقطاع نوع انسانی اصلاً نموده پس حکمت هرگز تفاضلی نگذارد  
او را در حال دنیا بسرا رسیده شود زیرا که هنوز او مشغول کار است و مدت عمر که بهتر که سر بایه اوست هنوز تمام نرسیده  
نیامده و جمع خرج اوقات برابر بر نگرفته پس اگر او درین حالت بجز اگر فشار سازند او در جواب می تواند گفت که مرا با کسی  
فرصت داد تا من خود را تمام کنم و تقییراتی که در ابتدای جوانی و نا تجربگی ازین بوقع آمده تدارک آن در آخر عمر تمام  
در ستم تجاربین است که چون گذشته را براس تجارت بهستی میفریبند و راهبالت می دهند که وقتی دراز  
باخبار و صواب دید خود و روش مال تصرف نمایند و اگر در یک سال از وی غنای نقصان مشاهده میکنند و از آن بخواهند که ثانیاً بر  
دیگر تدارک این غنای نقصان از وی بطور رسد و همچنین در برزخ نیز رسانیدن جزا خلاف حکمت است زیرا که هنوز از ارباب

و نتائج اعمال هر کس سبب بقای نبی توقع او در وصول و حصول اندر بگویند و نیز جمع و تفریع او بر اثر شده و نیز باب  
 حقوق مجتمع گردیده معلوم شود که حق این برکت می برآید و بروی حق کسی آید و از اهل حقوق کدام یک حق خود را می خواهد  
 و کدام یک معاف می کند و دیگر بگذرد پس چار برای مجازات نشاء آخرت تعیین باشند و تا آن وقت حضرت حق تعالی  
 اعمال خیر و شر را گزاشی بنید و می نویسد اصلا غفلت نیست پس این است معنی آن که بکمال حساد و بهیمن منون درین بود  
 بچند قسم تا کینه فرموده اند که دره اند و این سوره را سوره فجر از آن نامیده اند که اولش قسم فجر واقع شده و فجر کما  
 نشاء است و آیه بود و قیامت تا شب مردم انتظار آمدن آن فجر می کشند و چون فجر شد گویا بعد از سوت مبعوث شد  
 باز آید و در بارگاه و راه با همه محل اجتماع گردیده و کارهای که تمام شب انتظار آنها گذشتند صورت سرانجام پذیرفت  
 چون درین قسمها منظور برای انتظار است تا سرانجام کارها که عادت هر فرد از فرق می آید و است و فجر در اثبات این معنی  
 اول دلیل است لا یجزم سوره را با این نام سبی فرموده اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ**  
 یعنی میگویند بخیر و بوقت فجر که اکثر مخلوقات در سرانجام کارهای خود انتظار آن میکنند و با وجود بوعث کار تمام آمدن فجر  
 تا صبح می کشند جانوران پرنده در بر آمدن از استیاء می خود برای تلاش بزرگ گرسنه و شکم خالی منتظران می باشند  
 و جانوران چرند برای زنی سحرگاه و آب خورده و نیز منتظر می باشند و مردم برای دربار برای انجام مطالب خود  
 و اهل محکم برای رفع خصومات و منازعات و اهل حرفه و بازار برای مشغولی بکار و با خود و اهل زراعت برای تلبه راسی  
 و دیگر اشغال خود و مسافران برای قطع مسافت منتظران می شوند و هر کار که وابسته باظهار و اعلان و سوت و حصول  
 ضیاء و روشنایی است آن همه برآمدن فجر متعلق است و بعضی خبر را خصوصیات ذکر است که در انتظار آن منتظران  
 اوقات می گذرانند مثل فجر و زعفر و در غیر برای حاجیان که تمام سال در آرزوی آن روز می گذرانند و در وقت  
 بعد از آن روز در آن مکان بی سبک میسرند و نماز صبح نیز در آن وقت است و فرشتگان که برای محفل  
 سبک گان موکل اند و نوبت نبوت در روز و شب آید و میروند و درین وقت هر دو چو کی نشست و برخاست جمع  
 شده انتظار نماز این وقت می کشند و لهذا در حدیث شریف وارد است که من صلی صلوٰۃ الفجر فهو فی ذمّ الله  
 و در سوره که می واقع شده آن قرآن الفجر کان شهودا و ان یعنی قرأت فجر حضور میشود و در حدیث شریف تفسیر  
 فرمودند که ملائکه روز و شب در آن وقت حاضر می باشند و بسبب حضور ایشان تضاعف انوار و برکات حاصل  
 میگردد و باجماع انتظار یک اکثر مخلوقات را فدا کار و بار خود برآمدن فجر می باشد پوشیده نیست در دستند تمام  
 شیب بدر می گذرانند تا امید آنکه چون فجر شود پیش طیب و تند و چاره کار از و برسد و گدایان و غنیان با یک شیب

برکنند و خلوت بهمین سید قطع میکنند که مصالح بردوزن هائی اغذار فیه سوال کنند و بلیان کنند و علی بن القیاس  
 سایر فرق بنی آدم را پنج خود را بر آمدن هیچ سو قوتی دارد پس تاخیر کارها را و جو ضرورت و قدرت بنا بر انتظار و  
 حکمت آنوقت برای آن کار معین کرده است خیلی نوع انسان است بهمین قیاس تاخیر شده خبر را با انتظار آمدن قیاس  
 باید فهمید و کیال عیش یعنی و قسم بخورم بدو شبی که بسیار بزرگ و منبر کند و مردم تمام سال را انتظار آمدن آن  
 و شب می گذرانند و کارها را بخود را سو قوت بر آمدن آنها می دارند و آن ده شب قسم است اول ده شب اول ده شب  
 که حاجیان از آن کاف و اطراف عالم در آن ده شب شهر که معطر و نوح آن یزای گذاردن حج و ادای طواف حج می کنند  
 و ابتدائی اجتماع از شب اول واقع می شود و انتهای آن در شب دهم می دهد و در حدیث شریف وارد است که از روزی که  
 هر روز آن مرتبه نیست که عمل صالح و دین بهتر و افضل از ده شب دمی الحجه باشد روز هر روز از آن ده شب هر روز یک سال  
 است عبادت هر شب از آن ده برابر عبادت شب یک است و قوم ده آخر را در رمضان که عابدان برای ادای سنت  
 اعکاف و در بافتن برکات لیلة القدر تمام سال را انتظار آن می باشند و در حدیث شریف است که چون این ده شب  
 می شد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم خانه را گذار نشسته و مسجد اعکاف می نشستند و مکررا جیت بستند و اهل و عیال خود را در  
 شبی اری با خود رفتی می ساختند و گوشه نشین و اجتماع و نهایت می رسانیدند تسبیح ده اول محرم است که با هم قربت و  
 غریب شهادت و نواب حساب بر رویی که در راه خدا کشیده اند بار و اح مقدس آنها در آن ده نازل می شود و از آن  
 بدعت از راه جهالت تمام سال انتظار آن ده برای اقامت سیم شبیون و سینه زنی و کتاب خوانی و توبه و تصویب سازی و  
 نوبت نوازی می کنند و بعضی از منسخران این ده شب از تمام سال متفرق گفته اند گویند که پنج شب اول از ده آخر  
 رمضان که منظر برکات لیلة القدر است و یک شب عید الفطر و یک شب عرفه و یک شب آخره و یک شب معراج یعنی بست  
 و هفتم رجب و یک شب برات مراد است الله اعلم و در این باید دانست که هر قسم را درین سوره حرف تلام آورده اند و لیال  
 عشر را منکر فرموده اند و جهش افاده عظیم آن ده شب است زیرا که سبب عظیم آنها محضی و مستور است بخلاف سببها  
 دیگر که در عظم آنها ظاهر و باهر است و نیز لیل عشر محمل جبار روز است چنانچه مذکور شد برای افاده ابهام و تسبیح آنها را  
 اگر که آورده اند تا همه احتمالات را انجایش باشد و الاستفیع و الاستغفار یعنی تسبیح و سجده و جنت طاق که  
 شامل و محیط همه مراتب اعدا و است زیرا که هیچ عدد و وزن و وزن و قسم نمی تواند شد و شامل جمیع معبودات بلکه جمیع  
 موجودات است بنی آدم را چنانچه انتظار اوقات برای سر انجام مهمات خود جلی و فطری است همچنان انتظار مراتب  
 عدد و حقیقت طاق نیز و معاللات و نباتات خود حبس و فطری است حائل را در وضع حمل انتظار از ماه باید کشید

که عدد طاق است و در بازداشتن قتل از شیر انتظار دو سال باید کشید که عدد جفت است و در نشاندن طفل  
 بکف انتظار چهار سال و در تعلیم نماز انتظار هفت سال و در آموختن روزه انتظار ده سال و در بلوغ و شادی کلیح  
 با نوزده سال و علی بن ابی طالب و ابراهیم ماه برای هر مری و کاری انتظار عدد طاق جفت میکنند و در تمام کردن سال  
 شمسی انتظار دوازده برج و در سال قمری انتظار دوازده ماه باید کشید و در نمازهای دوگانی و چهارگانی از ابتدای تکبیر  
 تمام کردن ماه انتظار شصت روز یا شصت و نه روز باید کشید و در نمازهای سه گانی انتظار سه رکعت و علی بن ابی طالب و جعفر  
 و اویان انتظار دو رکعت یا چهار رکعت باید کشید و در نمازهای سه گانی انتظار سه رکعت و علی بن ابی طالب و جعفر  
 شرحیه عرفیه انتظار عدد طاق جفت معمول و رایج است و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از جفت خلقی است زیرا که  
 هر چیزی را با چیزی دیگر از مخلوقات در ذکر مقرون می سازند مثل آسمان و زمین و روز و شب و نور و ظلمت و نر و ماده  
 مراد از طاق ذات پاک حضرت حق تعالی است که هیچ چیز در برابر آن نیست و بعضی گفته اند که مراد از شفع  
 خلق است که با تقاضای خدا از مزوج و مخلوط است مثل علم و جبل و قدرت و عجز و حیات و موت و عزت و ذلت و قوت  
 و ضعف و مراد از دو تر صفات حق است که وجود است بی عدم و قدرت است بی عجز و علم است بی جهل و حیات است بی موت  
 و عزت است بی ذلت و قوت است بی ضعف و بعضی گفته اند که مراد از شفع نماز دوازده گانی و چهار گانی است و مراد  
 از دوازده ماهی سه گانی است و آئین تفسیر بر روایت عمران بن حصین از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده  
 گفته اند که مراد از جفت درجات جنت و دوازده ماهی آن است که هشت اند و مراد از طاق طبقات دوزخ و دوازده  
 ماهی او که هفت اند و بعضی گفته اند که جفت دوازده برج است و طاق هفت ستاره سیاره که سبب گردش آنها در آن  
 برجهای اوضاع گوناگون تغییرات بود قلمون در عالم نموداری شوند و بعضی گفته اند که مراد از جفت ماهی است کسی روز تمام سبای  
 مراد از طاق ماهی است که است و نه روز باید و بعضی گفته اند که مراد از جفت دو سجده است و در هر رکعت و مراد از طاق یک  
 رکوع و بعضی گفته اند که مراد از جفت آن دوازده چشمه که از دست حضرت موسی علم بزردن عصا از یک سنگ جاری شد  
 و مراد از طاق آن معجزه حضرت موسی علم که در مقابل فرعون ظاهر نمود و در قرآن مجید بآنان اشاره است و لقد آتیناهم  
 تسعة آیات بنیات و بر روایت ابو سعید خدری از آن حضرت به ثبوت پیوسته که مراد از جفت روز عید قربان است که  
 و هم ذی الحجه است و مراد از طاق روز عید که نهم ذی الحجه است و این تفسیر باللیل عشر کمال مناسبت دارد و اللیل اذ  
 یسیر یعنی در نیمه شب و شب و قنکه سرایت میکنند تا یکی او در عالم کون که آن نیز وقت انتظار مردی است که کار با  
 آنها وابسته است و احتیاج است خواه نیک باشد یا بد مثل عبادت مشبه نموده امان ثوابی کماح و دزدی و زندان و در قاضی



رفاصان عیاشی عیاشان و سحر جادوگران و طلسم شمشیر و بازان و تماشا می چهره بازان پس باین پنج قسم ثابت شد  
 انتظار وقت و عدد با وجود بواعث و دواعی کار و جمع حساب موافق حکمت جمعی انسان است که در هر کار نیک و بد رعایت  
 آن میکند و صاحب عقل را تأمل درین چیز باسر و حکمت تأخیر جزا تا روز قیامت می رساند و لهذا میفرمایند که **هَلْ**  
**فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ** یعنی آیا هست و آنچه مذکور شد قسمی که کفایت کند صاحب عقل را گو یا هر قسم ازین قسم  
 پنجگانه صاحب عقل را در انبات آنکه حق تعالی استرصد وقت قیامت است در رسانیدن جزای هر نیک و بد کافی است بلکه عقل را  
 ملاحظه این سهوا در این ایجاب جزا و اهتیار وقت جزا از وقت عمل حکم عمل کافیت و اگر صاحبان عقل تأخر را استعجاب می نمایند  
 ازین می آید که در آن توذ که مجمع اولین و آخرین باشد جزای هر کس را با و رسانیدن کاری است بغایت دشوار علی الخصوص که  
 آن جماعت کثیر بر سه معادله مجتمع شوند و بر سر مدافعه آیند که در آن هنگام رسانیدن غیر ممکن نماند و آنکه با دشواری آنکه  
 از تنبیه آن بجهت صانعان قوت بنا بر حکمت کناره کرده اند و به تدبیرات و حیل و مکر و حجت آنها را مستغرق ساخته و آنرا  
 قوت آنها نموده و با نظام پر داخته اند پس اگر امر مجازات بهر یک از گناه گاران جدا جدا بعمل می آمد ازین دشواری دورتر  
 میبود و حق تعالی باین این قسم مذکور شد و مضمونی که بران قسم خورده اند یعنی آن ترک لب لبا و صداد بطریق جمله معتر  
 نه قصه مجازات خود در دنیا که در یک آن جمع کثیر را که خیلی ارباب قوت و شوکت بود و بیسلس ترین اسباب هلاک مطلق است  
 و با وجود ساخته پس نسبت به قدرت او مجازات جمیع کثیر را بر او دشوار میستند نباید و است و قدرت او تعالی را بر قدرت بندگان  
 ذوی الاقدار تقیاس نمایند که در این میان هیچ نسبت ندارد و وجه اختیار و تقصیر درین مقام آن است که اگر امری یک بار از کسی  
 صادر می شود که خلاف عادت باشد خلل و اتفاق پیدا نرود چون مکر و رشک که واقع شود بعین حاصل نگیرد و در این کار  
 آن کس بسیار سهل و سبک است و یسر در اصل میسر می بود یا از حذف کردند و کسر و دلیل بر آن گذشتند گویند شخصی خوشنحوی را  
 از وجوه اسقاط کردن این را پس سبک اخش گفت تا یک سال خدمت من بکنی من ترا وجوه اسقاط اجن با تعلیم کنم بعد از خدمت یک سال  
 چنین بیان کرد که یسری مشتق از سری است که معنی شیطانی است و شب در وصف روندگان شب است نه صفت شب اطراف  
 مجاز صفت شب که در دنیا نماند زیرا که وقت شب در وصف صطلح عرب است و فعل بزبان یونانی  
 بطریق مجاز بسیار رایج است گویند لیله فایم و نهاره صایم پس چون در معنی یسر تغییر هوش  
 شد خواستند که در لفظ آن نیز تغییر دهند تا لفظ بر طبق معنی آید این است آنچه از اخش در بیان  
 مستقول است اما این سخن موقوف است بر دو وصف سه یکی آنکه یسری از سری مشتق است و این از انهم  
 بلست بلکه ظاهر آن است که مشتق از سرایت است تا مطابق دلیل اول است و دلیل اول از لغت



اطاعتش در گردن پوشیدن و هیچ کس را از بادشاهان زمین تاب مقام و منزلت و بابت این تخیر دعوی خدای کرد  
 و اعیان و دانیان آن زمان که علم باقی از میراث انبیا داشتند این چنین در مقام بنده نصیحت شده او را از خدا برسانند  
 و عبادت او تعالی دعوت کردند و گفتند که دیار ما زمین دولت نعمت جاه و ثروت مراد عبادت او تعالی به حاصل خواهد شد  
 هر که خدمت بجای آورد و نایب طمع و ترقی منصب یا حصول دولت بجای آورد و مرا این همه چیز حاصل است حاجت خدمت کسی  
 ندارم آنها گفتند که این همه ملک و دولت دنیا زایل و فانی است و حق تعالی در ثواب عبادت خود پادشاه تمام دنیا چیزی  
 می بخشد که نام آن نیست است پادشاهان پیشین و صفای بیان کرده اند و پادشاهان پسندیده و صفای این شیت و اعیان عالم  
 او صاف نیست پس بر او مطابق آنچه از انبیا منقول است مذکور کردند و گفتند که مرا حاجت این شیت هم نیست زیرا که این در  
 دنیا مانند آن می توانم ساخت صد گیس از مس و طلا و مسخ و مسخین کرد و هزار هزار گیس را هر یک آن را مقرر نمود و در شمال  
 و شمال عمارت بدو گذارند و در شرق و در غرب کار را متفرق ساخت و در جنوب ملک بی مسکون بکند و فرستاد که  
 از کان های زر و نقره هر جا که باشد بصورت خشتها درست ساخته بفرستند و گنجهای مدفون زمین را کند و بآورد و متصل  
 گوید عدل شهر را بر این بچسباند و در او چهل گروه بود از هر جانب کرده بنیاد نهاد و اول فرمود تا اساس را در آن کند تا متصل  
 ساخته و بسنگ نیلانی آنرا بر کرد و در چون اساس و بر روی زمین نمودار شد بخشهای زر و نقره چهار دیوار آن شهر را  
 بنا کردند و بلند دیوار را بقدر با نصد دراع متعارف آنوقت ساختند و در وقت طلوع آفتاب و اشراف طلوع  
 آفتابها از دیدن دیوار خیره می شد و اندرون چهار دیوار مذکور یکسره که شک بنیاد نهاد و هر گوشه آنرا شش بر چهار  
 ستونی کرد و ستونها را با انواع زبر و باقوت مرصع نمود و در وسط شهر بهی در ست ساخت و از آن شهر حوضچه ها  
 خورد و خورد و کوشک و در آن روان کرد و محلی آن شهر را سنگ پزه های مینی و باقوت و دیگر جوهری بر کرد و یکسره  
 شهر و دیوار و تحت نصبی که ستونها از زر و برک و شاخ از زر و در جای شکوه با قوت و مراد بر نصب کردند فرمود و  
 دیوار های مکانات و دو کالین از زر و نقره آنها بسک و عظیم کلاک کرده بودند مطلقا ساخت و صورت جانوران خوش آواز  
 و خوش منظر بر رخسار زر و باقوت و جوهر تعبیه کرد و کرد اگر در شهر هزار ستاره از زر و جوهری ساخته و بچسباند این را  
 در ستاره مقرر کرد و انبیا و ائمه بنویست با سبانی بنانید و چون این شهر را بنا نازل و تصور باشد حکم فرمود که بر این نام شهر  
 قاکلیس می دوزند و شهرهای شهری را از باب از نذر و نذرهای زر و نقره در مکانات آن شهر بر تزیین میکنند و در بعضی شهر که  
 آب شیرین و در بعضی شرب و در بعضی شیر و در بعضی شهد جاری ساخت و با زر و دو کالین را نیز بر پاره های زر و نقره و طلا  
 بابل هر چه در صنعت را فرمود تا مشغول کار شود و انواع الطیر و حیوانات در مطلق مجسم ساخته فرمود که بر سر

از سر کار بادشاهی به تمام اهل شهری رسیده باشد در عرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت تیار شد بعد از آن که  
 فرمود که جمیع اسیران عظام بکمال نخل و ترنیز در آن شهر داخل شوند و سکونت ورزند و خود نیز با اتباع و چشم خود بر  
 دیدن آن شهر در کمال منجته و رعیت لوح فرموده بطریق استهرا و تسحر با و اعطان و پند گوینان میگفت که شمار  
 حصول همین بهشت را تکلیف نمی دادید که سر خود را پیش کسی خم نکنم و تذلل نایم اینک قدرت و ثروت من دیدید و  
 بی نیازی من مشاهده کردید گویند چون منصل آن شهر رسید مردم آن شهر جوق جوق بر آن استقبال برآمده و شمار روز  
 چهار بر سر آن ایستادند و در آنجا ایستادند و تحلیف می گذرانیدند هنوز یکده میسر و ن در دوازده شهر بود یک قدم درون که او از  
 تند از آسمان پدید آمد و همه خلایق را ملاک کرد و باد شاه تیر بر دروازه افتاد و جان داد و وحشت دیدن آن شهر بآن  
 مسفت و تلاش آن را درست ساخته بود و در دل برد و در بعضی از کتاها دید و شد که ملک الموت راحن تعالی پرسید  
 که ترا در قیض روح هیچ آفریده رفعت بهم رسیده است یا نه ملک الموت عرض کرد که بار خدا یا قیض روح دو کس مرا نهایت  
 رفعت و من گیرنده است اگر حکم قوی بود من هرگز اقدام بر جان گرفتن آنها نمیکردم کی ازان دو کس طفلی بود تو گویشد  
 که همه را و کشتن بر تختی از کشتی در دریای شور مانده بود حکم شد که جان مادر او را قیض کنم آتوقت مرا بحال آن طفل قوی  
 و انگیز شد که خبر گیر این طفل عزیز از درش نبود دوم بادشاهی که شهری را بحال آرزو بنا ساخته و هیچ شهری مانند آن  
 و دنیا ساخته نشده است چون برآید آن شهر قدم در دروازه نهاد حکم شد که جان او را بگیرم در آن وقت نیز  
 فطر چهره که آن شاه در دل برد مرا رفت اشد از حضور خداوندی ارشاد گردید که این بادشاه همان طفل بود  
 که او را به واسطه پدرش نادر و پدر باین جنت و وقت و ثروت رسانیدم و چون باین مرتبه رسید گردان از  
 فرمان بایچید و نگه ورزید و جزا خود یافت چنین گویند که آن منجته کشتی که این طفل بروی مانده بود به تخریک باد  
 برکناره دریا رسید که در این ده جامه شوی میکردند چون دیدند که طفل بر تخت همراه مرده افتاده است در دریا افتاد  
 و منجته را کشیده آورده و مرده را منقون ساختند و بچه را پیش مهرگان دران بردند مهرگان دران بچه خوش بود  
 و خوش قیافه دید فریفته شد فرزندی نداشت او را فرزندی گرفت و پرورش شروع کرد تا آنکه هفت ساله شد  
 آما زری یکی و غطانت بروی از بچگی خود را بود روزی بیرون ده همراه طفلان بازی میکرد که ناگاه شورا افتاد که  
 بادشاه میگردد و لشکر آمدن گرفت طفلان و دیگر از ترس نیت خورده گر بجنه رفتند و این طفل بجهت بر پیشی است  
 نظاره گذشتن سواری بادشاه و لشکر میکرد اما آنکه همه لشکر بآن گذشتند و پیادگان بادشاهی که عقب لشکر برای  
 افتاده پس مانده متعین بودند که منتن شروع کردند پیاده ازان پیاد و دید که کاغذی بچید به سر راه افتاده است

نقص ملک الموت



با من بود است معاویة بن ابی سفيان بن امیه را چنانچه در پیش علمای آن وقت مردم فرستادند که آیا در دنیا شهرت  
 که از زر و نقره ساخته باشند چنین و چنان وصف او باشد علمای آن وقت گفتند که آری در قرآن مجید ذکر آن شهر  
 آمد که اَرم ذات العِزَّة است این شهر را حق تعالی از نظر مردم پوشیده داشته است و آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم فرموده اند که یک مرد از آنست در آن شهر و آید سرخ رنگ کوتاه عد برابر و گردن او خال باشد و در طلب  
 شتر کم کرده خود را بآن شهر برسد و عجائب آنرا مشاهده کند چون معاویه بن ابی سفيان در عید الله بن قلابه ملاحتنه کردند  
 مطابق آنکه گفتند و آنندان مردی بهینست با مجاور او صفات آن شهر زیاده ازین قدر مذکور ننوان کرد که خود حضرت با لغت  
 با وجود احاطه علم بهیچ معلولات در حق او را نبیند که *التي لم يخلق من قبلها في الدنيا* یعنی آن شهر که هرگز پیدا  
 نشده است مانند آن شهر که می رود می زمین *وَقُلْ لَكَ دِينُ جَالُو الْأَصْنَفِ* لَوْ دِيعْنِي وَجْهٌ كَرِيمٌ و گاه در و با  
 فرقه شود آن فرقه که می ترسیدند رنگهای بزرگ وادی القری و فرقه شود انبای اعمام عادیان بودند که بعد از هلاک  
 عادیان با جمعی از اشراف و انصار المقدس مسکن گرفتند و از حقه وادی القری یکبار و هفتصد هموره در تصرف  
 داشتند و در هر هموره کوشکهای بلند بار و قبا و طاها از سنگ شیشه تصویر گل و دریا حیدر بنا نهاد و یکصد خانه و دو تنم  
 و تیش میدادند و بیت پرستی میکردند تا آنکه حضرت صالح را حق تعالی بر سالت نزد ایشان فرستاده و قصه ایشان را تفسیر  
 سوره و انشراح کو راست وادی القری نام شهر است که در طول و عرض غری هم چند که بسط است و در استان  
 و چشمهای بسیار دارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن شهر را با جمیع متعلقاتش بعد از فتح خیر تصرف کردند و چند  
 بیش حرارت و ایمنات بنیاد نهاده شود و آن را بحجر و لوح آن بود لیکن تخصیص کرد وادی القری از انجمن واقع شد که  
 این مکان نهایی هموره ای ایشان بود و با سر حجاز متصل و هنوز با و سچلاف حجر که اتصال آن بطرف بنام شیر است  
 و از حجاز و راست مردم حجاز را بحال آن که این بنی مطلع نبودند و نیز ویران و لوق و قناده طول بخومی بنما و در  
 سخی قبیله است و طول وادی القری هفتاد و دو در عرض بخومی هر دو برابر و فرعون کیدی که آنرا یعنی وجه کرد  
 با فرعون که صاحب چنان بود یعنی مردم را چهار سیج کرده تعذیب می کرد و چنانچه چند کس را از مسلمانان که بر حضرت موسی علیه  
 ایمان آورده بودند بهیچ طریق هلاک ساخت از انجمله جبرئیل نام که دار و غرضش بود و پنهان پنهان با حضرت موسی  
 علیه السلام گردیده بود و فرعون برین حال او مطلع شده او را با چهار سیج در زمین و بیخه هلاک کرد و از انجمله که زن جبرئیل  
 که شاطر و خیر فرعون بود نیز بر حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود و خیر فرعون برین با خبر اطمینان شده فرعون آگاه  
 فرعون آن زن را طلبیده گفت که از اسلام برگرد آن زن بر گشت فرمود تا دست پائی او را با چهار سیج در زمین فروستند

و ملاک کردند و از آنجمله حضرت انسیه زن فرعون نیز بر جنت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند که فرعون را کوفتیک  
 کرد و ای حضرت موسی علیه السلام قصد میکرد و بپند و نصیحت بازمی داشتند تا آنکه فرعون در غضب و فرح و کوفت ایشان را  
 با چوب ریج بربستند و بنگ آسید و وقت شدت گری افتاب بسینه ایشان گذاشتند و آنوقت حضرت انسیه  
 بابر و درگاه خود مناجات آغاز نمود که بار خدایا برای من خانه در بهشت بساز و از دست طالمان نجات ده حضرت  
 جبرائیل علیه السلام در رسیدند و روح ایشان را در بهشت رسانیدند و در خانه که از نواری برای ایشان ساخته شده بود داخل  
 کردند فرعون را بخواست و دید معلوم کرد که تن بی جان ایشان افتاده است مایوس شد و بگشت و آغوشی از مغفرت  
 گرفته اند که مراد از منجهای شکر است زیرا که بار لشکریان به معنی ریج است خانه های ایشان که خیره و مکرر است  
 به معنی ریج است و ای ماند و جانوران ایشان سپید شد و گاو و بقره میخوابیده میشوند و لذت شیرینان در دوان پیچ  
 اقتدر بخل می در زندگانه شهریان و در دوان زندگانه بخل ندارند و فرعون را لشکری های بسیار بود خارج از حدت سار  
 گویند که در شکر او رسم آن بود که امتیاز یک ساله از سال دیگر و یک نسل از نسل دیگر یک اسبان می شد مثلاً یک  
 سواران بخول می میزدند و شکیمن سواران غول دیگر و همچنین سواران اسبان الملق که کمتر از رنگ های می باشند  
 بیش پیش نسکو بطریق بر اول می رفتند عدد آنها هفتاد هزار بود از همین جا یکت لشکری های او را قیاس باید کرد چون از  
 بیان هر سده قصه که دلالت بر وقوع محازات جمیع کنایه و دران واحد در دارالاملا که محل خرافیت می کنند خارج شدند حالا  
 بیان میفرمایند که ملاک کردن این پرسه کرده قوی سکرش نه بنا بر طمع ملک مال ایشان بود چنانچه پادشاهان را و ملاک است  
 خود منظوری باشند بلکه بابر دفع طغیان و سرکشی ایشان بود زیرا که حال ایشان این است **الَّذِينَ جَعَلُوا فِي الْمَدَائِنِ**  
 یعنی کسانی بودند که طغیان و سرکشی کرده بودند در شهرها و تخصیص شهرها برای آن است که غالباً محل امن و امان و مقام حکومت  
 هر فرد از فرق نامی باشند و هر چند امکان ملک ظالم و ستمکار باشند و شهرهای خود را به اسب عدل سلوک می دارند  
 و اگر ظالم و تعدی بکنند و سحر او کوستان و لشکری که خارج از قلمرو باشند میکنند و این پرسه جامع یک شهرهای طغیان  
 و سرکشی می و در زندگانه **فَأَقِمْ وَفِئْتَا الْفَسَادِ** یعنی پس بسیاری کردند دران شهرها فساد را و بسیار کردند  
 آنست که هم عقاید اهل شهرها فاسدی کردند و هر ستم ظلم و تعدی و سلب مال را بچ می ساختند و ستم قتل و سلب  
 ستم عمل می آوردند پس مردم بر او میرفت و ستم آرد و ستم جان و مال بخلات ستم گران دیگر که بیشتر در  
 اطلاق جان و مال از ایشان میسرند **فَصَبَّحْ بِكُم مَّرْكَبَاتٍ** یعنی پس برانند باران ریخت بر ایشان بر و کافران  
 که بر او میشتاد و عام و جامع است چنانچه بر بندگان است بطلوعین نیز نیست و در بیت و تعالی مظلومین انعاما

میفرماید که انتقام واجب از ظالمان آنجا گرفته شود **عَذَابُكَ** و یک تازیانه عذاب را و در لفظ تازیانه اشعار بر آن است  
 که این همه عذابهای شدیدی که مانند باران برین بر سر گروه نازل کرد نسبت با آنچه در آخرت مستحق آن شده اند و بر ایشان  
 میباشد حکم تازیانه دارد نسبت به بیشتر از مجموع لفظ **عَذَابُكَ** و منوط معلوم شد که برای عذاب دو استعاره فرموده اند اول باران که  
 لفظ صبت ترشح است دوم تازیانه که لفظ سقوط تصریح بآن قدر عبارت واحد و استعاره را جمع فرمودن این کلام شد  
 است در کلام بشتر یافته نمی شود و چنانچه در آیه **فَاَذْقُمُ الْعَذَابَ لِبَاسٍ اِجْمَعٍ** مذکور است و نکته و تخصیص آوردن این قصه  
 آن است که استبعاد انتقام و مجازات جمیع کثیر در اذن تو ام یا بجهت آن میباشد که آن جمیع کثیر در نهایت ترس و خوف و  
 اند که هیچکس تاب بقا دست آنها ندارد و بر آن موقع این استبعاد قصد شده و عاودن فرمودن بجهت حسانت مکان استوار  
 قلعت و بر کن این استبعاد قصد شده و ارشاد شد یا بجهت کثرت انبوه افزونی لشکر و بر آن موقع استبعاد قصد فرعون باید  
 و باید نذر در هر قصه بطریق اجمال بگوید و لفظ که مشعر بوجه استبعاد بود ارشاد نمودند حالا مضمونی را که برای آن مضمون قسم  
 پنجگانه در قصه آید گانه تهید شده بود و ارشاد میفرماید که **اِنَّكَ لَبِا كَرُحْمًا** یعنی پنجگانه ثابت شد که پروردگار تو  
 البتة در کبریا گاهت مانند کسی که بر سر راه پنهان نشسته احوال گذرندگان می بیند و میداند که فلانی چه قسم گذشت و چه کرد و فلانی چه  
 آورد و چه برد و وقت مکافات بر طبق آن عمل آورد پس حضرت حق تعالی که در دنیا انتقام میفرماید محض برای استیغای اعمال  
 خیر و شر نیست که تا انقضای نوع انسانی آن استقامت صورت نگیرد که از اعمال نیک بپاینها غافل است یا از راه بی پروا  
 انتقام مقصود ندارد پس اینهمه افعال است افعال نیست و بیشتر این کینه گاه و انتظار در حق بندگان از بهت دادن و ندان  
 مال عزت و جاه و نعمت است تا ببیند که در صورت دادن مال و جاه و نعمت شکر میکنند و از اندازه حد خود قدم بیرون نمی برند  
 یا راه کبر و فخر می پرورند و طعنان سرکش می دهند و در صورت ندان مال و جاه و نعمت نیز می بیند که آیا کفران نعمتهای  
 میکند و خرج و تسخیر بینماید یا صبر پیش گیرد و رضا بقضا شاعر خود می سازد لیکن این کینه گاه است و این انتظار  
 غیر از این حق تعالی و پیغمبران و صدیقان را و اولیا و عالمان را بانه هیچ کس نمیداند و بنی آدم که از  
 کیفیت معامله غیب غافل اند هرگز این سر را نمی شناسند و بطاعت و نعمت و مال و رفیقه می شوند و از ظاهر هر قدر  
 شکر و خیر و شکایت میکنند و اما بعد که در دنیا چه میفرمایند **فَاَمَّا كَالْاِنْسَانِ** یعنی پس اما آدمی از بین معامله پنهانی غافل است و  
 دلیل غفلت آنکه **اِذَا مَا مَلَكَهٗ رَبُّهُ** همچون امتحان میکند او را پروردگار او که در کین گاه است بدان حال **فَاَكْفُرْ**  
 یعنی پس غرت می دهد او را بسبب حاجی که از دادن مال حاصل شده و **وَلَعْمَ** یعنی و در نعمت دارد و او را از  
 مال سبب حصول بر نعمت است **فَيَقُولُ رَبِّيْ اَكْرَمَنِ** یعنی پس میگوید که پروردگار من مرا عزت داد



بی آنکه جقیقت کار پی برود بداند که این همه امتحان است از کمال الهی ماسون توان بود و غریب نتوان خورد که چون در ادراک حال  
 عزت و مال داده اند در آخر حال نیز مناسب این لعل خواهند آورد بلکه مقدمه هنوز در پرده احتجاب و اختفاء است اما  
 مَا أَتَلْنَاهُ یعنی اما آدمی چون امتحان می کند او را پروردگار او بفقر و بی باگی فَقَدْ رَعَىٰ عَلَيْهِ رِزْقَهُ یعنی  
 پس تنگ کند بروی رزق او را اگر چه بعد رحاحت ضروری که بپایان مربوط است میسر آید قَبْلَ أَنْ يَهْتَمُّ بِهِنَّ  
 یعنی پس میگوید که پروردگار من ذلیل ساخت مرا بی آنکه پی جقیقت کار برود بداند که این همه برای امتحان مسکون  
 من است و هنوز مقدمه عزت و ذلت در پرده اختفاء است انی بسا فقر که موجب عزت آخرت گردد و بسا دولت و مال که  
 موجب حسرت و وبال در آخرت شده و پس بر این برای مال دنیا غرض شدن و در هر دو صورت نعمت و بلا معالیه غیب  
 که امتحان و آزمائش است نه فهمیدن دلیل غفلت عظیم است از مصنون ان ربک لیا لمصلحتا بقاتی ماند و اینجا خبر سوال که جواب  
 آن ضروری است اول آنکه لفظ فاعلا کفر یعنی آید و کلام اما در لغت عرب بر تفصیل محلی است که در کلام سابق گذشت باشد  
 درین کلام آن محل کجاست و تفصیل با چه چیز تعلق دارد و جواب این آنکه کلام محل مصنون ربک لیا لمصلحتا است زیرا که  
 از آن مصنون معلوم شد که پروردگار عالم در صد آزمون امتحان است و از احوال بندگان غافل نیست این قاطع است  
 که بندگان نیز خبر دارد و پر حذر باشند و غافل نشوند لیکن آدمی در غفلت گرفتار است و بیان غفلتش در هر دو صورت عزت  
 و ذلت و دولت و فقر تفصیل آن مصنون شد و این تفصیل را بران اجمال لفظ فاعلا فرمودند و دوم آنکه در جانب ابتلاء  
 فاعلا فرمودند و از زبان بنده نیز فاعلا نقل فرمودند و در جانب ابتلاء فاعلا فرمودند و از زبان بنده فاعلا  
 نقل فرمودند و تغییر این اسلوب چه نکته است جواب این آنکه تنگی رزق در حقیقت سبب امانت نیست پس فقر را امانت گفتن  
 کمال بنده غافل است در مطالبی واقع زیرا که بسا اوقات فقر ظاهری سبب صلاح معاش و مداوندن می شود بلکه سبب عزت و جاه  
 نیز می گردد و چنانچه در جاه از او لیا که در فقر و بی باکی گذرانیده اند مشاهده محسوس است و دولت و مال و حقیقت سبب فقر  
 است در غالب احوال که سبب عزت آخرت نباشد و بهر صورت بطریق در دنیا بهتر از خسران دنیا و عاقبت است معابر این کلام لفظ  
 فاعلا در این جا فرمودند و سوم آنکه اصل کلام چنین معلوم شود که فاعلا الانسان فیقول ربی اگر من اذا ابتلاء فاعلا و اما هو  
 ربی اذا فاعلا ابتلاء فاعلا علیه رزق قبل لفظ فیقول خبر مبتدای است در هر دو جا و اما اذا ابتلاء ظرف لفظ فیقول است و در کلام  
 اول اما را بر انسان داخل کردند و اما را بر اذا ابتلاء که ظرف لفظ فیقول است آوردند و درین تفسیر نکته است جواب این آنکه در حقیقت  
 اما ظرف داخل است زیرا که از آوردن لفظ اما تفصیل انسان منظر نیست بلکه تفصیل ابتلای او بدولت فقر و در فقر اولی که لفظ  
 انسان متصل با او است بر این معنی که سابق مذکور شد پس لفظ بمعنی اصل کلام را چنین باید فهمید که اگر

۱. آنکه ببالصدا و الانسان غافل عن ذنوبه کلمات الحالتین فاما اذا ابتلاه ربہ فاکسبه و نعمه فيقول ربی اگر من و اما  
 اذا ما ابتلاه فقد عینہ بنوعه فيقول ربی فاما ان یمن به بلکہ اگر تامل عمیق کرده شود و دنیا و تفصیل بنظر است آید آنکه الانسان  
 منو غافل عن کون ربہ بالصدا و فی کلمات الحالتین ۲. دوم آنکه اما فی حاله لا ابتلاه بالنعمه و المال فاما فی النعمه یا النحر  
 و اما فی حاله لا ابتلاه بالفقر و الضیق فلا یلتفت به بالصبر و لا بدیرنی ان ربہ بترقب لاجازة علی ساعه ۳. جو تفصیل اول  
 مقصود و بالذات بنوعه الانسان اذ ان تفصیل در صد این تفصیل افزونند اشاره باشد باین تفصیل و تفصیل دوم را بنسبت  
 و از دو سبب است اندر آنکه مقصود بالذات بود و دانشد اعلام چهارم آنکه انکار مذمت انسان بگفتن به اگر من و اما من به که ازین  
 کلام مجاز نظام مستفاد میشود بر چیز متوجه نیست حال آنکه انسان بی چاره در بگفتن صادق است چنانچه در جانب کلام  
 مطابق آن خود هم ارشاد فرموده اند لیکن مطابق واقع است زیرا که فقر و تنگدستی معاش بیشتر اوقات موجب ذلت و  
 امانت در نظر ظاهر میان سیر و دنیا بگفته اند که در فقره الدنيا بالمال و فقره الاخرة بالاعمال و بدو جانش آنکه انکار مذمت  
 بگفتن اگر من و اما من نه انسان چیست است که مطابق واقع نیست بلکه از انجمن است که بنده در دنیا کار و اما نیست نباید  
 گرفتار شده از امتحان و آزمائش که در پرده اکر ام و اما نیست مستور و مخفی است غافل گردد و حقیقت اکر ام و اما نیست را که در  
 جز انظر خواهد گرفت نمی داند و سوا می اکر ام و اما نیست و بیاد می اکر امی و اما منی تصور نمی کنند پس بنده بتأمل بطل ناقص  
 است که زینتر کند و را شکر میداند و در دوزخ بدو که سراسر در حق او نافع است زینتر بندارد و انکار و تو بیخ تصور  
 فهم است که انکار از حقیقت بصورت می نماید و از باطن لطایف بر خیزد آنکه منی ابتلا موافق عرف و در فقر ظاهر است و در  
 دولت و اکر ام ابتلا چه معنی دارد و بدویش آنکه ابتلا در لغت بمعنی امتحان و آزمائش است و چنانچه در فقر آزمائشی است  
 که صبر خواهد کرد و دولت نیز آزمائشی است که شکر خواهد کرد یا به سبب با و نوشیدن بنیاد شستن است ۴. اگر  
 بدوین بوسی است نگر می مردمی چنانکه ابتلا در اینجا بمعنی لغوی است نه بمعنی عرفی و چون از بیان تفصیل حال آدمی در  
 هر دو صورت دولت فقر فارغ شدند حالا او را برادران کردن حقوق مال دوازدهم شکر زجر و تو بیخ میفرمایند کلام  
 یعنی مقدمه چندین است که بدادن مال و جاه و نفی شده استحقاق بزرگ خود و در خواستی تعالی بفرستند و نعمتهای او را  
 در خصایص او صرف نه نمایند چنانچه بنما آدمی کنند **لَا تَكْرِهُنَّ أَنْ يُقَالَنَّ لَكُمْ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** یعنی بلکه شما عرض کنید  
 بشیر حال آنکه خدا تعالی شما را جاه و عزت برای آن داده است که مردم جزین را عزت و سید خصوصاً تنیم که حساب  
 بشیرش از هر طرف جمیع دارد و چنانچه مال زیاد را برای آن داده است که گدایان بی توانان بل نمایند و شکم آنها را سیر  
 کنید و شما ای کار نکنید و **وَلَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ** یعنی و شما دیگر را تقلید نکنید و کسی که بگوید بخیر اینان

که دیگر از مال خود داد و نپذیرفت است یا غیر اینست یا باینکه می کشند زیرا که و کما کلون الترات  
 اکلاکما یعنی و بخورید میراث پدران خود را خوردن بی استیلا و سلب هر چه و فرق نمیکنند در بیان حق خود که  
 حلال است و حق شرکائی خود که حرام است پس تبه بهشت سالکتر از تبه فهم جانور این که علف خود را اول بومی کند آنچه  
 در دفع منفعت و مصلحت خود می بیند می خورد و الا می گذارد اگر کسی گوید که مرانه مال خود است که میم و مسکین از آن  
 بهریم و نه ما سزاوارد بخود میراث یافته ام که حق شرکایان خود را خورد و به ما شرم در جواب گفته می شود که و یحییون  
 المال حیثا جمعا یعنی دوست میدارید مال را دوست داشتن بسیار بر چند لای در دست داشته باشند بیکدیگر باری  
 شکر کند و مال است اگر بدست شما افتد همان کنید که دیگران میکنند از لفظ ما معلوم می شود که فی احوال و مصلحت و تعلیق و تلبیکه  
 دفع حاجات ضروری تواند کرد و مومنیت زیرا که تعالی نظام عالم بان مقرر است آنچه مومن است آن قدر است که بیا  
 از حاجت است اکلاک یعنی چنین بناید فهمید که خدا تعالی از اعمال نیک و بد بندگان غافل است تا مجازات بندگان  
 بر اعمال ایشان مقصود ندارد بلکه تعالی در کمین گاه است و منتظر آمدن وقتی است که حکم تعالی مجازات ابدان  
 وقت مقرر و بیان آن وقت این است اذ اذکت لاضرده کما یعنی و فیکه که گفته شود در بین گوشتن  
 بسیار آنکه ریزه ریزه شود کوه و غنبدی و پستی زمین هموار گردد و این علت سبب است زلزله خواهد بود که در وقت قیامت  
 پیدا خواهد شد و سبب آن زلزله در گمان از قبرها خواهند برآمد و سبب نفخ صور و اعلان متصل خواهند شد و حواء  
 سرکاف یعنی و بیاید بر و در کار تو یعنی بصفت جلال و قهر تجلی فرماید و متوجه مجازات بندگان شود و الملك صفا  
 صفا یعنی و بیایند فرشتگان صف و فرشتگان هفت آسمان هفت صف باشند و حاملان عرش صفی دیگر و علی  
 بذا القیاس و حی یومئذ یجهت بهم یعنی آورده شود آن روز و چنین هم را و از آن ظاهر کردن است  
 چنانچه در آیه دیگر فرموده اند که و برزق الجحیم یوس و در بعضی ادایات آمده است که هفتاد هزار فرشته و فرخ را از  
 مقام خود بهشتا هزارها کشیده جانب چپ عرش عظیم بنایند و چون دو بیت سال راه از موقوف حساب رماند شراره  
 بیرون اندازد و آواز غریبان اوزان سافت گوش اهل محشر برسد و آن وقت تری عظیم بر سر حاضران آن هیچ مستولی  
 نشود و پیغمبران از سار و کرسی فرو آیند و خلائق همه بر زانوهایش نفسی نفسی گویند یو صید کنید کس لا انسان  
 یعنی در آن روز پند خواهند گرفت و یاد خواهند کرد آدمی که آنچه پیغمبران نصیحت کنندگان میگفتند که جزای کرد و شکستید  
 حق است و قیامت آمدنی است راست است درست بود زیرا که اسباب مجازات همه جمع شود و زمان غایب مثل و تیغ کمال  
 بپولناکی حاضر و بیادگان برای گرفت و گیر و بند و کشت و مثل فرشتگان در کثرت بی شمار و خود و حاکم فانی

حضرت رب العزت کمال سلطت و جلال متجلی در زمین که مسکن و مقر اجساد و ارواح بود هر چه بر مردم و در مردم شد و حاکم  
 گردید و مانده و نه قلعه محکم و مکان حصین در آن نظری آید لیکن یاد کردن آنوقت هیچ سودمند بخانه پذیرانند و آن  
 که **الذکی** یعنی وجه خائیه میکند او را و آنوقت پند گرفتن و یاد کردن زیرا که آن روز روز غلبه است و روز جزا  
 است امروز پند باید گرفت تا در آن روز بکار آید و الا غیر از حسرت و ندامت که استخوانی عذاب است هیچ بدست نخواهد  
 آمد چنانچه فرماید **يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ حَيْثُ كُنْتُ** یعنی خواه گفتم آدمی که ای کاش من پیشتر در آنجا بودم  
 زنده گانی خود چیزیکه ذخیره میشد از مال و اعمال بیک مثل ایمان و طاعت و این حسرت و ندامت تر از عذاب جسمانی خواهد بود  
**فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا** یعنی پس در آن روز هیچکس عذاب نخواهد کرد مانند عذاب خداوند آتش و نه موکلان  
 آتش و نه مار و نه کرم و نه در آتش خواهند بود زیرا که عذابی که ازین نامی آید عذاب جسمانی است و عذابی که حق تعالی روح را  
 تقصیر و از راه حسرت و ندامت خواهد فرمود عذاب روحانی است و عذاب جسمانی را با عذاب روحانی هیچ نسبت نیست  
**وَلَا يُؤْتُوا نَفَقًا أَحَدٌ** و مقید نخواهد کرد مانند مقید کردن خدا هیچکس زیرا که موکلان و ذریع هر چند بطریق و در غیر  
 و بند کردن در دوازده پوشیدن سر پوش آگناه گاران را مقید کنند لیکن عقل و خیال ایشان را مقید نشود و عذاب و عاقبت  
 و خیال است که التفات بامور کثیره بیناید بعضی آن امور از بعضی دیگر حجاب میشوند پس در عین مقید شخص را وسعت التفات عقلی و  
 حاصل میشود برخلاف آن کس که حق تعالی عقل و خیال او را از التفات بامور کثیره باز داشته باشد و نسبت یک چیز را  
 بنهار متوجه گرداند که آن قید بنظر آن مرتبه از فیو بدنی سخت تر میباشد و آنگاه بنامین و سودایمان را در عین سیراب و محو ضیق از  
 و هم و خیال بهم می رسد که آن همه عرصه فراخ در نظر آنها تنگست از حلقه خاتم می نماید و تسکین یافتن اذ کان قلب المرء فی الامر خاضعا  
 من تسعین حب السابغ بعضی تارهای معتبر و لا یعذب الا بوقت را بصیغه مجهول خوانده اند و درین صورت معنی ظاهر است یعنی  
 عذاب کرده نشود مانند عذاب این غافل هیچکس و بند کرده نشود مانند بند کرده شدن این غافل هیچکس زیرا که آگاه گاران دیگر  
 هر چند در ملک گنان بودند اما از آن روز غفلت نداشتند و احیانا ترس آن روز و خیال ایشان میگردد مثلث چون آن روز را به  
 چند آن مبتلا شود و بهوش نشوند که از سابق بیم آن داشتند و در حق آن اطمینانی نداشتند و در عذاب بند ایشان نسبت بکسان  
 جز تحقیقی نیز حاصل شود و در آن روز بر هر کس که اول و بعد هر چه را از نیرکان و بدان اضطراب فرغ لاحی گردد و مطلقان  
 نیرکان را تعلی بخشد و هم از رسد که **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** یعنی آن جان آرامیده ای که التفات بغير آن  
 نداشتی را بگویند شدن زمین و دیدن صفهای ترشنگان و شدن آن روز بر هر کس که در آن روز است **ارْجِعِي إِلَىٰ**  
**رَبِّكِ** یعنی باز گرد بربوبی پروردگار خود که در این راه مشهور و مستغرق بودی و بهما سوی التفاتی نداشتی را ضیعت خست

در آفتاب که خوشوقت شود به تجلیه جلال شهودی حق در پسند کرده شده بطور آمار جمال جلیل مطلق در تو قاضی خلیه  
 فی عبادتی یعنی پس اخل شو در زمره بنندگان مقرب من که در مقام دیدار مانند و متوج اند و این اعلای مراتب سعادت است  
 و ادخلی جنت یعنی دو اخل شو در پیش من که آن مقام استغفار لذات حسی است از ماکولات و مشروبات و  
 منکوحات و ملبوسات و ساکن طیبه این اعلای مراتب سعادت جسمانی است رزقا اعدا لغزبا السعائین درین جایگاه است که  
 نفس انسانی را در قرآن مجید به صفت موصوف فرموده اند اماره و لوازمه و مطمینه آثار کی صفت نفوس کافران گناه  
 گاران است که از کفر و گناه باز نمی آیند و نفس ایشان هر وقت بخار می یابد میفرماید و لو اکل صفت نفوس گناه گاران است که  
 بر بدی خود ندامت نمی کشند و بعد از ارتکاب خود را بخود ملاصقت کنند که چرا کردیم و چرا کردیم و مطمینگی صفت نفوس انبیاء  
 اولیا و صالحی است است که در ایمان و طاعت و ذکر و فکر حق الطینان دارند و کشاکش دواعی و خطرات معاصی ایشان  
 زاحم حال و مکر و دانات نیکو و بعضی گویند که اگر کی صفت ذاتی بر نفس است که در وقت غلبه شهوت و غضب محکم عقل و  
 شرح ظهور میکند و لو اکل نیز صفت بر نفس است و تنبک بعقل و سرع رجوع می نماید و غیره و شرار می دهد و الطینان نیز صفت  
 است چون نور ذکریه سبع فوی متولی میگردد و حضرت امام حسن رضی فرموده اند که به نفس ثواب قیامت و آیه باشد و خود را  
 ملاصقت کنند که اگر طاعت کرد و بپیرایش نکرد و بدو اگر صحبت کرد و بپیرایش نکرد و در چند صفت این نما و بشارعت منکوحه و غیره است  
 بر ذریاست خواهد شد اما نمونه آن در وقت مرگ هر مؤمن ظهور نماید چنانچه از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مروی است که از آن حضرت  
 صلوات الله علیه که چون مرد با ایمان اجل می رسد بر سر بالین او فرشته ای نیک منظر خوش لباس محط بدن می آیند و میگویند که ای  
 جان که رسیدی به راحت و آسایش برون آئی که از تو خدا تعالی خوشنود است جهان بومس ابتداء می تمام بیرون می آید و عالم  
 از بوی خوش او معطر میگردد و فرشته گان او را در جامهای حریص معطر میگیرند و در دوازده ای آسمان گشاده می شود  
 و در بانان آنجا را گویان استقبال میکنند و بر او آمرزش میجویند و او را از زیر عرش می بردند تا حسمان تعالی را سجده کنند  
 حضرت میکائیل را فرمان می شود که آن جان را در مقر جان باموسان نیکو کاران برده و داخل نماید و گویا و فرج گرداند  
 تا راحت و آسایش یابد و برسد و او را گویند که با آرام خیم مانند خود کن و اگر کسی بدخواه باشد بکشد و بر عکس این محال است  
 کافران واقع شود سورۃ البلاء کی است است دو و آیت هشاد و دو و کلر صد و سی و یک حرف این بهر طریقه  
 از انجبت نمیده اند که در اولش قسم ششم که مضطرب خورده اند و بعد در لغت عرب شهر را گویند و ملاحظه حال آن شهر در آن وقت که وقت  
 قسم خوردن بود دلیل ظاهر و بران با هر است بر آنکه آدمی را از تحمل مشقت و رنج و در دنیا یا در آخرت چارست زیرا که  
 این قسم بهر عظمت مجمع چنین مشقت باشد شهرهای دیگر بالادلی از مشقت کشنده خالی نباشند و انسان چون مدنی الطبع است

نمایان این احوال نفوس انسان

بدون شهرکوت نمی تواند کرد و هیچ شهر محل راحت نیست مگر باج گنجی بدهد و بی دام نیست و عظمیت شهر  
که بوجوه بسیار است از آنجمله آنکه محل حرام الهی است و مقام امن و مرجع خلق که در هر سال هزاران هزار کس از دیار  
بعیده و بلاد دور دست قصد آن میکنند و حاجی و ادعی و نسک عده است که حج و عمره اند و اول بنایابی دنیا است  
و قبله عالم و مقام حضرت خلیل علیه السلام را اینجا است بالا تر از همه آنکه مولد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است و با  
وحی بر آن جناب از جانب خدا و وجه ربط این سوره با سوره الفجر آن است که در آن سوره تاکید بر عزت و حرمت و شکست ناپذیر  
و خود را بنده طعام میکند و محبت مال مذکور است و درین سوره نیز همین مضامین منظور و نیز در آن سوره ملاک که در کتب  
اقویات است آن ملاک که در است مثل عاد و ثمود و فرعون و درین سوره نیز تو بیخ بر کافری است که بقوت خود نماند و شکست خورد  
و هیچ کس اینجا طاعتی آورد و سبب نزول این سوره آنست که کافری بود و در قریش نام او کلمه ابن اسید پهلوانی قوی کل بود و او را  
و او را ابوالاسد گویند داده بودند و قوت بسیار بر تنه بود که پوست گاؤ عکاخی را زیر قدم خود میداشت و جماعت نیز  
سیگفت که این پوست را از زیر قدم من بیرون کشید اینجا که قوت خود صرف می کردند و آن پوست باره بار می شد  
و از زیر قدم او جیش نمیکرد چون آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم او را دعوت به اسلام کردند ایمان نیاورد و عثمان و ثروت گفت  
که تو مرا از زندانی می ترسانی که همگی نوزده موکل دار و آنها را بیکدست چپ کفایت نمواند که در کفایت که بر سر علی است و نیز  
مرا باغی میفرستد و من در شادی و مروت با مالهای تو بر تو خرج کرده ام اگر آن مال را شمس کنی آن باغ من شود و  
باز یور و پیرایه و دشمنان را و آنها را در برابر آن بیخ نمایند و جواب این سخن آنحضرت حق تعالی این سوره فرستاد  
و مضمون این سوره آنست که ادعی را بر قوت بدن نوزده و کثرت مال و علو نام و جاه غره نباید شد و اعتدای خلقت را  
تا غایت موت بر نظر باید داشت چه قسم شداید و پیش است که طاقت تحمل آن بی اعانت الهی بدین نیست و مال اوقی  
نعمت توان آنست که در نعمت آنحضرت بکار آید و الا نام و جاه و دنیا چون آب سرب نقش بر آب است +  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ یعنی سوگند من بخیر و بدین شهر و بلاد  
اصل معنی نفی است و درین جای برای تاکید قسم آورده اند چنانچه در لغت عرب بسیار استعمال است که در مقام تاکید قسم  
این قسط را می آورند و چه بنامیدن تاکید ازین قسط آنست که قسم من بر این سخن منجورند که آن سخن کسی منکر باشد  
پس ازل بیکلامه انکار منکر را نفی می نمایند بعد از آن بقسم اثبات مطلب خود می کنند پس کما سطلت و وثبات  
می شود و ابطال التیض و اثبات صریح اگر قصد قسم فکر کنند اثبات مطلب بیک سو خواهد شد لهذا آوردن کلمه نفی موجب تاکید شد  
تبعی از علماء گویند که مراد از قسم است یعنی حاجت قسم بر این مطلب است که بر ظاهر است و بعضی گفته اند که این کلمه دال بر است

بزرگی مقسم میگردد یعنی آن چیز بالاتر از آن است که بر این مطلب سهل بماند قسم توان خورد و در هر دو صوت کنایه است  
 ثبوت مطلب است یا دعائی ظهور آن بر زمین رویت را کید ثابت شده و چون مطلب قسم است که خلقت آدمی را از ابتدا  
 تا انتها و شقت و رنج است باین شهر که شهر که است قسم خوردن نهایت مناسب این مطلب است تا رفع نذر زیرا که شهر که  
 اصل تمام زمین است که اول بر روی آب همین نقطه پیدا شد و بعد از آن از آن نقطه تمام زمین پدید آمدن کرده گسترش یابند  
 زمین اصل ماده انسان است پس اصل الاصل و چون محل شقت و رنج باشد و از آنجا توقع باشد داشت که از شقت و رنج  
 خلاصی یابد و این شهر که این شهر که این شهر که این شهر که این شهر که این شهر که این شهر که این شهر که این شهر که این شهر که  
 اصلاً قابل ذراعت نیست و آبها شور و دریاها مسطح زمین و بسبب سنگ لایخی کردن چاه در آن شود و پس قحط آب و غله و دام  
 ساکنان آن چهار بالاحتی است و موضوعی واقع است که اقارب تمام را که دو ماه جزا و سلطان است متصل سمت ارس  
 آنها چپ و راست باشد و موجب حراق عظیمی گردد و سبب انعکاس شعاع آفتاب از کوپستان شبانه شدت گردد  
 میشود و موم و ملک و دوز و دایان حیات بی برگی و بی توانی مسکن عیاشان جهان خوش طبعان روزگاری تواند شد و لهذا از  
 قدیم الامام باو شایان دوی الاقدار سیرایون آن ملک شسته اند و از آنجا که از فکر و خویشتن و هر که تصدیق کان می گذرند و بیست  
 خالصت یاری می کنند جز از اسباب تفریح و خوش گذرانی هیچ چیز ندارند و در غریزات آن تمام مغفله شقی و رنجی که کشند  
 در بحر و هم در بر بطن هر دو میزد است و این همه که مذکور شد اسباب شقت و رنج دنیاوی و از انکسار عاقلان قبل از وجود  
 با وجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متحقق بود و چون ثبوت اینان واقع شد و گفت و شقی دینی پس عظیم  
 رود و اگر جماعه از اهل آن شهر باینان که دیدند و ندیدند باطل آنها و اجداد خود را ترک و از وعید و تنبیه آن گذارند و در غرض  
 مخالفت و شقاق و منازعت و جدال بپایند و کافران بقتل و اندامی آن جماعه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کلم  
 بستند و اوقات سکنت آن شهر بسبب این واقعه مملکتی رنج و شقت گذشتن گرفت هر روز و هر تمام جانبدار و یار و  
 یار و دوست شغلی بود و اشاره باین شقت و رنج تازه درین عبارت میفرمایند و انت حل بهنا الیله و  
 یعنی سوگند من باین شهر و در وقتی است که تو فردا صبح درین شهر چه بسبب نزول روح تو درین شهر هم این شهر را شست  
 و بزرگی افزود که شرف المکان بالکین و هم اسباب شقت و رنج دینی زیاده گشت و مردم آن شهر در الکبریا که در شکل  
 و اندامی بهتر ازین خلق اند است که قرار شدند در حرمت حرم را که بیاس آن جانوران مودعی را نمی کشند و در حقان  
 خا بر دار دانی بریدند و مملکت حواصت داده مخالفت آن عقیده شدند و در آنوقت غلظی که از سکنه آن شهر موقعی می آمد  
 از ایندهای و دو آدم ما آن در از بیکس موقع نیامده باشد پس سبب نفوذ آن قید یعنی وقت حل این البلد

یعنی این قسم را کمال بشکلی با سبب هم رسیده و چون درین قسم و مناسبت آن با سبب نوعی از غرض و نفع بود که بعضی  
از کلمات آن می توانند دریافت قسمی دیگر عام فهم نیز مذکور شد و در کتب و کلام و ما و لکد یعنی قسم برانده و قسم  
پانجمی زاندا و را که هر دو در کمال مشقت و رنج گرفتار اند زیرا که زانده را بر اول تحمل حمل و سینه فرگی  
طعام و دروزه باید کشید و بعد از آن بر پرورش طفل سختی و رنج باید دید و آنچه میسر بد اول و را در یک  
رحم بکمال عجز و ضعف باید گذرانید بعد از آن برین سخت سراسی کافی با انواع آلام جسمانی و روحانی مبتلا باید بود  
و لکن گفته اند که گریه طفل در ساعت تولد اشاره بهینست که درین جهان گریه آن خواهد گذرانید و نعمت قبل  
لما تولد فی الدنیا من ضر و فناء یکون کما ان الطفل ساعة یولد و الا فاما لیکنیه منبها و انبها لا وسیع مکان فیه انما  
و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از ولد آدم علیه السلام که سیمیه مشقت از پیشت برآورده شد و نعمت دیده و سیمیه  
را از سبب کردند مراد از ولد دیشت و است که در عمر خود غیر ازین از سخت اندیدند و فصل و اصل  
نموده با کمال حسرت و افسوس شنیدند و ازین هر دو جنس قسم ثابت شد که اصل تر آنی آدمی نیز تحمل مشقت  
رنج است و اصل آبی آدمی نیز مورد مشقت و رنج حال برین لیل و لول استغفر ساخته می رسد مانند گفته  
ساخته انما انسان فی کسبه یعنی هر آینه باید اگر دیم آدمی از مشقت و رنج چه اصل آدمی در عالم  
زیرین که است و اصل او در عالم آب غنچه آدم علیه السلام و هر دو در مشقت گرفتار و کبر درین جان فیه باید خواند که  
معنی مشقت است که بدلیل بر آن معنی هر گاه است نیز مشقت از زمین است زیرا که در بدن آدمی باور و چنگیزی و نه است  
در آوردن غذا و مقنن آن و تقسیم آن مشقتی کشد و دیگر اعضا بر قه بیه دو و متصرف می شوند و اگر  
مشقت و رنج آدمی را بتفصیل بیان کرده آید دفترهای طویل ضعیف یا با اجلا این قدر باید داشت که اول  
خفتن آدمی را خدا در چهار گانه سیرت و برودت و رطوبت و یسوست است این هر چهار در خارج و استیلا  
خود میخوانند و در سیم رقی اعتدال و می باشند و پیوسته در کشاکش این چار زداست و باز چند گاه مجوسندان  
رحم است و چند گاه دیگر بکمال عجز و ناتوانی در گمراه مرده ارفاء و نه زبانی که مافی الضمیر خود را بیایند و نه دست یا  
خودش و این طلب کند باز در بدن ندان رنج گذشتن بسیار می گردد باز و کتب نیز تاویس و جومی کشد چون عقل  
گرفته شد کشاکش کن کن فاد و در انواع رنج و طالع و طبع و در گاهی نیز و قوه شتونی بهیمة از دلیل بناد و کفر  
میکنند و برای معیشتش را می گرانند تمام رنج و تعب را و با تشو و عسار و محبت چند فاعل مجوسندان  
و بهیچ چند دانه او را دنبال خست گام میدواند و گاهی از نوران قوه غضبیه شمار سبله و زنده اندازد و نفرین خلوت





است باطنی او آگاه باشد که گنجایش بود کمال بجای می آید که در مقام ربی لا رب الا رب و عالم السرا و الخفیات و  
 دانی حال استقبال زبان بفرستد و اگر او را که کفر و جهل انکار و بدین او تهاست کند و جواب آن حق تعالی  
 چنین بفرماید که **لَا تَجْعَلْ لَكَ عِشْقِي** ایانکه دانیده ایم ما برای او و چشم تا به چشم او ببیند و هر که غیر خود را نیایی  
 بخشد و حساب بنیای هر انجام دهد و در چشم در بنیای تصور داشته باشد و اگر بدین مزار اسلام دارد و گویند آنچه  
 در دل من است از غیبات او را کسی نمی تواند دانست در جواب او میفرماید که **وَلِسَانُكَ وَشَفَتَاكَ** یعنی  
 ایانکه دانیده ایم ما برای او یک زبان و دو لب که قدرت اظهار را فی الضمیر دیگران را بخشد و باشد و چه قسم برای  
 الضمیر نگری مطلع نشود و فایده زبان و آدمی ظاهر و باهرست که آنچه گفتن و اظهار را فی الضمیر بخردن بهاست  
 و فایده در صحبت چیز است اول که بدین تیره و اندان از مسوئه قاتل اند و غیره دوم پوشید این سخن را که جانوری  
 یا نفس خاشاکی در آن برود سوم پوشیدن دندان که دامان آن بهانه است بدین است چهارم ادا نمودن بر سخن  
 گفتن چه حرف غرضی مثل یاد و آوردن شفتین نمی تواند برآید و در حرف دیگر نیز دانهها ضرور است پنجم در طعام خوردن  
 و آب نوشیدن نیز استعانت و فکاییدن و فرو بردن بر یافتن فاصله با آنها ضروری است ششم دیدن دینی و دیکه الا  
 نفع کردن منفعت اینها ظاهر و باهرست حکما سی دقیقه شناس چندین گفته اند که حق تعالی با آدمی را و چشم و یک زبان  
 و او را اشاره باشد بلکه گفتن او کمتر از بدین می باید زیرا که بدین و شامل است غیر و شر را و گفتن غیر از خبر المحمود است بل می  
 بیند که یک زبان و یک لبان موکل فرموده اند که هر دو لب باشد تا بداند که زبان خود را در کام باید داشت چنانچه حق تعالی  
 میفرماید **وَلَا يَلْظُمُ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا رِيبٌ قَلِيلٌ** یعنی فقط می گسند آدمی هیچ کلمه را که از یک کلمه می گسند است و بدین  
 مستعد برای همین کار و در حدیث صحیح است که هر که بخوابد و زنا خرت ایمان دارد پس باید که چوب نیک بگوید یا سکوت  
 در زود و در نزدی از عقبه بن عالم روایت کرده است که در این آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که نجابت در چه چیز  
 است فرمود که زبان خود را بستن و در دهانه خود نشستن گناهان خود را که کف سلف گفته رفته اند که زبان می  
 از دانی است مملک که سوراخ او را بست و **وَلَنِعْمَ بِقَبْلِ تَعْمُرِ** حفظ لسانک ایها الانسان لا یلک غنک ز نغیان  
 و از نامش اخفی بر منقول است که چون آدمی خوابد که سخن گوید اول می باید که فکر کند و از دل خود مشوره طلب نماید  
 اگر نداند که در سخن گفتن براسر مصلحت است و از راه دین دنیا مضرتی عایدیت اقدام بر سخن گفتن نماید و اگر در مصلحت  
 یا حق مضرتشک دارد و هرگز او سخن گفتن روا نیست چو جائی آنکه مصلحتی در آن نباشد و مضرته مطنون باشد چنانچه  
 و تیر و حدیث است که چون آدمی صبح می گسند تمام اعضا و جوارح او فرود زبان تفرغ و ازای می نمایند و میگویند

که ای ظالم انصاف کن ما نهاده است بخوبی تو ایم اگر بر سر راه مستقیم باشتی یا نیز نجات یا بدیم الا بکرده تو با گرفتار شویم  
 و در این نیست شخصیت این نعمت را که چشم زبان و لب است و چیزی دیگر هم هست و آن است که چون آدمی شکم و در پی  
 می شود که سغی باشد و اول چیزی را از دنیا که سبب کند برای قوت خود کند و نیز است از پستان و در یکدیگر نیز ازین  
 سه عضو ناگزیر است تا سرده را بر بندد و پستان را بر لب بکشد و شیر را با استعانت زبان و چشیدن نزه در گلو  
 فرو برد پس هر که بر اول مکیوبات خود قادر نباشد که بقادر زندگی سو قوف بر آنست که کشتن آب دیگر بخوردی خود چه قسم  
 او را نازش بود و او را گنجانب دشوار که همان کافر مذکور است بگوید که هر چند خدا تعالی هر چیزی را از ظاهر و باطن می بندد و  
 می داند لیکن من در حاجتی که خرج مال کردم و در بنی که کردم مقدور بودم زیرا که همان محل و همان نیست تحریج مرغوب  
 افتاد محل دیگر نیست دیگر را نمی شناختم تا در آن محل و آن نیست صرف ملل غنائیم و در جواب ایشان می فرمایند که  
 وَ هَدَيْنَاكَ الْبَحْرَ یعنی و دالالت کردیم او را و نشان دادیم از هر در و راه خیر و شر پس در دعوی ناشناخت  
 و بی تمیزی در فرض می گوید زیرا که اول او را عقل دادیم باز بواسطه اسباب و وسوسان و دلوطنان کجوش و علامات راه نیک  
 و راه بد برسانیدیم و هر دو راه را در نظر او جدا کردیم او را به اختیار نمود و از راه درست کج افتاد و هرگز مال خود را  
 بجل محمود صرف نکرد چنانچه میفرمایند قُلْ أَتَحْكُمُ الْعَقِبَةَ پس نه ازین کافر که گزشت بر بنیة سخت دشوار  
 و سختی و دشواری نیز از علامت راه نیک است زیرا که راه یسبب ملائمت نفس و موافقت آن سهل و سبک  
 می نماید و بذل مال در شبهات و استیفا می لذات آسان شود و دشواری در بذل مال باطنی است که هیچ لذت با توقع  
 منفعت آن نباشد و محض ابتغاء المرضاة است واقع شود چنانچه میفرمایند وَمَا آذَنَّاكَ مَا الْعَقِبَةَ  
 و چه پندانی تو ای آدمی که هست آن بنیة سخت و دشوار که بذل مال در آن بطریق نفس و دلالت از آن آید قُلْ أَتَحْكُمُ الْعَقِبَةَ  
 یعنی بنیة سخت و دشوار خلاص کردن گردن است و این چند نوع می باشد اول ازاد کردن برده از قید ملک و دو خلاص  
 کردن آن است از قصاص و خون که در عرض او خون بهاداده او را جان بخشی نمائید سبب خلاص کردن قرضه از دست که  
 او را قرض خواند او در مطالبه حق خود گرفته تعبد سازند با دایمی آن قرض او را از دست خواهش بر نمائند چهارم  
 خلاص کردن بملک است که کافری یا ظالمی او را بکر و برده یا بنده و بآن دادن مال خلاص نشود و بدین هیچ و از دست  
 شخصی منی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد که یا رسول الله اگر دالالت فرمائید بر علی که سبب آن بر دست  
 و دایم فرمودند آنرا که بکر و برده را خلاص کن کردن را او عرض کرد که یا رسول الله آیا این هر دو یک چیز نیستند و فرمود  
 نه ازاد کردن برده آنست که نه او را از بندرق خلاص می و خلاص کردن گردن آنست که نه او را از دست و نجات او را

سمانی یا از خوفی و حضرت امام اعظم رحمه الله علیه از تعویض فک فته بر اطعام مسکین که درین ایام واقع شده استند  
 کرده اند بلکه این اخبار جات بهتر از صدقه آمد و عملای دیگر بعکس این قابل شده اند گویند که در صدقه خلایق  
 جانت از هلاک زیرا که توأم بدن بغذاست و در آزاد کردن برده خلاص کردن ز قید است مفید چندان بود  
 نیست که از آن خوف هلاک باشد او اطعام می کند و هم مستغنی یعنی اطعام خوانیدن است در روزی که در آن گرفتار  
 و احتیاج بسیار باشد مثل ایام قحط و نایابی غله که در آنوقت خوانیدن طعام از بخشیدن و جوهر سبزی تر می گردد  
 بیکدام مقصد است یعنی قریبی که قرابت هم داشته باشد مثل برادر زاده و عم زاده و عماله زاده و غیر ذلک این قید بر  
 آن و رده اند که طعام خوانیدن در هر وقت عبادت زیرا که خوردن و بغیر گرسنگی نمیتواند خورد پس شخص از غمی و فقر و  
 خوردن طعام محتاج گردد و بخورد طعام روح و تازه میشود و لهذا چون از آنحضرت صلعم پرسیدند که بهترین کارهای  
 اسلام چیست فرمودند که اطعام طعام است و سلام علیک کردن بایر کسی که در خورده شود و نماز کردن در شب فیکه مردم بخورند  
 باشند چون خوانیدن طعام در وقت قحط و نایابی غله واقع شود اجزا و بحد مرتبه فرون گرد زیرا که در غیر آن اوقات  
 اگر شخصی را باندای گرسنگی اذیت خواهد کشید بعد کی ساعت یا دو ساعت بلبان خواهد رسید و خوف هلاک جان خواهد  
 بود بخلاف ایام قحط و نایابی غله که خوف هلاکت و در آن اوقات هم کسانی که در قادر بر سعی تلاش کسب معاش اند یا و او را  
 دارند بعد یکدور و بلبان می رسند و در آن معاش آنها به قلیل و کثیر خبر گیران میشوند و هم که از این باب باشد از خوف هلاک  
 بحدیقین بآنها و احتیاج او به نهایت میرسد علی الخصوص تیمی که علاقه قریب هم داشته باشد که در خور این احوال و هم حد است و هم  
 هم که عبادت مستغله است و نیز خوانیدن تیم علی الخصوص که صاحب قریب هم باشد هیچ لغوی عاجل و آجل متوقع نیست  
 از توأب آخرت زیرا که بسبب جعفر سرکاری از دست او نمی براید و هیچ دشمنی او را کسی اعتبار نمی کند و اگر در وقت  
 خوانیدن طعام او کسی حاضر هم باشد محمول بر پاهای علاقه قریب خواهد کرد پس باب یا و احتیاج بجای مسدود خواهد  
 گشت و خلوص نیت بوجه اتم متحقق خواهد شد او مسکینان را امانت میدهد یعنی طعام خوانیدن که انسی است که  
 صاحب کار می باشد و بر خاک افتاده ماند و این قید برای آن افزوده اند که مسکین کسی محتاج را گویند که  
 خرج او از دخل او افزون باشد چنانچه در سوره کهف واقع است و اما السیفه فکانت لمساکین بعلیون  
 البحر الیکون آن مسکین بر تنه خاکسار و افتادگی نمیرسد تا خوف هلاک جان او را و مبدم لا تعلق باشد و چون نوبت گدا  
 حیرت زده نعل توئم لغوی عاجل است باید و حشر مال محض را رضا میدهند و نمی گیرند و چون مال میزد و جوهر گدازند که گاهی در وقت  
 اغشاء در تیر تیر جنت می بینیم و می بینیم و حشر را بر دگر دنیا بسیار احتیاج ازین باب است که دیگر اینست و ده می فرستاد







و صفای سینه و مهری بخلق و امان مرتبه میسرند حالا باید دانست که حق تعالی در باب تکلیف عبادت الهی این دو  
را که صبر و رحمت است چرا که در تخصیص فرمود و چنین گفته اتفاق مال و در وجه خیرات و مبرات بر دل این دو  
صفت تصور نیست اول میاید که از مال حرام صبر کنند از نملذ و نفسانی بحلال نیز نفس خود را بازدار و بعد از آن  
بسیب رحمت و شفقت آن مال را بر محتاجان و مسکینان و یتیمان صرف کنند پس صبر نیز که رفع مانع است  
چهره ص که مانع از خرج کردن مال است بسبب صبر زایل می گردد و رحمت و شفقت بمنزله وجود مقتضی است این  
صفت از اخلاق حضرت رابوئیت است و رابوئیت احسان و پرورش را تعاضای کند چون نفع مانع مقدم بر  
وجود مقتضی است و در ذکر صبر بر رحمت مقدم فرمودند و نیز درین جا باید دانست که در اذان جاهلان اکثر  
اوقات تسبیح تسبیح تسبیح دل با صبر تنبیه میگردد و می دانند که در مصیبت و سختی خلق الله بی تاب شدن و تعلق نمودن  
منافی صبر است و همین خیال فاسد از اعانت آثار خود و دیگر مخلوقات الهی محروم می ماند حق تعالی بنا بر رفع این کم  
وصیت بر رحمت ابا وصیت صبر مقرران ساخت تا اشاره باشد بآنکه استقلال نبات در میان جامجم و دست  
لحمی ضرری نبیند از بندگان خدا منظور نشود و اولیبت اگر شنید که تائید و جاهت اگر خاموش نشینم گناه  
و کند از بزرگان عیب و در امثال خود گفته زفته اند که صبر که فی مصیبت خیرین جز یک و جز یک فی مصیبت خیرین جز یک  
اَوَّلُ الشَّيْءِ أَحَبُّ الْمَعِينَةِ یعنی آن گروه که با هم این وصیت نامی کنند و بطریق آن عمل می آرند ایشانند صاحبان کتب  
آن است که از چیزی نفع بسیار علی سبیل الدوام حاصل گردد و از ایشان بسبب صیت نامی که خلق بر آن تاقیام قیامت  
می نمایند احسان بر فقر و ساکنین یتیمان خاک را تاقیام قیامت رایج و رسو گشته و نفعی که در دایم بحق الله است  
و خود ایشان را ثواب آن همه احسانات در جریده اعمال ثبت گردیده و بعضی از مفسرین میهند را بر جابجاست حل نموده اند  
زیر که در عرف عیب جانب راست را میمون و میار یک میدانند و کند البناج تبرک می چهند و جانب چپ را میمون  
منحوس می انگاشتن و کند البناج منکونی میگویند و اهل نجات را روزی میثاق از جانب راست پشت حضرت آدم علیه السلام  
و روز قیامت ایشان را نامی اعمال راست دهند و پشت که جانب راست عرش عظیم دستان زخواب بود ایشانرا در آن  
که در این جنی نیز اصحاب المیزین بزرگوار اند و **الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَيْتِ** یعنی کسانی که انکار کردند احکام را از حد  
بنابر نیات فاسد غرض نوی خود میا خوشنودی طالب و معبودان خود گردانند و یتیمان مسکینان طعام خواریند  
بهم صبر و رحمت نصیبت نمود لیکن بسبب شیخ کم فروغ بکار ایشان خواهد بود بلکه هم **أَصْحَابُ الْمَشْأَةِ** یعنی ایشانند صاحبان  
شامت و کسبت که هر عظیم دایم یک کفر نصیب ایشان شد و هم خیرات مبرات ایشان را برادداشت پس از مقابل کفر

در این سخن در باب رحمت



اجماع عبادات مالی معلوم شد که آنست که چون مقرون بکفر باشند محض رایگان و بیهوده اند نه جای خرد و استیجاب و کاروان  
 چنانچه صاحبان شامت و نمک اند بچنان روز میثاق از جانب چپ است حضرت آدم علیه السلام آمده اند و روزی  
 نادی با عمل است چپ مانند و بر سمت چپش عظیم که راه و فرخ است رویش مغرب است اگر شامت را به چپ چپ گرفته  
 نیز رود است چون این تدبیرانی نمودند که کافرا بچپ فرخ نیست زیرا که در امانت و تدبیل او کفر و کانی است حالایان بفرمایند  
 در حق ایشان برین تدبیل و امانت اکتفا نمایند بلکه عظیم نام و موصوفه یعنی بر ایشان مسلط شود آتشی که سرش گرفته  
 و در روز بارش سدد و ساخته مانا اگر می اندم گرم میزدن بر آید و از سردی بیرون نمرد و درون سدا تا فی الجمله تحقیق حاصل شود  
 در آن وقت شفت و در پنج انسان به نهایت استخواند نمودن با بدن حال اهل النار سورة الشمس  
 یکی است باز در آیت و پنجاه و چهار کلمه و صد و چهل و شش حرف است و در بطایین بود و با سوره لا افرح از آن چیست که در آن  
 سوره نیز ذکر مهابت راه خیر و شر است که در دنیا و النجدين چنانچه درین سوره بیان الهام بخود تقوی است و نیز در آن سوره  
 بیان اصحاب سینه و صاحبان است چنانچه درین سوره بیان اصحاب تزکیف و اصحاب تدبیل نفس است و هر دو مضمون یک یک دیگر را  
 سوره الشمس از آن جهت نامیده اند که همه آنچه مالک طریق الهی را در کار است شعاع آفتاب نیز است که بسبب آن شعاع بصیرت است  
 در میان حاجات و راه هلاک میگرد و دوست را از دشمن جدا می شناسند و در مخالف و موافق نفوذ مینمایند و آفتاب نبوت را  
 در عالم انوار حسیه کمال مناسبت و مشابهاست با آفتاب است که در لغت عرب آن شمس میگویند و توضیح این ابهام آنکه نفس انسانی  
 هزار دنیا که مرز غایت است بنزد انرا می است که او را تخم معرفت الهی داده و آلات زراعت این تخم که قوی بجوارح اند  
 و خود درین مرز غایت است و هر فرار و کوشش چیز لابدی است که بدون آنچیز و عمل زراعت ممکن نیست اولی هر کتاب است  
 که بشعاع آن زمین اصلاح پذیر می شود و در ماطن زمین گرمی پیدا می شود و بسبب آن گرمی قوت نامیده و ثوران  
 می نماید و اگر تا عمل بکار برده شود آفتاب در حق زراعت فایده مقام حرارت غریزی است در حق حیوانات زیرا که چون تخم را  
 در زمین نهاده آید خاک و ماد و آب هر سه منتهج شده استعدا حیات بنائی پیدا می کنند اما برای طبع و دفع عفونت  
 حرارتی در کار است و اگر حرارت را از عنصر آتش استعاره نمایند تخم سوخته شود و ناجا حرکت الهی لغافرا فرمود  
 که حرارت آفتاب را بر آن مسلط فرمایند تا منفعت آتش جاصل شود و مضرت آن مرقع شود و نیز  
 تبدیل فصول و آمدن بربیع و صیف بسبب حرکت آفتاب است و آمدن فصل از ضروریات  
 عمل زراعت است با لحظه منافع آفتاب از استعدا و زراعت تا انتهای آن بر صاحب  
 علم فلاحیت باشد و نیست دوم است آب که در وقت انعقاد دانه دیوه و لیندی آن از زمین

ت بیان مناسبت قیاسی و غیره

رطوبت آب کافی میشود پس طبعی دیگر فوقانی می باید تا سیوه و دانه برین فرو کند و بدایمی شود از جهت در وقت انعقاد  
 دانه و سیوه از نور گرم گرینیت چنانچه این معنی هم مناجاج علم طاعت ظاهر و موبد است سوم در وقت مخت و طلب  
 و آب کشی و دیگر اعمال و تنال است چهارم شب که اگر شب نیاید آو میان و گادان رطوبت نیاید و دوام تاثیر شمع شمس  
 نوبت با حراق زراعت و شجایه و در رساندن و ششم که با بحث نازکی و سر سبز است بهم زرد چرخ آسمان که نزول مطر  
 و موبد یک حبس حاجت هر وقت که همان جهت است ششم زمین باغ فروخ نه نشوره نار و نه سنگ لاف و حاجت مزارع با این  
 و و چیز دیگر من الشمس است و چون نفس انسانی را در مزارع و نیام مزارع کرده فرستاده اند و این را نیز ششم چیز دیگر بر آفتاب  
 که بکار آید آفتاب دل نبی زمان و است که شمع آن پیروز و دیگر می رسد و با متناهی که بکار آید و نور و لایت صاحب لایق  
 خود است و چنانچه با تهابی غلیظه آفتاب می است همچنان نور و لایت می مقام نور نبوت است بلکه در تحقیق همان نور  
 است که کیفیت دیگر پیدا کرد و اگر فرق در میان کیفیت هر خوب باشد یا بد نشیند که نور نبوت مجز و بهتر و بسیار است و لهذا  
 اعتبار است حکم که در مزارع و عاید طاعت که با بر کار فرستاد و واجب فرض است فحالت آنها موجب است که در میان  
 ابدی و موزون و غیر است قاهر و جبار و مانی با سببی و کسانانی از انبیا ان لازم و متختم و نور و لایت و جمال است تالیف  
 و استمال و جذب و انکسار این چیزها در آن موزونیت و انغم قبل و بعیت آن باره متعلقه گوی که در آخر ششم  
 در کماله چون در ششم شود و در غیر فرق در میان هر دو نور با صلا و طاعت است که نور شمس ذاتی است و نور با و  
 بسبب طاعت جرم او و اتباع شمع شمس در و است و لهذا در حال طاعت و تعاضد و در سبب مختلف و تبدیل می نماید  
 همچنین نور نبوت اصلی است و نور و لایت علی است و در و در حق ساک طریقت و مزارع آخرت زمان کسب است  
 و وقت ریاضت است که نور نبوت و نور و لایت در آن سبب تلاش بود که در کاش بکار می برد و سببی که در کار و اوقات  
 فطرت است و انکسار و انکسار و ادای حقوق اهل و عیال و دیگر که در سبب و اگر این شب و زمان باشد دوام شمس نور نبوت  
 و نور و لایت بر تعلق او را اندکای دنیوی معطل کند و لازم است از وی منسلخ کرد و در سمانی که بکار و است آسمان  
 شریعت که محیط است جمیع اعمال اخلاق و احوال و مقامات و عقاید و مذاکره از بهای فیض رحمت الهی در رنگ باران  
 بر روی بار و دریا و غیب شمس می در و او با بحالات مختلفه نشیب فرازی در بهار و سجد کمال خود رسد و زمین او زمین است  
 او است که بقدر فراخی و صفائی آن نشو و نما می احوال و مقامات میسر گردد و چون عمده این امور و اساس اصل این است  
 نور نبوت است این سور را که در میان لازم که طریقت و زراعت کمال معرفت است مصدق که آفتاب که سنا و است  
 فرموده اند و این سور را سببی با این سبب است

بنجوم بافتاب که مثال دل نبخیران است و **وَصَحْفُهَا** یعنی دهم بنجوم شعاع آن که مثال ششاق نور نبوت است  
 بر کل غلغلات و **الْقَمِي** یعنی دهم بنجوم انتاب که مثال مرشد صاحب طریقه است و غلیظ بنجوم است در حالت غیبت  
 بنجوم با بعد کافی و **اِذَا نَلَمَهَا** یعنی چون بر و **نَلَمَ** انتاب کند و این هر طریقی آن آورده اند که حرمت مرشد سر خط  
 با تبعاع نور نبوت بسبب کمال اتباع او را منصب خلافت نصیب و پیروی کردن با انتاب انتاب بحد و باست اول  
 در استفاده نور دوم بر وی او در غروب آن در اول ماه می باشد سیم بر وی آن در طلوع و آن در وسط ماه باشد  
 چهارم در زمرگی خیمه حکم عقلی هر غیر از انتاب چنانکه ستاره بافتاب درین برابری می کند که موافق دلائل اعداد چهارم  
 کلان و نیز که باشد سیم و در تبارک مصالح این عالم بحکمت او چنانکه تبدیل مقبول سال حساب متعلق به تمام سال دیگر  
 امور عظام و سبب بحکمت انتاب اند و تبدیل فکلات ماهواری و حساب متعلق به ماه مرتبه بحکمت انتاب و بخار این امر ضعیف  
 ساده و زیاده و نقصانات و غیر استخوان ماه و غیره و در این خرد و در بدن جز و در راه سیم  
 و سبب باز و نور فرست **وَالْبَهَارُ اِذَا جَلَّهَا** یعنی دهم بنجوم بر روز و فیکه روشن کنی آن انتاب  
 که مثال وقت نیست سالک است درین بنجوم طریقی فرو و انداخته اند که وقت را وقت به وقت حرمت بنجومی پیدا  
 میکند که سبب آن به یا صفت نور نبوت بر دل سالک سخی شود و حجاب ترسند گردد و الا ریاضات باطله جو گویان و دیگر  
 ارباب نذا سبب باطله که نور نبوت را منجمانی کنند و حجاب زبان بر نمی دارند چنانکه حرمت و نیز که به سیم سال در درج  
 اکثر ارباب تغیر شبهه وادی کنند که روشن کردن و زکات انتاب است از روشن کردن انتاب و زکات پس این ترکیب مقول را  
 جبر آورده اند که بعضی از مفسران نظریات این شبهه کرده و میرا از انتاب مصر و دانسته زمین و دنیا مایه کرده اند و از  
 لزوم انحصار قبل از ذکر قراین و الی بر رجوع نفسی است و حق آنست که تفریق میان خوب نیست بنجوم عجم و ولها و باستان بلجم  
 بافتاب است و مجموع رجوع مذکور رجوع متعدد دل نتوان لیکن و در این ترکیب نظایر مقول می نباید باید شنید عادت و هم است  
 که چون چیز را در وقت مقرر می بندد و این دیدن کردن می شود و آن وقت سبب آن چیز می شناسد و موافق قاعده  
 عقلی و در وقت دلیل وجود نور نبوت چنانچه در بحث بر آن نه مقرر است چنانکه در وقت ظهور و در وقت غیبت و در وقت غلبه  
 انتاب که کند نسبت آن کرده اند و این مجاز را که در اینجا بکار بندد پس نظر بحقیقت مثل که وقت را با صفت است و موجب  
 تحلیله نور نبوت نیز است استعمال حقیقت شد و محتمل است که معنی **اِذَا جَلَّهَا** آن باشد که در آن روز بر وی و عجم حاصل باشد  
 در بنجوم سبب تجلیه بر روز بلا تکلف درست گردد و **وَاللَّيْلِ اِذَا اَغْشَاهَا** یعنی دهم بنجوم سبب فیکه می پوشد  
 انتاب که مثال وقت راحت و توجیه و ادای حقوق اهل و عیال و زمان غفلت و محجوبیت است از نور نبوت آن نیز از این

آخرت و سالک طریقت را از برای است و الا نشه و نیاز بر هم شود و از عباداتی که متعلق به حقوق خلق است مانند مثل عبادت مرئیات و نیاز  
اتاق و یکسب و نیاز برای اهل و عیال و غیره که مجزوم اند و موجب نقصان راعت آخرت گردد و در حدیث صحیح وارد است  
که حضرت امیر المؤمنین ابو جعفر علیه السلام روزی از مجلس مقدس نبوی برخاسته بمانه خود می رفتند که ناگاه شخصی از  
صحابه که از خطبه نام در راه و در خور و با او از بلند گفت که خطبه منافق شد حضرت ابو بکر پرسیدند که چه حال است گفت و قتی که خطبه  
بر نوار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حاضر میباشم ما را عالم غیب چنان سنگسار می کرد که گویا چشم سرمی بینیم چون از آن  
مجلس برخاسته بمانه های خود می رسم و باز ناگاه اطفال اختلاط می کنند آن کیفیت باقی نمی ماند حضرت ابو بکر صدیق فرمودند  
که این حال هر کس را لاحق است یا تا بصورت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفته عرض کنیم برود و بجنون آنحضرت صلعم حاضر  
آید و در خطبه بجان اسلوب با او از بلند گفت که خطبه منافق شد آنحضرت صلعم پرسیدند تمام ماجرا بیان کرد فرمودند که  
شمار بر سبیل و اتمام آن بحال باشد که بجنون من باید رجعت کرد و می دهد هر آینه شمارگر باز آن ملازم دیگر بدو صحرا برآمده لغوه تا  
بروید و در نشان اینها مصافح کنند و لیکن این حالت بچکس را دایم نمی ماند بلکه ساعتی درین حالت می گذرد و ساعتی در غفلت تا توجه  
بحق و توبه بخوانی هر دو منتظم باشد و آری معلوم شد که اوقات غفلت و رحمت نیز رحمت دارند که مکرر معادان با وضاعت آینه می شوند  
هر بحث حصول ثواب عبادات و اینکه متعلق به حقوق خلق است چنانچه معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده است اتی لا غلب لک  
کما غلبت علی منی یعنی من در خواب خود نیز مستغرق بودم و خواب می بینم چنانچه در تفسیر خود چه اگر تفسیر ادعای خلق جل و علی است خواب تیرا  
حق نفس است هر دو حق بایجاب خدای تعالی در جباری غفلتی که مکرر بطاعت نباشد و بحکم شرع نیست امتثال فرمان الهی بود آن  
غفلت بجز رحمت ندارد و بجز هم مطلق نیست و آری معلوم شد که این بر چهار قسم در حقیقت متعلق با ثواب اند و البته این مورد را بنام کتاب می گویند  
و الله اعلم و هکذا یعنی و قسم خودم آسان آن حکمت الهی که بنا کرده است آن آسان را محیط با آنچه در جوار است و در امتثال  
شرع است که آنرا آسان محیط است بجمع اعمال مکلفین و حکم بر عمل در آن موجود است و مانند آسان و نازده پیر و حج  
در ضمن چهار مسئله اول که مسئله اعتقاد است مثل است بر سه برج ذات و صفات و برج دنیا و ملائکه و  
کتاب و برج معاد مسئله دوم که مسئله عبادات است مثل بر سه برج عبادت بدنی مثل نماز و روزه و تلاوت  
فران مجید و از کار و دعوات و درود و عبادات مالی مثل زکات و صدقات و وقف و بنای مساجد و رباطات  
خلقه است و در آن سه و همان سه را عبادات مرکبه از بدنی مالی مثل حج و عمره و جهاد و اقامت اعیان مسئله سوم  
مسئله معاملات است نیز مثل بر سه برج معاملات که در هر یک از عبادات نیز در مثل طح و خدمت و الدین و پرورش اولاد و  
حق مالکیت حق مساوی و حق زمین و حق نهان و دیگر آثار و معاملات که در هر یک از عبادات و در مثل بیع و شرا و اجاره

فان الله لا یغفل عن شئ



باشند که چیز را از مخلوقات جاری مصروف نماید کمال صناعت و استقامتی منافع و مضایح موجود و ذرات عالم قصد کنند  
پس این ابتدائی کلام شریع را بطریق قسم باید فرمودند که این شش چیز در عموم اطلاق و وسعت نسبت حضرت الهیست <sup>تفصیل</sup>  
این جمالی که حق تعالی در وجود او در عالم وسیع قاطعی نمیشد که هر چیز را حاصل نسبت اول زمان و دوم مکان و وسعت  
مکان یکی دیگر دارد و وسعت زمان یکی دیگر مکان از عرض تا بفرش در یک آن واحد مخلوقات بیشمار را فرو گرفته و همه را در خود  
جاء داده و خود بر یک طبع ثابت است و نظرها را در گذر به هر صحنه که میسر و دیگر آید جایزه و عموم زمان باین نوع است که  
خود در گذر است و نظرها را در تمام خود ثابت و هر ساعت هر لحظه از آن مستغرق در شش نیست باین بی ثباتی محیط خود  
کبریه نظرها را در تمام احوال است بجا دارد مانند این نوع عموم آسمان زمین را که از همه مکانها نشاند که فرموده اند و در و  
که از اجزای زمان خلاف ظاهر و قیاس متین با وجود قدرت تبدیل و تحول دارند و در و در اینجا قسمی است از عموم اطلاق  
در فاضله انوار که بی تفرقه در بیان صنایع و شریف و غنی و فقیر و مسلمان و کافر و صالح و فاسق و اقیانوس و کمال مشابیهت  
با فاضله وجود و لوازم صور و غیر از حضرت الهیست دارد و باید کرد که آن فاضله با تمام بیونی از این قسم تمام از کبار سانسیده اند  
با تمام آنکه درین هر سه قسم عموم هر قسم بدو چیز خورده اند و این آنکه با وصف فاضله عموم اختلاف کمال نقصان و  
بوزارت و عظمت و اصلیت و تبعیت نیز مشروط است تا استعاره می با اختلاف نفوس انسانی با وصف عموم تصرف نیز  
صفات نموده آید برای این معنی ضرورتی ندارد که در هر سه قسم وجود و چیز را در کرده شود و آفتاب در عالم انوار اصل است و این باب  
ظهور و در اجزای زمان انوارانی است و شب تاریکی و آسمان بلند و محیط زمین است محیط و چون عموم نفس انسانی در این  
عموم این چیز را قبایل کشند و در یکی از این ظاهر گرد و چنانچه میفرمایند **فَالْهَمُّ بِالْفُجُورِ هَا** یعنی پس الهام  
کرد آن نفس را به کاری او و الهام و بعثت انداختن طعالم است در کلوشی شخصی آنکه حرکت و دنان و غیره از طرف آن  
شخص منع شود **من قهرهم الله فی العالمه اذا ابتغوا العبدیه** و در عرف قرآن عبارت است از ابتغوا حقن  
کار در دل بواسطه فکر سابق و چون اعمالی آدم از غیر و شر از همه تالیف داعیه و داده اند پس سر رشته نیک بدو پسند  
پس این داعیه و داده است و آن سر رشته را در کف اقتدا خود و شبهه اند و بدیگری از نفس و شیطان و غیره ان و مصاحبان  
گذاشته اند پس این چیز را سبب فیضان داعیه نیک بدان عالم غیب میگردند و بهین سبب محل غایت سلامت می نموند  
در حدیث صحیح وارد است که **ان قلوب نبی آدم من اصبغین من اصباح الرحمن** تعلیقا کیف یشاء یعنی دلها بی نبی آدم  
در میان و انگشت اند انگشتان خدا میگرداند آن لبا را بهر سبب که می خواهد و اگر کسی را در اینجا شبهه بخاطر رسد که چون آن  
داعیه پدید می آید که از آن جانب است پس چرا لازم آمد و بی اختیار می رسد و گاه خبر دادن و پسند کردن

از زبان

در این دین و رغبت دادن همه برهمند و فائده مرستادن و نازل کردن کتابها و برپا کردن قیامت و خیر و شر  
در حال محاسبه نهی و از این گشت جوایز است که هر چه در صورتی لازم می آید که اراده و اختیار در میان نباشند  
و اگر چه هر چه می کنند با اراده و اختیار آنکس میکنند پس هر چه لازم می آید و هر کس در اعمال نیک بدو که با اراده و اختیار  
نموده اند در صورت حیات مثل سلطان آب و افتادن سنگ در قناری ظاهر است چنانچه آن و مجازات دیگر  
اگر در گذشته را وجود اختیار کافی است نه آنکه اختیار هم بدست خود باشد و چون ذات بنده از اجایی دیگر قوام وجود پیدا  
کرد است اختیار را وجود خود را خواهد بود که مرتبه صفت از موصوف او فی است و معنی خود آنست که آدمی را سه قوت  
و ادوات قوت عقلی که آن نیک بدو می شناسد و قوت شهوی که بآن در چیزها رغبت می کند و قوت غریزی که بآن در غلبه  
غضبی که بآن دفع مخالف و مزاحم می کند چون این هر دو قوت یعنی شهوی و غضبی علی قوت عقلیه شوند و از صواب و بدو  
بیزاری نروند و از آنچه بیزاری دارند رغبت و نفرت بجای آورند و دیگر که بگوید خجسته که در مزاحمت مانده و آن قوت عقلیه را منور  
نموده و شرع و مصلحتی به دلالت می آید که در نیک و بد را بدو است این هر دو قوت را موصوف بکار دارد و مرتبه تقوی حاصل  
آید و اگر معاد اند قوت عقلیه و شهوی و غریزی که در نیک و بد را بدو است این هر دو قوت را موصوف بکار دارد و مرتبه تقوی حاصل  
بجای آورند و این هر دو قوت بر موصوف بدو عمل کردند بلکه او را نیز تابع خود گرفته بهر چه خواستند رغبت و نفرت بکار آورند  
نیز نمودند و مرتبه تقوی حاصل شد و تقویت خود غالب کردن قوت شهوی و غضبی است بر قوت عقلیه و تقوی آنها یعنی  
و اینها هم که در آن نفس را تقوی و حقیقت تقوی غالب کردن قوت عقلیه است بر قوت شهوی و غضبی و چون از یاد کردن قوتها  
فانقش شدند بر صورتی را که بران قسم با حوزده اند می فرمایند قد افلح من رزکها یعنی تحقیق رستگارش کسی پاک است  
آن نفس را و پاک کردن نفس همین طریقی است که قوت شهوی و غضبی را تابع عقل گردانید و عقل را تابع شرح تار و عصب نمود  
بویژه بجای آنکه گویند و مرتبه انگیس بلند تر از مرتبه ملکه است زیرا که ملکه محض قوت عقلیه دارند و قوت شهوی و غضبی و انگیس قوت  
شهوی و غضبی است که در قوت عقلیه و مرتبه از مجامده حاصل کرده که در شکم انگیس نیست و نیز  
شهرت و خوش نامی که شرح شده احوال عجیب ذوق و شوق و غیرت الهی و خاصه با دشمنان دین بر روی کار  
می آید که در شکم انگیس را از ان نصیب نیست و باب آنکه نفس صاحب طریقت رساله و کتابها درون ساخته اند مثل قوت  
و احیاء العلوم و تعریف و عوارف و دیگر کتابهای این فرنگی که از قرآن مجید معلوم می شود آنست که در شکم است و نهی  
از اعمال غیر لفظ فلاح ذکر کرده اند و در این بیت طالع را مریوطه بترکیب ساخته پس آن اعمال را بجا آوردن بموجب این اشاره  
و در شکر که در شکم انگیس را یافته و در حقیقت سبیل و کتب اهل طریقت شرح و مبطاین است آیت است عده آن آیات دل

تخیل

سوره بقره اول سوره بقره است بدو سوره روم و در سوره توبه و دیگر سوره آن آیات متفرق اند و قد حاکم من  
 دشتها یعنی تحقیق زیان کار شد و محروم ماند هر که گناه کرد آن نفس را و گناه کرد آن نفس آن است که بروی شریک نور  
 تجلی الهی واقع نشود و این معنی بسبب هیچ مقتضیات شهوت و غضب بمقتضیات عقل متضاد شرع حاصل میگردد و چون  
 ازین نور محروم ماند مرتبه او از مرتبه حیوانات پست تر شد زیرا که حیوانات را اسباب تحصیل آن نور نبود و این کس را بسبب  
 موجود بود با وجود اسباب تحصیل آن نکرد بلکه بجای هم رسانید که بدو شستن آن دشوار است و چون غالب کرد آن شهوت و  
 غضب بمقتضیات عقل و شرع زد عوام الناس موجب خجست و حرمان نسبت بلکه جرات را درین قسم مباحصیب نور  
 بلذات می شمارند و در تحصیل نام جاده باعث قوی می انگارند و گندگفته اند من راقب الناس مات جافا و زبالا  
 الجسور و نیز گفته اند الرزق یخفی باب فاعقل قومه و یلیت بوابا لباب الاحمق بیان ضرورت افتاد که بر مضمون قد  
 خاب من دسیها بطریق تمییز و استنباط قصه را برادر کند تا از آن قصه توضیح گردد که غالب کردن حکم شهوت و غضب  
 عقل شرع زنده زنده منجر بر تکذیب انگار درین میگرد و موجب هلاک ابدی می شود بلکه در بعضی احیان هلاک دنیوی نیز می  
 میگردد و حالا اشاره بان قصه میفرماید که تبت تموت بطغونها یعنی انگار چه مبر و حکم است که کرد و فرقه  
 شود بسبب سرکشی خود که عبارت از ترجیح جانب شهوت و غضب است بر حکم شرع و عقل و این ترجیح بسبب انگار و تکذیب  
 در حق آنها و در لفظ طغوی اشکالی است مشهور زیرا که مشتق از طغیان است پس می باید که طغیان باشد و یا را بود چرا که  
 علمای صرف در جواب این اشکال نوشته اند که فعل گاهی اسم سیاه شد و گاهی صفت برای فرق در میان اسم صفت و اسم  
 بود بدل میکنند و در صفت بر اصل خود می دارند چنانکه گویند امرأة صديا و خریا یعنی زنی است فتنه و رسوا شود و نام  
 شخصی است از اولاد حضرت نوح علیه السلام که پسر عامر بن آدم بن سام بن نوح علیه السلام است و چهارم پست حضرت نوح  
 می رسد اولاد آن شخص را بعد از هلاک قومه عا و منقرض شدند و منقرض گشتند و وطن ایشان در میان شام و حجاز  
 شهری که بنای ایشان طرف شام بود نامش حجرست و شهر که بنای ایشان طرف حجاز بود نامش وادی القریه است و میان این دو  
 شهر یک هزار و هفت صد و هجده فرساعت و فضا و در طرف ایشان بود و هر جا که سنگهای بلند سنگین ساخته بودند و زرافه  
 می کردند و چشمهای گندیدند اما آب در زمین ایشان کم نبود بسبب آنجا که چشمه بدینوازی کندیده می شد اکثر اوقات  
 اهل خود را در بنای عمارات و نشاندن باغها و گندن چشمه و چاه و در کوستان مصر و سین و دنیا و آنکه  
 سنگ نشان جای که است از آن بزرگواران منقش می تراشیدند و فرقه فرقه از سنگها صورتها می تراشیدند پسندیدند آنصورتها  
 در ایشان را این گشت و بت پرستی شایع شد و از حضرت حق تعالی مطلق غافل و منحرف شدند و ابی حضرت صلوات الله علیه



که هم از روی صورت و جمال در ایشان ممتاز و مستثنی بودند و هم از راه حساب نسبت برگزیده از صغیر سن و اول طولیت  
آزار شد و صلاح از ایشان ظاهر شدن گرفت تا آنکه وحی الهی در رسید حکم شد که قوم خود را از عبادت بنان مین کیند و  
عبادت خدا مشغول سازند و احکام الهی بایشان رسانند و بقبایند که این همه نعمتها که شمار حاصل است از جانب خداست  
این نعمتها را دانایید و سرگشته و تکبر نوزید حضرت صالح بحکم الهی ایشان را دعوت بدین آغاز نهادند آنها هرگز قبول نکردند  
و از حضرت صالح علیه السلام عجز طلبیدند حضرت صالح فرمودند که اگر من شمار معجزه بنایم آن گریه نشود ایمان یارید  
همه با عذابها خدا تعالی گرفتار شوید و آنها این سخن را باور نکردند و گفتند که ما فغان روز در تمام سال بیرون شهری برایم  
بمان خود را نیز پوشاک مکلف و زیور و صوغ از آنسته جلوه می دهیم تو هم همراه ما بیایا همه از بنان خود حاجت نای  
تمام سال آن روز می خواستیم که نه با جمعی بسند تو هم از خدای خود حاجتی نخواه تا بپذیریم که خدای تو چندی در حضرت صالح قبول  
فرمودند و همراه ایشان برآمدند و جامعه تبلیغ که بر ایشان ایمان آورد و بودند تا لیغ انفاق شدند چون بعید گاه رسیدند  
دیدند که بنان را که مال تحلف و ترین بر تخت انشانده مقابل داشته اند و جنوع ارباب نام و رو بر آنها است و عرض مطالب میکنند  
حضرت صالح فرمودند که شما از بنان خود چیزی غیر معاد و بجا امید نایم که ایشان چه قدرت دارند آنها چیزی غیر معاد از بنان  
خود و زحمت شریع کردند و ناله و افغان از حد گذرانید و از غل و سوزی شریع یافتند چون عاخر شد حضرت صالح  
علیه السلام فرمودند که هر چه بگویند من از خدای خود بخواهم قدرت او را تماشا کنید و در بزرگ آنها که جنین عین عمر و بوی و بوی  
گفت که او را چیزی بایگفت که در نظر عقل محال نماید و از آوردن آن عاخر شود تا عزت و آبروی بنان مایر قرار نماند  
خفیف ملزم خواستیم که گفتند که تو سردار مای و در عقل و دانش تو قوت داری تلاش کرده چیزی لغیرا که عاخر شود  
آورد و جنح حضرت صالح علیه السلام گفت که ازین پشته کوه که برابر عید گاه است و آن را در عرف آنها گاه شمی گفتند  
ماده شتری برآ که پیشانی او سیاه و باقی بدن او سفید باشد و بال و سوی او دراز باشد و پرش و ده ماهه حل داشته باشد  
و بجهت او پس بزرگ بود که مقدار این پشته کوه در نظر مردم را نیک و بعد از برآندن بجنور مایچ بزرگ برآورد و شکل دند و بزرگی حضرت  
صالح عفر فرمودند که اگر من این پشته را ازین پشته کوه برآم شما ایمان بخواهید آورد و تبعیت من خدا خواستید که همه گفتند آری حضرت صالح  
عهد و پیمان بکند و قول فرستاد از ایشان گرفته مسلمانان را همراه خود برداشته متصل این پشته که تشریف بردند و دو کعبه بنا کردند  
در جناب الهی مشغول بعبادت مسلمانان را گفتند که عقب من اساده آمین گویند و سرداران فرقه نمود با افواج حرم خود  
گرداگرد ایشان دور زده بودند و می دیدند که چیزی شونما گاه قدرت الهی از پشته کوه از نالدیوان بود که حالت روز میبایست شونما  
تا آنکه آن پشته بکفایت و شتری موصوفه بصفات مذکوره آمد و صحرا چیدان گفت یکبارگی روزی پشته بچندین پشته و برآورد و قدح و عودت بدین پشته

نقصه شتر از حضرت صالح

غریب و خلیفان و سیرا قائل شدند که خدای صلاح قدرت عجیب دارد با اولاد و قبیله بن عمر باشتن شکر این  
 اتباع خود در آن وقت مشرب سلام شد و حضرت صلاح علیه السلام افتاد و عفو جرایم خود و درخواست نمود و سر در آن یک روز نشست  
 اصرار بر انکار نمودند و ابان خود را اغوا شروع کردند که شما ما این بحر فروخته نشوید و بر این مذهب خود استوار باشید که وقت  
 وقت امتحان است انقیاد با عوامی زبان خود باز کلمات گفتن شروع کردند و حضرت صلاح را عابد و کر و اراد و حضرت  
 صلاح علیه السلام نمودند که حالا شما خلاف عهد کردید و این بیان بنیاد و دید لیکن این مذهب شتر و بجا و را کمال تعلیم و رکعت  
 دارد و این هیچ وجه زنجار نیست که باعث امن و امان شماست تا و فیکر این مذهب شتر و بجا و را کمال تعلیم و رکعت  
 بر شما نخواهد آمد و در اینجا باید دانست که نکته در تخصیص این مذهب برای آن قدر آن بود که آنها در سنگتراشی قایق تصویر را  
 مراعات میکردند و حجر کار بها نمودند پس در نمودن این حجره با آنهاست که است یک تا که هر چند شما از سنگ تصویر است  
 عجیب و غریب می سازید لیکن جان قربان نمی توانید و میرا از سنگ جان داری را که کلان ترین جانوران این جهان است از سنگ  
 می توانیم بر آورد و به پستیت کافران از بیت بی جان بیستخ دارید و بار می آید بر پستیت که جان دارد و وزیر شاه  
 بآن شد که پادشاهی و دلهای سنگین تر از من می کنند و از آن وصف روح را ظاهر می نمایند و بقیه قصه که آن شتر مادی و در  
 جز خود خیلی بزرگ و قوی کل بود و چنانچه توانا بود و موسی اشعری که از صحابه کرام است می فرماید که من شتر بودم و کبوتر نام داشتم  
 بود و جانی نداشت آن ماده شتر که در آن دیار معروف و مشهور است و او را زیارت می کنند و بیست خود و پیوسته است  
 و زانم و در آن بود و خاصیت آن ماده شتر آن بود که همه جانوران بی و خوشی از دیدن او می گریزند و در صحرائی که آدمی چوپان  
 جانوری را بکشتی توانست قدم نهاد و بر هر چاهی چیده که او وارد می شد آب این چاه می نوشید و هر گاه بانه از غلطت آبی  
 می ساخت و وقت شام که در شهر می آمد مردم شهر و ندای خود را از شهر و پیوسته می شنیدند و کفایت می کرد چون  
 مدتی گذشت از باب برآی و جانوران را زیاده و در آن ده شتر حاضر آمدند و فریاد بجهت صلاح آوردند حضرت صلاح فرمود  
 مقرر فرمودند که بگو و شما جانوران خود را در چراگاه هر داده باشید و این ماده شتر را مادی خانه بگویم و یک روز این  
 ماده شتر را سر بهیم و شما جانوران خود را در خانه های خود نگهدارید و بر این قول و قرار مدتی عمل نمودند اما اکثر اهل آن شهر که  
 ذوق پرورش مویشی و جانوران داشتند این قسمت بهم گران آمد و در دل خود میخواستند که این ماده شتر را سجده و در  
 باید ساخت و جانوران را بفرستاد آب خوردند و در چراگاه هر داده لیکن از نقص عهد و خلاف قول قرار گرفت و یک روز در میان  
 اونجانی از آنها که هزار سال نام داشت و موشه پشت بک و وضع غصص کردن جانور را در آن روز بزرگتر از آن  
 و شتر دست پیدا شد و او را با زنی فاخته که نامش عفره بود و در حسن و جمال و خوبی محار و گفتگو و طرافت طبع و ذکاوت

ضرب انزال ملک بوجوش دست داد و خانه او بایست کس میگذازد و در آنجا او بود و در هم شرب و هم وضع کلی از آنها  
مصوب بن و این نام داشت که برادر خرد او می شد و در خانه آن فاخته میرفت و خط نفوس بر میداشت و دیگران را نیز  
نشر می نمود و با کینه گران فاخته گرفتاری شدند و روزی این بوجوان میبستند و در آن فاخته گفت که ناکی این مجتهدی  
وزیر اجل اگر بمیرد خود را در جباله کجای نمی گذری که بغیر غلطی در آن بسر برد و گفت که اگر بسیرین کار داری یک  
فراتش مرا سر انجام بگو که من با جمیع اموال و کینه گران خود از آن تو بایستم و آن است که این با ده نفر را که با و تمام  
شهر را از وجود او رنج و ملال است و با نور آن زبان در خدا بگفته و شکلی گرفتار کنش و پس بگویند و هم آن  
فاخته موافقی بسیار داشت با نیت یاد دانه بی با ده نفر رنج و ملال نایب هر سید بود و در آنجا هم این مهم را با نیت  
شیرین بهوت ما بر زمین خود قبول کرد و در پی این کار شد و باران خود را نیز درین مهم رفیق خود ساخت تا آنکه روز  
در کوچه تنگی که یکدیگر آن با ده نفر بود و همراه او گرفته بچین گاه نشست و باران خود را نیز در دانه های آن کوچه صرف  
ساخت چون با ده نفر را که برگشت و آن کوچه داخل شد صبح اول نوبت بر پیشانی او زد و بهت کس دیگر  
شیرین را علم کرده غره گمان بر با ده نفر هجوم آورد و دانه های شیرین و صدف بر داشتند و آنها را حمله میکرد و آنها را شتر می شدند  
و دانه های شیرین را آن با ده نفر را بی ز و دانه های شیرین را بر زمین افتاد و درین بعد بر باران او با ده نفر را از شیرین گرفتند  
و باره باره کردند و اهل شهر شدند و با ده نفر را صنی شدند و گوشت او را تقسیم کرده خانه بخانه بردند و بچه اش که در  
عقب بود چون دید که مادرش را می کشند گریخته بر همان پشته کوه استاده چون این بچه حضرت صالح علیه السلام رسید انبوس  
کنان بر آمدند و در دهم فرمودند که آنچه کردید خدا را خبر و باز فرمودند که حال تیر این است که بهاره من بیاید و بچه  
در شهر خود بسیار بد بود که بوسه ای این بچه از عذاب محفوظ باشد و دانه های کافران این بچه را با خطا بر آوردند  
و سهل انگار شدند و مسلمانان همراه حضرت صالح علیه السلام برای آوردن بچه بجهار آمدند چون بچه حضرت صالح را دید  
سهل کرد و دانه ای پشته کوه تکلف و بچه در آن فرودفت حضرت صالح انبوس کرده باز گشتند و در دهم شهر فرمودند که  
تعبیر این سه و از آنست که شما را تا سه روز مهلت است و روز اول آمدی تا سه نماز و خود و روز دوم سرخ و روز سوم  
سبزه و این اقدار در چهار شبانه آخر روز داده بود و در پخته که اهل شهر صبح بدجاستند روی نمایی همه تر شدند و بود  
یقین کردند که آن بچه حضرت صالح فرمودند حق است لیکن در بنوقت توبت غصه ای ان بچو ش آمده عقل را مغرور  
ساخت و در این شب نفر دیگر با هم سپید شدند و گفتند که قبل از گذشتن بگذر و آمدن غذا بک صالح را تمام کرد  
و شب هنگام این نفر بقصد کشتن حضرت صالح علیه السلام آمدند و ایشان را مسجد خود بودند و در آن مسجد بود

با و بلند حضرت صالح را خبر داد که قدار با یاران خود باراده کشتن شامی آید شما بخانه خود فرستید برید و در دوازده بند کنید  
 چنانچه ایشان در حرم سر خود داخل شدند و در دوازده را بند کردند چون قدار به سجده رسید حضرت صالح را درین حالت  
 یا با و یاران او قصد میکنند که در دوازده را بکشند و در حرم سر ایشان بیایند و درین اثنا فرنگان بحاجت حضرت  
 صالح میرسند و پربای خود بر کوه قدار و یاران او میزنند آنها سر اسید حیران و افغان و خیران ناپیدا شدند و بپست  
 میگریزند بعضی را سر بر کوه رسید و شکست و بعضی در چاه افتادند القصد آن شد که کس نماند و از آن آنها  
 که بر خاستند دیدند که رویها تمام اهل شهر سرخ است در تلاش قدار و یاران او افتادند چون دریافتند که در حرم خان  
 حضرت صالح هم شکسته ذلت خورده مرده افتادند این ماجرا را بر روستا اهل شمشه که کافران بودند رسانیدند  
 و همه اهل شهر برخانه ایشان بلو انمودند و گفتند که شما این زعفران را در بدل ده شتر شب بگوشم گشتاید شمار او تمام خانه شما  
 بقصد صبی کشیم حضرت صالح فرمودند که من بخانه های ایشان رفتم ایشان برخانه منی شب بنگام تا خشت از غیب  
 ایشان پیدا آنچه رسید در همین سوال جواب جنید بن عبد که از روستا آن شهر مشرف اسلام شده بود و معتقد  
 منخلص حضرت صالح عم بود این ماجرا را دریافتند با فوج دهم خود بر کوه حاجت حضرت صالح متوجه شدند و بار  
 دیگر مقابل نمود آخر مردم اصلی در میان آوردند و مقدمه بر آن قرار یافت که حضرت صالح ازین شهر بیرون روند  
 حضرت صالح این را شنید و البته جنید بن عمرو و دیگر مسلمانان را همراه گرفته از شهر بدر رفتند صبح آن روز که روز شنبه بود  
 رویهای همه اهل شهر سیاه گشت و آن روز در تنوش افتادند و مکانات سنگین مضبوط را خالی کردند مستعد آن شدند  
 که اگر عذاب الهی از جانب آسمان یا از طرف زمین بیاید درین مکانات استوار خفی و پنهان خواهیم شد که نه نازل از زمین  
 میکنند و نه باران و نه آفتاب و نه هیچ شیء حضرت جبریل علیه السلام در میان آسمان و زمین بصورت کلان و عظیم هر شد و آواز  
 شدند و ندای کسب آن که بیا و جنین آمدند و باد تند وزیدن گرفت همه اهل شهر سبقت خورده در مکانات سنگین درآمدند حضرت  
 جبریل علیه السلام بار دیگر آوزی تند تر از آواز سابق کرد و ندای کسب شدی آن آواز همه مردم گون را نوازی خود افتادند و در  
 آن تکلفه شدند همان دادند و هیچ کس از آنها باقی نماند حضرت صالح هم با گروه مسلمانان بعد شنیدن این خبر فرمودند که شاید این شهر را بکند که من  
 عذاب الهیست در حرم که بر بندید و باها بجا میفرستید چنانچه من قسم فعل آمد و در هیچ و در دهم است که چون آن حضرت صلعم بر سر حجر در سفر  
 تبر که آمد فرمودند یاران خود را که در کوهی بایست که هیچ کس از شما درین شهر نماند و آب این شهر نخورد و درین کوه عذاب خسته گذارد  
 مگر آنکه که کنان غیرت گیران باشد چه ارجح آن استغیا در میان عذاب بود و در جایی که تعذیب الهی باشد و از آن مکان بود و آن  
 درین حدیث شریف وارد است که از کافران و منافقین با قیامت و کفر شخصی ابو غالی نام داشت قبری در حرم که وارد بود و باقی که در حرم

قصه خوانان است که در کتب خود این قصه را

بود از عذاب محفوظ ماند چون از سر برآمد و دست طایف روانه شد در راه او را نیز همان عذاب رسید که قوم او را رسیده بود و چنانچه حضرت  
صلعم در وقت توحید به طایف چون بغیر او در رسیدند و عادت آن یاران بود که برادر را هرگز زنده نگذاشتند و هر یک از خود  
فرمودند که هیچ سید ایند شکله این فرستیت یا مان عرض کردند که ما هیچ سید انیم خدا و رسول خدا را ترست آنحضرت صلعم تمام قصه را  
مفصل بیان کرده فرمودند که علامت صدق من آن است که همراه این شخص بریدی از زردن و من شده است مردم چون این باجرا  
شنیدند و دیدند و برقرار بشمشیرهای خود و کافران بریزند از آن برآمد و رفته آرد و ندو و بر او را باز بند کرد و در قصه  
سوره ای دیگر تفصیل مذکور است در اینجا حق تعالی بطریق اشارت پاره از آن قصه را که مناسبت است یاد می دهد و میفرماید  
که نمود را بسبب سرکشی غالب کرد و نبوت و غضب بر مقتضای عقل و شرع نوبت با حکم الهی و در دفع داشتن جزع و بغیر رسید  
اِنَّ ابْنَعْتَ اَشْتَقُّکَ یعنی و تینکه ریاضت بخور می و نشاط بدیعت ترین آن فرمود و بخلاف مقتضای عقل و شرع استماع و  
و غضب نمود و آتش تریابی سپرد و در پیش حضرت صالح عم شد و آن اشقی قدرین سالف بود فقال لهم رسول الله  
یعنی پس گفت ایشان را فرستاده خدا که حضرت صالح بود و درین جالفظ رسول الله بر آن آوردند و نام حضرت صالح  
نبرده تا اشعار باشد بآنکه این گفتن حضرت صالح گفتن خدا بود و ترسانیدن ایشان بعینه ترسانیدن خدا را زیرا که ترسان  
کسی حکم انگیزی اند و هر چه گوید از زبان آنکس است و اگر نام حضرت صالح عم می برند این اشعار مفهوم نمی شد تا قاله الله  
یعنی بگذارد و یاد شتر خدا را تا هر جا که خواهد بگذرد و از سر آب که بخواند بخورد و او را رنج و لذت نرساند و درین قتل او نشود و  
زیر که دقایق فرزند اران نیز این قدر بعقل ناقص خود می فهمند که نباشی زور آوران را از آب گاه بنامیدند و تضرع  
بقتل و رنج رسانیدن بنامیدند و پس جانور خدا که اوقه الا قویاست و قادر بر تمام عاجل است بجا نیدن قتل نمودن خلاف  
مقتضای عقل ظاهرین است و بسبب مغلوبیت شهوت این قدر را که دقایق فرزند اران منصفانان کو سپندان  
فهمند و فهمیدن کمال غایب است و این ماده شتر را از ان جهت اضافت بخدا کرده اند که او در ملک کسی نبود و خدا  
و نیز بواسطه مادر و پدر را و تنگ پیدا شده بود نیز منظر قدرت الهی بود و جمعی بود و بیستام قیامت زنده کردن مرده ها از  
گوهر پس در جانوران او را مر تب حاصل شده بود که در عمارت و مکانات بیت الله را حاصل است و سقینها  
یعنی و بگذارد آب خورد و او را تا جانوران شام را آب خورده و انصرفت نکند زیرا که شما عید بسته اید  
در قول و سر کرده اید که یک روز این ماده شتر آب خورد و یک روز جانوران شما و لغض عبید خلافت  
قول و سر کرده در جمیع شرایع حرام و ممنوع است و بسبب مغلوبیت شهوت و غضب بر  
عبد اقام نمودن کمال بے دینی است فکک تدبیرا یعنی پس

یعنی برین روضه داشتند بعد از آن قوم حضرت صالح را درین ترسانیدن و فهمانیدن و سخن ایشان را که مستحقان ناما استوار  
بودند و خداوند عالم را با هم است با و ذکر دند قعقرو هکذا یعنی پی زندگان ماده شتر را و هر چند بی زنده همان  
قدار برین سالک و دیگر از بهت کس دیگر از باران او بودند لیکن چون برضی همه این فعل شایع واقع شد گو با همه دران  
شرایک شدند و گند انفل کیک را از فرق چون شو و و موافق مرضی همه باشد نسبت با فقره می کنند و دور هفت قضا طے  
فقره و واقع شده و مراد نسبت فعل با شتران است پس تافضیت قادم علیکم ربهتم یعنی پس  
و از گون ساخت روزگار را ایشان پروردگار ایشان چنانچه ایشان حسن تربیت او را از گون ساخته بودند و ادعا  
توت ششوی و غضب ایشان بلای آن داده بود و گمان بر دور تا بن عقل سازند و عقل را برای آن داده بود تا بن شریع سازند  
و ایشان بالعکس آن شریع تا بن عقل و عقل تا بن شریع و غضب ساختند و بدینجهت یعنی بسبب گناه ایشان که  
ابطال حکمت ترتیب آبی بود و بر چندان عمل درون مانند آنکه شخصی غلام خود را شتر میزد که شتر بر او رفته  
بسران شخص را بکشد قسوه ها یعنی بسجاک بزدان فرق را زیرا که در قتل آن ناکام بود و در بنی شریک شدند  
و حدیث توفیق و اوست که هرگاه در زمین گناهی سرزدی شود پس هر که در آن مجلس گناه حاضر بود پس از او کارها  
از آن گناه چنان است که بیافت و در واقع است هیچ لوث گناه با و نمیرسد و هر که از آن مجلس دور باشد و بدل از حق شود  
شود و از آن گناه چنان است که در آن مجلس حاضر است و در آن گناه شریک و و کایحاف عقبها یعنی نمی ترسد  
خدا تعالی از انجام هلاکت آن فرق زیرا که از انجام کار ترسیدن نشان کلی است که اول حسن قیام از ابا یحیی بنی شناسند  
نا و است قدم دران می بند یا نشان کلی است قدرت او تبار که بران کار مترتب و وفا کنند و او تعالی علام الغیوب  
و قادر بر کمال است و غنی مطلق و را بر دای آن نیست که فرق را از فریبش او کم شود و حسرت آن نیست که من قهرهای در آن  
فرق را برورد و بودم بر پیش من ضایع شد و برای کار یک پرورش کرد و بودم میاندزد و اینجا باید دانست که در حدیث صحیح که  
در مسند امام احمد و غیره از کتب معتبره واقع است و اوست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که حضرت امیرالمومنین  
علی مرتضی کرم الله وجهه را شاد فرمودند که هیچ میدانی که بدبخت درین امتان میشین که بود و بدبخت ترین این است کیت  
ایشان عرض کردند که من میدانم فرمودند بدبخت ترین امتان میشین آن مرد سحرک شود و یعنی قدر برین سالک که  
شود و از آن شتر میشیند شوی پس و اینجا ضرورت است که در بدبخت تر شدن قدر از این بنیان و وجه بدبخت تر شدن  
قابل حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه ازین است بیان کرده شود و بیان آن موقوف بر تهید چند مرتبه است اول آنکه

مفسد

بخت ترین  
درین امت  
قابل علی بن ابی طالب  
سیر

شهرت

شبهت فرج چنین تر بنشبهت است که آدمی در آن حالت کمال و رمی از عقل می آید و حرکت جانوران از دماغ  
صادر میگردد و محل قضای این شبهه نیز ملوک و نجاسات و مشحون با قذرات است و کشف عورت که ستر آن نیز جمیع اعضا  
نبی آدم لازم است و قضای این شبهه ضروری افتد و لهذا جمعی بنی آدم است که قضای این شبهه در کمال  
ستر و انظار کمال است و از دماغ آن را جز بکنایه و تعرض در محافل و مجالس خود مذکور نمی کنند و هر چند مایک در عالم  
منسیده می شود و ما خود از افراط و تفریط بدین شبهه است و قوم آنکه شبهه را مطلقا خواه ازین جنس باشد و خواه  
از جنس دیگر از اکل و شرب و لباس و مسکن و سوارچی و منظر یعنی باغ و بوستان و مساجد و ملاهی و عطریات خوشبو و غیر  
ذات کعبه عید تر از غضب و غیرت است و لهذا در عرف کسانی را که مغلوب این شهوت می باشند مثل پادشاهان و هیات  
بزرگانی می دانند که مغلوب غضب و غیرت باشند مثل پادشاهان و سفاک و سرورین آنست که قوت غضب و غیرت  
استیلا و تهر و سیاحت قوت شهوت و منبع تلقین و جالوسی و مانیت قوت فاعلیت و تهر قوت فاعلیه است و از آن  
مردم سیرم شبهه و غضب و تقوی تلف حق از حقوق واجب شود و نیز در جمیع بنی آدم معیوب بطعون میگردند و تهر و  
که آن حق بزرگ باشد و عام عیب طعن زیاد و در لاحق پس بدیخت کسی است که شبهه و غضب را بر حق نفس خود مقدم  
دارد و تلف آن حق نماید و از آن بدیخت کسی است که برای استیفای شهوت و غضب حق غیر خود را تلف کند و از آن  
بدیخت تر کسی است که برای این برود حق جماعه کثیر را تلف کند یا حقوق تیر یا هم اختلاف دارند تلف حق دنیوی است  
و تلف حق اخروی از آن بدیخت تر چهارم برود آدمی حق عمده را بستاند اول حق خدا که مالک و منعم است و آدمی  
در هر آن شمول احسان و تعالی است و در هر کار محتاج با عانت و سبحانه و لهذا هیچ حق برابری این حق نمی کند  
دوم حق فرقه خود که در زندگی و مردگی محتاج با ایشان است و هر گونه در از ایشان متوقع سیرم حق نفس خود  
و عدگی آن حق بر ظاهر است حاجت بیان ندارد و پس بدیخت تر بدیختان کسی است که این حق را در بدل خیس ترین  
شبهه یا بکس تلف کرد و این وصف در اتم سابقه قرار برین تلف داشت که برای استیفای این اخس الشهوات  
هم حق خود را تلف کرد که کافر و مکرر و کند و فرج شود و زندگانی بر باد داد و هم حق قوم خود را تلف کرد که بعد از الهی  
است اصل فایده بند بیکر نام و نشان آنها باقی نماند و هم حق خدا را تلف کرد که تا که او را که صورت هدایت او تعالی  
بود و عنایت او جسم آن جا بود متجسم شده حکم کعبه پیدا کرده بود بی سپهر گرد و درین است فاعل حضرت امیر المومنین  
علی کرم الله وجهه داشت توضیح این ابهام آنکه چنانکه تا قد الله صورت کمال حضرت صالح بود و شاید صدق نبوت ایشان  
و همان عنایت الهی که برای هدایت شود و بقیست حضرت صالح از غیب متوجه شده بود و حسب سوال آن فرقه صورت

فان قوت غضب و غیرت در قوت شهوت و جالوسی و مانیت قوت فاعلیه است و از آن

نادره گرفته و خلعت جوینیت در بر کشید و در ایشان سترگرمه ها آنکه توخیم آن نادره او ای حق او بشنا قبول شریف حضرت صاحب  
 قائم مقام ترینین ایشان در دفع عذاب بکند بود و گویا بود و لایب حضرت صاحب از آن با جلوده بنمود و در قرب منزلت ایشان عند الله  
 استجابت دعا ایشان آن جناب آن روزان چه میگوید همچنان وجود جسمانی امیر المومنین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه که قائم  
 المخلعات صورت کمال لایب جناب نبوت گشته و نور بدایت ایشان از آن جلوده میکرد و شعاع قرب معنوی آنجناب ازین درون  
 نمودار بود و خلعت پیچیده و جانشینی آنجناب را آنوقت در ذات قابل الصفات گشته و لایب شمس گریه بود و دلها در وحشت  
 شریف چنانکه در حق کعبه فرموده اند که *النظر الى الکعبه عباد و در حق مصطفی پس فرموده اند که بالنظر الى المصطفی*  
 همچنان در حق آفتاب و ولایت کرم الله وجهه از شرف و شایسته الطرالی و چه علی بن ابی طالب و چه در شرف ایشان مثل وجود شریف حضرت  
 نبوت بود که تسکین است از آن یک منجی سیراب می شد و در حاجت ظاهر و باطن از ذات ایشان بسبب استجاء کلمات  
 کفایت میشد آن بخت ترین بختیان که بقیع وجود منور اهل کرم حق خدا را تلف کرد و هم حق تمام است که مثل جاروت بی  
 متفرق کلمات گشته بهیئت محمد انبیاء و را که کردند و دیگر س قایم مقام ایشان نماند و هم حق خود را که گشته و در خرج نشد  
 و زندگی خود را بر باد داد و این همه بنا بر اتباع همین اشیاء شهادت بود و دیگر که در روایات صحیح و ابراهیم است که قاتل آنجناب  
 عبد الله بن علی بن ابی طالب است خارجی غلب بود و در کوفه آمد و نظر او بر زنی خوش رو که قطام نام داشت افتاد بدل و جان  
 آن زن بدین شد و آن زن نیز خارجی غلب بود و در دبر و در دوا و بیک تهر و آن از دست حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه  
 رسیده بود این هم را سودای وصال آن زن در میران و در سل و رسائل در میان آورد آن زن پیغام کرد که اگر یک فرساید  
 سر انجام کنی ترا قبول میکنم و خود را بتوی می دهم آن فرمایش این است که یکشتن جناب شاه ولایت کرم الله وجهه و خود را سیاه  
 خود را تیار سازی آن لعین مغلوب شهوت شده سرانجام این هم را قبول کرد و شمشیری هزار در درم خرید و آنرا بر سر آب داد  
 باران خود در ششیت این هم مشوره میخواست بارانش گفتند که چندان مشکل نیست زیرا که او مردی است که با سنان را و دندانها در  
 تارکی مسجدی رود و روزی آن مسجد پنهان باش این کار کن فو زده هم شهر رمضان وقت صحیح که هنوز زمین تار یک بود  
 حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه از خانه مسجد شریف آوردند این لعین عقب تنون مسجد پنهان شده مستعد این کار بود و  
 شریف شاه ولایت کرم الله وجهه آن بود که مردم خوابیده را در مسجد باو از کتیر بلند بیدار می ساختند تا بر خاسته مثل  
 وضو و طهارت شوند در همین اثناء که از در مسجد درآمدند از عقب تنون این لعین یک ضرب شمشیر بر سر مبارک ایشان زد  
 و بعد از زدن گنجیت مردم از هر جانب بر سر گشتن او دویدند و او را محبوس ساختند بر چند زخم چند آن نمود و اما نه سر  
 کرد و بعد از او ان انتقال شاه ولایت کرم الله وجهه شد و شب است و یکم بدن مبارک ایشان در نجف الحجه که موضعی است



متصل کوفه یافت یک فرسنگ از مسجد جامع در راه حیره النعمان واقع است مرقون ساختند و قبر مبارک را بلند کردند و در  
 علامت داشتند تا فوتم خارج کرد و آن زمان در نواح کوفه منتشر بود و در بی ادبی نه نمایند و این قصه در سال چهارم هجرت  
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده و خلافت نبوت منقطع گشت و مصیبتی عام بر جمیع امت روداد که قایل مقام نبوت را  
 گم کردند و این معنی را صحابه کرام الله علیه انفس نمودند و در خانه از حضرت عایشه رضی الله عندهایست که چون خبر وفات جناب لایه  
 تاب شنیدند فرمودند که حال اعرب هر چه خواهند بکنند که کسی نماند که آنها را از افعال ناشایسته منع نماید در اینجا باید دانست  
 که علماء و عارف بسیار بعد از وفات ایشان در صحابه بودند و در مردم را از افعال ناشایسته بی محابا منع کردند و بیک  
 جهاد و چشم کسی از ملوک بنی امیه و دیگر مرداران آن وقت نداشتند لیکن امر فیهی آنها در رنگ امر فیهی علماء و شادان و  
 و پند و نصیحت و اعطان بودند و در رنگ حکم غیر از این جهت حضرت عایشه صدیق رضی الله عنها این کلام را فرمودند  
 و از همین جا معلوم میشود که وجه تخصیص قائل حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه باشد یعنی بودن حبیب آن است که در آن وقت  
 ذات ایشان متغیر و کمال یعنی قائم مقام پیغمبر شدن بسبب اجتماع کلماتی که جانشین آنجناب را میباید بخلاف خلفای سابق  
 که این تفرد نداشتند اگر قائلان آنها سعی در اطفا این نور کردند سعی پیش رفت زیرا که هنوز دیگر مستعدان خلافت  
 کبری موجود بودند و شاه ولایت چون خاتم الخلفا بودند و قتل ایشان موجب اطفا نور الهی گشت و مصیبتی روداد که  
 تدارک آن ممکن نماند و اگر کسی را شبهه بخاطر بسد که بسبب کت بخت ترین شود تمام فرقه متوکلان شد بسبب کت بخت  
 ترین این است بقیامت را آسمانی سید فرق از کجاست جوابش آن است که فرق از دو وجه اول آنکه تمام فرقه متوکلان بقیه  
 راضی شدند و از این است اکثری اشخاص این کت راضی نشدند بلکه بر آن کت کینه نفرین لعنت فرستادند و دوم آنکه بعد از کشتن  
 ناقه بچه اش عایشه دو بعد از وفات جناب لایت تاب کرم الله وجهه اولاد کرام ایشان باقی ماندند و آن نور را که جناب لایت  
 تاب حامل آن بود و در طبقه بعد طبقه عالی پیدا شد که امام وقت خود پیوسته و از این جهت این است را حرامان از آن نوصیب نشدند  
 بان برای امت هستند و مانند گوشت و حد انیه کلمات بر سر هم خورد و آن کلمات متفرق قرار گیرانند و کتب جدا در هر فرق از  
 فرق خبر منتشر گشت و از سوانح عجیب که بعد از نهادن ایشان بود آن است که در بیت المقدس و در وفات آن جناب پیش  
 نبود و اگر آنکه از زیر آن خون می جوشید + **سورة واللمسیه** +  
 یکی است بهت و یک آیت هفتاد و یک کلمه صد و ده حرف است و ربط این سورة با سورة الشمس  
 آن است که هر دو در ابتدا برسم با مناسبت تمام دارند و در آن سورة مذکور اختلاف نفوس است  
 است که بعضی را خور الحام می شود و بعضی را تقوی و بیان حال نیک کسانی که به ترک کفر و نفس



که که عبادت میکنی بلال گفت خدای محمد را آن لعین گفت که ازین دین بزار شو و الا ترا سخت ترین عذاب الهی ملاک  
کنم بلال گفت مراد وی بر کشتن نیست نه چه خواهی میکنی ملوک تو ام این کافر سفاک اول و د بلال را بر سینه کردی و خار  
سعیلان دیدند او خلاصی نماند که آن خار را با ستخوان می رسیدند و چون روز گرمی شد بلال را باید که غلامان خود  
می سپرد که این را در آفتاب گرما بدشت بیند از یزد و سنگهای گرم تعیده از سربا پای این بچینه دار و گردن و آتش  
برافروزد تا حقیقت کار خود معلوم کند و چون روز آخر میشد و آفتاب غروب می نمود بلال مقید و مغلول کرده در حجر تاریک  
محبوس میشد و نوبت بنوبت غلامان خود را می فرمود که تمام شب او را زیر تازیانه بگیرند و از تازیانه هیچ منقطع  
نشود و بلال درین گفت میگذرانید و با و از نیکو احدی می گفت یعنی خدای من کیست است خدای من کی است روزی  
حضرت ابوبکر صدیق را در مرض میگانم شب گذرود که چون وقت دانه و زاری افتاد آن لعین بگوش ایشان رسید بر سینه  
که در خانه او چه واقع در پیش است مردم گفتند که او غلام خود را که بلال نام دارد تعذیب میکند آن غلام میگردد صبحگاه حضرت  
ابوبکر صدیق رضی الله عنه بخانه او رفتند و او را انصیحت آغاز کردند که از خدا ترس و این غلام را ناحق مرنجان و تو هم کن که دین  
حق را قبول کرده است و دوستی خدا حاصل کرده می باید که این غلام غنیمت دانی و بجای او احسان کنی که خدا را آخرت بگازد  
آن لعین گفت که آخرت کجا است و این دین از کجا بحقیقت موصوف شد و اگر بالفرض آخرت باشد برادر دنیا چه کم است که بنجیم  
آخرت فرقی نیست نقد خود میدارم چنانچه تو میدانی که هیچ جنس مال نیست الا بود در آخرت و کار خانات  
مر آنست حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را باز نصیحت پند نمودند و گفت که اگر دل تو بر این غلام مستوی تو قسم مال  
فراوانی و اعتقاد آخرت میکنی چرا برای تحصیل ثواب آخرت این غلام را از من خری حضرت ابوبکر صدیق عرض  
فرمودند که این لعین اندوی میست بهر چه خواهی او را خریداری میکنم آن کافر بطریق تعبیر گفت که نمی توانی خرید و اگر  
ذوق این کار داری سلاطین و مومنان را که از نیکوگان ابوبکر رضی الله عنه می یافت و قنایت تجارت داشت و بقدر دود و تهر دنیا  
سراییدیم رسانیده بود بمن ده و این غلام را بگیر حضرت ابوبکر سبحان و دل قبول کردند بلکه جیل و قید دیگران فرودند و نزد  
او رسانند و بلال را دست گرفته از زندان بر آورده همراه خود گرفتند آن کافر می خرید و با صاحبان خود می گفت که این  
شخص کمال زیرکی و عقلی که داشت چند معامله بخون شد اگر این غلام را کسی بدست من می فروخت او را بانی که شوم  
حصه درم است منی خریدم و این شخص این قسم غلام قابل که مالک دوزخ را بدینا است معاونه کرد حضرت ابوبکر صدیق  
رضی الله عنه این سخن را شنیده فرمودند که مرتب این غلام در چشم من بدان مشابه است که اگر تمام با و شایسته ترین این  
می فروختی من خریدم بعد از آن بلال را پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده عرض کردند که با و مال این غلام را منی

ف حضرت بلال رضی الله عنه



شکرت اسلام و خلاصی مسلمانان از دست کافران از اعانت غضفای اهل اسلام بود و در میان این برده و حجت تفاوت آسمانی نیست  
و پس از آنکه مال حضرت ابو بکر با کفایت تمام شد و فقر برایشان استقامت روزی گلپی بجای گوشت در گلو انداخته بخدای او را با هم بر طشت  
و مجلس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حاضر شده بودند حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و پیرسید که با محمد ابو بکر را با جود این ناله را  
چه حال شد که باین لباس فقر نشسته است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که همه مال خود را بر زمین در راه من خرج کرده مجلس شصت  
جبرئیل علیه السلام گفت که خدای تعالی ابو بکر را اسلام فرموده است نمی پرسد که بگوید درین فقر از من انصافی هستی یا که در قیامی حضرت  
ابو بکر را بشنیدن این حالتی بود و او که بر مثال ارباب بجهت ستمنده میگفتند که من چه کنم کورت با پروردگار خود دارم و با ربا و با و زانیان  
نویز ای ستمنده که نه از من بی رفاض این بی امن و حق تعالی درین مورد این برده و معامله را یاد می فرماید و معامله سایر طاعتها  
و مختلف است می رود و کوشش می ایشان را که در تحصیل نیکی و بدی مختلف و گام رنگ افتاده برین برده و معامله قیاس می نماید  
**بِسْمِ اللَّهِ التَّوَكُّلِ التَّجَمُّعِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى** و قسم بخورم بشب فتنه می پوشد یعنی روز آفتاب و شب  
میکنند جهان را و نمویز علی ایست که نور روح و قلب را تاریک می خورم و نیز وقت بطول می افتد است و اعمالی که برست و حیا فعلی  
در آنوقت بیشتر واقع میشود و دل را از گفتن پنهان که بخین و زدی کردن و زنا و کفر و جادو و تصرفات شیطانی و **الْهَارِ إِذَا تَجَمَّعَ**  
و قسم بخورم بر روز فتنی که روشن شود و طلوع آفتاب زوال ابر و غبار که نموده و غل نیک است در تنویر روح و قلب و اعمالی که تعلق جزو نیکی  
دارد بیشتر در آن واقع میشود مثل طبع عاشق و تنه از غل و ملاقات هم دیگر و افاده استفاده و **وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى**  
و قسم می خورم بآن حکمت الهی که پیدا کرده است زود داده را از آسمان حیوانات تا بهم آیند و نسل و شیر و دغین پیدا بشود و این بزرگ  
زود داده نموده و خطا خیر و شر و کمال نقصان است در اعمال مسبب تولد ناسخ و مخرات بسیار است که در همه احوال خیر و شر و کمال  
نقصان متوقف نبود و مضمونی که بر آن این هر سه قسم خورده اند این است که **إِنِّي سَعَيْتُكُمْ كَشْفِي** یعنی کوشش شما در اعمال شما  
بسیار مختلف و در گام رنگ است ایمان و کفر و صلاح و فساد و وجود و غیاب علی هذا القیاس و مختلف اعمال نیک و بد  
بجهت است که ضبط آن نتوان که دیگر آنکه اصول هشتم آن از سه قسم بیرون نیست اول خیر محض و دوم شر محض  
خیر و شر با هم مختلط چنانچه در هر سه قسم با هم سه قسم است از هر فرموده اند خیر محض در اعمال آن است که طاهر و باطن  
آن نیک باشد و آن علی است که است زکون در آن یافته شود صورت او مشروع باشد و نیست خالص  
و یعنی بر اعتقاد صحیح و یقین درست و شرف محض آن است که هر سه چیز در آن فوت شود صورت  
آن نامشروع و نیست فاسد و نیست بر اعتقاد ماصواب و آنچه مختلط از خیر و شر است چند قسم است

اول آنکه صورت آن شروع باشد و نیت فاعل نیت مال را در دوم آنکه صورت و نیت باشد و نیت صاحب متعلق  
و شیون برای نیت است که بلا واسطه استماع عزائم و ملاهی براسه بر آن تحقیق شروع الیه سوم آنکه صورت نیت هر  
صحیح باشد اما نیت بر اعتقاد درست نباشد مثل عبادت مالی که کافر آن محض و حبسته شد. بعمل می آرند و هر یک  
از این اقسام عرض عین دارد و انواع و منافعی شمار در آن می گنجند چنانچه بر صاحب غور پندیده نیت لیکن مع  
همان انواع و اصناف بهین سه قسم است و این هر سه قسم موجب تفریق در جزا گردیدند و هر یکی ثواب و عقاب را  
افرادی باطل و بهم دیگر اقتضای کند چنانچه تفصیل این اختلاف در مقدمه ضریح مال که منظر درین بیان همان است  
ارشدی شود و فاعل من اعطی یعنی پس آنکه مال خود را داد و اکتفی و بر سیر کرد و از ربا و همه خرج کردن  
در معاصی و شبهات و ادا اعلی بدعت و محصیت بعد از داد و پنج بر سیر کرد و از منیت بنا برین و عوض خواستن و قصد  
بالحسنی و تصدیق کرد و شریعت نیک و بخیرای نیک که او را در آخرت توقع دارد پس انگیز علی آورد  
که هر بیت خیر محض است عمل ظاهر او و عطای مال است که در جمیع شرائع شروع است عمل مطلق او و اتعا از ربا و غیره است که  
در تصدیق نیت و انقیاد غیره بدل مال کافی است و اعتقاد او نیز صحیح و درست است که تصدیق شریعت نیک و یاد آن  
اعمال در آخرت دارد و متوقع آن با دوش بدل آن میکند پس سختی جزای نیک گشت چنانچه سیر نماید که فسق و سیر  
للحسری یعنی پس شتاب است که اسان نیز در نظر او راه آسانی را یعنی او را توفیق جمیع خیرات دنیا و آخرت  
آخرت علما نایم تا سبب آن طاعات و عبادات سهل گردند زیرا که خاصیت اعمال نیک است که چون شخصی مواظب می نماید  
و در نفس او بگوید که نیت سبب آن سلوک خیر بر دسان میگردد و آنکه تکلف و حکم طبع پیدای کند و بحکم العاده  
طبیعی نماید هر چه کلفت و سختی او را در سلوک این راه می ماند و باز چون به کام موت و انقطاع ازین عالم برسد آسانی  
دیگر نصیب او می شود و بعد از موت نیز در حوال منکر دیگر و خیر و شر حساب و میزان و عبور بل صراط آسانی بر آسانی در  
می دهند و در پنج و شش صلابه و درین خدایند و فاعل من اعطی و استغنی یعنی پس کسی که نیت نیک در زیر مال  
خود سختی ندارد از نعمتهای اخروی و او را سربا بدلی نیازی خود دانست و کذب بالحسنی و کذب کرد  
شریعت نیک و جزای نیک پس انگیز علی آورد که شر محض است زیرا که نیت در جمیع مذاهب ادیان مذموم و محبوب  
بهشتی مال از ثواب آخرت نیست خیر را با کلیه بر هم کرد و سبب نیت شریعت اعتقاد او ناسد شد پس بهیچ وجه در عمل  
ظاهر او که نیت است و در عمل مطلق او که اشتغال به مال است از ثواب آخرت و نه در اعتقاد او که نیت شریعتی است  
پس جزای او نیز شر محض باشد چنانچه میفرماید فسق و سیر للحسری یعنی پس شتاب است که در نظر

او اسان کیم به راه و معاری و سختی را تا آنکه در راه ناسحق و اعمال بد مشقت با می کشد و در خفا به برود و در خواندن و دعوت  
 نماز و کلمات و دل می دروز و چنانچه در جای دیگر در حق این قسم اشخاص فرموده اند: و اذا قاموا الى الصلوة  
 قاموا كسالى و غیر فرموده اند: و انما لکثرة الاعمال الخاضعين به چون هنگام سوت در مسجد سختی تمام ازین جهان و در  
 و بعد از موت در سوال منکر و کبر و خسر و نشر حساب و میزان و انواع عذاب و دوزخ سختی بر سختی ببندد و بایستی که بر این  
 این قسم سختی نگه داشته بود و وقوع آن داشت که در وقت سختی بکار آید و سختی را اسان کند از وی جدا شده بدست آید  
 عازم که از دنیا بچنانچه می فرماید و ما ليعني عسالة اذا تدي یعنی و بیج بکار نیاید از وی مال او چون هلاک شود  
 و غیر از کفنی همراه نبود و در چنانچه باید دانست که اعمال بنی آدم چنانچه در قسم آن اشاره رفت بلکه قتل اند و در بیان  
 جزای آن و در کفر و بی و قسم که بر شخص شتر شخص اندا کفر وقت و ذکر جزای علی که این چنانچه از خیر و شر باشد در میان نماید  
 بجهت آنکه عاقل با قوی توجه حکم آن را از حکم این دو قسم می تواند دریافت بداند که هرگاه خیر و شر مجتمع می شود چگونه  
 البته به تبعیت از اصل اول بد حکم خیر غالب است آید و حکم خیر غالب می گردد و چنانچه در نشر لعین مقرر است که هر حیوانی که از  
 حیوان حلال حرام مخلوط شده پیدا شود حرام است مثل استر و هر مالی که از مال حلال و حرام مخلوط شده یکسان گردد مثل خیر  
 با شر و بعضی و یا شیرینی خود و آب غصبی قناد و شراب شده باشد حرام است پس بر همین قیاس چون در عمل خیر و شر جمع  
 شوند آن عمل شرک و در شرک آن مغلوب شود و مانند علم و بعضی از مفسرین در تذکره تخصیص این سه قسم چنین ذکر کرده اند  
 که چون منظور بیان اختلاف و تکرار یکی اعمال بنی آدم است اول قسم شرب و دوزخ و در ذکر زمان اختلاف اعمال است  
 شرب و دوزخ و شرب عابدان و شرب کاران و شرب سایان و تفاوتی که دارد ظاهر است همچنین در تغذیان و اصل اهل  
 بنی آدم که نهاده است نیز با هم اختلاف تمام دارند و اعمال قهال و همت و رغبت اعمال مردان و دیگر است همچنانکه  
 ایشان طلبد و اعمال زنان و دیگر و متهنای ایشان نیست رغبت مردان تحصیل نام و جاه و صرف است و رغبت زنان  
 در لباس و میراث و خصوصیت قسم باین برود و اصل نیز با فرمودند تا دلیل اختلاف اعمال و بدو قلوبی بهم و داعی بنی آدم  
 باشد که حکم اصل بر فرع جاری است لهذا و قيل الولد ستر لابی و حضرت ایزد خسرو است قدس سره و بهت و در خواست  
 مردی که کاری پیش برده تا جوانی می بود که زبان او سخن بود و گفت او را شمر می نامند و آنکه او را گفت  
 زن بودی هیچ طبعی آنکه می کرد و گفت آنرا بدان خیمه مرد و آنکه او را گفت او را بخوان خبر شمر زن و حکم زمان  
 نیز بیشتر بر اینانی زبان و چنانچه حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده اند: الناس باهم اشبه بهم باهم  
 و در حدیث شریف وارد است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: و وجهه که باهمراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

در جازه شریف بر آید و حضرت صاحب المد علیہ السلام در انتظار ثیاری فرستند و اگر در ایشان نشینم  
 آن حضرت صاحب المد علیہ السلام فرمودند که پنجس از شما نیست مگر که مکان او از بهشت یازد و پنج در علم الهی است  
 و در لوح محفوظ مرقوم که تبدیلی و تغییر بآن راه نمیدادیم ما رسول الله اگر چنین است پس با چرا اعتماد بر سر نوشت خود  
 میکنیم عمل ترک نه نماییم که مشقت بیاید چرا باید که شیخ فندی است خواهد شد فرمودند عمل کرده روید زیرا که هر کس را  
 توفیق همان عمل میدهد که برای آن آفریده شده است اگر این کس را یک بخت آفریده اند احوال بکلیت آن از وی میکنند و اگر  
 بد بخت آفریده اند احوال بد میکنند پس بچنان که مکان هر کس از بهشت یازد و پنج مقرر است بچنان احوال  
 نیک و بد نیز برای هر کس مقرر است باز این آیت تلاوت فرمودند که فاما من اعطی واسئله تا آخر خواندن این آیت  
 درین مقام معنی دیگر مفید میشود یعنی کارهای شاد در علم الهی مختلف و رنگارنگ است کسی صلاح و کسی فاسد نوشته اند و بر  
 آن در دنیا اعمال صلاح و نسا و از و صادر می شود پس فراد از اعطی و اتقی و صدق با حسنی آن است که در علم الهی این اعمال  
 از وی مقرر است امر او قدسی و اللیری آن است که توفیق این کارها در دنیا می باید با حله اعمال را در هر مرتبه که بنشینم  
 در علم الهی که اعمال خیر و شر مقرر است ثمرة آن حصول توفیق و توفیق است در دنیا زیرا که دنیا محل عالم تقدیر است و نسبت او  
 شش صومع بقالی آن که از آن زیاده و کم نشود اندیشه و اگر آن اعمال را بعد از صدور ملاحظه نماید ثمرة آن خیرای آخری است که انوار  
 هنگام بروز از اوست که در دنیا کاشته رفته اند بلیت از مکانات عمل غافل شود بگندم از گندم برود و چون چنین  
 گفتند بر معنوی کای برادر هر چه کاری بر روی و همچون درین منطبق شده آن است که اگر توفیق نیکی و بدی از جانب  
 الهی است پس چرا بجهش توفیق نیکی نمیدهند و از راه بدی بجز و کرده از نمی دارند تا چه مردم را راه آسانی نیست و هیچکس  
 سخنی نمیدهد و جواب آن دو مقدمه ارشاد میفرمایند اول **اِنَّكَ اَنْتَ عَلِيْكَمُ الْفَهْدِي** یعنی تحقیق خبر است راه خود  
 و دلالت کردن بطریق وصول به نیکی و بدی و این را نسبت به هر کس میدهد و میباید اول حواس غصه ظاهری و حواس حساس  
 و قوت عقلیه که در میان خیر و شر تمیز میکند هر کس داد و بیدار از آن بفرستادن رسولان و نازل کردن کتاب و بیان شریعت و احکام  
 و ذکر نعمت بهشت و شداید دوزخ و نصب کردن مرشدان و اعطای و پیدا کردن اسباب تنبیه و عبرت را راه است از  
 نهاده که متمیز و جدا نموده نشان دادیم و بجز و کرده و در راه نیک روان کردن و از راه بد و در اشتن بزرگمانیت بلکه آ  
 سلوک احدی از طرفین را واجب نموده و داعیه مکلف گذاریم و الا امتحان و احتیاج تحقق نشود و مطیع از عاصی متمیز نگردد  
 چه بعد در سلوک راه است و اما تصور بر مجبور و بی اختیار می شدند و فرستی میدی را برضال میفرستیدی بلکه معنی استبداد  
 اضلال تصور نیست و آدمی مثل آسمان و ستاره و باد و خاک و آب و آتش چار و ناچار در شیخ و اقتیاد مبدو و چون نش

ناتانی که در تفصیل از خصوصیات او نوشته ایم تقدیر کردیم

بن بیان حکمت و دلالت شکی نیستی بر بزرگوار او تعالی است



انسانی که از این چیزها بیچاره را میخوانند بکار و معطل میمانند و کرده تا کرده برابر می شود دوم آنکه  
 وَاِنَّ لَنَا لَآخِرَةَ وَاَوَّلَى ۴ و تحقیق برای امتیاز نصف است عالم آخرت و عالم پیشین یعنی دنیا پس هر که از ما  
 طلب کثرت کند در آخرت و هم در طلب دنیا کند و را بدینا رساییم هر که هر دو را خواهد هر دو بنوازد و اگر هم کسی بخواهد  
 که در راه آخرت روان بگردد و عالم دنیا خراب و ببرد می شود و زخارف و تخیلات دنیوی همه در پرده عدم نور  
 میماند و هیچکس رغبت به تحصیل آن نمی نمود پس هر که تمیز بر دو جهان است می مردم را مختلف ساختیم و در دل هر  
 میل کاری که در نفس بر آن بر دو جهان مطلوب است انداختیم و لکن ما نیل نیست هر کسی را هر کاری ساختند  
 میل از در دلش انداختند و هرگاه در لفظ تفسیر لغت اجمالا بیان نمائی که صاحب عمل بدر او پیش است و اگر  
 شبهه بود حالا از جمله انواع آن سخنی آنچه شد و اشبع است یا میکند و از آن می ترسانند فَاَنْذَرْتَهُمْ نَارًا تَلْقَوْنَ  
 یعنی پس می ترسانم از شمار آتشی که شعله میزند و زبانه آن بجای بلند میشود که از دو مسبت سالها کافرا بخود میکشد و آن  
 آتشی است مخصوص بر کافران چنانچه میفرماید لَا يَصْلُهَا أَكْثَرُ شَقِيٍّ یعنی نخواهد در آمد در آن آتش مگر بخت نریز  
 بد بخنان که کافر است و اینجا باید دانست که بد بختی چند نوع است کسی در امور دنیا بد بخت می سازد که حق او مبتلا بجهت  
 سیاست و در بر تلاش و کسب از تحصیل محروم میماند تا نزد مردم خوار و ذلیل و بقدری می شود و کسی را در امور اخروی بد بخت  
 می سازد و آن نیز مراتب دارد و بعضی را با ضرر بر صغایر و کسل و طاعات مبتلا می کنند و کسی را با رکاب کبار و بزرگان  
 توفیق بتوبه گرفتار میدارند و کسی را لشکر و کفر که اعلای مراتب بد بختی است نام نرود می کنند پس چون امور دنیا فانی و گذران  
 بد بختی آن امور دنیوی و وقتی ندارد و عند الله بد بخت همان است که در امور اخروی بد بخت است و آن موزن بعضی از آن قیاس  
 اند که در بر رخ بد بخت اند و چندین انواع عذاب و در موافقت باست از خسرو نشتر و حساب بدینان میکشیدن برنج و گشت  
 و با دشت عاقل انبیا و صلحا اثر آن را بیل خود بدشت لگنان صغیر و کبیر و بعضی از آن قیاس اند که اصلا اثر آن را بیل نخواهد  
 و شفاعت کسی را ندارد که آن سرکار نخواهد که در کسی که بقسم اول گرفتار است شفاعت است و کسی که بقسم دوم گرفتار شد شفاعت  
 و لکن شفاعتی را تفسیر فرموده اند باین آیت اَلَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى یعنی آن بد بخت ترین بد بخت است که کذبین و کافران  
 گردان شدند از حکم خدا و این تفسیر مطین نمی شود مگر بر یکا نسیر چه مومن هر چند از رکاب معاصی کند اما تصدیق او را  
 هرگز زنده نمی پذیرد و هیچگاه از قبول حکم الهی روگردان نمی شود و با قیامت درین جاسوانه و آن آن بد بخت  
 است و شفاعت کافر شد پس حصر در آمدن آتش بر کافر چه قسم است آید چه مومن عاصی را نیز در آمدن و در آن  
 نخواهد بود جواب ازین سوال آنکه سابق اشاره رفت که مراد از آتش شعله زنده آتشی است که

مخصوص کافران است و موسی عاصی را هر چند در آمدن در آتش نخواهد بود لیکن در آتش دیگر درین آتش پس هر  
 درست است و تنجی از سفسرین چنین گفته اند که دخول موسی عاصی در دوزخ چون بطریق حشیم نمائی و ماد است گویا دخول  
 نیست و خولی که بعد از آن گاهی خروج و تحقیق شود و مخصوص کافران است پس هر دو در دخول کذاست نه مطلق و دخول چنانچه گویند  
 جنگ نکرد و زید و غنیمت یافت که عمر و یعنی جنگ بسیار نکرد و زید و غنیمت یار یافت که عمر و چون در آتش آئیده  
 که لفظ است و پیچیدها الاتقی به و آورنده حرف حضرت که در نیست پس در اینجا این شبهه اسلام دارد و می شود آنچه گفته اند که اگر در آتش آید  
 آتش مخصوص مراد باشد که نصیب کافران است در دوزخ و مانند آن آتش همه مومنان شریک است پس مع اتقی چه بود و گوئیم که  
 دور آمدن از آن آتش نیز عرض عریض دارد و کمال دوری از آن آتش راست و دیگر مومنان را بآن مرتبه دوری نیست نیز  
 محتمل است که منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آتش باشد بدو آتش مفید نکور و درین سوره مقید می شود و سجد می کند و آتش  
 یعنی در تاب است که در در آتش نشود و آمدن آتش کسی که بسیار صاحب اتقی است و اتقی در اصطلاح اهل شریعت  
 که از کفر و کبایر و صفای اجتناب نماید و اگر احیاناً گناهی صادر شود زود توبه کند و استغفار و عذارت کند تا اثر  
 گناه در دل رسوخ نگردد و استحکام پذیرد و مرتبه اتقی ازین حد بلند تر است آن آتش که از ترک آداب و رعایت و طریقت  
 نیز احتیاط و پرهیز کند و از معصیات دنیا و فاسد تیر اخلاص نماید و ظاهر و باطن را یکسان دارد و درین معنی  
 پس عزیز و نامیاب است و مراد از اتقی در اینجا اجتماع مفسرین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در میان ایشان باطل  
 شده چنانچه مراد از اتقی امیر بن خلف است که شقاوت کفر باطل و معاصی و ابدی حضرت بلال و عذارت اسلام جمع کرده  
 مرتبه اتقی بهم رسانیده بود و اهل سنت جماعت بهین لفظ تفصیل حضرت ابوبکر صدیق را پیغمبران که در بحث خارج اند  
 بر سایر امت تسک است و در نصیران تسک این است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را حق تعالی اتقی فرمود و در آیت  
 دیگر فرمود است بدان که خداوند انعام پس مقتضای مجموع آیتین ثابت شده که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه اکرم  
 الناس باشد خداوند و بهین المعنی افضلیت و فرقه تفصیل گویند که مراد از اتقی درین آیت اتقی است نه اتقوا  
 او افزون تر از همه کن باشد زیرا که حضرت ابوبکر صدیق در تقوی کمتر از خباب پیغمبر بود پس اتقی بآن معنی بر ایشان  
 راست نیاید بلکه این لفظ مخصوص بخباب پیغمبر باشد و چون اتقی بر معنی باشد دلالت بر افضلیت ایشان نکرد و اول  
 است جواب میگویند که اتقی را معنی اتقی گرفتن خلاف لغت عربی است پس حمل کلام آیه که قرآن عربی است بر آن  
 درست نباشد و در تری که درین حمل بیان کرده اند مذکور است بآنکه کلام در آنراست است و در پیغمبران زیرا که از  
 شریعت معلوم است که پیغمبران در کرامت و منزلت خداوند متعالی اند و آنها را با سایر مومنان و سایر بنی آدم باقیات

بیان وصف اتقی به

نشان کرد پس در شرح در مقام بیان تفاضل و افزونی مراتب این قسم الفاظ را مخصوص بابت می سازد  
 و تخصیص عرفی از تخصیص فقهی قوی تر است چنانچه هر که گوید نانی کندم بهتر است از دیگران یا هرگز تفصیل  
 نانی کندم بریان با دام فمیده نخواهد شد زیرا که استعمال نانی با دام معروف است و خارج از بحث است زیرا که بحث  
 در مثل این مقام مخصوص بحجوب و غلات است نه فواکه و میوه با و از بعضی بزرگان اهل سنت شنیده شد که میفرمودند  
 انقی در اینجا یعنی خود است یعنی کسی که افزون باشد در تقوی از کل اعدای خود خواه پیغمبر و خواه است لیکن مخصوص  
 یکسانی است که در قید حیات باشند پس حضرت ابو بکر صدیق این کلمه در آخر عمر خود که او ان خلقات ایشان نبودند  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودی توانند شد حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام چون مرفوع با سمان و محکم  
 اموات دارند و انقی را لازم نیست که در هر وقت و نسبت به هر کس از احیاء و اموات افزون تر و تقوی باشد والا  
 هیچکس را انقی گفتن بابت نیاید چه در زمان طغولیت تقوی متصور نیست و در هر منصب و شری اعتبار با هر مقام است  
 مثل صلاح و تقوی و غیرت و تقویت و آسایش و نبوت و لهذا کسانی را که در آخر عمر این مراتب شریف شده اند  
 این مراتب با دمی کنند اگر چه در اول این مراتب با آنها حاصل نبود پس انقی کسی است که در آخر عمر که وقت اعتبار است  
 از دیگر موجودین تقوی افزون باشد و برینست المدعی بالکف لا تاویل به و چون تفسیر و در متن از انقی  
 مذکور انقی فرمودند از اوصاف حمیده او که در وقت نزول این سوره مقبول درگاه الهی شده بود نیز برخی را با دمی  
 که اللّٰهُ یُؤْتِی مَالَهُ یعنی آن صاحب تقوی که میدید مال خود را در راه خدا چنانچه در عین بلال و دیگر ملام  
 و دیگران که شرف با سلام شده بود و در دست کافران بجلت برگی گرفتار و عذاب شدیدی مغذوب داده و خلاص  
 کرده اند و در ویران و مصروف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در میان حجت و خرید بقعه زمین برای مسجد نبوی داد  
 و غرض از دادن مال آنست که یکنوایی به یعنی خود را یک میکند و مدبم با امان مال ترقی مینماید و کمال و مثال  
 نهال پاکیزه که آب و بهر آن میسر و در بر و زود و زیاد دارد زیرا که زکوة در معنی دارد و طهارت و نود و هر معنی او را حاکم  
 بود و صلاک احد عیندک من نعمتی یعنی و نیست هیچکس را برومی نعمتی و احسان که بلا و مال مکافات آن کرده شود و این  
 مال و مکافات و جهان فرمود است اما چون ثواب نام و جاه دارد و در مرتبه کمال خلاص فردی گردد و در حدیث صحیح  
 وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که هیچکس را بر من نعمتی و آسانی نیست مگر آنکه مکافات آن نعمت و  
 احسان کرده ام و همی ابو بکر که او را بر من نعمتی و آسانی است که هرگز مکافات آن نکردم و روز قیامت عذای تعالی  
 خود متکفل مکافات آن خواهد شد از همین جا قدر ثواب حضرت ابو بکر صدیق را با پرستشاخت و نیز در حدیث صحیح

فبما فیها من نعمت الله علی عباده انما یستحقها

دارد و هست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حیات خود پیش از وفات بچند روز خطبه فرمودند و آن  
 خطبه را قبل از آنکه آنحضرت ابوبکر را بر سرش بفرمودند آن جلایان بود که هیچ کس با منست مالی و حق خدمت منی و جانی  
 بر من آن قدر ثابت نیست که ابوبکر راست دختر خود را بمن نکاح کرده داد مهر از من نگرفت و بلال را از خالص مال خود  
 آزاد کرد و در راه را با بخت با اسب پیافرافرا زد و راه را حله برداشتند و آمدند و بجان خود مالی نمود و در وقت با من مواسات  
 حالامه در روز ۶ را از من سجد بنده کنید غیر از دروازه ابوبکر و از کمال مرتبه حضرت ابوبکر صدیق است که حق تعالی خود  
 شهادت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و میفرماید که این کار نمیکند الا ابتغاء وجهی و لا یعلم یعنی هر  
 بر کسی درخواست رضا مندی پروردگار خود که بلندتر از بلند است و وجهی بفرستد درین بذل و انفاق منظور او  
 بلکه طمع ثواب دفع عقاب نیز مقصود ندارد چنانچه در حدیث صحیح است که چون حضرت ابوبکر عظامان و کنیزان مسلمان را  
 مال خطیر خرید و آزاد کرد و پذیرا ایشان ابوبکر قوامت کرد که اگر شمار آنرا کردن عظامان منظور بود می بایستی که عظامان  
 کار آمدنی را که قادر بر کسب و امداد و اعانت شمایند خریدند آزاد می کردند و این عظامان و کنیزان ضعیف را که هیچ  
 کار نمی آیند و بعد از آزادی نیز خوراک و پوشاک ایشان بزمه گرفته اند و خریدن و آزاد کردن چه فایده دارد حضرت  
 ابوبکر در جواب پدر خود همین گفتند که مراد من ازین حرکت رضا مندی حق تعالی است نه چیز دیگر و در جامع الزمان  
 بطریق صحیح مروی است که آنحضرت صلعم فرمودند که مال هیچکس از مسلمانان در حق من نافع تر از مال ابوبکر نباشد  
 راوی میگوید که آنحضرت صلعم در مال ابوبکر چنان بی محابا تصرف می فرمودند که در مال خود و همایان مال خود را  
 ابوبکر فتنه و امتیازنداشتند و در شستن این ماله ندانست که روزی آن حضرت صلعم می فرمودند که هیچ مال را تقدیر  
 نفع نداده است که مال ابوبکر بمن نفع داد حضرت ابوبکر در آنجا حاضر بودند رفت کردند و گریه نمودند و عرض کردند که یا رسول الله  
 من مال من عهد از آن شماست و امام احمد نیز این قصه را روایت کرده اند و نیز از کمال مرتبه حضرت ابوبکر صدیق است که  
 حق تعالی آنچه در مقام لجوی و خطر داری بهم فرمود و در سوره الضحی عده فرموده است که وَلَوْ يَعْطِيكَ  
 رَبُّكَ فَتَرْضَى مانند آن درین سوره در حق حضرت ابوبکر عده فرموده است که وَلَوْ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى یعنی بشن که  
 راضی خواهی شد ابوبکر را بخدا یا خدا از ابوبکر صبر و صبر و دو خمال دار و یکی آنکه راجع بحضرت ابوبکر باشد و دوم آنکه راجع  
 بچند آ باشد و در هر صورت به حاصل است و ولتم اقبل و بعیت و بخت که مدد کند دهنش آورم بخت و گریه می طلب و بخت  
 زنی شرف و از جای برین عهد و وصیت که گفت روزی نزدیک دروازه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جماعه از اصحاب  
 و انصار حاضر بودیم و با هم کوفه رضایان بزرگسای می نمودیم درین اثنا آواز غمی بلند شد آنحضرت صلعم از دو تخته تشریف فرمودند

که در شغل ابو عرض کردیم که فضائل نبوی سرور ما مذکور میکنیم ارشاد شد که اگر چنین میکنید پس چرا هیچ کس را بر او بر تقدیر نکنید  
 زیرا که او افضل شماست و در دنیا و آخرت و از ابوالدردا در ادقطنی صید صحیح مدحیست که گفت یونانی پیش من حضرت ابو بکر را  
 میفرستاد تا آنحضرت صلوات الله علیه را در خدمت خود ببرد و آنرا پیش من میبردی که از تو بهتر است و دنیا و آخرت است که استیجاب بویع و فرمود  
 مکره است بعد از انبیا و مرسلین کسی که بهتر از ابو بکر باشد و آنرا بسلیمان بن ابی بکر کتاب الوفاء از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه صحیح و ائمه میکنند  
 ایشان از والد بزرگوار خود امام محمد باقر و ایشان از والد بزرگوار خود امام زین العابدین و ایشان از جناب سید الشهدا و امام آل عباس علیهم السلام  
 التعلیق حضرت امام حسین رضی الله عنه فی ائمه ثانیان از حضرت امیر المومنین علیه السلام در جواب و ائمه کرده اند که میفرمودند که من از آنحضرت صلوات الله علیه  
 علیه السلام شنیده ام که آنحضرت صلوات الله علیه و غروب کرده است بعد از پیغمبران و مرسلان بر کسی که بهتر باشد از ابو بکر و منافق خطیب بغداد  
 از جانب زوایت می آیند که روزی بخدیست آنحضرت صلوات الله علیه حاضر بودیم ارشاد فرمودند که حال آن شخصی می آید که حق تعالی بجزای  
 من کسی را بهتر از او پیدا نکرده است و شفاعت او در روز قیامت مثل شفاعت پیغمبران باشد جابر گوید که مهربانی نگذاشته بود  
 که حضرت ابو بکر تشرف آورده اند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله سلم بر جانشینان ایشان بوسه دادند و کنار  
 گرفته ساعتی آنست حاصل کردند و ازین جا معلوم شد که چنانچه رضامندی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم  
 مخصوص در شفاعت است پیغمبرین رضامندی حضرت ابو بکر نیز در شفاعت است زیرا که رضای ابو بکر  
 در رضای آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فائز بود **سوره و الفصحی + کلیات**  
 یازده آیت در چهل و صد و نود و دو حرف است این را سوره و الفصحی از آن جهت نامیده اند که درین سوره اول  
 قسم به صبحی که بنی جاش گاه و عوقت از تعلق آفتاب است خورده اند و آمدن این وقت در هر روز بعد از نماز  
 شب دلیل بآزادن وحی است مره بعد از عمری و همین است مقصود ازین سوره زیرا که شنب نزول آن چنین بود  
 است که چون آنحضرت صلوات الله علیه دعوت اسلام آشکارا فرمودند مردم که نزد پیغمبران میپرسیدند که در میان آن شخصی  
 چنین پیدا شده دعوی نبوت می نماید شما برای امتحان صدق دعوی او علامتی نشان بدهید زیرا که اهل کتاب اید و از علامات  
 انبیا کمال و انصاف دارند تا به آن علامت او را امتحان کنیم بعد از آن گفتند که او را شنبه خبر بپرسید قصه ذوالقرنین  
 و قصه اصحاب کهف و حقیقت روح کاfran که نزد آنحضرت صلوات الله علیه آمدند ازین سینه خبر پرسیدند آنحضرت صلوات الله علیه جواب دادند که شما را ازین  
 چیز فرما خبر ندهم و اگر بگویند انشاء الله تعالی بزرگان آنحضرت صلوات الله علیه در آنوقت زلفت چند روزی منقطع شد و بعضی گویند که  
 و بعضی گویند که پانزده روز و بعضی ازین زیاده نیز گفته اند و تا چهل روز این مدت را رسانیدند آنحضرت را ازین سبب اند  
 بسیار و این گریه و کافران را به شامت طعن و تشنیع شروع کردند تا آنکه ابوبکر مجلس گفت که آن صحابا و دو عهده و ثقل این مجلس

استحال لعین  
 که از شهادت او  
 سوره اول و دوم

برود و کار و رخصت کرد و ناخوش شد از دوران ابوسبک حکم فرمود قاحت و حبس و لغو و لغو و حبس کرد و جلست زنمان می کرد  
 بخصوص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت: «ما اری شیطانک الا قدزک» یعنی گمان می برم که شیطانیک بیشتر  
 می آید ترا بگذشته رفت ازین کلمات موثقه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اندوه افزود و با حضرت جدید برض این  
 سر را در میان نهادند و سپهر انسانی این سوره فاذل بند و در ابتدای آن قسم بآمد و رفت روز و شب و تعاقب روز  
 و ظلمت جهان با وجود تداوم اشاره باشد باینکه کار جهان بر یک نسق نیست گاهی روز و در روشن تمام جهان را نورانی  
 می سازد و گاهی شب تاریک را طلمت می گستراند و چنانچه نور و تاریکی مانند ظلمت و نور در دوام ندارد و بعد از ظلمت  
 و بعد از نور ظلمت می آید چنانچه نور و تاریکی و قطع آنرا باند فیه و اگر چند روز فرقت شود دل تنگ نباشد که در آن  
 فرقت می گزیند است چنانچه در آمدن شب مکتبه است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالصَّحِي**  
 قسم بخورم بوقت صبح یعنی چاشت گاه که وقت ارتفاع آفتاب و ظهور سلطنت و است زری که آفتاب تمام روز و شب و  
 حرکت می نماید اول حرکت صاعده که از نیم شب گذشته شروع می شود و تا نیم روز می ماند و دوم حرکت طالع که بعد از زوال شروع  
 می شود و تا نیم شب گذشته می ماند و درین وقت چاشت وقت انتهایی حرکت اولی است پس نهایت تمام دارد و بوقت  
 نزول می آید که هنگام کمال ظهور چنانچه الهی و کونی است این وقت خصوصیات دیگر هم دارد یکی آنکه اشتغال کسب نفس و تحصیل  
 علم و تفریح و تفریح و درین وقت می شود و دوم آنکه این وقت عالی از فریضه نماز است و فارغ برای عبادات نافله می شود  
 این وقتی است که کلام حق تعالی با حضرت موسی علیه السلام درین وقت بود چهارم آنکه ساحران و فرعون و درین وقت بدین سخن  
 حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و سجده کردند پس این وقت کمال ظهور نور حق است و ظلمت باطل که در امت سابقه  
 از آن واقع شده و تخم آنکه نماز چاشت نیز در آن وقت مقرر است و نامی آن چهار رکعت است و علامتی آن درواز و رکعت این نماز را  
 فضایل بسیار است که در حدیث شریف دارد و در اهل تجربه چنین گفته اند که هر که از فقر و تنگدستی بگذرد و نماز چاشت بگذرد و در  
 آن گویا برسد باینکه نماز شب بگذارد و در او را و شایسته مقرر است که در چهار رکعت نماز چاشت این چهار سوره را می خوانند  
 و انشمس واللیل الضحی المشرح به واللیل اذا کسبی یعنی سوگند بخیر و شب و قی که میوشد بسبب یکی خود بخیر را از  
 نظر خلایق و بخت بدین شب و قی می باشد که نورا و شعل و شمع و چراغ در آن نباشد پس انقسم شب نمودن زان جا ملیت است  
 در وقت صبح که وقت کمال نور است نمونه آن نور و در آن قطع و قی و فوات شریف صلی الله علیه و آله و سلم و بقی  
 خلفای راشدین و اوشب در آن لکین شبی که ابتدای آن نور قمر تا انتهایی آن موجود است و چنانچه قمر خلیفه آفتاب که در شوالی  
 در خود کسب کرده بجای و در روشن کردن جهان می نشیند چنان خلفای راشدین در شبی سینه پیغمبر را در خود کسب کرده بجا

بنور خود منور گردد اند و بعد از آن قطع از زمان غفلت تاریکی شب بچشم او در هر قدر از غفلت و خواب و غفلت و غفلت  
و مثل استعانت می جوید و بجاری برسد و از نجاست که در اسب مجتهدین و طریقی و ابدا اند و در احتیاج این نور مختلف و متفاوت  
آمد پس وقت چاشت مثال وقت شراق نور الهی است بر قلب محمدی صلی الله علیه و سلم و شب مثال ظلمت شبی که نور  
دارد و چون مردم در هر خبر از نظری پوشیده و درین حالتی نیست آن آنست که در سوره + واللیل + اول قسم شب خورد و در غفلت  
بروز و درین سوره عکس این ترتیب اختیار فرموده اند سبب این چو باشد مغفرت چنین ذکر کرده اند که شب را نیز حق تعالی بزرگی  
از بزرگی مخصوص داشته است که موجب حاجت سکون و آرام و خواب برده و فوئی است و در روز را نیز جوئی از بزرگی مخصوص  
و شب که باعث نظم امور معاش و ملاقات هم دیگر و سهولت آمد و شد و غیر ذلک است پس در قسم کردن الهی شب بروز مقدم  
گرداند و گاهی روز را بر شب نشان بزرگی تقدیم و در انقضای روز بهر باشد و ازین جا معلوم شد که آنچه اسطوسی در بیان طر و روز و شب  
ذکر کرده است که در حق تعالی پیش از شب در قسم یاد فرموده یعنی بر غفلت است اندوه + واللیل + تمام آیات و احکام  
بهیئت بشنوا و بسجنت گفتار شب روز و نیم هم سرگشته است که زول و در گذشت نعم + هر دو در اجاست و الی سبب شب  
مفضل + در بیان وقت فراوان سخن از حدیث دوم + گفت شب فصل من در روز فروان را که + و روز را که در شب بگذراند  
قدم + و در ماه سوئی مناجات شب بود و کلیم + هر شب گفت جدا لوطی داد و قسم + هر چه در شب که در حدیث دوم +  
سوئی صراج شب وقت هم از بیت حرم + هست در روز و قضا و قات که منع است نماز در نماز هر شب بخیر بود و هم +  
سمانی تو بود و همچو کی فرشتی بود + و ازین آیه است بر شکی مانع ارم + بر حرم و سال غربت و سال و ازاه من است +  
بزرگ ماه من است از هر خبر میل جسم + روز که این قضیه شنیده شده آشفته و گفت + خانه من کن چه در آنی چنین بس حکم +  
روز را عیب بپوشد که کنی کاین و عرش + روز را پیش از تو که در شائش تقسم + روز به هر خلق که در اندر روز است +  
بجرم حج بر زانست هم از بیت حرم + روز خود اید که بود و حاشی خلق بخیر + روز به نیز وجود و هم در هم عدم + روزی  
افاق زمین خوب نماید روزت + و در خلقی ز من روز فرایدز تو نم + هر سرگشته اسلام و را گوید که هر + هر را جامه  
شادی تو را با نم + سپه خیل تو به باشند که پاک + بگریز تو جوید من فرحت علم + اگر زان تو شناسند و  
سال عرب + زان تاب من اندر و سال هم + ماه تو در خود خورشید من افزاید نور + از بی خدمت خورشید که  
نفت خیم + از فریضه نماز است به روز و شب + زان بنابر تو کم آنکه منستی کم + اید بر آن سوره + واللیل +  
را چرا بقدم شب شخص فیض فرمودند و این سوره را چرا این اسلوب نختند که درین نیست که سوره واللیل  
حضرت ابوبکر صدیق است و ایشان را قبل از نور اسلام ظلمت کفر لاحق بود و این سوره در سینه هر مسلمانی است و از

از بزرگانی که در سوره و از نماز + ماه و هر که در سوره و از نماز

صحبته

از ابتدای نور عصمت حاصل بود پس درین سوره التبت تذکره کرد که مشایخ نورایان است و در اینجا لطیفه است دیگر  
 اگر اول شب تذکر کنند که مناسب حضرت ابوبکر رضاست و باز از آن صوفی و نمائند صلح و یابند کشت بهر روز است  
 چنانچه بعد از شب دومی آید و اگر روز اول یا کند که مناسب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ضرر و نمانند  
 بلافاصله حضرت ابوبکر صدیق را یابند که لیل است چه بعد از روز بلافاصله شب می آید و ازین لطیفه رفاقت امین و بزرگ  
 با هم بود پس جلوه گری کرد و چنانچه در قصه غار و اتصال رفیق و دیگر چنانچه از این رفاقت ظاهر گشته باشد و در اول این سوره  
 هر روز و شب قسم دافع است یا اشاره می فرماید که گاهی ساعت روز را کم کنیم و ساعات شب را می افزایم و گاهی  
 یکسری را می افزایم که زمان حاجت و دعا است بلکه با بر رعایت یکسری چنانچه مقدور است و در اول می رانند و بعد از گاهی  
 جلال است و گاهی فضا و از لطایف این مقام است که کافران چون بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعوی کردند که بر درگاه  
 بطواب داد و در وقت کرد و دعوی شدند و دعوی شما داشت و برینکه قسم اول ایشان را گفتند که شما به یارید چون آنها عجز شدند  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از قسم نهم شدند پس هر روز و شب در خمر رده دعای آنها را بخار کرد و درین قسم اشاره است که  
 روز و شب نیز از مایه وقت نقصان سالمی با خشنود از کجا طبع باید داشت که از زبان خلق سالم بمانی و نیز شب وقت نهایی  
 و وحشت است و در وقت اجتماع و معاش پس گویا چنین فرمودند که خوش باش زیرا که بعد از وحشت انقطاع و وحی ترا  
 با ملاک دست بر و نیز روز و وقت سرور و اجتماع است و شب و وقت غم و وحشت و از روز و وقت جا داشت و انتخاب بود  
 یا آن قسم خوردند و در شب تمام آنرا ذکر کردند اشاره آن شد که غم دنیا بیشتر از سرور است و بعضی از این قسم خورده  
 که مراد از صبحی روز ذالالت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و مراد از لیل شب معراج و بعضی گویند که مراد از صبحی روزی است  
 صلی الله علیه و آله و سلم و از لیل صبحی بود که در سپاسی میجویش است و بعضی گویند که مراد از روز و رفات است و از شب  
 شب تنویری آنحضرت معبود است و بعضی گویند که مراد از صبحی نور علمی است که آنجناب داده بود و پس آن پرده نشینان عالم  
 متجلی و مکتف گشتند و مراد از شب خلق عفو است که عیوب است پوشید و بعضی گویند که مراد از روز و علامه آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم است یعنی احوال ظاهره آنجناب است که خلق بر آن مطلع شد و مراد از شب سحر آنجناب یعنی احوال باطنی او که غیر از  
 علام الغیوب کسی بر آن مطلع نیست بعضی گویند که مراد از روز و وقت قبایل اسلام است و مراد از شب آن غربت اسلام چنانچه  
 در حدیث شریف دارد است که ان الاسلام سید و غریبا و بعضی گویند که مراد از صبحی زمان زندگانی است  
 و مراد از شب وقت سکون و در قبر و اکل محتمل و کفایت و کمالی یعنی بعد از آنکه دست پروردگار در تو را خوش  
 نداشت است یعنی لذت غیبت حق که در از شد از آن جهت تند که در تربیت و تعلیم و تصور بیست یاد و صفات کمال تو



[illegible]

خصوصاً کسی که از جناب خداوندی حاصل شده و مسلم است اول آنکه معجزان دیگر نیز در آن شریک اند لیکن ایشان را  
 و بر این از همه آن نعمت داده اند و بسبب آن ایشان را ممتاز ساخته و قسمی است که مخصوص با ایشان است و دیگر برادر  
 نصیب نیست و بحسب اختصار در اینجا نیز توضیح مختصر بیاوریم باینکه ایشان در معنی این آیه در زمین است  
 بوجه حسن جاگیر دار مخصوصی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در بدن مبارکش داده بود که آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم از پس پشت خود می دیدند چنانچه از پیش روی خود می دیدند و در شب و در تاریکی چنان می دیدند که بر در  
 روشنی و آفتاب بر ایشان آهسته شورش می کرد و با طفلان شیرخواره که قطره از لعاب و دهن خود می چشامیند و آن  
 اطفال تمام روز شکم می ماندند و طلب شیر میکردند چنانچه در روز عاشورا با طفلان اهل بیت شجره بنده و طفل آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم سفید رنگ برآق بود و هلا موسی نداشت و آواز ایشان بجای می رسید که آواز دیگران یعنی شیران  
 نرسد و از دور می شنیدند که دیگران از آن مسافت نمی توانستند شنیدند و در خواب چشم ایشان خواب آلوده نمیدادند  
 خبر داری ماند و تازه دهن هرگز ایشان را در تمام عمر اتفاق نیفتاده و قتل هم هرگز واقع نشده و عرق مبارک ایشان  
 خوشبو تر از مشک بود بخدی که اگر در کوچه می گذاشتند مردم بسبب بوی خوش عرق ایشان که در پهلو اسراریت کرده اند  
 بی می بردند که از این کوچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذشتند و بچشم از فضل ایشان را می دید و می زمین می زدند  
 از اینجای که نجابت و فروغی بر دوازده مکان بوی مشک می شمیدند و در وقت تولد محزون پیدا شدند و آفتاب  
 بریده و پاک حفاف هرگز گشت نخواست بر بدن ایشان نبود و چون بر زمین افتادند سجده کنان گشت خود را بنویسند  
 بر آشته و در وقت تولد ایشان بوزی تشنه شد که سبک شایه می نامد و اینچنان نمودار شد و مهربانان ملائکه می  
 چنان دیدند و آفتاب با ایشان در حالت غلظت که در گدازه بود و در حرف میزد و هرگاه اشاره بوی میفرمودند و بسبب  
 ایشان بای می شد و بار در حالت گدازه می فرمودند و همیشه در وقت نماز که با ایشان می آمدند و اگر زیر و زخمی  
 آمدند سار و دست می کشیدند و سالی که ایشان بر زمین می افتاد و جگر می ایشان گس نمی گشت و پیش ایشان انداز  
 نمیداد و اگر با نور می درخت می شد آن جانور را عدت سوار ایشان بلبل و برازی کرد و در عالم اوج اول کسیکه پیدایش ایشان و بدو اول  
 کسیکه در جواب الله است بیکم می گفت ایشان بود و هر چه از ایشان است و آوری برآق از مخصوص با ایشان و آسمانی است  
 و بعد قات و زمین رسیدن بیدار آفتاب شدن ملائکه را فرج چشم ایشان را چنانچه از ایشان مانند شکران جنگ قاتل کردند و در حاصه  
 ایشان است و حق فرود دیگر معجزات معجزه بر زمین مخصوص با ایشان است و در دنیا است آنچه ایشان را می بخشیدند و اول کسیکه از قبر  
 برآید ایشان را و اول کسیکه از بی چوشتی افتادند ایشان را باشند و ایشان را بر برآق حشر نباشند

بیان خصوصیات که از آنحضرت عبارتند از آنکه بوده



و از جانبهای خود خمر نیز می داشتند و چون جدا ایشان قضا کرد عزم حقیقی ایشان را که ابوطالب نام داشت سپرد و رفت  
 و بنا به تائید و تخریص بر خدمت ایشان نمود و ابوطالب بموجب وصیت او و خدمت ایشان با قصی الغنایت کوشید و درین  
 بین بر حسب معنوی آبی از حوض اطلاق در عایت آداب پنهان کار خود میکرد تا آنکه بمسجد بلوغ رسیدند و با استقبال و مفا  
 کمال خرم و خوشگشتند و وَجَدَكَ صَاحِبًا فَهَدَى یعنی دریافتند راه که در راه بود و مترا و بسیار این بر حسب  
 و مصالح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از رسیدن بمسجد بلوغ بسبب کمال عقل انقید معلوم شد که عبادت  
 بتان و در موم حاصلیت همه بیچ و بوج است در پی تفتیش و تحقیق شدند و از زبان پیران که هفت سال شنیدند که اصل دین  
 در آنحضرت ابراهیم است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این جنال در افتاد که عبادت بتان نگذاشته و موم حاصلیت را  
 ترک داده و توجیه بر باب ابراهیم موم داده و عبادت کند لیکن چون طاعت ابراهیمی را با دین مانده بود و در کتابی بدون بود و آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را قدرت خواندن کتاب حاصل ناچار در تلاش احکام مومین ملت بتیاب و متعبر بود و  
 بقدر معلوم از تسبیحات و تهلیلات و تکبیرات اعتکاف و غسل از حیاست و لوازمی مناسب حج و خلوت و دیگر امور از پیشین  
 اشتغال می در زید تا آنکه حق تعالی ایشان را بوحی خود موصول ملت خفی آگاه ساخت و قروع آن ملت را محبوب ترین طریق  
 برای ایشان معین فرمود و درین وقت تعطی و میانی که بسبب یافتن شیتند زائل گشت گویا چنانکه خود را یافتند  
 و می خواستند که برای پیروان راه معلوم ایشان می شد آن راه را در نظر ایشان ظاهر کردند و این ان تعطش و بی تابی و الم  
 یافت تبصره کم کردن راهی فرمودند و راه با تبصره که این معنی را که یعنی ندانستند و در تفسیر این که برای دور و در فتنه اند  
 گویند که هر ازان ضلال که این ظاهر است که در حالت طفولیت در بعضی راه های کوستان که راه خانه را کم کرده چنان می گشتند  
 ناگاه ابوجهل برینا قدسوار دوان جاگذاشت و ایشان را بر شسته بر ناله سوار کرده پیش عبدالمطلب آورد و با عبدالمطلب گفت که ما می  
 دانیم که از این پس تو را بر این سوار کردیم و عبدالمطلب گفت بر ابوجهل گفت پس این طفل را در فلان کوچه چران و کم کرده راه دیدم و مرا  
 بر داشته اید اول پس پشت سوار کردیم و بر ناله هرگز راه نمیرفت می نشست بر غمی خواست تا آنکه او را پیش خود نشاندم ناله  
 برخاست و دانست و درین قصد شایسته است با آنحضرت موسی علیه السلام که چنانچه ایشان را بدست من ایشان که فرعون بود  
 پیروش که مانند پنهان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بدست من ایشان که ابوجهل بود و نزد خود رسانیدند و بعضی گویند که  
 چون دایه ایشان را برای رسانیدن ایشان نزد عبدالمطلب آورد و در راه که ایشان را کم کرد و مضطرب شده نزد پهل رفت که  
 بنی بود و کلان را با سجا با و از لید کتابت شروع کرد و همین که نام آنحضرت صلعم بر زبان نامد سیه تان سرنگون افتاد و او از بی اثر  
 درون بتان آمد که می چنان می دیدی ملائکه بدست من طفل است و درین اثنا آنحضرت صلعم را جبرائیل علیه السلام گشت گشت





در یافت نمی شد بیا به این امر ابراست آن را فقیر و بی مایه پیدا کردند و مردم را بجا از بخت ایشان محترف فرمودند تا خود بخوانند  
مال و جان خود را بر ایشان نثار کنند و این معنی اول دلیل است بر کمال ایشان که بسبب طاعی مردم ایشان  
انقدر کرده می شوند درین حال که باید دانست <sup>و آن است که هر گاهی از غنی و فقیر را بدای حال غنی بجزیر بسیار</sup>  
و مستغنا ببال دیگران میکنند اما اگر از طرف خود خواستن و طمع نماید و کسب تلاش نکند مال کند ذلیل و همان و محتاجی هرگز  
میکرد و و اگر دیگران را بشد سیرت و حیل تنجیه خود آورده انتفاع مال از آنها بگیرد و موجب عزت و شوکت او می شود و از بخت  
که با دشمنان با وجود او کمال مستغنی با موال را جایست و از ایشان هیچ حاج و خراج می ستانند و مال را طلب نمی کنند غریزیست و فقیر که  
بیز از انسانی جنس خود هم چنین قسم بلکه کمتر از آن و درخواست می نماید ذلیل است پس معلوم شد که بودن مال مستلزم عزت نیست بودن  
آن مستوجب خوار است آری مالی که بسبب قیامت و بی پروا می ترک طمع حاصل شود مستوجب است و فقری که بسبب طمع و طار  
و کینه کاوش باشد موجب ذلت چون آن حضرت صلی الله علیه و اله سلم را مستغنا باطل و دیگران هیچ عزت و طلب شوکت  
رو داد و موجب ازدیاد جاه ایشان گشت املا مستلزم محقق عاری نشد و هرگاه انبیان این سه نعمت فایده شدند بر  
درخواست نکرد آن خیر اند که **فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ** یعنی پس یتیم را هرگز قهر نکن یعنی و حق او را تلف سازد و  
سخن با او درختی کن زیرا که تو هم یتیم بوده و ضعف و ناتوانی یتیم را بحق یتیم است که با دلی سبب شکسته  
می شود و این شکر است در مقابل آن نعمت که **وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَكْ** یعنی  
و گدای را با او از سخت مران زیرا که تو هم عیال دار و بی مایه بودنی و اهل احتیاج رسیدنی و این شکر است در مقابل آن  
نعمت که **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** یعنی بخت های پروردگار را سخن گوید بیان کن زیرا که ترا  
نعمتهای فراوان داده است و علوم و معارف بی پایان بر دل تو نازل فرموده و شکر این نعمت است که دیگران را هم  
با این نعمت با ذرات کنی و بهر بخشی و درین جا لطیف است و آن آنست که در مقام شکر نعمت نیستی بلکه به هدایت است  
بر نعمت یتیمی که اعنا است مقدم فرموده اند و در مقام طلب که آنچه مقابل نعمت و قوی بود مقدم ساخته اند و آنچه  
مقابل نعمت یتیمی بود فرمودند زیرا که در مقابل نعمت یتیمی شفقت بر خلق الله طلب فرموده اند و در مقابل نعمت  
دینی و دال است بطریق تحصیل نعمتهای باطنی و شفقت بر خلق الله مقدم است بر هدایت ایشان زیرا که ما دیگران را  
مستغنی نشود و خاطر را فراغ قبول تکالیف جستن امر سعادت میسر نیاید و نیز می توان گفت که سائل را یتیم مناسبی تمام  
است لهذا شکر که از سائل سبیل بود و در مقابل آن که یتیم آوردند و نعمت هدایت را مقدم بر نعمت  
غنا نمودند زیرا که غنا و قوتی نعمت است که در تصرف در اموال معلوم شود و آن بدون هدایت تصور نیست و این

هر سه شکر و دلیل بر شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای امت روز قیامت می تواند شد زیرا که بدین صفت  
 ضعیفان است و سعی در تقویت او دلیل گامی لطیف تر است و سبایل بیشتر اوقات بسوال بی محل و بی وقت و بلاج و بلا  
 اندامید پس صبر بر این ایاد و با صفت این اذیت بجای او جهان کردن دلیل عفو از مصیبت است و کرده را ناکرده گشتن است و بیان کرد  
 لغتیکه ای که در سری میخواند و محنت بر این محنت است دلیل محنت است و در این محنت است و در این محنت است و در این محنت است  
 و در این لفظ که و او با صفت یک محنت و دلیل است بر آن که غمتهای خدا را که بر خود و بر ملحق خود باشند بیان کردن از محنت  
 لیکن وقتی که غمتهای صبح در میان باشد مثل اشاعتی که برود کار بر زبان یا حصول نیست ای مردم دیگر و اگر شخصی جهان خود  
 عجب و فکر بر او از بیان نعمت تبرک پس بر حق و ستر و خدا اولی است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما است که ایشان را اول  
 شب بیداری خود و آن که شب این قدر غمناک از دم و این است و فرآن عزادارم بر صبح میروم گفتند بعضی نادانان و بعضی  
 کردند که این اظهار از قبیل ریاست ایشان گفتند که خدا بیگانه میفرماید و او با صفت یک محنت و در نزد من هیچ غمتهای  
 این نعمت نیست که مرا از تنقیر بر طاعت داده اند پس چرا این نعمت را بیان کنم و از شکر آن محروم مانم باید دانست که درین  
 بر سه چیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ناکید بسیار فرموده اند اول مراعات حق و تیمم دوم مراعات حق سبایل سیر و بیان  
 غمتهای خدا و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حسب این ناکید که درین هر سه چیز نهایت مرتبه کوشش میفرمود و دنیا و آخرت  
 سلطان سیرت و بی ظاهری بود و بد است و حدیث صحیح وارد است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که هر روز بنده  
 خود آن تیمم با او علامه و قرابت داشته باشد و خدا و غنی باشد با من قیامت و در شب متصل باشد چون در گشت دست که با تیمم متصل اند  
 و اشاره بانگشتان خود فرمودند و نیز در حدیث است که شخصی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد که یا رسول  
 من قنوت قلب بسیار درم علاج این بفرمایند فرمودند که بر ایشان شفقت کن و دست بر سر آنها نه سختی دل و دود و دوزخ دارد  
 است که هر که بر سر میزنم از راه شفقت دست بگذارد و او را بعد در موی یک یکی نوشته شود و در زبان سلطت گفته اند که چون تیمم  
 می کرد عین از جنبش می آید پس هر که میزد با بجا طرد است از گریه خاموش کند که با عرضش از جنبش ساکن کرده باشد و جنبش  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سائلان ابجدی بود که گاهی لفظ لا بر زبان مبارک جاری می شد چنانچه در بخاری  
 بر دایت جابر بن عبد الله مرویست که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که کسی چیزی سوال نکرد که در  
 جواب آن لا گفته باشد چنانچه فرزدق شاعر این مضمون را بطریق مبالغه درین شعر نظم نموده میگوید و قال  
 لا قط الا فی تشهد لا ولا تشهد کانت لا و نعم و در نزد منی روایت کرده که یکبار نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم بود و در آن زمان جانب بصرین آورده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید



بود باطنی مسجد و بود و مساحت بعد از نماز غیر بقیع آن به تنه شد و تا ظهر یک درجه هم با سینه تانده بود و سبب ساسی  
 درین بین نیکو کرد و داد و انداخته بعد فراغ از تعبیر سانی دیگر در آن جلد آوردند فرمودند که حالا نزد من چیزیست  
 باقی نمانده لیکن برو از سبب باریان تا من هر چه خواهی حسنه بگویم چون از نزد من بیاید اگر دین  
 اش از حضرت عمر عرض کرد که یا رسول الله حق تعالی فوق المقدور شما را تکلیف ندهد و است پس چرا این قدر تحمل  
 دیون بروی کنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سخن خوش نیامد و آثار کره است بر چهره مبارک طاهره  
 مردی از اهل حاضر بود عرض کرد که یا ابا القحطیف و الله تعالی ان العرش قلا لا ۴ آن حضرت صلعم خندان شدند و چهره  
 مبارک آنحضرت آثار فرجت نمایان گشت و فرمودند که مرا بهین طریق فرموده اند الباطن بود سخنی آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر سائلان بگوید که حق تعالی ایشان را حکم میفرمود و از کثرت اتفاق نمی آید  
 چنانچه در تفسیر سور که هر سی مذکور است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند که طفلی آمد و گفت  
 یا رسول الله ما درین عرض میکنم که کورته برائی پوشیدن ندارم یک کورته بمن عطا فرمایند فرمودند که بعد  
 ساعتی بیا و خودم را آن طفل فرست و باز آمد و عرض کرد که ما درین میگوئیم که کورته که بر بدن مبارک است بمن  
 عنایت فرماید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست خانه تشریف بردند و آن کورته را از بدن مبارک برداشتند  
 و نه کرده آن طفل فرستادند که با در خود و خود بر سینه نشاندند و آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بودند نگذاشتند و بر خاسته رفتند حق تعالی این آیت نازل فرموده و لا یطهر کل البطه یعنی این قدر فراخ من است  
 خود را که بر سینه در خانه نشینی بیاورد آن مهاجران مخلص که برای آنها دین بخدایت نمی آیند صحبت فوت شود و در سجده  
 دارد و است که بکبار زنی چاروی بدست خود درخته و درست کرده در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذارد  
 و عرض کرد که آرزوی من آن است که این را خود بپوشید که بدست خود درخته ام و حاجت تکلیف چنانچه آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم نیز محتاج چادر بود و آنرا گرفته پوشیدند و درین بین شخصی از دنده عرض کرد که این چادر چه خوب است و حاجت او چه بود  
 یا رسول الله این چادر را بمن بخشید آنحضرت صلعم فرمودند بسیار خوب آن چادر را با او بخشیدند بعد از آن که آنحضرت  
 صلعم از مجلس مبارک برخاستند و آن دیگر آن شخص را ملائمت کردند و گفتند که خوب نکردی زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 این چادر را بکمال غیبت و احتیاج پوشیده بودند و نمیدانستی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 هیچ سانی را بر دوش نمی گذشت و چرا سوال کردی او گفت که من برای پوشیدن این چادر در مانده طلبیده  
 بلکه برای کسین خود خوانده ام که این چادر مقبول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مرغوب دل مبارک ایشان



برای من چه نیست مخصوص گردانیده در جواب این سوال این سوره نازل شد و ظاهر او قریب این سوال قبل از قصه معراج  
 شده باشد زیرا که بعد از آن قصه خصوصیتها را که آنجا است را حاصل شد هیچ یک از اینها نیست و این سخن نیز  
 و از نکات مورد علم شرح آنست که حق تعالی آنحضرت را بلی خواست ایشان را باین مرتبه شرح صدر فرمود و حضرت  
 علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام در خواست آن از جناب الهی کردند که در رب التشریح لی صدی ۱۰۰ از هم باین مرتبه  
 شرح صدر ایشان میسر نیامد چنانچه در قصه که ایشان را باین مرتبه خود حضرت بارون واقع شده ظاهر گشت و در  
 مقام خود بیایا اشاره باشد بلکه کاری که بعینیت الهی و بلی خواست آدمی سرانجام می شود مرتبه بلند دارد و این سوره را  
 سوره شرح از آنجهت نامیده اند که در این سوره بطریق کبیر اتم و لایستغنی کند بر شاکر کمال محمدی علی صاحبہ الفلوات  
 و السلام زیرا که حقیقت آن کمال التماس صدر یعنی آنجا است با لوازم تجلیات الهیه دارد و خواص این سوره آنست که  
 هر که سوره را پسندد باز خوانده وقت خواب بر سرین خود کند و او را وسوسه و خطرات تشویش ندهند و در تدریس آن خط کنند  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** التشریح یعنی این است که ده ساخته ایم **لَكَ صَدْرَكَ**  
 برای تو سینه تیز آید و وحی را تحمل کند و اسرار الهی در آن سینه پاک گنجایش نمایند و غم دعوت و تبلیغ نعم است دین  
 و غم دنیا و غم آخرت همه در آن قرار گیرند و غل و غش و حقد و حسد و دایم اخلاق بیرون روند و نور عالم و ایمان و حکمت  
 در آن جایگزین آید و لفظ کربائی آن آورده اند که گشاده ساختن سینه تو مخصوص برای نفع است کمال اتم حاصل کنی ماگر  
 لفظ کربائی بود این معنی مفهوم نمی شود و صدر و لغت عرب سینه را گویند و در اصطلاح اهل طریقت چنین مفسر است  
 که قلب و در و روزه است یک در و روزه آنکه نسبت نفس است سبی صدر است و یک در و روزه که است و سبب کربائی که گشاده  
 است و صدقیت بآن در و روزه بسیار رنگ واقع شده پس چون صدر را گشاده سازند ظاهر است که آن در و روزه زیاد گشاده  
 گردد و دلندارد و بجا لفظ صدر را آورده اند لفظ قلب بر آن که صدر بخلاف قلب است و سبب کربائی که در دینی و حرص  
 بر زخارف آن بر همان جانب از طرف نفس سوزش مینماید و تنگ میکنند و سبب کربائی آن قلب نیز تنگ می شود و لذت  
 طاعت و حلاوت ایمان سبب تنگی دل نمی شود و چون اینجانب قلب تشریح شد قیام با ذاتی عبودیت و خضایا تمام  
 میسر آید و مدعا حاصل شد در این جایباید آنست که شرح صدر یعنی فراحی حوصله است و فراحی حوصله هر کس که بخواهد  
 و بقدر حجت کمال و مرتبه است و فراحی حوصله بر مرتبه و هر کمال تا وقتی که باین مرتبه و آن کمال نرسند هرگز به حجت کمال  
 در یافتند اینها اکثر عوام الناس خوانند که فراحی حوصله با دشواریان را در یابند و معلوم کنند که شکوه هرگز نیست و سبب کربائی  
 و از اینجا است گفته اند لا یعرف الموت الا الاولی و لا یعرف البقی الا البقی و علی الخصوص شرح صدر مصطفوی را خود کمال

و شرح این سوره در دفع و کمال است

اگر بشر است کما فی تصور تو افکر در پراکمر نه کمال او که خاسته است هیچ کس حاصل نیست و دانستم قبل بایست  
 الجمل میاید انجمن هیچک المیر لقد نور القهر لا یکن الشاء کما کان حقّه بعد از خدا بزرگ تویی قصه قصه و لیکن شرح  
 صدری که انجمن بایست و حجاب و قیود آمده بطریق تمثیل و اجمال درین جانشان دادن فرد است شرح صدر معنوی انجمن است  
 اگر قصه کم چنین با یفهمید که قضای بی پایانی در سینه ایشان اربع است و در آن عبارتی عظیم لغایت وسیع مبادی و افکار  
 مشتمل بر دوازده نمین است که بعضی از آن بدینا تعلق دارد و بعضی از آن برین و بعضی از آن بالای دین دنیا در یک بین تصور میاید  
 که با و شایع عظیم القدر در آن نشسته و با و شایع در دین برین همه کجاست او حاضر آمده از و قوا عدل بر حکمت میسرند و تو قیود است  
 و تو زک ستیوری و کلمات طببات عالم گیری و وقایع تاریخی و آیین کبری همه درین جابریه و تصحیح و امتحان میاید  
 و صل و عقد و مالک آداب صلح و جنگ اقامت مختلفه و بلدان متعده از و استفاده میکنند و در ششمین و هفتمین نشسته است  
 منظره و تهنیت اخوان آراستگی آداب را کما فی بیان فرمانده حکمائی زمان فیلسوفان جهان از دین این قوا و افکار  
 استفاده میکنند و از هر قاعده که او را شده میگذارد و فیض طریقی این مکتوبه را برین مبادی غیر علوم بسیار استخراج میاید  
 و در نهمین و دهمین سویم قاضی بر مسند عدالت نشسته و فصل خصومات و قطع منازعات و راضی گردانیدن  
 سحر کارها میاید و قضای عالم ارشادات او را مستور العمل بود و دهمین چون غدر می برزد و دهمین چهارم قضای غیر  
 اقتضا میاید کشته بحر القادری از زبان و جوش میزند و در هر واقعه از وقایع جدید حکم الهی از کتاب سنت بر طبق قواعد اصول استخراج  
 نموده و واضح میاید و روایت کشان جهان فی فیض لسان دوران همه گذارد و نشسته بر لفظ او را نقل می کنند و در حجاب  
 خود بکار می برند و در نهمین سویم محضی بر سر حکومت آمده جلادان بحضور او افتاده و ارباب منکرات را پیش او آورده و بکار  
 بحد و نقد و جسد قاضی رسانند و قوا عدل حساب اقامت حد و دقت بر است و سیاست ابل بر است و دهمین  
 مردم این کار با و می گیرند و او در سده ذریع منکرات و پیش بندی مدخل شهوات و غضب و تعدی و غضب  
 روشنائی میاید و در نهمین سویم فارسی خوش خوانی طبیب الحائنه هفت فرات را با وجوه و روایات از بر کرد  
 پیش مردم می خواند و قاریان جهان از وی سر و جو را وایت را تحقیق میس کنند یکی را قاعده ادغام ارشاد میکنند  
 بشش و یکری بحث تخفیف سیزده بیان می نماید و سویم را به قاعده یرملون و اظهار و اخلاص دلالت می کنند و علی بن ابی القاسم  
 و در نهمین سویم عابدی او را دعوی مشغول بوظایف و قوا نقل گشته و دنیا و مافیها را جواب صاف داده از هیچ تا شام دم  
 شام تا صبح تلاوت قرآن و ذکر و نوحی و حصن حصین جزری و ضرب عظم طاری و او را و شیخ الشیخ مشغول  
 دارد و بهر جهت که در آن ذکر ملائکه علوم میاید و منتهی به مجلس اوستا سر شده جوق جوق گردا گرد او می آیند و او

بخصوص ایشان انشی و بکند ذی عظیم حاصل می شود که دنیا و مافیها را از افسوس می کنند و مرد می کنند و این کار دارند از وی  
تفتیش این محبت می نمایند که را به کیفیت که اوستی از اهل روز و شب می فرماید و دیگر را با دعای جامع بپوشیدن و آب خوردن و  
طعام را تناول نمودن ماه را دیدن و غیر ذلک نشان میدهد و اوقات خود را به هدایت او بگذراند و در امور دنیسا زند و در  
نشین ششم عاری کامل اسرار ذات و صفات و افعال الهی را که در عالم منتشر و برگزیده انعلوم بی نهایت را زبان که بهر نشان  
خود ابرصاح میکند و مردم این کار فواید و مکیده خصوص الحکم با از زبان او می شنوند و لذتهای عجیب بر گیرند و در نفسی  
و عقلی بر سر بر نشسته و علم است و طوبی بخش و ادواح را حرکت آورده کسی که غیب و ثواب عظیم بر سر راه می آورد  
کسی را به تحویف از عذاب الهی و به توبه و فایده و نفع و نشر و حساب میزان و محو بر هر صراط عقد و بابت و روح و مرتب عالیا  
بهشت و اعمالی که درین مقامات مانع میشوند یا ضرر میکنند به بیان اخص و مردم نشان میدهد و در مجلس او کافران نمانند  
و اهل صیابان توبه می نمایند و سخت دلان نرم می شوند و نافع شناسان حقوق الهی بشناسند و در نشین هم رسولی صاحب  
که انواع تدبیرات و حیل در استمالت قلوب است و در راه آورده نشان میفرماید و مردمی که برای این کار با خود رفتن  
بفکر استعداد هر یک برای تسبیح و دعوت هر جانب میفرستد و معامله هر قوم را با رسول خود می کشند و در تراک  
آن حساب را بیکر صاحب خود تدبیرات و کما را اگر القای نماید و در نشین باز و هم میزند که کل صاحب طریقه که هزاران  
طالب خدا می برد و هم آورده حل مشکل از او میگویند و او بعد از استعداد هر یک از از انجاء نگرته می گویند و طریقی  
را نشان میدهد و باحوال مقامات و مراتب و مناصب و لالت میفرماید و در بواطن مستفیدان و توجبات و تاثیرات گوناگون  
و کارخانه ارشاد و تزکیه اگر می نماید و در نشین و آواز هم محبوب نازنینی و چینی بلکه کشالی که تجلی جمال الهی آن در آستین  
خود ساخته و طوثرشالی که انوار حسن انبی بر آن تافته نشان محبوبیت الهی در و جلوه گرفته صید و لعلها بخا و محبت میکند  
هزاران هزار عاشق حسن انبی و روانه و ارباب و عتیق و غفقت استعداده کمالی از دور دست بجای بکشد و او دیده می آیند و  
استاد او سجدات میکند و مشاقق اهل جمال اویند و انیمه از آن بر تبت که هیچکس از بشر نداده اند که بطیف این محبوب مقبول  
برخی از اولیا امت او رفته از محبوبیت آن نصیب شده و موجد و خلائق و محبوب و لبا گشته اند مثل حضرت عیسی الا عظم و سلطان المشایخ  
الدین ابوالقاسم و الله تعالی سرور اگر کسی در دنیا دیده نشیر شریکی بخاطر رسد باید که دین کار کند که رخ نامی که اصل سیر ایشان  
از کجاست بالیقین جرم خواهد کرد که این بر توی از انوار کمال محبت صلعم که شایخ و شجره در شعبه بر مثال جد اول از وجود  
و بظرف ایفاده رسید و آن طایفه را از انفراد خدمت زگر دهنده و سینه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم  
در الحقیقت است بیست مجموعی این کمالات بوده و در هر روز و شب همه این کار را با این اشغال از آن

از ان جناب فواره صفت جوش میزد و چنانچه بر اهل سیر که احوال آن جناب ملاحظه می نمایند پوشیده است و تا عده کثرت  
 که صد و اثنان و نیم بر یک خلق بدون حصول بلکه آن افعال محال است و هر قدر افعال که در مرتبه کمال نظام باشند  
 دلالت بر کمال ملکی نمایند و شرح صحت آن جناب بدون تهیید مقدمه نمی آید پس شکل است و آن مقدمه این است  
 که نسبت عالم غیب به عالم شهادت چون نسبت اصل تفریح است نسبت شخص بطل پس بر چیزی را که در عالم شهادت  
 واقع است اگر در عالم غیب اصلی است و آنها را الا چون نسبت بطل و خیال باطل خواهد بود و هر چیزی غیر از اگر در شهادت  
 مثالی و صورتی نباشد چون درخت بی پرو و دلول سید لیل خواهد ماند و لایزال گفته اند که هر چه در عالم ارواح است مصدق  
 و هر چه در عالم اجسام است منظر است و چون مقدمه دانسته شد پس باید دانست که هر گاه شرح معنوی آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم در عالم غیب قریب یافت در عالم جسم بجهت مرتبه وجود گرفت اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در محل مادر بودند که پدر آن حضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافت بعد از آنکه متولد شدند مادر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم خواست که ایشان را برای پرورش بدایه بسیار و در عادت آن بود که فرزندان را برای پرورش بدایه بکار  
 می دادند تا سینه خود بر نداشتند اتفاقاً در آن ایام چندین شیر دار از قبیل کنیزی بود که در نواح مشرق طائف سکونت داشتند  
 طایفه کنعان در مکه مغلطه وارد شدند و چون دایه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را قبول نکرد از جهت آنکه پیر زن داشتند و در  
 علمیه نام که از جمله آن زنان بودند و کسی بچه خود برای پرورش نداشتند که خیلی تهییدست و بی مایه بودند آن زن حیران  
 برای گرفتن بچه پرورش آورده بودم اگر حالی دست بوطین و در وقت و محالست می کشم تا جابر این بنیم را هر چند توقع  
 پرورش او چندین غنیمت اخبار کنم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفته روان شد برای سواری خود خری لاغر می داشت  
 که هرگز راه نمی توانست رفت بحمد الله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کنار گرفته بر آن فرسوار شد آنقدر قوی و قهار  
 گشت که از سه هزار مین بیشین می رفت و مردم قافلان این تعجب میکردند علمیه چون سجان را رسید که سفندان خود را بنشین  
 و لاغر گذاشته آمده بودند که همه گو سفندانش خبر داشتند و فریاد میزدند و التماس می کردند که این همه از زمین برکت این بچه  
 است بجمال شفت و آداب پرورش میکرد تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه او چهار ساله شدند و در آن  
 سیمین دایه خود در کوچه کان بازی کرده در جبرانیدن گو سفندان مشغول بودند و پس آن دایه برای گرفتن آن از قوه  
 پیش پا و در قوه و آنجناب تنها سوار گو سفندان در آن محراب بودند که ناگاه دو حاکم از گلان بصورت که گرس که آنرا در زبان  
 سندی دگده گویند نمودار شدند یکی مردی که بر پیر سپید که این همان شخص است آن دیگر گفت که زنی پس هر دو متوجه  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شدند و آنحضرت نسبت به آن جوانان و بزرگان دانه اندک آن هر دو حاکم را بر دوش

نسبت به آن جناب حضرت جابر را می گویند

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گرفته بر پشت بر زمین انداختند و بتعارف با خود شکم مبارک آنحضرت را چاک کردند و از سینه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دل مبارک را بر آلوده نیز چاک کردند و از آن خون بسته سیاه بر آورده بر یافتند و  
گفتند که این خون بسته مردان صیبه شیطان است و در دل هر آدمی این را از دل او بر آورده و ملا هرگز و سوسه شیطان را  
قبول نخواهد کرد و بعد از آن مرد دیگر بر آگفت که آب برفت مبارک آن آب تنگ این را از آب تنگ بعد از آن آب ناله طلبند  
بعد از آن گفت یکبار و آن چیزی بود بر مثال در دو دان را بر دل ایشان افتادند بعد از آن مرد دیگر بر آگفت که  
این را بدزد از او خنده مهر نبوت مبر کرد و در سینه مبارک آنحضرت را دوخته مبارک کرد و در خنجر چنانس بن مالک گفتام  
بلانم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بویگفت که من ترسوزن را در سینه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدیدم و درین اثنا  
میدیدم و این که مان و از دو گرفته می آیند این حالت را مشاهده نموده مضطرب میشد و می نمود و از او نیز مضطرب شده  
شعر خود را گرفته زد و نصحر ایسید و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم می دید که تخمیر استاده اند و رنگ مبارک گایده  
سپیش شده و این ایشان را در کنار خود گرفت و تسلی داد و از ناچار پرسید ایشان آنچه دیده بودند بیان فرمودند و این را از  
باحتیاط تمام در خانه نگاه میداشت و بیرون بر آمدن نمیداد تا آنکه شوهر او بازگفت که این طفل از دعای غیب مخلوقانست  
و بر وی چیزی نمی گذرد که عقل از در یافت آنها عاجز می آید سباده او را نزد ما سعی پس بدتر آنست که او را نزد جد او که  
عبدالمطلب و بر سبایم جنابچه در همین عمر ایشان بچه خود رسانیدند و درین بار که شرح صدر واقع شد منظور آن بود که بچه  
در دل اطفال دیگر از حب ملاعب و لهو و عبت و دیگر حرکات ناشائسته می باشد از دل مبارک ایشان صلی الله علیه و آله و  
وسلم دور کرده شود و بچه چنین واقع شد که آنجناب را در حالت صغر سن طفولیت اصلا التفات بملاعب و بازی  
و لهو و عبت نموده و بوقار و تمکین نشست و بر خواست می فرمودند و هم آنکه این جهان و فکر و آلودگی و این عساکر و هیاهو  
و تحیر الدنیا بن حمد در زواید سند صبح رواست کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود سه ساله شدند در  
صحرای بومند که دو کس بصورت دیومر و ظاهر شد بد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرمودند که من مانند چهره نامی آن  
و خوشنویس چهره فزانی ندیده ام و بوی خوش که از آن می آمد در هیچ عطری شنیده ام و مانند جامه های آن دو  
شخص در نفاس صفاه و خوشبندی هیچ جامه بنظر من نیامده آن مرد و شخص جبرائیل و میکائیل بودند هر دو  
باز و می مرا بوی می گرفتند که اصلا مرا معلوم نشد و بآسانی تمام بر فقه تفاسر اعطایند که هیچ عضو من هیچ  
و فرد نگردد و باز آنها حکم مبارک کردند و اصلا خون بر آمد و در دشت و یکی از آنها آب و دشت زمین می آورد و دیگر تمام  
در روز مرا می خشک باز می کرد و دیگر بر آگفت که دل این را چاک کن و غل و حسد را از وی دور کن خون بسته بر آورده اند

و برآفتند باز گفت مهربانی و شفقت در دل این میند از چیزی بصورت تل سین آورده در دل من انداختند و دو شکسته  
بر مثال درو در بالای آن پاشیدند باز از انگشت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم گرفته گفتند که برو و بسلاست  
باش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من با آن وقت در دل خود شفقت در جهت بر سر صغیر و گیر می یابم این  
آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم چون بسین ملون قریب رسیده بود از او از هم جانی میل الشهوت و صورت غضبست  
برای عصمت از گناهی که تعلق باین دو صفت دارد و بیشتر غلبه آنها در جانی و ابعد جانی است شوق صدر مکرر رونق  
شد سیوم آنکه چون هنگام بعثت قریب سید و زبان زول و حی بر دلی مبارک آنحضرت صلعم نزدیک آمد بار دیگر دل  
ایش را برای تنقید لغویت چاک کردند و این قصه را سبقی و ابو نعیم در دلائل و الاوه و او دوطیایسی و حادث این ایام  
در اسناد خود چنین آورده اند بر او است حضرت عایشه صدیقہ برض که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد فرقه  
بودند که یک ماه را اعتکاف نمایند و حضرت خدیجه برض نیز در آن اعتکاف شریک آنحضرت شدند و اتفاقاً آن  
ماه رمضان بود هر دو در غار متعلق بودند شبی از شبهای رمضان آنحضرت صلعم برآمدن وقت نظر کردن بسیار  
برآمد پس تاده بودند که آواز آمد السلام علیک آن حضرت صلعم میفرمایند که من چنان گمان کردم که این از قبیل فحاحین است  
یعنی کند جنی درین بقعه افتاد من و دیده در غار رسیدم و حضرت خدیجه را آگاه کردم قصه گفتم حضرت خدیجه گفت  
که این نزد هست زیرا که سلام علیک علامت امان و موافقت است ترس کمیند باز بار دیگر آمدیم که جبرئیل علیه السلام بر سر  
آفتاب نشسته یک پر خور را به مشرق رسانیده و پر دیگر را به غرب من از دیدن حالت باز ترسیده هست عار متوجه شدیم که  
علیه السلام افرصت نهاد و زود رسیده در میان من و در میان دروازه غار حایل شد تا بدین و کشیدند کلام او است  
گرفتند و در آن وقت جبرئیل علیه السلام با من و عده مقرر کرد که فلان وقت باید که تنها حاضر شوی من در آن وقت تنها  
منتظر ماندم چون دیر بسیار گذشت خواستم که بخانه مراجعت نمایم ناگاه می بینم که جبرئیل و میکائیل هر دو در میان آن  
وزیر بعثت تمام می آیند و مرا بر دو گرفته بر زمین انداختند و سینه مرا چاک کرده و دل را آب زهرم و طشت زهر  
چیزی از لثه آوردند که هیچ حکوم فتنه بآزاد و در کان خود گذاشته سلیقه را درست کردند و هر دو فرشته مراد دست و پا گرفته برگردانیدند  
چنانچه آوند را در وقت ریختن چیزی از او منقلب می سازند بعد از آن هری بر پشت من زدند تا آنکه اثر زدن بهر ادر  
خود را فراموش نمودم این بار شوق صدر بر آن بود که دل مبارک آنحضرت صلعم توفیر عالم ملکوت بهم رساند و طاعت  
درین تعلیمات بدیده را نور استلای پیدا کنند و آن قصه هنوز در تواتر است و در ضمن قصه معراج حاجت ذکر کردن آن نیست در آن  
قصه بر کردن دل ملکوت و امان نیز مذکور است چنانچه در مقام خود گذشت بهر حال این شرح صدر حسی نموده شرح صدر معنوی

نویسنده این حدیث حضرت زین العابدین





رونی می نمود و آن آسانی دادن طاققت تحمل آن سختی است که بسیار سختی سهل میگردد و اگر بعد از وقت صحبت  
 یا پیش از آن سختی آنرا یاد کنند هرگاه طاققت تحمل آن را در خود نیابند و این قسم آسانی آنحضرت راضی علیه  
 و اله وسلم سختی تحصیل کمالات توسیع صدور فراخی حوصله عطا شد تا دل ننگ و ملال نشدند و هر کمال را با وجود سنج  
 مواضع و حدیث فراغات متنوع بینشهای او رسانند **ان مع العسر یسیرا** یعنی تحقیق همراه آن سختی آسانی  
 دیگر علم است و این آسانی آسانی رفعت مقام و منزلت است بر آنکه صبر در سختی اگر برای خدا تعالی است پس موجب  
 رفعت مقام و منزلت نزد او تعالی است اگر برای دنیا است بخت حق حق خدمت مشقت بر آن بنده می شود و لذت  
 ارتقای مرتبه و مقام آن سختی سهولت و آسانی تمام میدی کند چنانچه در باب دنیا متعجب و محجوب است و بدین تقریر در  
 نیشور الی که درین مقام مشهور است **فان است که لفظ صبر در لغت عرب برای مقارنت و مصاحبت است پس**  
**مقتضی آنست که در زمان باشد و زمان عسر و سیر یک است** که **الصبر لا یجتمعا** و توضیح جواب بطریق قواعد و شریک است که  
 اجتماع دو ضد از جهتین متضاین ممکن است چنانچه گفته اند سافر و زار در روز نشستن اگر مشقت روزه است اما سبب مخالفت  
 آسان میگردد و صحبت زده را اگر مشقت است لیکن سبب دشواری آبی و در یافتن جزا سهولت است و اگر فقیر  
 تنگدستی و فقر موجب مشقت دنیا است لیکن خلاصی از حساب دین جمع و خرج مال در آخرت و اما سون و بدین اندرز و تأمل  
 طریق و مصادر و ظاهرات کمال سهولت است پس تواند بود که چیزی در یک زمان سختی عسر باشد و چیزی دیگر سیر و بعضی از  
 از باب تفسیر گفته اند که لفظ صبر چند در اصل لغت برای مقارنت است لیکن چون چیزی پس از چیزی در زمان تفریب  
 حاصل گردد و این اتصال قریب مانند مقارنت اعتبار کرده این لفظ را در اینجا استعمال می کنند و این مقام از همان  
 قبیل است که سختی دنیا بر چند دوازده معتد شود لیکن سبب کمال اتصال آخرت بدینا هم تقارن دارد و ذکر این بیرون است  
 اول آنکه در حدیث شریف وارد است که آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم بعد از نزول این آیه شادان و خوشم برآمدند و بار  
 فرمودند که خوشوقت شوید حق تعالی بر هر سختی دنیا و آسانی و عده فرموده است یکی در دنیا و یکی در آخرت چنانچه بعضی  
 اهل حکمت این معنی استاده نموده اند و درین بیت **اذا اشتدت بك الملو یفکرك فی المشرق** به تعبیر پسین ازا فکر  
 فافرح مدینگی چون شدت کند بر تو بلائی پس تفکر کن در المشرق زیرا که یک عسر در میان دو سیر واقع است چون  
 در الملو که بی خوش شود و تلاش و در حدیث صحیح وارد است که **ان یغلب عسر پسین** یعنی یک سختی بر دو آسانی  
 غلبه نماید اگر در دنیا باطل کسی بگذرد چنانچه سیر و جایدگوار است عسر نیز دو جا مذکور است پس حدیث عسر و سیر  
 از همیده شود و آنرا که اهل عربیت میگویند اگر نکره را بعد از نکره یا معززه را بعد از معززه می شود و اگر نکره





نواید جمع است که هم غداست و هم فاکه و هم دو در زمین و نیز موجود است معنی زاید و آن است که زمین را  
 در آن وضع میانه بین طمس و کثرت که آنچنان از زمین می کشند و آنرا زیت الاغاف میگویند و در روشن کردن چنانچه  
 و قناری که بر زمین و در شنی و اینها زیت صافی و لطیف می باشد که در روغن های دیگر آن تمام نیست و آنچه بنزد و رسید می شود  
 از آن نیز روغن می کشند و او را زیت الطیب نامند و روغن خوش ابرو و در منافع معید است برای کشیدن و تلخ و سده و او بسیار  
 مانند دهن الحرق و عینی و روغن بیدار و در ملا و ضل و شکل روغن کل جهت شری و جود و جرب و قو و صداع و محافظت بر بای و جود و آنرا  
 در و فترس و اوجاق و مفصل و از آنرا در پوسته غلظت که در اجنان هم میرسد بسیار می رسد و بر گزندگی عقرب نیز خندان آن را می کشند  
 و آنرا در باطن پس از آنکه است و در اینست و اشراق عظیم که بعد از روغن ساقی و آن هم میرسد و آن خاصیت بالینی مناسبی تمام  
 با رباب کمال آن را که چون میوه و حیات خود را و دو به تر یا صفت که اخته و در لطیف روح که سفید و تنقی پیدا میکند و در اینست  
 عظیم هم می رسد و معین و نور و روشن از امتزاج خلط و خانیه خبیثه صاف می باشد بر مثال نورانیت ارواح کلامه خلط و خانیه  
 و یک که مثل اصحاب ریاضت باطله و مزاج و به خلط و خانیه می باشد و نیز مناسب تمام دارد و اصحاب فکر و استدلال که مواج و حلاوت  
 را در وقت فکر و یاد اشیا صاف و ذهاب می نمایند تا موجب اشراق و نورانیت گشته و در مطالعه حقایق اشیا چون روشنی چراغ  
 بکار برند و نیز مناسبت تمام دارد و با الفاظ قرآن که هر گاه معانی آن الفاظ را از ملاطفت فطریه بخوانند اشراق و نور  
 حقایق الهی ناشی می شود و از آن جمله آن است که هیچ درخت در عالم آن قدر عمود از خدا و که این درخت دار و درود و نور  
 شهرت است و مشهور در اقلیم شام و خنای زمین نشانه و بیابان ناهال موجود است و یونانیان بر عهد کنند  
 و آن میار دارد و شده بودند و هم سر بر دهنی از آن جهت تا این تاریخ قریب به و هزار سال می رسد و آنرا آنجا است  
 که بیشتر نسبت این درخت با دشت است که منزل انبیا و مقام اولیا است و آنان جمله آنست که حضرت ابراهیم علی نبیا و علیها السلام  
 این درخت را در دعای برکت کرده اند و از آن جمله آن است که در قرآن مجید آن درخت را شجر مبارک نامیده اند  
 و از آن جمله آنست که اهل تعبیر نوشته اند که هر که خود را در خواب بیند که برگ زمین را در دست گرفته است او را  
 بشا رت است بلکه بفرده و نفی شک خواهد نمود و در بعضی نود و این سیرین که بر زمین المعبرین بود آمد و گفت که مرا و خود را بفرده  
 اند که از هر دو و لا بخور این سیرین گفت که از میوه زمین بخور و در آن مجید لا شرقیه و لا غربیه و از هر دو  
 و در حدیث شریف است که هر که از زیت و ادویه با ناز می بخورد مبارک است یعنی بخورید از روغن زیت و مال کنید  
 بآن بدن خود را زیرا که آن روغن گرفته شده است از درخت باریک و آن درخت درین قسم نرسد و واقع شده  
 نسبت به قسم اولی زیرا که در قسم اول تخم و یا دفرودند که این نوع ظاهر دارد و سبب نورانیت باطن و درین قسم

قسم زین را ذکر کردند که همراهه منافع ظاهر از اینست باطن نیز دارد پس نسبت او با کمال انسانی بیشتر شد و طول  
 سیدین و قسم که درخت ناک باید داشت که طور درخت کوه را گویند و کوه دو قسمی باشد اول درخت ناک  
 آبائی روان دارد و سبب آن آب درختان بسیار روان می رود و نیز از قسام میوه چهار مغز حب لزم که از درخت سیدین  
 به چرخ می آید مانند درخت زین و دیگر اشجار که از خصوصیات درخت سال بسیار روان باغ و در می شود و در وقت باران  
 و جد و از موسم قسام نباتات از نفع و ضرر در آن هجوم می کند و جانوران عجیب مثل گوزن و آهوئی شکست مرغ زین  
 و دیگر قسام بسیار روان پیدا می شوند و از بعضی معادن بود و شب و دیگر قسام بسیار سنگین سبک و در پس جابجایی  
 که خیلی مرتبه اعلی می رسد که هم قسام نباتات دارد و هم قسام حیوانات و از این حیثیه اند و یوه پرتی نیز در قسم کوه  
 بسیاری باشند و افراد انسانی نیز بدانی اشخاص باین چیز بود که آنجا سکونت می رود و در زمین جیتی به هم می رسد که در هیچ جایی  
 نبود و دیگر دو لیکن با وصف این جابجایی که درخت ناک از تجلی آبی غالی است چون در تقسیم کوه تجلی آبی نیز حاصل شده  
 جابجایی هم می رسد و نیست که درخت ناک که بی است در میان راه دیدن می رسد که از کوه فلسطین گویند و حضرت علی بن ابی طالب  
 و اسلام را در آن کوه تجلی آبی شرف ساخته و ندای الهی از آن کوه رسد و عالمین از آن کوه گوش ایشان سببند و در کوه  
 ایشان در آن کوه حاصل شد بعد از این تعذیر حضرت موسی در آن کوه زنده برای ساجات جلالت پیدا کردند و عبادت نمودند  
 و احوال توحید را از جناب خداوندی در همان کوه یافتند پس آن کوه با وجود جابجایی ظاهر از هر سوی و از آنجا است ایشان  
 نیز جامع شد و سوری و سوری که در آن کوه تجلی فرمود و حضرت موسی علیه السلام را به پیش ساخت آن قدر در آن مقبضه مستقر و در آنجا ماند  
 که علی مراد هر دو از آنجا برای تقریب با جان حضرت موسی آمد و از آنجا ایشان کانی شد پس سبب از انتهای انوار موسی که تمام  
 بنی اسرائیل بآن نور و منهد شد و همان کوه مبارک است و آنجا درین قسم نسبت شمس سابق ترقی فرمود و نیز که در زین است  
 نور حضرت موسی است و نوریکه درین کوه تجلی فرمود و عسلای او را در تیره پاره و پاره ساخته و از الهی بود که علی مراد هر دو از آنجا  
 اثر آن باقی ماند و نهال کمال موسوی را به ابدان آن سیر است و آنستند و کوه خشک که درخت و آب ندارد و آن کوه بنام جیم دره  
 انسان است که نظایر انسان می نماید و در این کوه کیفیت انسانی دارد و آنجا قابل قسم نبوی و بار احرار از آن لفظ سیدین  
 فرمود و در چند اصل لغت موسسین بر کوه درخت ناک را می توان گفت لیکن در عرفان این لفظ خاص همان کوه موسوی  
 که بر روی تجلی آبی واقع شد لفظ سین از لغت بنط است که از اعران اقلیم شمس از این لفظ را عریان با نوزع تصرف  
 استعمال میکنند گاه سیمین گویند و گاهی سینا بفتح سیدین و نیز در سوره قاف و لفظ واقع است و گاهی سینا بضم سین یا بنج  
 ابو عمر و باغ و این کوه نیز خوانده و بعضی از آن کوه اند که مراد از آن بنج سیدین است که در حوالی آن درخت بنج

و در قسام معادن

بسیار است و مراد از تثنی که مسجد بیت المقدس است که در حوالی آن این درخت بسیار است بعضی گفته اند که مراد از تثنی  
 طور زیبا است که گویا است بیشتر قریه بیت المقدس شرف بر مسجد اقصی و در حدیث شریف وارد است که چون حضرت  
 صفیه رضی الله عنها زوجه مطهره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر این زیارت بیت المقدس شریف بردند و از نماز در  
 مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد برآمد و بر کوه طور زیبا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و برگردان آن کوه  
 استلکاه ارشاد کردند که از همین جابرو قیاس است هر چه متفرق شوند باز به پیشت روند و باز به پیشت روند و این همان کوه  
 است که حضرت عیسی را از اینجا آسمان بردند و آن مکان را انصاری تعظیم می یابند و می کنند و بر سر آن کوه بنیاد  
 نام فرمودی زنی کنیست بنیاد بر کوه بود و در دنیا آن کنیست قبه ساخته که از امام محمد عیسی علیه السلام می گفتند زنده زنده آن کنیست  
 بنیاد شد لیکن بالفعل آن کوه درخت خولوب بنطی است متصل آن مسجدی ساخته اند و با این آن مسجد غاری است  
 معنی مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و انداخته را از نو تا عشره میگویند و چون سلطان صلاح الدین بنیاد مسجد  
 از دست فرنگیان فتح کرد و به استخلاص خود تمام میزد و کوه طور زیبا را فتح علی حکاری با سویقه تقسیم نموده وقف نمود و این قصه در  
 ذابحه سال با بخت و شیا و در چار واقع شد و آن زمین حال در دست دریا نشینند و کورین است پس در خصوصیت مسجد  
 یاد کردند که محل انوار و لایب اصحاب که هستند آن مردم اول کرده اولیا اند که راه فرامیورده اند بعد از آن نبوت عیسی  
 قسم خوردند بعد از آن محل انوار موسوی قسم یاد کردند بعد از آن بنیاد و هذا البلد الامین یعنی قریه  
 شهر با امانت با مردم را از این شهر شهر که معطله است که در جامعیت نهانیت رسید زیرا که هر شهر انواع مردم را از سبای  
 و ناهج و اهل حرفه و غنی و فقیر و زن و مرد و دیگر اصناف جامع می باشد و پادشاه و حاکم و مکانات تبرک ازینا پیشد و نور  
 اولیا و انبیا و معابد بزرگان و سایر چیز غیر خود می باشد و اقسام نباتات انواع جانوران از طیور و بهائم و ان پروردگار  
 می یابند لیکن در هیچ شهر خانه خدا که بهیض تجلی دائمی مستقر باشد و قبله عبادت و خلق افتخار و درگاه این شهر یعنی که معطله که  
 این معنی او در حدیث و بابین سبب و را جامعیت اتم سیر آمده و با این همه حوله و بسعت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم  
 است پس جامع سرادج محمدی است و انوار نبوت و لایب انجذاب آن لمعان و انوار در آن شهرت و ولایت  
 جامع ترین نبوت و لایات است پس در قریه ترقی عظیم واقع شد در میان جمیع نسبت قصبهای سابق گویا این  
 جمیع است که اسرار عالم اسفل و عالم اعلی را خود فرو گرفته و در ملاق و خلق آنجنگی و استخراج داده و هر که شهر است  
 مستطیل که طول او از عرض زیادتی دارد و کوه با برگردا گرد او مانند قله واقع شده اند و با و معضای آن حال که کوه  
 طرفه یواشتر ناه نیز برای آن شهر ساخته شده است و یواشتر یک جانب شرق است معروف به طور باب بحلات است

بیت المقدس  
 در حدیث شریف  
 در حدیث شریف  
 در حدیث شریف

که در شهر مشهد و دیواری که در جهت مغرب و پاره از شمال مقابل عینه مقدس بنویسند آن را سور  
باب الشیخ که گویند و دیواری که در جانبین است آن را سور باب الیمین و سور باب الماجن نیز نامند و تعمیر این شهر  
دیواری در سمت مشرق و شانزده یکم شریف آنجا که سید حسن بن عجلان بود واقع شده و طول و عرض آن شهر این است  
که از باب المجلات تا باب جن چهار هزار و چارصد و هشتاد و دو ذراع است و از باب المجلات تا باب الشیخ یک هزار و سیصد و هشتاد و دو ذراع است  
و از باب الشیخ تا باب المجلات یک هزار و سیصد و هشتاد و دو ذراع است و از باب المجلات تا باب الشیخ یک هزار و سیصد و هشتاد و دو ذراع است  
هر دو که از این مقیاس که گویند ابو قیس را تحت شرقی و قیعتان تحت غربی گویند و در که منظمه بناهای بسیار چشمه های جاری  
و چاه های مسکله و حوضهای واقعی و حمامات نیز بسیار است و در زمان فاکهی که مورخ آن مقام بنام زده حمام گرم می شدند  
شهر را دو قسم کرده اند مصلحت و منفعت و از آن نیز در آن نزدیک که صفای جانبین که است حد مصلحت است و در آنجا  
که جانبین چپ که است علامت حد منفعت است و این شهر منظم و گرم و حاصل ولایت حجاز است که در میان ولایت بنام  
عراق مصر و بین واقع است و آن ولایت مثل است بر چه شهر که از آن جدا این شهر است و آنجا که است مدینه منوره و از آن  
جدا است با مد و پرگات بسیار که این شهر شریف دارد و عمل که معطر از بعضی جوانب تا شرافت ده روز است خصوصا از آن  
بسیار سردی که واقع است آنرا خشکان گویند و آن مسافت دو روز است از که در بعضی جوانب دیگر کمتر است و آنجا که از آنجا که  
پایه نهاده آن بقعه بهاد که موضوعی است که او را خبا به بن صیفی نامند و آن یکی است در میان عثمانی که بر مسافت یک و نیم  
روز است و از جانب عراق موضوعی است که او را عمیر گویند و آن نیز بین قدر مسافت دارد و اگر در که معطر حد حرم است  
که در آنجا خشک را گردن درخت را بریدن است نیست و اگر ایام از کسی نکار یا بریدن سخت و آن مکان واقع شود بر  
کفاره می آید و حد حرم از دیوار باب مسجد الحرام که معروف باب بنی شیبیه است تا دو مناره که به سمت غرب و حد حرم  
منسوب ساخته اند می نیست هزار و دویست و ده ذراع است و از باب المجلات تا میان دو مناره سیصد و پنجاه و هشتاد  
و سه ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر زاده وادی بخار بنا نموده اند است و هفت هزار و یک صد و پنجاه و دو  
ذراع است و از باب المجلات تا بر دو مناره مذکوره است و پنجاه هزار و هشتاد و پنج ذراع است و از جانب تقیم که بر سمت  
منوره واقع است حد حرم دو از ده هزار و چارصد و هشتاد و دو ذراع است و از جانبین از دیوار باب بر کسیر تا علامت  
سور آنجا که نیز سمت این است و در هزار و هشتاد و پنجاه و شش ذراع است و به حساب کرده تا دو و در حرم را  
نوشته اند و الله اعلم آنچه میفرماید که مذکور شد یعنی فوران شکاری را در آنجا خشک را گردن درخت است و در آنجا که  
آب که میزنند از درخت نبات آنجا که بر آن گردان بکن میزنند چنانکه نیست که از خردنا که بنا بر ضرورت و اجابت از درخت آنجا که در آنجا

در این شهر که در جهت مغرب و پاره از شمال مقابل عینه مقدس بنویسند آن را سور باب الشیخ که گویند و دیواری که در جانبین است آن را سور باب الیمین و سور باب الماجن نیز نامند و تعمیر این شهر دیواری در سمت مشرق و شانزده یکم شریف آنجا که سید حسن بن عجلان بود واقع شده و طول و عرض آن شهر این است که از باب المجلات تا باب جن چهار هزار و چارصد و هشتاد و دو ذراع است و از باب المجلات تا باب الشیخ یک هزار و سیصد و هشتاد و دو ذراع است و از باب الشیخ تا باب المجلات یک هزار و سیصد و هشتاد و دو ذراع است و از باب المجلات تا باب الشیخ یک هزار و سیصد و هشتاد و دو ذراع است هر دو که از این مقیاس که گویند ابو قیس را تحت شرقی و قیعتان تحت غربی گویند و در که منظمه بناهای بسیار چشمه های جاری و چاه های مسکله و حوضهای واقعی و حمامات نیز بسیار است و در زمان فاکهی که مورخ آن مقام بنام زده حمام گرم می شدند شهر را دو قسم کرده اند مصلحت و منفعت و از آن نیز در آن نزدیک که صفای جانبین که است حد مصلحت است و در آنجا که جانبین چپ که است علامت حد منفعت است و این شهر منظم و گرم و حاصل ولایت حجاز است که در میان ولایت بنام عراق مصر و بین واقع است و آن ولایت مثل است بر چه شهر که از آن جدا این شهر است و آنجا که است مدینه منوره و از آن جدا است با مد و پرگات بسیار که این شهر شریف دارد و عمل که معطر از بعضی جوانب تا شرافت ده روز است خصوصا از آن بسیار سردی که واقع است آنرا خشکان گویند و آن مسافت دو روز است از که در بعضی جوانب دیگر کمتر است و آنجا که از آنجا که پایه نهاده آن بقعه بهاد که موضوعی است که او را خبا به بن صیفی نامند و آن یکی است در میان عثمانی که بر مسافت یک و نیم روز است و از جانب عراق موضوعی است که او را عمیر گویند و آن نیز بین قدر مسافت دارد و اگر در که معطر حد حرم است که در آنجا خشک را گردن درخت را بریدن است نیست و اگر ایام از کسی نکار یا بریدن سخت و آن مکان واقع شود بر کفاره می آید و حد حرم از دیوار باب مسجد الحرام که معروف باب بنی شیبیه است تا دو مناره که به سمت غرب و حد حرم منسوب ساخته اند می نیست هزار و دویست و ده ذراع است و از باب المجلات تا میان دو مناره سیصد و پنجاه و هشتاد و سه ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر زاده وادی بخار بنا نموده اند است و هفت هزار و یک صد و پنجاه و دو ذراع است و از باب المجلات تا بر دو مناره مذکوره است و پنجاه هزار و هشتاد و پنج ذراع است و از جانب تقیم که بر سمت منوره واقع است حد حرم دو از ده هزار و چارصد و هشتاد و دو ذراع است و از جانبین از دیوار باب بر کسیر تا علامت سور آنجا که نیز سمت این است و در هزار و هشتاد و پنجاه و شش ذراع است و به حساب کرده تا دو و در حرم را نوشته اند و الله اعلم آنچه میفرماید که مذکور شد یعنی فوران شکاری را در آنجا خشک را گردن درخت است و در آنجا که آب که میزنند از درخت نبات آنجا که بر آن گردان بکن میزنند چنانکه نیست که از خردنا که بنا بر ضرورت و اجابت از درخت آنجا که در آنجا

ف بعضی خصوصیات که در این شهر



[illegible]

حشر و تفصیل بر دانه شود از علم شریح محکرات نفل باید کرد لهذا ازین صوب جهان فکرم اسطوت دشمن صواب است  
 و اگر کسی باطنی را که در این عالم قرار گرفته و پیچیده شده است عالم شهوت و عالم غضب و عالم دین عالم خیال و هر چهار  
 عالم را زیر یک حکم عین که عقل است مستخرافه و آن حکم را روشناسی بصارت بشکل نورانی شرح بخشیده تا نیک و بد را در خیر  
 و شر را با آن نور در یافت نماید و هرگاه حکم آن حکم برین چهار عالم غالب باشد با علای هر ارب کمال و جامعیت میرسد و آنچه از  
 هیچ یک از این اقسام منفرد حصول آن متوقع نبود از این شرح جامع حاصل شود مثل خاصیت معجون مرکب که از هر مغذرات آن مرکب  
 حصول می باشد لیکن غلبه این حکم محض تا ناید غضبی و توفیق آسمانی است و لهذا هرگز از این شریعت چنانچه میسر ناید  
 شود **و دنا** پس باز گردانیدیم ما را یعنی این قسم مخلوق عجیب که باین مرتبه نوزیم از جهت تصور و انتظام  
 کارخانه عقل و دیگر علای او از شهوت و غضب و هم و خیال **اسفل سافلین** یعنی سفلین است که از تیره خردی  
 گذرد و آن قسم در این شهوت و غضب گرفتار میگردد و در کمال هم و خیال مقید میشود و که مرتبه او از همه مخلوقات ذلیل است  
 دیگر اگر چه استعداد تحصیل کمال است نیست اما مانده و عقاب بر نیست و این مخلوق را با وجود استعداد تحصیل کمال در  
 صورت حرمان مانده ابدی عقاب جاودانی در پیش است **الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی مگر کسانی که ایمان آورده اند و عقل خود را  
 بر حیالات و اوام خود غالب کردند و **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** یعنی و عملهای صالح کردند و عقل خود را بر شهوت و غضب  
 غالب کردند و محابده غلبه نمودند **فَهُمْ أَجْرُ غَيْرِ مَمْنُونٍ** یعنی پس ایشان را است اجر بی غیر منقطع اگر چه بطا محجب باشد  
 ایشان سبب بیماری و بیماری و موت منقطع شود اما کفایتی که در روح ایشان است قامت قوی هر سیر سیده است و در بر ذوق  
 ترقی است و در هم نواب خیر در مقابل آن ترقی خواهند یافت چنانچه در حدیث شریف دارد است که بنده موسی بن جعفر  
 نیک باشد در دین و آن طریقه از وی بسبب سیری یا سازوی یا بیماری فوت شود حق تعالی فرشتگان را که کتب حساب را  
 بفرماید که در جریده اعمال این شخص نواب را طاعات و نیکبها که بنیت می گردونید و نواب و از او بازید و بلکه بعضی  
 روایات دارد است که بعد از آن تیز فرشتگان را میفرمایند که نزد یکدیگر التماس و بیکدیگر تحمید بشنول باشند و آن همه را بنام  
 آن بنده بنویسند تا آنکه روز قیامت آن تیز بر خیزد و این جزای او را تصرف نماید و بعضی میفرمایند که بنده را در آن مجلس باطل  
 یا بر حالت بیخوشی و خوف محل نموده اند که در آن حالت انسان متبدل صورت و مشغول الهی میگردد و بهشتش چون کمان  
 دو تایی گردد و استقامت قامت بهمین شود و موسی هر بدین و تقید صورت میسر می نماید و سخن نامی که در روای  
 می آید نزد کمال قهر نموده می گردند و ندان اقدام صورت دهن بدین مری آید لیکن بعضی را استثنای **إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ**  
**وَعَمَلُ الصَّالِحِينَ** است و نسبت بر آنکه استثنای را منقطع نخواهد بود و در آن تکلف است و چون ازین آیات معلوم شد که تحقیق بنده

غالب کردن عقل بر بنا بر توحید است از شهادت و غضب و دهم و خیال و عقل را بنور شریع منور کردن پس در تکیذ بر دین  
و جبهی نماید چنان صورت منطوقی انسان چنین دین است و آن حسن هر کسی است و در غروب نهادن و مقام را در تکیذ  
میفرماید که **فَمَا يَكِيدُكَ بَلَدُكَ بَعْدَ الدَّيْنِ** یعنی پس چه چیز باعث تکیذ تو می شود ای آدمی بعد از وضوح این تعهدات  
بدین حاصل آنکه چون حقیقت صورت منطوقی خود را دریافتی و دانستی که این صورت منطوق بدین است که اول عقل را  
بنور شریع منور سازی بعد از آن او را بر قوامی خود حاکم کنی پس جبهی تکیذ بدین نماید زیرا که نور دین است که آن عقل است  
میشود و عقل نیز بهر است و نور دین بنشیند به شعاع آفتاب اگر شعاع آفتاب در میان آن نظر آدمی بچشم کشاید پس نور دین از  
ضروریات کمال صورت معنوی انسان است و چنانکه انسان پس به شکل صورت حسی از انسانیت می برآید و صورت  
حیوانیت منسوخ میشود و چنان با شکل صورت معنوی از آن می برآید و منسوخ معنوی میگردد و کسی که خروج خود را از انسانیت  
و دخول خود را در حیوانیت روا دارد و اگر از راه فساد مزاج کسی خواهد که غیبت بصورت حیوانیت نماید و از این تقدیر توان  
نهانید که **الْبَيْتُ لِلَّهِ بَاحِكُمُ الْخَالِكِينَ** ایانیت خدا تعالی حکم کند و عیان چنانکه از عیای خود می پسندد که  
از فرق بفرقه دیگر انتقال نماید یا از مرتبه اعلیٰ به مرتبه اسفل تنزل کند حتی تعالی جز این حرکت را نخواهد پذیرد که خلاف حکمت  
و عقل است که دین را بمعنی غیر الگبریم و در آن صورت ربط این آیات و سابق باین طریق توان فهمید که چون قدرت حق تعالی  
بر تحویل احوال از ابتدا می خلقت انسان بطرف بود تا آنکه در خلقت یکمال اعتدال و حسن صورت رسید چون معنوی بدو عقل  
و تنویر آن بنور شریع یا بخشیدند باز یکا بعضی افراد او را آنقدر زنی فاحش دادند که بکسب تیر تیران بر آدمی ظاهر گشت  
پس او را در جزا در روز قیامت زنده کردند و گمان تعلیب احوال که سرگشتان دنیا را است عاجز از این کار امر تیر تیرانند  
چون بعد باشد و این قدر که مذکور شد در تجویز و قیاس هر نظر بقدرت او تعالی کافی نیست اگر نظر حکمت عدالت او نمایند  
و بدانند که جزائی نیک و بد رسانیدن و فرق دویان نیکار و بدکار نمودن در عالم حکمت عدالت از واجبات این عالم  
جزایا نیست و چنانچه **الْبَيْتُ لِلَّهِ بَاحِكُمُ الْخَالِكِينَ** به اشاره به همین تقدیر است پس امر جزا نظر بقدرت مکن الوقوع است  
و نظر بحکمت عدالت و حدیث تبلیغ آمده است که هر که سوره التین را بخواند و باین آیت برسد که **وَالْبَيْتُ لِلَّهِ بَاحِكُمُ الْخَالِكِينَ**  
باید که بگوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و آنرا علی ذلک الشاهدین یعنی آری تو حاکم ترین حاکمانی و من تیر ترین تیرانانم و در حدیث  
شریف است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز غشا این سوره را بار بار خوانده اند و حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام  
نیز این سوره را در نماز واجب کعبه در نماز فریضه می خواندند تا اشاره باشد بزرگی هر که با این سوره خود را خداند و الله اعلم  
بالصواب **سورة اقرأ** یکی است نوزده آیت میباشد و در هر یک صد و شصت و هشت است و این سوره را سوره علق

نیز مانند زیرا که درین سوره مذکور است که آدمی را از خلق یعنی خون بسته و پخته شده و آفریده و از دین مذکور و ولایت میکند  
 که حق تعالی بر حمت خود ذلیل را غر زیدیا زو چنانچه خون بسته را که در بنایت مرتبه ذلت واقع است بصورت انسان و بیخ  
 روح انسانی در و کمال عزت داده است چنانچه آدمی با وجود کمال ذلت و افتقار با نزول قرآن و تعلیم وحی عزت میرد  
 و استغادی که کافران را درین نام مرد غده عیس که در کمال استبداد و خلقی خلقت انسان از خون دفع می گرد و این سوره را  
 اکثر مفسرین «اول نزل من القرآن» گفته اند آنچه از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که  
 اول نزل من القرآن فاتحه الکتاب است و آنچه از جابر بن عبد الله مروی است که اول نازل سوره مدثر است بظاهر  
 مخالفین بنیادیکر تطبیق هر سه قول باین طریق است اول حقیقی پنج آیت ازین سوره است بعد از آن سوره تعلیم  
 سوره فاتحه نازل شد و بعد از قریشی اول چیزی که نازل شد سوره مدثر بود پس بعد نزول قرآن علی سبیل التواتر و  
 گشت پس کسی که سوره مدثر را اول نازل گفته است کو با او اول نزول متصل و متواتر مراد داشته است و نزول علی این  
 برای امیر قول باقی قرآن گردانیده و نزول سوره فاتحه را برای تعلیم مناجات قرار داده و تعلیم را از نزول سوره مدثر  
 آغاز نهاده و هر که سوره فاتحه را اول نازل گفته باین معنی گفته که اول چیزی که نازل شد بآن و بعد تلاوت آن در وقت  
 همین سوره بود و سوره افترا محض بر تعلیم و تیر و قرائت و موضوع و درش تلاوت نزول یافته بود و کیفیت نزول این سوره  
 آن است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اول چیزی که از علامات وحی پیدا شد خواب نامی است بود که هر چه شب  
 در خواب ببیدند در روز بیدند و آنچه می شد بعد از آن حسب خلوت و گوشه نشینی بر خاطر مبارک ایشان غالب آمد و بگوهر هر که  
 متصل شهر که مغیر است تشریف برده غاری را برای خلوت خود مقرر فرمودند و در آن غار از وقت چند روز بپناه گرفته  
 تنهایی شستند و صیقل و تسبیح و تهلیل حق تعالی می فرمودند تا آنکه از وقت تمام میشد باز بدو تنهایی در اجابت میدادند و یکدیگر  
 در خانه نوقت نموده حقوق اهل عیال را کرده از وقت دیگر سوره گرفته و در همان غار باز داخل میشدند و مدت قاصت آنحضرت در آن غار غایت  
 از یک ماه میشد و گاهی علی سبیل الذرت یک ماه نیز در همان جایگاه را نمیدادند و روزی ایام خلوت از آن غار برآمده برای شستنوشی  
 بدین دست و پا بر لب آبی افتاده بودند که ناگاه حضرت جبرائیل علیه السلام از هوا نازل گردید که یا محمد صلعم آنحضرت بسوی بالا نگاه کرد  
 بچکس اندیدند بار دوم سوم نیز همین قسم آوازه داد ایشان بخیزند و بچپا است نگاه میکردند که یکبار شخصی نورانی چون آفتاب در پیشانی  
 از نور بر نهاده و صبر بر آن پوشیده بر صورت آدمی آنحضرت صلعم رنیده و آن حضرت را گفت که بخوان قرآن در بعضی آیات آمده که در سوره  
 بزرگ قطعی خبر بر نهاده که در وی چیزی آن قطعه را آنحضرت نموده و گفت بخوان آنحضرت فرمود صبر بر حرف انمی شام خوانده و نیز آن بزرگ  
 باز گفت بخوان آنحضرت را در بر گرفت و بوقت تمام افتاد تا آنکه حضرت شقیه علیه السلام بفرمودن او ایستاد و گفت که در آن روز در آن



قوت دارد که بعد از صحبت فایده بسیار از آن باقی می ماند لیکن اگر مانعی قوت مثل بخت و باران و غیره فایده  
 طاری گردد و اثر آن زایل شود و نیز تنهیب نفس و لطافت آن در بین انواع تاثیر نمی گیرد و بخانه ناکارگی و غرض فضا و سکون و  
 نقطه عمل اصلاح نمی تواند کرد و سیوم تاثیر اصلاحی بمنزله آنکه آب را از دریایا از چاه و درخت جمع کنند و راه این خانه را خوا  
 حوض از حوض و غایت که صاف نمایند و آب بقوت تمام بدان راه را و از سازند و باغ و چمن و درخت و این قوتی است از اثر  
 و تاثیر سابق که اصلاح نفس و تنهیب لطافت غیر درین می باشد لیکن بقدر استعداد و خرد و مسافت راه فیضان شود  
 نه بقدر چاه و دریا و منهد اگر در خانه آفتاب برسد از آن نقصان می پذیرد و چهارم تاثیر اتحادی که شمع روح خود را که حال  
 کمالی است با روح متفید بقوت تمام متحد سازد و کمال روح شمع روح متفید استعلا نماید و این قوتی ترین انواع تاثیر است  
 چه ظاهر است که یک اتحاد و چین و چهره روح شمع است روح یکدیگر می رسند و از این حاجت استفاده نمی ماند و در اولیا و اولیای الهی  
 تاثیر بندرت واقع شده ام حضرت خواجہ باقی بقدر قدس سره منقول است که روزی در خانه ایشان چند کس بهمان شدند و با هم  
 موجود بودند اوقات حضرت خواب در ذکر ضایف بهمانان نشوون شد و در تلاش با حضرت شدند اتفاقا ناگهانی متصل خان ایشان  
 دو کانی داشت پس بنویشتن مطلع شده یک نفرینان خوب بخت با بهاری مگلف و مرغین بخت ایشان آورد و وقت ایشان  
 باین سکو و بسیار خوش شد فرمودند بخواجه چه میخواهی عرض کرد که مرا مثل خود سازید و نمودند و تحمل انجامت نمی توانی کرد  
 چیزی دیگر نخواه او بر همین حال اصرار داشت و خوابید عرض میفرمودند تا آنکه حاج او بسیار شد ناچار او را در حجره بردند و تاثیر اتحادی  
 بروی کرد و چون از حجره برآمدند در میان خواب و در میان انواعی در صورت و شکل هیچ فرق نمانده بود مردم را امتیاز و شکل افتاد  
 اینقدر بود که حضرت به خواب بودند و آن انواعی به پیش و بچو و آخر بعد از روز و در همین حالت سکر و تهی و مشکو و الله علیه با یکدیگر تاثیر  
 حضرت جبرئیل علم برین تاثیر از آن تاثیر اتحادی بود که روح لطیف خود را از راهی مبرم بدن بدن آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم داخل فرموده و روح مبارک متحد ساختند و چون شیر و شکر بهم آمیختند و حالتی عجیب در میان بشریت ملکیت  
 پیدا شد که در میان نمی آید سوم آنکه در قمر بنی نوفل را که تسلی بخش انتخاب شده بود و بیاد و تیز و دل و حی و داده جبرئیل  
 علم را نشناخته و مکرر به آن حضرت حاضر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسته بودند و ازین جهان برشته تا کسی گمان  
 نشود که این همه قصص و احوال دیگر از سوره تبارک آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم او تلقین نموده و یاد داده باشند و صحبت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم با وی بعد ازین واقعه مستمر ماند و گنجایش این احتمال مطلق شد و در گرد و دین و ابد و نصرت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم درین بین سو قوت برآمد و اهل کتاب و فیضان دیان سابقه نشود و بهر وجه استقلال بشیر خود پیدا  
 بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک یعنی بخوان کلام پروردگار خود را و در کفر و کفر و کفر

پروردگار خود را که کلام قدیم الهی را آدمی بنفس خود نمی تواند خواند و در تخصیص نظر بر سایر اشیاء که برست و تعالی  
 از ظاهر و هویدا است و از سایر خلایق در تربیت ممتاز و مستثنائی همچنان سوار الهی که در تربیت تو مصروف و مودت  
 کلام قدیم است و کن اگر ترا در غرض خاطر رسد که کلام قدیم را چه قسم توان خواند ترا که خواندن با عادت و نویسنده است  
 و آدمی دانی پس یک صفت پروردگار خود را ملاحظه کن که **أَلَمْ يَخْلُقْ** یعنی آن پروردگار است که  
 پیدا کرده است شباهت را صورت خود پس از دیدن عید است کلام قدیم در اصول و صور و حرف کرده و خیال توانا را در دنیا  
 بر زبان تو جاری نماید زیرا که خلقت شباهت پسین قیصر است که اسامی قدیم را بصورت و جمله داده اند اگر از غیر  
 بخاطر تو رسد که کلام قدیم الهی در نهایت مرتبه غریز است آدمی در نهایت مرتبه ذلیل این قسم غریز را در مقام ذلیل  
 فرو آوردن بعدی نباید صفت دیگر را ملاحظه کن که **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** یعنی پیدا  
 کرده است انسان را و کمال عزت داده است و در بر روحی که حامل اسرار الهی است و متکبر گردانیده است و را با بعضی از مخلوقات که  
 افعال الهی از آن اعضا ظهور میکند در بطور داده است روح لطیف او را با جسم کثیف او و چونکه لطایف روح به جامه جسد است  
 و کثافت جسم در حجاب خود روح را کثافت جسم کثیف که در حجاب لطافت روح از پیر می باشد و این همه از یک است  
 که سرانجام است و ذلت از چنانچه فرموده اند **مِنْ عَلَقٍ** یعنی از خون است که در حکم سرع و حکمت نفس و ذلیل است  
 پس عجیب است که کلام قدیمی قدیم را با الفاظ قدیم جمع ساخته و ترغیب داده در قوامی تخم و آلات لطیفه القانند و کلام  
 بر صراحت تراست خود باشد بی تغییر در چنانچه انداخته است که خلقت آدمی از خون است در صورت تو اللفظ هر است که لطفه چون  
 در شکم او قرار بگیرد و بقوت جلوه کرده و داده اند خون بجای از بدن او در خود می کشد و لیت عاقده بنهر لیتیر با آن خون منجم  
 سیاه و ناگه صورت استخوان گوشت بر وی هم نهادند و در صورت تولد مثل حضرت آدم هم پس خلقت از علق با آن معنی که  
 اعضای انسان از غذای بل باجمل یکدیگر و غذا بعد از طعمی است به خون منجم شبیه منقلب اعضا میشود بلکه در صورت  
 تو الذی بعد از انفصال جنین از طین آدم پسین طریق خلقت انسان واقع می شود و لهذا اموات خلقت انسانی در اینجا مذکور  
 علق فرموده اند که این داده و در وقت پسین صورت در کار است بخلاف تراب طین لطفه و غیر ذلک در ابتدا کار  
 می باشد و در بقا و بقا نیست حالا تا مل با یکدیگر یکسانده و واحد که خون است به صورت روح میگرد و حامل روحی  
 در که میگرد و به صورت اعضای او شده و استخوان و مغز و گوشت و پوست می شود و روح مجرد را با اعضای که از  
 جنس کثیف پیدا شده اند چنان اتحاد و یکپارگی بهم میرسد از چنانچه بنور اول معانی ذات و صفات و تجاری خیال  
 و آلات نظیر توانا برده و بر باد است که لفظ اقرا که در سر کلام واقع است که عوام را در شبیه می اندازد و خیال







در یافته می شود و عالم انحصار در آن داخل دارد و از انجمله است کارخانه قوس خانه و اصطبل و کبوترخانه و باز در خانه تفصیل انجمله  
از علوم حیوانات که کتاب حیوة النجیون در آن برده اند شده است توان دریافت و از انجمله است و دوائی خانه که تفصیل آن  
از مفردات این بطاریح معذوری و قرا با و نبات که توان شناخت از انجمله است و دوائی خانه تفصیل آن از علم  
معادنی چهار که کتاب بیار در آن مدون است می توان فهمید و از انجمله است دار الضرب خزانة عامره و آلی از علم جباد  
و منظره و علم صنعت توان حاصل کرد و از انجمله است کارخانه ویرینه داران حاکم داران ملکبان و از انجمله است و کتاب  
با و نباتان تا لیسیم که توان شناخت از انجمله آنچه که در رشد و نمو نبات است و درک برای سبب علم قلم از این حاکم الی فاضله علوم که بواسطه  
قلم و قلمندگی می توان بر قلم و نباتات متفقیان سبب یافت احکام الهی است و در عالم و عبادت قلم الی فیض سبب  
تحصیل علم با نباتی هر یک از اینها در سبب است و قلم در باب آنچه که باین عرض جالات جمیع از منیه سابقه است و منزه و فایده  
آن جناب و الا است که قلم تقدیر را نیز ملا خط کنیم و فاضله علوم را که بواسطه او با نباتان و زمینیان رسید می رسد و بطور  
آدم عقل خیره و در هر صحنه می گردد و چون صورت تعلیم قلم آنست که اول معانی در ذهن شخص می شود بعد از آن در خیال که سبب یافت  
بنا بر سبب می پوشند بعد از آن بواسطه قلم آن الفاظ بصورت نقوش خطیه ظهور می نمایند بعد از آن در است ادراک هر خواص  
با نباتات و این صورت کمال شایسته بومی و انزال قرآن دارد زیرا که اول کلام قدسی در لوح صورت الفاظ پوشیده بعد  
از آن بواسطه حضرت جبرائیل علیه السلام بر لوح غیر صلی ات علیه و السلام نقش گردید و از زبان حضرت صلی السعید علیه و السلام ظاهر گردید  
رسید بر لوح و نباتات مکان روحی آورد و کمال نه است پیدا شد و در اینجا سبب قلم خیرائی را که برگزین قوت است  
یعنی توان حاصل کرد حاصل می کند بجهان سبب حی معلومات غیر ممکنه تحصیل حاصل می شود و در اینجا فرمودند علم ایشان  
هَلْ لَمْ یَعْلَمْ یعنی تعلیم کرده است آدمی را آنچه نمی دانست زیرا که اسباب معلوم آدمی همه چیز است و دل حال  
سلطه ظاهره و باطنه که سبب اینها در خود و در اتصال حی با خدا از قبیل حرم و عطش و درضا و غضب و خوف و اس و رنگ و بو  
و مزه و آواز و گرمی و سردی و غیر ذلک در آدمی کند و معلوم که سبب آن شایعائی حائیه از خواص ظاهره و باطنه ادراک میکنند  
و طریق ادراک عقلی از سبب بیرون نیست زیرا که آنچه ادراک و منظور در دایره سبب است احساس دریافت است پس بدان که  
ترکیب خواهد بود و متلاشی خواهد بود که در آن دو در خانه معلوم نماید و متعلق آتش را در آن خانه معلوم کرد و با شتاب از آنجا بچه  
خواهد برد که البته دو در خانه خواهد بود زیرا که آتش سبب دود است و سبب بدو سبب نمی ماند و یا سبب آتش دریافت علم بوجود آن  
مکنند و ترکیب لیل الی می نمایند و در آنجا دود دریافت می برد که در آنجا آتش می بیند و خواهد بود و نه چاکه وجود دود  
بدون آتش محال است یا از سبب سببی دیگر انتقال خواهد کرد و این بر آن را مرکب قلم و این درست خواهد ساخت زیرا که

وجود سبب بدوین سبب محال است و وجود سبب دیگر نشاءد چنانی دور را دریافت بی بگر می آتش که در آن  
مکان است برده نفسین نمودن که آن مکان که خود اهر بود زیرا که در و بدوین می باشد و چون آتش در آنجا موجود شد که نمی بود  
خواهد بود لیکن بدین دو سبب تصدیق است و آنی است که جواس هر چیزی رسد و عقل نیز مختلف متفاو است  
و مستند آنجا از اسباب سبب از نظر عقل پوشیده شوند طریق استدلال بیان ممکن نیست لهذا سبب دیگر نیز برای تحصیل  
علم داده اند و میوم است یعنی جنس صادق که از انبانی نوع خود مخصوص است و مقولات آنها را شنیده باور کند و در دست  
سطح الکی بر و چون خبر از بی نوع میرد رنگ این کس در دایره جواس عقل گشت راست چیزهای که از دایره جواس عقل خارج  
بالا تر است خارج از احاطه انسانی مانند آنکه با نزال و حی تعلیم نم نمودند که حی علم آتی توسط ملائکه عظام نم رساند  
و بکار بنیاد و الباقی کشف و تفهیم و انقباض مثل از غیبیه که در ظاهر و لایا را توسط ارواح انجلیا علیهم السلام و طفیل آتشی  
آنها حاصل میشود و هرگز توابع و حی است و چون معنی عالم تعلیم است که در قوت انشیری تحصیل علم بیان ممکن نبود  
غوییه ذکر عالم تعلیم را یک گشت و الا یطاهر کل من نماید زیرا که تعلیم می شود و اگر تعلیم معلوم را پس ذکر عالم تعلیم ضرور است  
**کلام** باید دانست که حرف کلام برای زجر و توبیخ و لغت عربیست فعل می شود پس شیل ازین کلامی می باید که بسو  
آن زجر و توبیخ شود و در اینجا کلامی که قابل و ابطال باشد نظایر مذکور نیست و لهذا بعضی از علما گفته اند که کلام دین جا  
معنی حق است زیرا که در صورت زجر نیز انبات خلاف آن بنا کنید و تقریر باین کلام کرده می آید پس مفهوم این کلام که سبب از  
ابطال است و تحقیق الحق است و بنا بر تجربه اگر برای محض تحقیق استعمال کنند نیز رواست لیکن حق است که قبل ازین  
کلامی است مضمر که بدین کس آن می رسد و منظور از ایراد کلام ابطال در آن کلام است و توضیح این آنکه چون اگر سبب حق نقای  
نسبت به بنیاد اینان فرمودند و ازشاد که در مذکر که بسیار او در صد و در نسبت و کمیل هر نوع متوجه است بلکه تعلیم آنچه در مذهب ایشان  
میبود براسطه نقل ایشان فرمودند و بر کاخانه ای الوهیت ایشان باین تدبیر آگاه ساخته تا بیکم خلاف کبرای خدا با فعال را بویست  
نمایند و در مخلوقات تصرف کنند و فل تصرف الهی در ایشان متحقق گردد و چنان بود که آن به خاطر سماع این کلام بگذرد و گوید  
که چون انسان باین مرتبه غریزه و مکر ختاب خداوند می رسد پس صبر او را در در خط اعتقاد و احتیاج که قضا ساخته اند و به مخلوق او  
ملتی گردانیده و انقدر او را از وجوه احتیاج داده اند که غرض غیر از بدیهه حیوانات و مخلوقات نداده و چنانچه در مورد حق و احتیاج  
آتش و اسباب دیگر آلات است و در مرض و بدو و طبیب عطار در جراح و فساد و کمال است و علی هذا القاسم می شود  
و مکنون در فتنه راه احتیاجی که دارد و بظاهر است و حیوانات دیگر را اصلا این نوع احتیاج نیست و اگر تقاضای این را ذکر میکنند  
معامله می کنند که گرم بسیار برین مخلوق منظور اول و اول بایستی این را از دور می شنوند مثل ملائکه مقربین اگر بنا بر حصول

و اگر معنی

اسباب خلالت و تصرف در مخلوقات او را احتیاج داده بود و بدین سبب که مال خود را از کتبهای بی پایه پادشاهان میدادند تا محتاج نمی ماند و در  
نمی شد برای او این شجره و این اعتراض لفظی که آورده اند و این لفظ را در قرآن و دعا صحت یکی آنکه هر جا که این لفظ آورده شده باشد صحت این  
داشت که آن نیست کی است و بدین معنی که هرگز این لفظ نازل نشده است و سرورین آن است که این لفظ دلالت بر کمال خشونت  
و غضب میکند و با طبع در بدین معنی که در عالم ایمان صحیح الاعتقاد بودند اگر اهل ایمان از ایشان خطائی یا گناهی صادر می شد مقارن  
از ایشان کمال حرمت داشت و در آن خطا که به میفرمودند خشونت غضب صادر می نمود و این آید مخالفت مخالفین می که گفتند  
و مخالفان کثرت بودند و مخالفانها خشونت غضب در کار بود و در کمال غضب آنرا با خصوص و بسیاره نامی آنها این لفظ بسیار  
شده و در این است که ابتدای تفهیم در آثار او از می در کلام غم خور است چون شخص را بصفه قرآن خوانده و رشت اصلا با خود  
و تفهیم اصلاح پذیرفته قابل خشونت و سختی گردید علی الخصوص چون قرآن را به تنهار رسانند و اصلا بموافقت و سنجای او متعبد نشدند و زیاده  
قابل رجوع تو خجاست پس برادر این لفظ و از کلام هر دو قضا و دلالت بر حجتی که مرکب است از این شود و بدین نصیحت و برادر  
مستحق تخریب و انباشتنی گردید و بر این بیان این دعا صحت اهل تفسیر یک بیت گفته اند و آن این است و ما نزلت کلاما بکتاب  
و اعلی و الا جانی القرآن فی نصف الاعلی و چون این تهید معلوم شد عللا در تفسیر آیات شروع می شود و میفرمایند کلاما بکتاب  
گفته آدمی احتیاج او از راه قصور که اهل است بلکه این را سبب دیگر است زیرا که آن کائنات لیسطی یعنی خشنودی  
سختی میکند بر خدا و برندگان آن را که استعفی یعنی و تکیه می نمایند خود را استغنی شده بمال و جاه و دولت و دیگر اسباب  
بی نیازی و بی پردنی پس اگر او را بخواهد احتیاج نباشد و بندگان او را بخواهد احتیاج پذیرد و اصلا صورت اصلاح او ممکن نیست بقضای کمال  
که هست که در او بود و احتیاج از سر کنی و طعیان بدین جهت انداخته در جای دیگر میفرمایند و لو بطل الله الرزق لعباده لیسعوا لکافرا  
یعنی اگر که از روزی تمام الی است بانه رزق را برای بندگان خود العتبه نمیدی کنند و یعنی در زند در زمین جلالت این قضا و آدمی بر سر  
غلط و بوج است و در هیچ حال استخار بر درگاه خود و صورت نیست **إِنَّ إِلَىٰ دَبَابِ الرَّحْمٰنِ** یعنی تحقیق بسوی پروردگار است  
حجت و حجت حال این را تفسیر واضح کنیم مثلا اگر شخصی را طعام خوب میسر آید و دست که او را از حاجت گدایی بپوشد و بی نیازی حاصل  
از دانه برسد که قوت کل پیدا کند ترک خواهد داد بعد از آن ترا از بی و فقر است گاه خواهد داشت بعد از آن قوت بنهم  
و تغذیه و پس از آن قوت غلاتان غذا از دانه بول و برادر و مخلوق خدا را که استجیل است شوی و اینچه بخرند و در آنکه بیایان همه و احتیاج  
است که در حالت حصول نعمت و بعد از آنکه بدین معنی که در روح و جوارح او شود و جسمی دیگر در آخرت و در دهر و الی  
سختی نمایند و مقام آن بگیرند و از قوت احتیاجی است که نهایتش پیدا نیست بلکه او را قائل انصاف کنند و در دل خود باطن نمایند  
در حالت غنا زیاد و در محتاج بخدا اعتقاد کنند زیرا که فقر را همین آرزوست که جان او سلامت ماند و بدین وجه و قوت

کلاما بکتاب و در نصف الاعلی



پس خبر است که این پنج چون برای مصالح دیگر است مازاد یکی است تحقیق شیخ از عبارت نیست بلکه نقل از عبارت  
عبادت دیگر است و بعضی دیگر بحجت مراعات دین منعم بر اهر از کرده اند و حدیث شریف است که حضرت اسیر  
المؤمنین علی کرم الله وجهه در عیدگاه شریف بوده بودند و دیدند که جماعه پیش از نماز عید نوافل سجده نموده و در آنجا  
برساخته که من حضرت ماصلی الله علیه و آله وسلم ندیده ام که درین مقام نوافل خوانده باشند آن جماعه یا این اشاره از آنجا  
منتفع نشدند مردم عرض کردند که یا امیر المؤمنین اینها را بجز و تو پنج صلح باید کرد فرمودند که من این است می ترسم که  
ارایت اندکی نمی خوری بعد از اصلی بلکه رعایت این باب هم درین قسم باید کرد که سرچشمی در آن وارد نشده و الا  
غلام فرق الادب و دیگر که بیان مثال سرکشی هم آدمی سبب حصول استغناء بیان فرموده بطریق علاج این مرض  
نیز دلالت از بنا کرد که آیت اَلْكَانَ عَلَى الْهَلَاکَةِ اَوْ اَعْمَرَ بِالْقَوْلِ آبادیدمی این سرکشی که اگر می شد  
بسرکشی ای فرمودم و متابعی یعنی اگر علاج سرکشی خودی که صحبت و حالی حاصل می نمود باز این مرتبه بهتر می نموده  
بسرکشی و از یاد میرسد و بجای شیخ از نماز مردم و متابعی و صلاح می فرمود آیت اِنْ كُنْ تَبْ وَ تَقَاتِلْ  
آبادیدمی همان سرکشی را که اگر کذب کردی غیر او کرد آن شد از سلوک حتی بر دو حالت خبر خواهد یافت را دل  
خبر از این یک در حالت دوم خبری بود ملاحظه خبر علاج سرکشی و طغیان است و اگر او را در وقوع جزا تردیدی باشد برای  
فهماندن و این قدر کافی است که اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ لِلّٰهِ یَوْمَ اَیْمَانِ و اندک حق تعالی شنید و دیدن کسی که قادر  
بر جزا باشد حکایت از هر نفس در هر ذره از ذرات عالم می رسد اعتقاد جزا کفایت می کند زیرا که قدرت جواز جزا  
میخواهد و حکایت عدالت جو بآن اتفاقا صافی کند و دیدن بر عمل خیر و شر برای امتیاز محسن و مفسد کافی است پس هر که در دنیا  
با وجود قدرت در میان یک کار و دیگر کار فرق نکند و سرای بر کس با و زیاده قابل نیست یک خط نمی تواند شد چه جا  
خدائی و از بسکه قدرت حکمت و تعالی بر هر کس ظاهر است و آنچه پوشیده است اطلاع او بر اعمال خیر و شر یعنی آدم است  
که برده با محض شهود غصبت چهل مرتبه بصیرت آدمی تراکم نموده و از این اطلاع غافل می سازند ناچار بر ذکر همین  
اطلاع انفا فرموده شد **کَلَّا** مقدمه چنین نیست که او را سهل گذاشته شود و از سرکشی و طغیان او ملاحظه غفلت  
و جاه و نبوی در گذشته توبه بلکه **لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ** یعنی اگر این زجر و توبه شیخ از سرکشی باز نیاید **لَنَسْفَعًا بِالنَّارِ**  
آه ایند که نغم اورا بموی پستی او که نهایت دلیل تحقیق است چه پیشانی اشرف اجزای بدن انسانی است و لهذا در مقام  
نظم و نظم هر یک از ایشان و از این دل صریح و صریح است و چون آنرا این مرتبه دلیل شد که انعامات باشد  
و در بعضی از اینها که در این است که سبب این سرکشی در آدمی همین عضو اله فرموده اند زیرا که در آن



که ای آنها در زمین سراسر آنها با همان برسد و بر دار آنها مالک نام دارد و برده دیگر اند که چنانکه مثل برق میخیزند  
و در آنها ای آنها مثل شاخ گوزن پیچ در پیچ و موی مایه ای این ایشان یکدی در از است که بر زمین کشیده میروند و مثل سحاب  
آتش از دانه ایشان بر می آید و در میان بر و نشانه ایشان مسافت یکسال راه است و کف دست ایشان هر یک یک  
بهشت و بهشت و هزار گس در او و در تحصیل لغز زبانه احتیاط بعضی گویند که این جمع است مفرد ندارد و بعضی گویند که مفرد است  
عصیت و مشتق از زمین است بعضی دفع زمین است هر متر در گویند خواه از انسان باشد خواه از جن و چون از میان حال  
آن سرکش فارغ شده اند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر مساحت زبانه ایشان لعین فرمودند و **کَلَامًا** یعنی سرش از  
الله ترسانیدن و حسابی بر دانه **لَقَطْعُهُ** یعنی اطاعت او کن **وَأَسْجُدْ** و سجده کن بر خدای تعالی تقرب حاصل  
کن بجانب او بعد از آن سجده و هر چند آن لعین از تمام نار مانع شده بود لیکن مشیت و شوق است و سجده بود زیرا که سوره اعراف را  
تا زبانی بنی نجر و سر کشی است و بر مزاج او این خلق در پهاست غلبه داشت لهذا این حرکت بر زبانه طبعی نفاذ خود که در این  
از دیگران نیز می آید و نسبت به بنابر این متعاقب لغت و سجده امر فرمودند تا فراموشی نباشد و نیز چون آن لعین را کشیدن خاصه که موی  
پیشانیست و بر خیز و سر کشی ترسانند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق شکر دلات بر آن کردند که تو پیشانی خود را بر  
برای ای کمال که با پیشانی دشمن تبار برای انتقام تو نمائ که الیدیم و نیز چون سجده از براعت تقرب است آنحضرت صلوات الله علیه  
و ارشاد شد که تو شغول سجده شو تا تقرب تمام برگاه الهی حاصل شود و کمال از جمله برود دشمن خود بخود متهور و ذلیل گردد  
زیرا که هر قدر تقرب و جانب الهی افزاید متهور و خوارتر می شود و در زیادتی تقرب حالت سجده آن است که آدمی از ریاضت متوجه حال  
خود که خست میگرد و در قدر توجیه حاصل خود زیاد باشد و تقرب الهی بیشتر حاصل میگردد زیرا که فیض و جود و انوار جانب الهی او برسد است خود را  
بازیر همان درگاه از آن آمده بود و برساند و قریب باب جمیع الی الله میباشد و لهذا در حدیث شریف در دست که اقرب یا یکنون العبد برین  
و هر چه ساجد فاکثر ذین الله عا یعنی بنده در ادعای حالت سجود با برود و کار خود کمال نزدیکی و تقرب حاصل میشود و پس از آن حالت او را عبادت  
کرد تا با جابر تهر در آن دو دایره است از آیات سجده تلاوت است بخواندن این مسخرانه و شنونده سجده و حبیب میشود و حدیث صحیح است  
است که او صلوات الله علیه بر او میگردد و هر چه صلوات بر او می افتد که بجهت سجده در آنجا که او چند مر از کنایه آتیه برگردان او نموده اند و از این جهت  
صلوات بر او می افتد که نماز است و نماز او را برسانند و او را موقوف عده متوجه شوند و آن یک آنحضرت صلوات الله علیه بر عقیبت گشت هر دو دست خود را  
بیکدیگر که با دست چپ میگیرد تا آنکه دست با برین ششم پیش آید و از گشت مردمانیکه در این ایوان جمع شده بودند از برین گشت  
چونکه با گشتی گشت میماند و صلوات بر او می افتد و بر آنرا از گشت بر آنرا گشتی گشت میماند و بر آنرا از گشت بر آنرا گشتی گشت میماند  
و از دایره برگشتن میگرد و اگر گشت میخیزد و از دایره برگشتن میگرد و اگر گشت میخیزد و از دایره برگشتن میگرد و اگر گشت میخیزد و از دایره برگشتن میگرد

نشان اوصاف مومنان

نشانهای





صلی الله علیه و آله و سلم پیش از این سخن مخزون و اندر هنگام تسبیح حق تعالی این سوره هر ستاره و یعنی هر جنبه عمرانی  
 بنا کرده است اما شایسته شب و آیه که عبادت آن شب عبادت هزار ماه بهتر است و دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمودی که این است ایشان می فرمودند و بیشتر بهین شصت و نه بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت که شصت  
 و نه و نه که درین مقدار عمر آن است من چکار خواهد شد مبادا روز قیامت که پشیمان ثواب عبادت هفتاد و نه عمر دراز بماند  
 آنست من از عبادات قلیل خود پرسیده شود حق تعالی برای تسبیح خاطر مبارک این سوره فرستاد و بیستم آنکه حضرت  
 امام حسین علیه السلام فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و خواب دید که کلامان بنی امیه بر منبش تمام می کرد  
 دیگری بر شل بود نه حاجت که نه شنید و بر غایا علم وستم نماند این امر بر آن حضرت بسیار شاق آمد برای تسبیح خاطر  
 ایشان این سوره نازل شد و مراد از هزار ماه مدت سلطنت بنی امیه است که زمان با شایسته ایشان به مقدار بود و این سوره  
 سوره قدر نامیده اند زیرا که در وی مذکور است لیلۃ القدر است و لیلۃ القدر در کاین اسم می خوانند و جهت دارد و اول آنکه  
 قدر معنی مقدار و بینه است و درین شب مقدار و رتبه هر کس از صلی و عبادت بنی آدم ظاهر می شود و مراد است که شویان  
 در قرب و منزلت عند الله ثابت می گردد و گویند که عبادت تمام سال ظهور می یابد و ملائکه و ارواح قدر و نسبت هر کس در شب  
 یا بند و مطلع می شوند و دوم آنکه قدر معنی بزرگی است چنانچه گویند فلان ذو القدر است یعنی صاحب کبریا است و این شب  
 سبحات چند شرف و مرتبه برتبهایی دیگر دارد و اول آنکه تجلی الهی از شام تا صبح درین شب متوجه حال بندگان می باشد  
 و درین معنی بختاب تعالی ایشان را می نماید می شود و دوم آنکه عالم ملائکه و عالم ارواح برای ملاقات صالحان عبادت خداوند  
 از آسمان بر زمین فرو می آیند و بسبب اجتماع حضور ایشان کیفیت عبادات و عبادات ملاقات هزاران چند افزون تر از  
 کیفیت عبادات تنهایی دیگری گردد و سیم آنکه تزلزل قرآن مجید درین شب واقع است و این شرفی است که نهائیت ندارد  
 چهارم آنکه خلقت درندگان نیز درین شب است چنانکه نهال کردن باغ بهشت نیز درین شب است ششم آنکه جمیع فرمودن ماه  
 خلقت حضرت آدم علیه السلام درین شب است و در روایت صحیح آمده که عثمان بن ابی العاص از اهل مدینه بود که سالها در ملاحی چنان  
 گذرانیده بود و روزی با ایشان گفت که این عجایب در یکایک چیز عجبه دارم که عقل من در آن حیران است آنکه بای  
 می شود و در یک شب از شب بی سال شیرین می شود عثمان بن ابی العاص باو گفت که هرگاه آن شب بیاید مرا مطلع کن  
 تا به بنیم که آن کدام شب است و چه بزرگی دارد و آن غلام شب است و غمتم شهر رمضان ایشان گفت که این شب است آن شب  
 است بالجمله از مضمون این سوره معلوم می شود که عبادات و طاعات بسیار و اوقات نیک و کمالات شکر و حضور و  
 صالحان در این شب ثواب عبادات و کمالات و انوار و شرفی عظیم حاصل می شود و نیز معلوم میگردد که طاعات و عبادات در

در وقت خلعت بنی امیه

در این شب از خلق و عبادت



نه حرف است این لفظ درین مورد بهر باره که گویند و چون بگردانند ضرب کنند و بهشت باشد و نیز بعضی از علما گفته اند که این حرف  
 سی که است که است مقرر از آن لفظ است که عاید شب است بدین اشارت است بعد و بهشت بهشت استیم الله الخیر الخیر  
 انا انزلناه و کلامه الخیر الخیر یعنی بخیرین نازل کردیم قرآن از لوح محفوظ بهما و بنما در شب ربیع شنبی که در وی نور و مرتبه عبادت  
 کنندگان ظاهر میشود و مراتب و لایات آنها نزد عالم ملکوت عالم ارواح و صبح میگرد و منصب قطبیت غوثیت اید الیت است  
 در آن شب اسی استحقاق آن منصب معین مقرر میکنند و این تقوید تخصیص شب از آن کرد که روز وقت ظهور است پیش از عالم  
 و شبادت نیست و شوقیت مکنون اختفاست پیش از شب تا در عالم غیب و تیر این شب موافق آنچه بعضی از عرفا را معلوم شده است که است  
 که این شب وقت صحت صورت جل درین شب باین نگ جلوه میفرماید که تجلی حال الهی متوجه بحال بندگان خود میگردد و در  
 مدارک و اشیان بسطی پیدا میشود و وقت خیال جدید بر کیمینا میآید و آن شبی عالمی را اندک اندک در و اوج که در حقیقت قدس  
 مستقر میشود و این سوره خودی که در ملاقات عالم غیب با عالم شهادت مزاج کلمات علویان با کلمات سفلیان تیر که نور فرقیه اقیانوس  
 هر یک ازین دو عالم از مشهور و لغات دیگر روید و در عالمی روحانی پیدا میشود که ایضاً آن خیلی میشود است که تمثیل ناقص شد  
 بیان کرده شود که مثل آمدن موسم بهار است که سبب آمدن باران از آسمان تا اثر قرب قناب و توانی نامیدین جهان با وجود تقوید و  
 بهر خرم و روانه کامین منجی است که با همی انکار ملک و سبزه با منی خوش ناظر میشود و در عالم دار و فنی و زنی که حال و تقصی حاصل میگردد و با ماندن  
 جا است و این است که در دل قرآن مجید است در سال است ابتدا می نازل آن ماه صبح اول سال حلیم در عمر شریف نبوی علی صاحب  
 الصلوٰه و السلام و در قرآن مجید در دل قرآن با مورخ فرموده اند و به وقت شهر رمضان شب قدر و شب مبارک که نزد اکثر علمای عبادت  
 است که پانزدهم شعبان است پس تطبیق برین امر و قوی این تعبیرات مخالف جلوه درست آید آنچه بعد از تحقیق معلوم شده است که نزد  
 قرآن از لوح محفوظ در مقام هیبت الغزت که بقعه است از آسمان بیاختص و بلا کافیه قدر و شرف است که در ماه رمضان اقص است  
 تقدیر زول آن حکم فرمودن جانان لوح را که گفته اند نقل کرده با آسمان نیارسانند در شب است همان سال بود پس همه تعبیر درست  
 و نزول حقیقی در شب است در ماه رمضان اقص شد و نزول تقدیری پیش از آن در شب است و نزول قرآن بر زبان سبب صلوات است  
 آن در ماه ذیج الاول سال حلیم است تمام نزول آن بقعه العرس تعاضی کند و ما ادریک ما لک الله الفکر چه میداند که چیست بر  
 شب قدر یعنی هر چند عارف و وسیع المعرفة جلیل القدر است باز اما حقیقت آن تجلی الهی که عالم را ناگهان همراه دارد و تا اثرات کارنگ  
 مختلف نجس استعدا و قابل مبر میکند که با منی می تواند بود از آن جهت زیرا که شرط این استحقاق است جمیع آن عباد را جمیع استعدا را و ادا  
 معنی تعبیر از تقدیر و شرف است پس بریک از اظهار عظمت این شب مکان است بیان میفرماید که لک الله الفکر خیر و الفکر شریف یعنی شرف  
 بهتر از هر ماه است که در آن شب در نماز شده عالم را با شرف از روز و شب است هر روز و شب یکبار از انبیا و ائمه کرام و اولاد حق صلوات

تصویر تجلیات غریبه و بی‌شمار است که درین شب ابرام میشود بان تجلیات نسبت بریا قطره دار و حجت محمود می‌شود  
و در حجت علویهای الهی که ماده آن تجلی اند و تخصیص و در برابر حجت است که در وقت عزب اسمای هر دو با نیت تهنیتی میشود و بعد از آن برار  
در وقت آن نامی نیست پس شاعران و مودود و متهای عهد و تخصیص ماه از آن چیست است که هر چند سال متوال بر روزها و شبهای آن نیست  
لیکن عربی که از دور و نزدیک ذکر ارماد است سال شمسی امری است مختصی و مخصوص در سبکات ماه که خصوصیت شب را در و مهند اما  
مناسبتی ناید با این مقام متحقق است زیرا که طبع ماه از مرتبه طاق بدو نیست و وقت شب نیست و پیش از ظهور نور تجلی و ظلمت  
که در دنیا است از آنجا که تجلی الهی درین شب با عظمت و بزرگی واقع میشود و در آب عبادت این شب بهتر از خواب عبادت نبرد ماه شد  
و نیز از بیان عظمت او میفرماید که **تَبَارَكَ الَّذِي مَلَكَ السَّيَّمَاتِ وَالدُّنْيَا** یعنی سرودی آید ملائکه از آسمان و ارواح از عالم علیین بر آید  
ملاقات با کمال اقبال و انوار احوال بسته آید و ملائکه و باران کیهانی که در نفوس از صیقل نسبت محبوب و محبوب و حاصل شده و این  
ایشان هم برای عز و نور و حضور زمین است هم برای آن که آسمان را از کیفیات اصیقل بطریق انعکاس حاصل گردانند و کلمات ملکوتی  
سفلی در هر دو مرتبه بطریق انعکاس افراجه و فرایند و بی‌مهری مرکب از هر دو نوع کمال صورت پذیرد و آنچه در هر فرد از افراد کمال است در هر  
بود سبب اجتماع حصول این صحنه است که در یکجا و چنانچه مزاج چون مرکب از اجزای مختلفه الکیمیای که در نامی شیر  
هر فرد را نیز در یکجا میکند و این طلسمی است از طلسمات الهی ناقص تا این حد رسیدن در حساب کل میسر نگردد و بهین نوافع است  
بهتر از نماز تنها گردانیده اند در قدر جماعت و در مراتب کثرت افزون باشد در تزیین قلب و مقبولیت عند الله زیاده تر باشد و میگویند  
نزول ملائکه و ارواح سبب بر تفتیت امور متعلقه با ملائکه و حصول مناسبتی که بعضی از احوال و ارواح علوی و کبریا میباشند لهذا اکلمه ذکر را  
فرموده اند که این نزول از آن قیاس نیست بلکه نزول است **بِأَمْرِ رَبِّهِمْ** یعنی حکم پروردگار ایشان خشن آنکه تجلی واحد جمیع ملائکه و ارواح را  
استقبال نموده برای کسی که حصول این صحنه است اینک ملائکه مختلفه المجد است فرود آورده پس ملائکه نزول ملائکه و ارواح در این  
وقت بمشایه آن است که مستعدیان و امیران و شاه بخانه کسی بنا بر حق شنای خود یا تقریبی بپایند و نزول ملائکه و ارواح در وقت  
بلا تشدید نیز آنکه حکم پادشاه یا همی از دور خانه آن کسی صبح شود ظاهر است که تفاوت درین حالت پرورش است **مِنْ كُلِّ**  
**أَمْرٍ** بیان ملائکه و ارواح است یعنی ملائکه هر امر و ارواح هر امر که متعلق به کمال است نزول میفرمایند هر چند جمیع اشخاص در این عالم  
مستعد آن قرب کمال نباشند زیرا که نظر احداث نیست بعد از این و بعد از تقاضا است چون این بیان عظمت این شایع که باز  
شد حالا خاصه دیگر از خواص این شب بیان میفرمایند که **هَلْ كَلَّمَ هِيَ كَسِي** یعنی سلامتی است آن شب از شر نفس شیطان که بیشتر  
امروز شش درین لطاعات موجب و طاعات میگردد پس درین شب بلبشراق نور تجلی و حضور ملائکه و ارواح  
تا شش خورشید نفسان و خطر این شیطان بالکلیه زایل میشود و از یکجا عزت آفتاب طلوع صبح صادق کیسان اینان

و در این شب با عظمت و بزرگی واقع میشود و در آب عبادت این شب بهتر از خواب عبادت نبرد ماه شد

و در این شب با عظمت و بزرگی واقع میشود و در آب عبادت این شب بهتر از خواب عبادت نبرد ماه شد

آفات امور دنیویان می باشد تفاوت تشبیهی دیگر که در تفسیر اول آن است بر سه طایفه سحر و سحر و سحر است آنها خاطر  
ایل عبادت و طاعت اگر می سازد و بند او درین حالت نماز فرض را مقرر نموده اند و در تفسیر دوم غفلت و غفلت و غفلت  
و مناسبات شوشه و تشریفات و ادوات و هوای نفسانی سر بر سر نهاده می کنند و از در یافت لذت حضور و مناجات غافل  
می سازد و تفسیر سوم که ازین هر دو علت مسلم است برای تعهد و دعا و التجا بجناب الهی و دریافت حلاوت مناجات او تعالی  
مقرر است درین جا باید دانست که علما را اختلاف است در آنکه هر ادا را ملائکه و ارواح جمیع ملائکه و ارواح  
جنایح ظاهر لفظ قرآن چنان که در دایا لیکه و ارواحی که در رسد المنتهی مقام و مقارنات است چنانچه در بعضی احادیث مذکور  
است و بهر حال نزول حضرت جبرائیل علیهم السلام که مقام او در وسط سوره التبیان است متفق علییه است و هر چه جبرائیل علیه السلام جمیع  
ملائکه و ارواح نزول می کنند و با هر یک از آنها مصافحه می نماید و علامت مصافحه جبرائیل علیهم السلام آنست که حالت  
اشتغال عبادت موسی بر بدن بخیزد و در دل رقتی پیدا شود و تشنگی از خیم فروریزد و قلعه ذغلیم در آن عبادت حاصل آید  
و از خواص این شب آنست که دعا و رومی تجاب می شود پس باید که دعای جامع در آن وقت اختیار نماید و در حدیث صحیح آمده  
که حضرت عایشه صدیقۀ رضی الله عنہا در نزول صلی الله علیه و آله و سلم می بینیدند که اگر من شب قدر را دریابم چه دعا کنم فرمودند که یا  
اے محمد صلی الله علیه و آله و سلم! دعا کن که من تمام لایله القدر ایما یا احسن یا غفره یا یعنی هر که زنده دار شب قدر  
بنماز و عبادت از جهت ایمان طلب اگر گمان گذشتند و افزاید شوند و توفیق الهی که گفته اند که معنی سلام می چستی  
مطلع الفجر است که ملائکه و ارواح در آن شب بر جمیع مومنان سلام بگویند و یا اهل کمال مصافحه می نمایند پس این است  
بیان کیفیت ملائکات آنها است بعد از بیان نزول آنها پس در این بیت که است نهیت آیت و نود و چهار  
کلمه و صد و نود و شش حرف و بیست و یک چیز و روش و نظایر او گویند که بعد از دیدن آن چنین تحقیق کار فرخ گردد و هیچ  
شبیه و تشنگی آن معنا نداشتند پس در این مثنوی و عوی و این سوره از آن جهت بینه نامیده اند که دلالت می کند بر آنکه وجود  
باجود و غیر باصلی الله علیه و آله و سلم فی حد ذات نشانه و نسبت بر نبوت خود بخدی که محتاج بر دلیل دیگر نیست و هر که از اول  
و احوال و افعال و اقوال و اخلاق آن ذات مقدس صلوات الله علیه و آله و سلم و با یقین پیدا کند که این قسم ذات مقدس بلاشبکه  
بیغیر می دارد و در وجود او آفرینش و انجمن کنجانش ندارد و در تفصیل این احوال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود نبوتی که بر وجود  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالت صحیحین در گذشته بود و برادران و خویشاوندان آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم هر چه در کرب گرفتار دارند و آسب تحنه و اوضاع پسندیده نمایند و در کمال حسن اخلاق و نهایت رعایت  
پیدا شدند و با وجود آنکه می محض بودند و در کثرت تشبیه علوم و مقیاسه بیان و وضع از شما و میفرمودند و از اول و آخر کمال

مضاحت او است و نه هیچ گاه چیزی که خلاف عقل و معروت باشد از ایشان سر بر نهد و در تدبیرات کلی و مهمات جنگ  
 و صلح همه امور ایشان بر تواریخ و حکایات جاری ماند پس با وجود فقدان تعلیم و تعلیم باین مرتبه از کمالات رسیدن بدون ابراهیمی  
 و تعلیم الهی ممکن نیست و همین است معنی پیغمبر **لَبِئْسَ اللَّهُ الْخَمَزُ الرَّحِيمُ** که یکین **الَّذِينَ قَرُّوا**  
**مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيْكَةُ** یعنی بودند که آنیکه کافرند و از اهل  
 کتاب و مشرکان جدا شوند و در گذرند از موضع و این رخ تا آنکه بشایند ایشان نشان در نشون حاصل این آیت آنست که قبل از  
 بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ملامت و عیب مردم دو قسم بودند قسم اول مشرکین که بعضی ایشان مثل صابین و مجوس  
 و عیالیه که کاتبان و اموی بر سپیدند و بعضی از ایشان مثل قریش و دیگر قبایل عرب صورت های بزرگان صالح و معبود  
 ساختند و انهارا بجهت اعتقاد و کمال تقرب در جناب الهی و پیدا نمودند و از خیرت می انگاشتند و قسم دوم اهل کتاب  
 که خود را تابع کتاب الهی می دانستند و بعضی قریب و نزدیک بودند از ایشان خود قرار می دادند و بعضی انجیل را نیز تبعیت می کردند  
 پس این فرق دو در بدعات فحشه و رسوم فاسده و عقاید باطله تسمی نهنگ و فرورفته بودند که پسند و نصیحت و عطا ایشان و اوقات  
 و لای عقلی و فهمانیدن قرآن و امارات اصلاح پذیر می شدند و همی گفتند که ما اوصاف قدیم خود را و ادیان خود را  
 خود را می گذاریم تا حق تعالی ظاهر و مجرب و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم که نعت او را از کتب الهانی بتواند دریافت  
 ببردیم و از انبیا می شنیم و سینه بسبعون نشود و ما را از حقیقت کائنات آگاهی ندهد ما از وضع آئین خود در نمی گذریم و اینجا کتب ایشان  
 مثل حالت فرقه های مختلف اندامت پیغمبر است درین زمانه کطایفه در اصولی قرار داده بدعات نهنگ گشته اند و طایفه از  
 ملاحده بی قیدان خود را تارک دنیا و زهد و انزاد و انسانیت بیرون رفته و جماعه خود را تشیع اهل بیت نامیده و عقاید  
 باطله گرفتار اند و برخی خود را از فرقه علمای پیغمبر و میر و مکر و حیل و های شرعی بر می آرند و روایات مآد و غریبه مخالف اصول  
 برای طرح دنیا بر مردم شان می دهند و به این طریقی را چند و دو عقیده و تقلید فهمانیده شود که بر عاده مستقیم محمدی استوار شوند  
 و بدعات موروته خود را ترک نمایند اصلا ممکن است جواب همه این طوائف صالحه در مقابل و عطا و نصیحت کلی یک حرف است  
 که این وضع و این قدیم خود را بدوین دیدن حجت ظاهر و خروج حضرت امام مهدی علیه السلام و بیان شافی ایشان است که  
 نمی کنیم مثل انجالت که قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عالم بود حکمت الهی تقاضا نمود که پیغمبر بیاید که  
 خودش حجت ظاهر باشد و بیان شافی او از مرض جلالت بکلان را محبات بخشد و باین بیان شریف فرماید **سَمِعْتُ**  
**مِنْ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ قَدْ أَفْطَرَهُ فِي الْكِتَابِ قِيَمَةً** یعنی باین پیغمبر که تلاوت کند صحیفه ای پاک را که در آن صحیفه  
 سنجیده باشد کتابهای استوار و تفصیل این اجمال است که هر چه در آن و نصیحت نهایت عالی مرتبه است اول کسی که

ت ظاهر و در این قبیل نیست صاحب حال از ایشان تا انکسار است

فرستاده خدا باشد و از روی معجزات و اجتماع کمالات رسالت از جانب خدا میقتضی که دو این معنی در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم توجیه می شود مستحق بود زیرا که تشریف رسالت میسبب می نماید غایب کمالات الهی باشد و چون اوست و ایشان محسوس و مشاهد بود و دوم کلام شریف از تعجب که لوازم اعجاز بر آن ناسبیده باشد و بکثرت الوار در تلاوت آن محسوس و گویا که در دوازده عیوب کلام که هر یک از کتب متناقص است یک و سه باشد و این معنی در حضرت قرآن مجید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وجود احوال تلاوت می فرمودند ظاهر و باریک است سیم آنکه گمانی که در وی کتب سابقه مندرج باشند و مضامین آنها در عبارات پیغمبره این کتاب خطوی گردند و آن معنی و مضامین را که معلومه الصدوق اند و تقریر از بعضی در عبارات قرآنی اند و این نیز در حضرت قرآن استغای تمام موجود است بلکه خاصه در علوم و ادب و تاریخ و آن هر یک یا اشاره به خود و گویا از ابتدای شروع در این کلام شریف تا این وقت که نایده بر یکبار آورد و بعد از آن که در کتب استخفاف علماء از فنون مختلفه در عبارات و معنی آن تو غل می نمایند و فایده غنی را بقدر و وصله و تعداد خود از آن استخراج می کنند و اینها قیل و کل العارفی القرآن لیکن اینها همه را فهم الرجال نه چون این بر سر است چیز دیگر یا جامع شود و بدایت علی مرتضی حاصل گردد و بدایت که هر یک از اینها مختلفه از تعجب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز در این کلام مبارک فصیح و ادیب و گداز شده یک رو یک جبهه شده تا به این دین را پیش میگردانند و هیچ وجه اختلاف و تفرق را در او نمی بینند لیکن هر یک از اینها در تفرق و اختلاف گرفتار شده اند چنانچه می فرمایند و اما تفرق الذین ذروا الذین یحذوهم الجنته و تفرق نشدند که نیکو داده شده بودند کتاب الیعتی بهر دو نصاری مگر بعد از آنکه ادیان ایشان سازش و شون یعنی در وقت حضرت عیسی میسر بود و دین بدعات بعد از تعقبات فاسد و اقوال بدوع و اجازاتی فرعون از راه تحریف ترسیمه در آنها گرفتار بودند حضرت حق تعالی حضرت عیسی علیه السلام را برای بدایت ایشان با معجزات روشن نشاننده گردانید و گویا گردان کردن کوران و دور از او شفا دادن و بر و صان بالینان فرستادن و ایشان بعد از آمدن حضرت عیسی غم خلافت شد و بدیدار کردن بطایفه خود را اتباع حضرت موسی هم قرار داده و بعد از آن حضرت عیسی هم بر جنت و در پی تزل و ایثار ایشان شدند و جمیع خود را نصاری لقب داده بنوع خود حضرت دین عیسی هم گفند و با یکدیگر کشی و نهیب عارت و طعن و لعن در میان آمد و قهرهای بسیار و قتال و جدال گذشت و بعد از این بیست و یک است که این پیغمبر فرمود که کتابی را از او و تعالی و توفیق است با هدایت در صلاح و از شاگردانی نیست با کسی که این از رسالت است که اینان نمی بردند و بعد از تحقیق گفته اند که قرآن پیغمبر مثل غذای صالح است که در بدن میجوید و کمال قوت و جود افعال و حیوانیت و انسانی میگوید و در بدن برقرار میماند و بعد از این با سبب بر خور شدن عوارض می شود پس ل در تصحیح مزاج روح با کون و نشین از اعتلا و فاسد و تعصب و قیود و رسوم کمالات تعقیبه باید که بعد از آن باین غذای صالح تقویت باید نمود و تحمل است که در این کتاب





[illegible]

بر تفصیل جزای اینها سبب نمی رود و بالعقل تکفیه لاتاره و بعد از آن گفتند و اولیک بهم خبر بده و در مقام بیان  
 حال مومنان و فلان نمودند و اولیک بهم خبر بده و بعد از آن خبر اندک و کور کرد و گفت در غیر این سبب است که فلان بعد از  
 وصول جزای توبه ایشان منصب به شمر بده و حاصل کرده اند و الا در دنیا از شیر خواران خوشتر گذرانیده اند و مومنان  
 بجز در فتح باب معرفت و تهنیت نفس با محال صالحه مرتبه غیر شریف حاصل نموده اند و وصول جزای مذکوره بایشان نسبت  
 از تعبیه ای غیر شریف ایشان در این مرتبه می آید که اضافت اسم تفصیل تقاضای کند که مضاف الیه را نصبی اصل  
 صفت باشد که موصوف با اسم تفصیل بر آن زاید بود و در اینجا که مومنان صاحب را بهتر مخلوقات گفته اند باید که همه مخلوقات را بجز  
 بهیچ وجه باشد لکن کافران و شیطان و اهل بدعت و روی بهیچ زمین از جواب نیز بهیچ وجه است که این تقاضا وقتی می باشد  
 که اضافت اسم تفصیل برای ملاقات بر مضاف الیه باشد و در اینجا امر از یاد است و مطلق است و مضاف برای خبر توضیح  
 چنانچه به موصوف است و خود را داده اند و درین صورت وجود اصل صفت در مضاف الیه در کافریست و الله اعلم بقول  
 ز لولت کی است شست آفت بچاه و شکله و صد و چهل و نه حرف است و زول این سور در جواب بکران قیامت است  
 که می پرسیدند قیامت کی خواهد شد و در تعامیر مذکور است که یک یا شرب گذشته بود که این سور زل شد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم شدن دادند همان دم برآمد و مردم را تبلیغ فرمودند و درین سور آیتی است که گویند خلاصه تمام قرآن جامع  
 جمیع حکام شریف است و آن آیت آخرین است که دلالت بر جزای هر عمل میکند از غیر شر و در حدیث صحیح است که این سور  
 بر هر کس که آن است و این سور را سوره الزلزله آن نامیده اند که دلالت بر وقوع زلزله عظیم در قیامت است و آن  
 زلزله سه چیز است اول زلزله عقلی که بر زمین واقع شود و شسار و لور و تعالی بروی سبب آن شکلی اجزای زمین را بهم پاشد  
 و در هر یک بهم شود چنانچه نمونه آن بر کوه طور واقع شده قال الله تعالی و انزلنا من السماء ماء فاصبح ارضا غلا غلا  
 للحبیل جعله دكا و دوم زلزله غصب الهی بر اهل معصیت و ظهورشان تمام بصورت بر یکمتمون مردگان و این معنی در ذل زمین  
 زمین و نشان آن تا جزای بودن هر مرد و هر احدی از زمین شود و در حدیث صحیح است که هر کس که در این سور را می شنود  
 آن مرد را نصف تمام دیرسام و صد و نود و یک روز زلزله بستاند و چون این زلزله واقع شود عظیم از قیام روز آخر و در حدیث  
 مخر است این سور را یا آن می فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم اذان لزلت الارض زلزالها  
 و قتی که جنبانیده شود زمین جنبانیدنی که ممکن است آن زمین را یعنی در جنبانیدن زمین با لحنه تا شوم شود آنقدر که طاقیت آن  
 می کند جنبانیده شود و بر روی زمین چهره عمارتی و کوهی باقی نماند و زمین را طبعی با همه هموار شوند و صورت زمین مبدل گردد  
 و این آیه نیز در یک نسخه ثابته باشد و آخر حجت الارض انقلب





برافران برداران بصورت اسپان دوده در میانی خود پس گویا سوزنده شست و شست و لهذا السبب بدین فوج مخالف و  
 شکست که موافق انقلابی که در شهر و ملک واقع می شود و مردم عزیز ذلیل می شوند و پیر و نشینان بی پرده می گردند و  
 اسباب فتنه و فتنه که در فزون طویل از فتنه می شوند یک لحظه همه برادری رود نمونه قیامت می باشد و چون اینجاست بزرگوار است  
 است بآن قسم خورده اند و سوره بآن قسمی سخته و سبب نزول این سوره موافق گفته مفسرین آن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و سلم سبب نزول این سوره را با جماعه از سواد آن بر قبیل از بنی کنانه که در کفر شدت داشتند تعیین فرمودند و ایشان را که در کفر  
 افغان و زیور وقت مسج باید که بایشان بر سپید و غارت کنند و فلان روز باز آید اینها در راه بر سیلابی رسیدند که گذر از آن  
 دشوار بود و در مقام اتفاق افتاد آن سبب که شد و از آن گذشتند و مطایب فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم عمل آورد و چون در مدینه رسید ایشان سبب توقفی که در راه شده بود بازگشتند و افغان خبری بفرمانش  
 کردند و گفتند که لشکر همه تلف شد و مسلمانان باین خود روغ اند و بنایک شدند حق تعالی این سوره فرستاد و ذکر اسپان  
 ایشان دور آمد آنجا و جبهه دشمنان درین سوره مذکور فرمود تا تسلی خاطر مسلمانان حاصل شود لیکن درین سبب نزول  
 خدایت نیست زیرا که این سوره یکی است و این واقع یعنی فرستادن لشکر در مدینه بود پس سبب نزول این سوره می تواند  
 شد و اصح آنست که حق تعالی چون می خواست که درین دین رسم چهار و تفرقه نماید تا راه بآن رسم درین سوره منظور افتاد  
 و تبارک باشد و نشان آنکه ایشان را قدرت جبار و اسپان و فوج و ششم فرستاد و اما انتقام و اجبی از اعدا باشد  
 بگرد و جمیع ایشان را بر آگستند سازند و ملک و ملل آن را تعرف نمایند **لَيْسَ لَهُ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْكُفْرُ بِاللَّهِ**  
**وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا** قسم با اسپان و فتنه که در وقت دیدن از شکم آوازی بر آید و قاعده جالوزانی است  
 که در وقت کمال دیدن از شکم آنها آوازی بر آید که در لغت هندی آنرا **لَا نَبْطِ** می گویند **فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا**  
 پس قسم بآن اسپان است که آنکس می بر آید بچاق زدن یعنی در کوهستان ها و سنگ لایخ اسم آسمانی اسپان بنگ میرسد  
 و شعله ای بر می آید چنانچه در روز چاق و منور آتش همان در شب می باشد و در روز روشن آن محسوس نشود و درین  
 قسم شارت باشد بآنکه اسپان فانیان در شب دیده خواهند رفت **فَالْمُعَيَّنَاتِ صُبْحًا** پس قسم بآن  
 است که غارت می کنند و وقت صبح یعنی شبگیر کرده وقت صبح که وقت غفلت است بدشمن می رسند و مال و ملک غارت  
 می کنند **فَأَنْتَرَكْنِي يَهْ نَهْغًا** پس برداشتن وقت صبح آن اسپان غباری را و این معطوف بر فعلی است که از معنی  
 سفر هم می شود یعنی **يَهْ نَهْغًا** و وجه عدول از اسم سویدی فعل آن است که برداشتن غبار در وقت نزدیک شدن از  
 مقام اعدا است پس ساعتی ماند و گذشت بر خلاف اشاره لایرا عدو که ستم است و عقیده بر بدشتن غبار بوقت صبح برای

آنست تا وقت سحر آن سپاس زباد و تر و واضح گردد زیرا که در وقت صبح بسبب سردی و خشک و طبیعت بنم گردیدن  
 و کمتری گردیدن برینا سستی بخار در آن وقت حرکتی غنی می خواهد بخلاف آخر روز که بسبب حرارت آفتاب بیست  
 شمع آن بخار بی زمین متخلل می گردد و با دلی حرکت بخار بر میخیزد و کند و وقت بر خاستن گرد باد و آخر روز راست  
 فوکه طر بنجمعاً پس در آن وقت آن سپاس در آن وقت در غول اعدا و انبوه آنها را متفرق گرداند و اینجا باید  
 دانست که صورت فرائی در مقابل معاصی کمال شایسته دارد و بجز کثرت آن سپاس زیرا که سید آن توجه غضب است  
 که نمونه آن در اینجا دیدن سپاس است بدینکه در وقت غضب می باشد و برافروختن آتش از ستم نه زبانه و در  
 است که آتش در رخ را زبانی عاصیان می افروزد و عارت کردن نمودن فرشت بانی است و گردیدن حیات و عقارب  
 سوتن پوست بدن و کرم و شح و مست و بریدن آتش بخار بنمونه آلهای حجاب است بر چشم سپاس آن حرمتی بآن حجاب  
 می گردد و در آن اعمال اعدا نموده و نور غضب الهی را فکند و فکرت و برهم زدن نظام بدن پس باین نموده قهر آتشی  
 قهر خیزد زیرا که **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** یعنی تحقیق انسان پروردگار خود را سپاس نیست یعنی کفر از تهی  
 اوست می کند و این کفر از نیست بخند نوعی می باشد اول آنکه نعمت از وی نماند و دیگری نسبت کند و هم آنکه فایده که از آن نعمت  
 است بردارد و بلکه در صدان حرف کند ستم مشغول شود و نعمت از نعم و اندر حسب نعمت بر دل او غالب آید که در آن شوق  
 شود و نعم را فراموش سازد و **وَ اِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ لَيَكْفُرُ بِمَا هُمْ اَوْفَرُوهُ** و بنمونه آدمی بر سپاسی خود گواه است یعنی خود را فراموش کند  
 که سبب سپاس و این قرار در عالم باین صورت واقع می شود که یکی مرد دیگری را می گوید که فلانی شکرت می گوید و حال آنکه  
 خود نیز شکرت آن نعمت نیکو است پس لعن او بر دیگران گردانده و او را است بلکه من نیز مطعونم و **اِنَّ حَسْبَ الْاِنْسَانِ لَشُكْرًا**  
 و هر آینه او بدوستی مال بسیار است و قوی است یعنی آنقدر در دوستی نعمت فروخته است که دوستی نعمت را در دل او گنجینه  
 مانده و اگر کسی گوید که من سپاس نیستم حسب مال ندارم پس این نکار از خدا بیش نمیرد و چنانچه فرموده اند **اَفَلَا يَعْلَمُ اَنَّ**  
**لَعْنَةً مَّافِي الْقُبُورِ** آیا این میدانید که وقتی بر پشت خود آنچه در قبر است یعنی مردان زنده شوند و آنچه در باطن زمین  
 بر ظاهر آن بیاید و ابتدای توبه بجز این نپسندد و آغاز شود تا آنکه منتهی نپسندد و اخلاق و نیات و عقاید خبیثه انجام چنانچه فرموده اند  
**وَحْصِلُ مَا فِي الصُّدُورِ** یعنی مژده شود آنچه در سینه است پس اخلاق و اعمال را مقصود به صورت ظاهر کرده  
 پیش از آنکه تا تمام غلایق را علم کند نبات صائیر بهر که حاصل گردد و در آن وقت هر کس بداند **اَنَّ هَيْمُ يَوْمٍ تُنْفَخُ السُّنُونُ**  
 که تحقیق می رود و گار ایشان بایشان در آن روز البته خبردار است و انکار حضور را بیش نمیرود و هر چه علم الهی در هر وقت ظاهر  
 و باطن بنده محیط است و در آن روز علم او بر هر کس ظاهر گردد و جانی انکار نباشد و این جمله یعنی **اِنَّ هَيْمُ يَوْمٍ** در محل معلوم است







این صوره نازل فرمود و این صوره را سوره نکاح از آن جهت نام کرده اند که درین صوره هیچ کس از مردان نیست و بیانی آن است  
که از نکاح از آن آنقدر باید ترسید که از قیامت زیرا که نکاح از جمالی است شد بد فدیایان بنده و در میان آن پنج مطلب است  
در هر یک است عذاب است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **الْكَافِرُ** یعنی غافل کرد  
شمار آنکه از طلب فروغی است و از جمعی در آخر عمر خود آن کثرت سوال و اولاد و اتباع و تقارب می شود با سلسله حایه و نام  
بمعانیت آنها منقطع گردد و همچنین را غافل می کنند از معرفت الهی و از تامل در اسما و صفات و افعال او از آنچه در حقیقت  
بر او از حقوق الله و حقوق الناس از حقوق نفس خود در آخرت و سبیلین غفلت محرومی مانند آنکه صرف نعمتها بر ای چیزی  
نعمتها را است پس نکاح تر گویا آدمی را از آوست می بر آرد و در رتبه حیوانات داخل می کند اگر این غفلت باشد و فرستد  
و بتنبیه برگی زرد در زایل گشت باز بجای آوست سید و مستعد و سکو بطریق حق پیدا کرد اگر در تنه غفلت می ترماند و احوال غفلت  
و در تنه پر حالت مردمانیت خسران حاصل کرد و بنابر آن شد که او را سرمایه داد و به از او شتران دند تا تجارت نماید و سود می  
برد و در این کس در بار از رفتن شراب می شمارد و دوست شد و سرمایه را در باخت تا آنکه وقت تمام او را بر دست بخاند و  
رسانیدند و سرمایه را در دست او نه سود و نه معاذ الله من ذلک و بهر حال اشارت است درین کلمه حتی **قَدْ جُمِ الْكَافِرُ**  
یعنی تا آنکه زیارت کرد و در تنه مقبره را یعنی در همین شغل بود و اصل مقبره شد و تا بگوستان رسیدید **سَكَنَ**  
مستحقین است که شما بنده است به این تنه گمان می کنید که بعد از موت کمالی که است همین است که اموال بسیار و فرزندان کاکا  
و تقارب جان شمار از عقیبت نام شمارا بر پا دارند و الا که بعد از موت چیزی دیگر پیش خواهد آمد که این چیزها در مقابل آن هیچ چیز  
خواهند شد و بیت حاصل دنیا را پس تا بنویسد چون گذشت و نیز و بگوید و با لیدر تنه هر عامل را معلوم است که مال و فرزندان و مراتب  
و قرابت همه فانی است و آنچه فانی است قابل تفاخر نیست **سَقَى الْعَالَمِينَ** آخر خواهد آمد است یعنی پس از مرگ شمارا  
معلوم خواهد شد که آنچه در آن عمر خود گذرانید چه بضر و نخل شما بود که موجب قوت نعیم ابدی و باعث قرب از جانب تبار  
الهی شد که کلام پس بایست که مقدمه چنین نیست که شما افتاد دارید **سَقَى الْعَالَمِينَ** آخر خواهد آمد است بعد از  
بعث و خضر و شتر و دیدن فرخ و شمارا که آنچه شما کردید بضر و نخل بود پس انست و دل برین است و در آن  
دوم در روز قیامت **كَلَّا لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبِينَ** تفاخر نه کنید و قد غنیمین است اگر می دانید شما انست که هر شک  
و تنه نباشد در آن انجمنی حجب ظلمانی از شما آشکاف گردد و البته بدانید که **لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ** **الْبَغْيَ** باید دید و در تنه  
بعد از موت در برین محوم و نمودن صورت عذاب و زدن بگز نامی تیشین **تَهْتَكُونَ** و **تَهْتَكُونَ** **الْبَغْيَ**  
انرا از این خواهد دید آن فرخ را بمیان یقین که احتمال اشتباه و غلط خیال و غلط الحس در آن نباشد و این درین صورت

درین کلام

خواهد بود که در میان را بکناره آن استیلا کنند و سوال و شد و نگار با ایشان نمایند **تقریر لکنساز یوم شد عن**  
**الدخیم** باز البته سوال کرده خواهند شد از نعمتها که در دنیا شما داده بودند و آن همه شمار از کسب خبر در غفلت داشت  
سوال از نعمت کاتبه و خواهد بود اول آنکه بجهت حاصل کردید آن نعمت را بوجه جلال یا بوجه حرام دوم آنکه بجهت گردید  
آن نعمت را بجهت حق یا بجهت صیانت حق تسبیح کردید و شکر آن نعمت چه کردید در دنیا باید دانست که هر چه حق تعالی  
بنده را از این قدر ضروری داده است که حاشا و زندگی بنده بر آن متوقف نیست پس از آن قیل است که سوال از بی  
خواهد بود و بچگونگی ازندگان خالی ازین نمی باشد و گفته اند که آب سرد و آن گرم و سایه خشک و آفتاب  
لایم و اعتدال خلقت انسانی و سلام و قرآن و وجود ابو و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف شریعت نعمت است که هر  
یک از اینها را غنی و فقیر در آن شریک اند و قدر آنها را نمی شناسند و بعضی گفته اند که چرا از نعمتی که پرسید خواهند تسبیح  
و حمد آن دو حسن و بچگونگی و عز و ازین تسبیح جز خالی نمی ماند که به علی سبیل الدوام به آن متبوع نشود و در حدیث شریف وارد است  
که فقیری نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله مرا در دنیا چه نعمت حاصل است که از وی سوال کرده باشم  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند با پوش و آب سرد و سایه و نیز در حدیث صحیح وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق و امیر المؤمنین حضرت عمر ابن الخطاب من جماعه از دیگر یاران در حاکم الشیخ  
عبداللہ بن ابی شیبہ از آن گرم باخرا حوز و فاب سرد آتش میدادند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که این نعمتی است که  
از وی سوال کرده خواهید شد **سورۃ والعصی** کی است ته آیت و چهارده کلمه و شصت و شصت حرف است و تسبیح  
تقریر این سوره آنست که سید که او را ابوالاسد بن یزید گویند کافری بود که با امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی عنده  
جالیست هم صحبت بود بعد از اسلام حضرت ابوبکر صدیق رضی عنده با ایشان در خورد و گفت یا ابا بکر همیشه از زیر سر کس  
و هرگز پاری و در تجارت سوداگری سودمند می شدی حال آنکه چه شد که یکبار با من مرتبه زبان کا گشتی که درین بار خود را  
گذاشتی و از عبادات لات و غری محروم ماندی و از شفاعت ایشان نا امید شدی حضرت ابوبکر صدیق رضی عنده جواب آن نادان  
فرمود که هر که حق را قبول کند و کار بکیش گریزد و زبان ده نمی شود حق تعالی در بیان این مقادله و خصوصیت مقوله حضرت ابوبکر  
صدیق رضی عنده نازل فرموده و این سوره یا سوره بقره از آنجست نامیده اند که در امتدادی این قسم بخورده اند و حضرت  
دومنی دارد اول روزگار که عمر انسان نیز از جمله آنست و عمر انسان بنیابت چیزی است تغییر و متاعی است غریز  
که سبب آن کسب کمالات دینی و دنیوی از وی معیون اند و بمنزله سر مایه و راس المال اوست لیکن معنی که دارد آنست  
که خود بخورد و گندم دهد و اگر تحصیل اعتقاد است حق و اعمال صالحه و احوال پسینه مصروف نگردد نقصان و خسارت نقد

وقت است و اگر درین چیز کمصروف نشود و غریب طریقی را بدین معنی نپذیرد و اولی سبب آن که سبب آن می شود و پس انسان که درین عالم  
فرستاده اند و بجای می سراید و اسرار المال غریب را بداده اند و شایع فروش است که سرای تجارت و خود بخود در میان آن گنجان است اگر در  
عبداللّه چیزی غریب حاصل کرد و به او الاخری در میان موجود است و از سبب که درین تجارت بود و غریب است هم بآن غریب و مانند دوم  
اخر روز وقت نیاز عصر است و آن وقت که ظهور بود و زمان است زیرا که هر طایفه اش از صبح در بی نگین مال و تلاش می داشت  
کرد و شبهای که آن گون حلیه های و تدبیرات می کند و چون آن خرد فرزند بدان تدبیرات و حیل آنها انقطاع پذیرفت و در آن وقت  
بهرگز از عمل خود غافل نشد و هر باج و دکان خود را بشوید و آن گنجان می نماید اگر چیزی بدست آورد و الا زمان کار کرد و دیگر چون  
و وقت آن ظهور زمان کاری بود و هم بآن وقت خود را ندانید بلکه اگر شخصی مال کند و وقت ظهور بود و زمان بی خودی و نیز همان است زیرا که  
اعمال بود و بیلت تمام شد و حال آنی که سبب کردنی بود که سبب داشتند و الا وقت بدین زمان است تا به وقت چه باشد پس این وقت  
عظمتی دارد و هم طایفان بنیاد هم در طایفان غنیمت قایل آن است که بدان قسم خوردند و حدیث صحیح آمد که سبب هر که نماز عصر فرست  
شد بیشتر از آنست که طایفان آن را و بر بار وقت تعجبی گفته اند که مراد از عصر عصر غنیمت است صلی الله علیه و آله و سلم که غنیمت بود و باینکه  
و زمان اگر هم شد که اطاعت ایشان نمود و سود حاصل کرد که تا ابد آباد است و هر که تا قرآنی و کوفه بانی بدینست و او  
که نهایت ندارد و پس آن عصر سبب کثرت انوار الهی و فیضان علوم متناسی می نزد یک کوفی و قرآنی و نیز در آن گناه کاران عظیمی است  
که از ابتدای وجود آدم این هم در هیچ روزگار می غنیمت آن بود و قیام می نمود و خود را به نعم انعم باقیل و بهیست خوشحالی  
که مردم در به سایه را دیدند و غریب است این زمان که سایه آدم شود پیدا بود **بسم الله الرحمن الرحيم**  
و العصر قسم زمان که از جمله آن عمر انسان است که بیشتر از سایر اوقات و تحصیل اعتقادات و حقه و اعمال صالحه و احوال محموده  
یا قسم وقت نماز عصر است که وقت ظهور بود و زمان اعمال بود بلکه است و آن وقت هر که بآن نوزید و نشود و اید می رخ  
جاودانی حاصل کرد و هر که از آن نوزید و نشود و نعلی نقصان هر که نصیب شد آن **الانسان کیف یحیی برآینه**  
بر آدمی در نوعی از خسارت است زیرا که اس المال او که عمر است ساعت ساعت با عفت کاسیه شود و سبب تحصیل قرب الهی در صورتی و لوازم  
او از دست بر آید و اگر آن عمر در غفلت و سستی و بی تفاوتی که حالت است بعد از غنیمت و عفت باشد که در اندیشه سران خبر آن افراد  
**الکالدین انشؤن** که گمانیکه ایمان آورد و بدین نوعی از خود بهره ببرند زیرا که ایمان نوعی از غنیمت است آن غنیمت است  
ایده است و موجب قربت الهی و مخالفت ملائکه و **و علیکم السلام** و عملها است که در نزد که سبب اعمال نیک اخلاق و نیز  
ایشان حاصل شد و احوال سینه مقامات عالیه و دنیا و دجالت بلند و آخرت نسی که در پایش و در دنیا و آخرت حاصل گشت  
و این همه بر تکیه است و اگر باین همه مرتبه تکیه بر تکیه بر تکیه حاصل کرد و در دنیا و آخرت حاصل کرد و دنیا و آخرت

و این همه بر تکیه است و اگر باین همه مرتبه تکیه بر تکیه بر تکیه حاصل کرد و در دنیا و آخرت حاصل کرد و دنیا و آخرت

بر تکیس می نمایند و این است که در کتاب الحقیقی یعنی وصیت کردنیم دیگر را با حقیقت و در حال نیک و خلاف  
حسن و کتو آفتوایا لکسب یعنی وصیت کردنیم دیگر را بصبر یعنی بحسن نفس و اشتیاقات و بحسن نفس و اشتیاقات طاعات  
و بحسن نفس و اشتیاقات در وقت مجرم صائب و شاد و این هر اقسام صبر و طاعات است و در دارنده انجیل معاشی و در  
و در آورده این هر دو لفظ یعنی حق و صلب اشاره بان است که مرتبه ارشاد و کمال بمنزله طبابت روحا است و در طبابت و جوی  
ناگزیر است دل تجویز دو اقسام نمودن بر پیر سر و در اوصاف الحقیقی و اشارت بمنزله ادا است و در اوصاف بصبر و کمال  
از میان بر پیر سر و در این دو علم حصول صحت روحا از محالات و چون این هر دو امر را انجام یافت امر طبابت و کمال  
درست شد و کارخانه ارشاد و کمال این نظام پذیرفت و بجای و سودی که در یک کارخانه حاصل می شود از حد حسا فزون  
و از آنجا طایفه بر این است بر آنکه هر که عمل بوصیت صاحب شاهی نماید تو اسباب و در جریده اعمال این کس نوشته شود  
و این سلسله کار و قیامت منتظر نیست لهذا از اسباب برای صوابا که بارش و کمال آنها تمام است راه صلی می روند  
و همچنین می بینیم که در مقام ایشان نام و قیامت مطبوع است از باب جان نوا ده های طریقت که بوجایای آنها  
طالبان مریدان انتهایی هم در عالم کمال می روند و بر حسب فریب و سنجیدگی و نواب بر می نمی کنند و این مرتبه کمال ربح است که در  
عمر قلیل ثواب قرون و سهو طریقه کسب کرده شد و لفظ وصیت هر چند در عرف مخصوص بجهنمی است که بعد از موت بان فراموش می شود  
قرآن را می گردی را با حجاب وصیت نموده و قال الله تعالی و صینا الانسان بوالديه احسانا و در این لفظ و درین مقام گفته است  
نهایت باریک آن است که حصول مرتبه ارشاد و کمال بعد از قنای نفس و دیگر لطایف است فانی حکمیت و در آن تجرد و لغو نموده گویا  
وصیت است که بعد از مرگ فرموده است سوره هجره ای است که است و است و کلام و نوشته شش حرف است و است و در  
این هر آنست که سکن از کافران یعنی عاصی بن و ایل سببی و لیدین مغیور و می و اخس بن شدیق ثقی و در هر یک از این  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل ایمان میگردند و در حق ایشان زبان طعن نمی کنند و بعضی از ایشان که اخس بن شدیق  
است در مواجه آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز مکاره می کرده و ادعیا می می داد و در حق آنها این سوره نازل شد و او را  
سوره نوره آنجا نازل شد و امیده اند که در این سوره نیز مکاره می کرد و کسی که بر وی عیب مردمان بدست می و ایل نکال است پس یک سوره است  
خدا تعالی رسول او صلی الله علیه و سلم و در کتب مجید و عجمه با حکم و نماذج حال خوانده داشت و کمال  
عشره دای و در هر تنبیه که نموده این دلفرا بخند و تفسیر و در توال که هر دو لفظ یک معنی دارد پس اگر از برای  
تا کید است و اشاره باینکه آن کس معاد این فعل شنیع است و کار از وی بوقوع می آید چنانچه صیفی گفته برین در لفظ و  
و دوم آنکه نموده کسی را گویند که با لیدین مکاره می کرده که را گویند که پس نیست گوید سیم و آنکه نموده کسی است

که تجسیم و انشای هر دو مست و اختصار هر دو ان نماید و گفته کسی که زبان این هر یک است بخل از هر حال هر دو لفظ در  
 معنی قریب یکدیگر اند و در عاقلانرا ناکید است و از این که هر عرض مردم غالباً این عمل شنیع بصورت طعن در شایسته  
 در افعال ظهور میکنند و چون تقسیم خاص و تفریع مردم در نظر خلق اند و اندامی آنها سبب لغوی نمائند حق تعالی نیز در اینجا نشان  
 بر بخیل از دم الدوام عقوبتی و عده فرموده است که و یل از ان خبر میدهند زیرا که در لغت عرب بخل عبارت از بخلی است  
 لایزم است و باید دانست که اصل این خلق در سیم طبع فضا راست بر مردم و منشا او در فاعل احوال کثرت مال است زیرا که مال  
 اکثری را بدو نایاق است می تواند و می خواست که بآن مال دیگران تعلی و تفوق نمایند و چون وجه تعلی و تفوق متعصر  
 در مال نیست بلکه نسب عده و جمال و طبع و اعمال صالح و خلاق محمود نیز از وجوه آن است با چار و در تمام فضا را بر بخل سوال  
 در این وجه نسبت به چنان خود قیاس شرعی میکنند تا وجه تفاخر خود درشت نمایند و بی این همین بهره و ولزهر را موصوف فرموده اند  
 باین صفت الذی فی جمع ملک و عکده یعنی آنکه جمع کرده است مال بسیار را و شمار کرده که چه شسته است آنرا و در کثرت  
 کردن اشاره باین است که جمع مال برای بدول و اتفاق نمی کند بلکه بخل می دزد و بار بار از شمار می کنند تا چیزی از آن نقص  
 نشود پس صفت محض و بخل بر دو در جمع شده و این قسم انشای را اگر از وجه بخل پرسیده میشود می گویند که با سوال را برای  
 حوادث و زکا و انقلاب لیل و نهار نگاه میداریم و گنجد از حق و این عبارت را در فرموده اند که یحسب انک ما لک  
 یحکله یعنی گمان می کند که مال او را همیشه خواهد داشت و در دنیا یعنی سیای موت و از وی دفع خواهد کرد و کلاً  
 یعنی چنین است که او متفادی کند زیرا که از امتدادی خلقت عالم همیشه بالداران بوده اند و بکس سبب موت و از خود  
 دفع توانست که بلکه کثرت مال با وصف بخل موجب عذاب قیامت است چنانچه فرموده اند کینبذت  
 النبی بر تافته خواهد شد این شخص که جامع است در میان بد خلقی و شونج زبانی و حرص و بخل فی الحقیقه و ملتن  
 شکننده و حادث او شکستن است و این آتش شکننده جزای دفاعی اینک است زیرا که اول تسلط آتش بر صورت است که  
 در نهایت مرتبه بعد از سوختن قیاس میگردد و بعد از آن فوشت بگوشت و پوست می رسد بعد از آن شکستن استخوانها پس زدن  
 او قیاس خواهد بود و حسن و جمال او را لیک نمره آتش این باشد او را از استیلا وید و بدن و زدن کمال سفاکت است و چون بقدر  
 از تاثیر آتش که در لفظ حطیله نیز کور شد مشترک است و در آتش غضری و آتش کوبی و آتش مزاجی که در جمیع دقیه می شود و تاثیر آتش  
 فتوح و از بهر این با بالاتر است بر تصور حال آن آتش و بیان شده و حال آن آتش بطریق سوال و جوابی دیگر فرموده اند  
 که و ما ادرک ما الحطمة یعنی چه میدانی تو یا و صف آنکه در علمتهای رسیده که بهیست آن شکننده یعنی آن آتش بالان  
 از شماخت و کلاً و کلاً است زیرا که اگر از ایشان از سه قسم بر وزن نیست یا غضری است مثل گرمی آتش یا کوبی است

مثل گرمی آفتاب با مزاجی است مثل گرمی شب و گرمی حرکت این آتش بظیف سباب نیست تا در قیاس کسی در آید ان الله  
 این آتش خدای تعالی یعنی آتش غضب و قهوه است **لَا مَوْ قِدَّةٌ** که از نوشته شده است بیجا می خیزد و بیجا می باجی  
 سنگان **الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَقْيَدَةِ** آن آتش است که بر می آید بر پایه های صفت این کلام است که هر آتش که در عالم است  
 اول تا بر آن بر بدن شود و بعد از آن با آنچه در او بدل است از اعلاط و اوج و اعضا می صلیب می رسد و این آتش قهر الهی  
 اول از نفس تا طه صدمی رساند از آنجا بقلب و قلم شود اعضا است با دنی بولم تحمل میگرد و پس چون مجموع آن آتش  
 اول از بدل شد در نهایت رنجاندن عالم دادن ظلم بود و آتش که در عالم با این آتش است آتش است که هر چند گرمی آن  
 با عطا طوار و اوج و اعضا می صلیب می کند اما الهی که اول می رسد از آتش بدل می رسد و از دل سایر اعضا و اندام و بدن  
 شریف دارد است و الهی می رسد به چشم یعنی تبانی و دم و درخت است و می رسد و در دست است با الهی می رسد و در دست  
 تبانی می رسد از آتش خیرت لیکن بدو و چهارمین آتش موعود یکی دارد اول که نفس طه که از جمله موعود است  
 چند دان ستان می شود و دم که بخار است آتش و دود و این گرمی از اندام سام بدن می بر آید و عرق می کشد و موجب  
 تخفیف می گرد و بخلاف آتش موعود که حال آن این است **لَا تَنْفَعُكُمْ صُفُوفُهُمْ** آتش بر ایشان می رسد و گرمی  
 شده است یعنی درون اعضا می آید و نیکو شده است که نفس گرم از درون می بر آید و نفس سرد از خارج می در آید تا فی الجمله  
 تخفیف حاصل شود و چون در بعضی اوقات زلزله و محنت و پا و کوفتن بدن بر دیوار و زمین می آید تخفیف سام می کند و موجب  
 تخفیف می گردد و این قدرت را نیز از ایشان می کشد که **لَا تَنْفَعُكُمْ صُفُوفُهُمْ** یعنی این همه آینه ها هستند  
 در دست و نهایی از در بر سر آید حکم کرده است و باز تند گرمی در در ایشان بوجهی کم نشود و بعضی از ارباب تفهیم نعل  
 کرده اند که آتش در فوج را سر بوش کرده بلا می آید و سر بوش استون های دراز آگه می آید بوجهی در آید و در آن ممکن نشود  
 و اندام موعود **فِيل** یکی است و پنج آیت است که در حرف فاین با سوره فیل از آنجاست ناسیده اند که در رو  
 قصه اصحاب فیل مذکور است و آن قصه یکی از علامات قدرت کامله الهی است و دلالت می کند بر آنکه مادی ترین سباب  
 قهر الهی با کلام ترین حیوانات که فیل است تحمل نتوانست کرد پس اعلی سباب قهر او را که تحمل تواند که در فیل است که  
 بزرگ تر است حرمت خانه او تعالی چون با این مرتبه موجب قهر گردیده پس تنگ حرمت می آید و پیغمبر اوج و ابر که در این  
 قصه نزدیک بود است با سعادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده بود پس گویا از ارباب صفت نبوت آنحضرت بود  
 صلوات الله علیه درین سوره یاد مانده اند تا از آن عبرت گیرند و در تنگ حرمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم و این بود که الهی غضیب  
 ایشان را رسیده قدم نهاد و سبب وقوع این واقعه آن بود که ابریه نام حبشی از طرک کاشی که پادشاه تمام ملک حبشه بود در آن

شده که در دم برین دیکه در موسم حج از اطراف و جوارب بند و در پایا متوجه مسجد کعبه می شوند و پرسید که اینها چه قصد دارند  
و یکی می پرسد چون فرمود میان کوه و خوت کفر روی حرکت آمد و فرمود که در مقابل آن خانه در همین ملک خانه زیبا نذر پس در شهر  
صفا که پای تخت ملک برین بود از سنگ خام رنگین گلیا می ساختند و آنرا خلیس نام نهادند و در دیوار آنرا نیز در جوار هر صومعه  
و درین کوه دند در گوشه های آن خانه بنان لباس ناز و جواهر گران بها آراسته نصب کردند و منجرهای خود و شخص گرفتند و عطر و  
گللاب بر دیوارهای آن با شیدند و گرداگرد آن خانه نیز کمانات بازمینت زیبای احداث نمودند و طوائف ملکات خود را بطرف  
آن خانه تکلیف کردند و این صورت فریاد و سلک آن که حسیه شاق آمد و برین شاخصی نمی گماند و برین فتنه و تیش با چشم  
ملاوت کرد و بچاروکتی و فراموشی آن خانه منصوب شدند بعد از آنکه در آن خانه بی تکلف پروا گلی آمد و فرستاد و بیست و شش نفر از آن خانه قصاصی  
کرد و از آن صومعه که در مردم برای طواف آن جهت حرکت می آیند و در حدیث لوده دیده نظر شده که هرگز نذر این جزیره نذر شده  
رسید و بر این فتنه و تیش که در این کار کرده است مقیدی شود و اثبات گردید که شخصی ساکنان آن ملک این حرکت کرد و دست  
او را خشی عظیم در آن پیدا شد و خواست که در عرض این حرکت به شکست خانه کعبه نماید و در هر این اندیشه بود که گلی دیگر شکست و فاعله  
چون متصل آن خانه برای شبیاشی فرود شد و دیدند و وقت صبح که ادا و کوچ داشتند آتش افروخته بودند و از دند و نذر و آتش  
با فغان رسانید لباس زیاده خانه همه سوخته شد و دو نقشه های رنگین آن خانه را تیره ساخت مردم با فغان ازین حرکت سید و بگریزیدند و با  
با حکم فرمود تحقیق این حرکت نماند از کوه نذر شده است بعد از تحقیق معلوم شد که این حرکت هم از ساکنان آن ملک بود و قریب آنجا که در کمال  
خفتند و با فغان سید و از دند و فغانی از آنها نمود و نام داشت که پیش پیش فیلان سیرفت و قومی از وکلان تر فیلان بود متوجه برای  
مردم آنکه گشت و در راه پیش می رسید و در هر قبله که در می شد مردم آن شهر و آن قبیله تصریح و از برای سیمو رنگ با این خانه تعرض می کردند  
خواهی و در بدل این جزیره ناستان هرگز قبله نکرده و آنکه متصل که عطر رسید و ساکنان شهر که از ترس آن جبار و بفرار نهادند  
و در کوهستان با اموال و ناموس و خنجر شدند که عبدالمطلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاد که بود چون این حال را برین منزل اید  
ازین جزیره این سیمو نظر و دیدی گشت که یک کاه مرغان بنزد گشت جانبیه که بنزد دریا نشو و رسمت غربی که واقع است چوئی قر  
چویم آوردند و سیمو که بر سیمو جوشند و سیمو از آن شنگل آن تر از عدس و خور و تر از نخود همراه داشت یک در شفا و  
ند چوین خاکی آن شکر رسیدند آن سنگها را که کردند و خاصیت آن سنگها آن که بر سر هر که رسید زردیش برآمد و درین  
سیمو جوشند و این حال را در واد محشر نهاد که پیش شکر می که می طهر است و درین حالت آن شکر در آن وادی بود و فیلان آنها محصور  
داشت و در آن وادی برزاق نوشته بودند که بود هرگز پیشتر قدمی نهاد و فیلان دیگر نیز نذر شده بودند که گاه آن فیلان را بر سیمو  
پس چوئی که در سیر غری می رویدند و چون بسوی خانه می طهر می آمدند و نذر شده بودند و فیلان نذر شده بودند و فیلان را





باطن و جوارح خود را بخت بخت جابجا بوزان هم متفرق و پراکنده بپاشید تا هر جانب کار تمام کند و تا تیر این سنگهای خور و  
 سجده در بدن این پاشید تا بداند که بیان آن درین آیت است که **فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ** بگویند و این شکران  
 مانند کاه خورده شده یعنی کاهی که آنرا دواب بخورند و هنوز باقی بماند و این کنایت است از تفرق اجزای بدن یک  
 شکل و هیئت و بنیت تا بماند و این تیر نیز از جمله تفرق عادات است گویند که باور آن سنگها سستی مخلوق شده بود که  
 بجز در سبیل بدن اجزای بدن از هم می پاشید و پس فتنه حضرت میکرد و تا مسک و اتصاف بالکلیه را بیل  
 می گشت و این قصه نموده بود از عقوبت الهی و تسلیم بر خوار عادات خداوندی و بد شدن آن فیلان و قوم آمدن مرغان باین گشت  
 و چون از طرف دریای شوره که بحسب طایفه ای بود و با شمر مرغان نیست و بعد ازین واقع نیز این مرغان را کسی ندید و چه سوم  
 این سنگ نرزه که معدن آن نیز معلوم نیست چهارم این تیر قوی که در آن سنگ نرزه کاهی خور داده بودند و در آن  
 کی است چهار آیت و مفهومی که به تفصیل در آن است و در قریش نام قبیل است اول آن حضرت اسماعیل علیه السلام که پیغمبر  
 علیه السلام در آن قبیل بودند و آن صحابی نیز در آن قبیل بودند و این قبیل را کن که منظر است و خداوند آن کعبه و خانه عزیمت و توحید  
 الهی را موقوف بایشان است و بنده ایشان و ساکنان این دشام و دیگر شهرهای هر سب این قبیل را سبب حرمت خانه کعبه  
 معظم و مکرم میدانستند و هر جا که می رفتند از وجوه نذر و نیاز و مهمانی و قربانی بایشان حاصل می شد و از اموال تجاری که همه  
 ایشان مع بود که محمول میگرفت و در روان و راه زمان نیز نیاز پس ادب خانه کعبه بایشان تعرض نمیدادند و همیشه عادت  
 این قبیل بود که در ایام زیارت بسوی این می رفتند که دلالت گرم سیر است و فوائد تجارت و وجوه نذر و نیاز میدادند و در ایام  
 زیارت بسوی این شهر میفرستادند و مصالح خطیر و کسب همتی آوردند و آنها معشیت ایشان در مکعبه تفرخی تمام میگشت  
 با وجود آنکه شهر که منظر در میان کوستان و درگستان واقع است و زمین آن کمال خشکی دارد و زراعت و درخت آن  
 سرسبز نمی شود و حق تعالی درین مورد این نعمت را بقریشین باده میفرماید که اگر نه نظری کنید و کمالات عمده و اشیای پاک  
 باری تعالی را و نعمتهای بی انتهای او را که از تریا تا تری محلو و شجران است نشناختید باری باین نعمت عظیم که در حق شما باریت  
 خانه کعبه از انبی فرموده است خود البته نشناختید و در احادیث شکران بوجه عبادت قیام نمائید و آنها این سوره را سوره شکر  
 نامیده اند و هر که غافل درین سوره ذکر است بر قریش است و در حقیقت شکر است بر کل عالم است و طلب عبادت از ایشان  
 گویند طلب عبادت از هیچ نبی آدم و مرته ایشان در تعجب نیست که قرآن مجید است نسبت بدیکر که تا تفصیل این احوال آنکه چون  
 ابراهه الهی متعلق شد باصلاح عالم و دفع ظلم و معاصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای این کار اختیار فرمودند و او را به تفرق  
 او این را چه بود و از این داعیه و علوم و معارف که احاطی این علم عظیم داشت العاشق لازم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت

این همه صفات بقصد خود نماید زیرا که قبلیه شخص در معرفت او صاف و اخلاق نسبت به هر کس پیش قدم میبایست اطلاق  
که ایشان را بر حوال شخص میشود دیگر از انباشت و نیز قوای فکر و ذهنی و حس و استعدادهای و اعیان در قریب قریب  
میباشد از نسبت جانب پس گویا قبلیه آنحضرت معلوم بعد از ترش شدن شرفی اسلام نسبت به ایشان است حکم خبر از نسبت ایشان  
و اینها در حدیث فرموده اند که **تعلیق قریش و لا تعلیقا** و نیز فرموده اند که **ما الناس شیعی فی هذا الا ان تهرش به و لا تهرش**  
بلغت ایشان را از نسبت به جلی و قایق آنرا فرموده و دیگر مردم را زمانه بدین معنی نبوت و رجوع قریش بر آنکه در نسبت به  
از ان لا زال مقدار بود که ریاست و حکم را علی مالک ابتدای هجرت لغایت شصت و پنج سال که تاریخ انقضای دولت قریش  
است نسبت به کسانیکه در قریب آن نسبت تعلیق بر ایشان داشته باشد و جلی بنی آدم است که در دین غیبت با رجوع بر میشوند  
بسیار صفاتی است بهر آنکه اول اصلاح ایشان کوشیده بود و مردم را با کمال اصلاح و احکام و سوره سوره  
تقریر و وضع میشود **لنسمی الله الرحمن الرحیم** و نیز در قریش **لا ادریما یسمی** چنانچه در حدیث آمده بود **لاجل** یعنی نسبت  
به نسبت دادن قریش و اولاد نصر بن کنانه را گویند که سیزدهمین است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که آنحضرت محمد بن عبد  
بن عبد المطلب است و سیزدهمین عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانه است  
و هر که از اولاد نصر بن کنانه است داخل قریش است و او را قریشی گویند و قریش در اوست نام جلدی است از انواران در عالم همه  
حالا نوران گرفته بخود و بر همه غالب است و اولاد نصر بن کنانه سیزدهمین است و روزگار از شهر که منفرق شده در اطراف و جنوب  
گرد و در کوه غطفان و باختر و اینها قسمی را جمع گویند و این قبلیه را که بر دیگر قبایل که نصاحت میان آن شجاعت و سخاوت و بلند است  
و نصیب غالب بود بنابر آن حالت قریش نامیده اند **ایلا فیم** **حل الشیاء و الصبیح** یعنی هر که در دین آن بنفرستان و  
تأبستان که بسوی این تمام ایشان اتفاق می افتاد و خود هم خوردن این امر تازه است بلکه بدین چنین تدبیر عجیب الهی برای فراخی  
معاش ایشان جلوه گرفته است دلالت بر کمال حکمت و تعالی می نماید زیرا که کسان شهر چون از نواح آن شهر حاشا خود را ستوانند که  
سبب قحط نمایی زمین و سنگ لاهی کوستان خشکی می افتد چنانکه شهر و دیویرانی آمد و مردم آنجا متفرق و پراکنده برای تلاش  
معاش بر جانب سرزمین بادی این شهر را بن تدبیر عجیب محظوظ داشته اند که دید آنجا خانه نام خود تعمیر فرمودند و در بهای مردم  
عظمت آنجا نهادند و آنجا را بنفرستان و تاجران مایل ساختند از هر ناحیه و از هر طرف در هر موسم مناسب چیز را  
کسب کرده درین شهر بیاوردند و ماده قاصص ایشان در آن بقعه انجم الطلوع نه پذیرد و از آنجا که در بام و در فرمودن موجب طاعت  
خصوصا وقت شدت سرما و تازگی را و این قبلیه را اصلا از بیعت لال نیست عرق عادت گردید و لایق آن شد که آن قسم  
حوزه نشود و نیز هر که در آن باشد و چون آنجا رسید از نسبت آنحضرت معلوم و حجاب بود پس گویند که اول و هجرت ترک

و اینها در حدیث فرموده اند که تعلیق قریش و لا تعلیقا و نیز فرموده اند که ما الناس شیعی فی هذا الا ان تهرش به و لا تهرش

و طبق ایشان شاق نشود و غم از آن عروج چهار طرف بلاد دور دست نیز ایشان سهل گشت و تسکین از غمینه تا کمال و تا  
 قسطه و تا اندکس متفرق شده و هیچ دین کردن و فتنه درین سفرهای دائمی تجربه اطلاق مردم و امتحان عبادت آنها ایشان را  
 یوسف اتم حاصل گشته و در وقتیکه ریاست دینی و دنیوی بدست ایشان افتاد و انبغی خیل مفید و کارگر شده و آنها در  
 در عرصه قلیل اشاعت دین ایمان و فتح شهرها و بلدان از دست ایشان سرانجام یافت پس این عبادت سفر و توحش ایشان  
 نبوتی بود پس فهمید و دینی بود پس جسم که سعادت دارین در ریاست این دنیا السبب بدست آوردند و هر چند بصورت سرگردان  
 و صحرانوردی باشند چون این نعمت را با این عظمت که دارو بیاور ایشان دادند و شکر آن عبادت در خواست فرمودند  
 فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْكَلْبِ یعنی پس باید که عبادت کنند قریشیان صاحبان بر خانه بزرگ که پنجم عظمت و بزرگی ایشان را  
 مردم و فراموش ایشان و امیر بود و از دشمنان همه برکت بخاوری این خانه و دورانی این آستانه است و چون دم  
 دیگر گمان آن آستان سعادت نشان را چنین تعظیم پیش آید اینها را لایق است که صاحبان خانه را با بعضی مرتب  
 مراتب تعظیم نموده و از نهاده لفظ ۴ مرتب بدار البیت ۴ درین مقام آورده اند گویند که ای کنند که اگر از راه کوتاهی  
 ربوبیت و تعالی از نظر شما محجوب است لیکن عظمت و بزرگی این خانه بر ظاهر و هویدا اگر او تعالی را صاحب این خانه دانست  
 عبادت کنید نیز طای است الذی اطعمهم من انکله عام و ادب ایشان را از گرسنگی یعنی مسکینان  
 که درین بزرگداشت و محرابی بگیا است قابل آن بود که ساکنان آن خانه بگرسنگی میزدند اگر دیر الی تبخیر خانه کعبه جلوه می نمود  
 مردم را بجا بیاورد و می رسیدند و امنهم من خوف و این گردانیده است ایشان را از ترس با وجود آنکه در قابل عرس  
 و غارت و قتل و اسیر نمودن شایع بود که نهایت ندارد و ابا گردانید خانه کعبه با حدیث مردم که از بعضی جوانب ده گره دارد و از  
 دیگر شش گره از بعضی دیگر گره است اصلاً تعرضی و مراحمی میباشند بلکه اگر کسی بدو کسی یا بپرسد که در مردم ظل  
 می شد و بر او نمی شدند و بعضی گفته اند که از جمله امنی که در آنکه است امن این مرض خیر است که ساکنان که راه گزین می شوند  
 این آنچه درین نماز و تضرع پس در اسلام سورة ماعون کی است شش آیت است پنج کلمه و یکصد و شصت حرف است و اول  
 سورة الماعون کی است ماعون اذنی مرتب همان است چون موحجاب و برکت عبادت پس این ترک حقوق واجب و محروم  
 نمیدانند یا بخل خلی یا بدو خیر اندازد این امور را بحدیقتا صدق است و نصف این سوره یعنی کافران است و نصف دیگر حق تعالی  
 و تنبیه است که اچول ماعون عبادت آن بلکه چون مال داری یا بری شد بر الیل و می بدو شست و می گفت که تیان خود را  
 بسپار و نشاید از اناج و پیش من بگذارد اما من بجز بی خبر گری و با ایشان نایم و در اثنان دیگر در حق آنها ظلم و تعدی ننماید و چون آن  
 آنها را تصرف می نمایند از دروازه خودی باند و آنها گرفته و بر سر در کوچه و بازار زانکه و فغان کرده می بینند از هر چه قبل تبیی سر زنده و از سر زنده

من جمیع



که متعلق با امور دنیا است پس در حق حقیقت اینها انواع کفر است اما از ما اندیشه و تمنعون الماعون و نمی دهند ماعون را  
و در تفسیر ماعون اختلاف است از اکثر صحابه و تابعین هر دوی است که ماعون زکوة است و صاحب پار الازم است که مانع زکوة  
هم باشد زیرا که دیگر الفاظات و اجزیه مثل حق زن و فرزند و حیوان و دزد و همان و گویا متعلق بر بندگان است که مخصوص مردم  
در حدی که باطل بدان می کنند بخوف قضیوت چار بار اولی آن است بپایند زکوة خالص حق خدا است و چون از خدا حسابی بر نمی آید  
این چار بار اولی که در بعضی گفته اند که مراد از ماعون عاریت و امانت مانع خانه است که بهر ساکنان و محتاجان دادن آن مانع  
است مثل و یک کاسه سوختن و دود و بیل و تبر استخوان و از حضرت رسول صلعم پرسیدند که ماعون چیست فرمودند آن یک و آنش و  
نیز صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که هر کس از تنگی و بزرگواری تمام تمایز آنش بچینه شود یا باده باشد و ملک نیز بچینین است و دیگر کسی  
آب دید و رجائی که قطره آب باشد گوید یا در آن آذوقه باشد و اگر در جایی دید که آب غریب و یا آب باشد گوید مرده را زنده کرد باشد  
سوره کوشش کی است آیت و در ذره کلمه و چهل و دو حرف است و سبب نزول این سوره آن بود که رسول صلعم را از حضرت عیسی  
رضی الله عندها دو سیر بود فاسم عبد الله که لقب الطیب و ظاهر است این بر دو سیر و حضرت عیسی در پی بود که گفتند که افغان را بخاک گفتند  
یکه غیر اتم است یعنی نسل او قطع شد بعد از وی کسی نیست که در دنیا و در بر پا دارد و در قیامت که دین او قطع شود حق تعالی برای  
تسلی خاطر مبارک آنحضرت صلعم بر فرزندش فرمود این سوره که کثر از آنجست نامیده اند که در آن مذکور است و آن مذکور در آن کلمه  
بنهایت نیرنگی رسول صلی الله علیه و آله وسلم در روز قیامت که همه اولین آخرین و انبیاء و رسلین در حالت تشنگی محتاج آب حوض  
شوند و کوفه در لغت خیر بسیار گویند تشنگی از کثرت است پس شامل است فرزندان بسیار را که آن حضرت صلعم داده اند و آن فرزندان  
و قسمند فرزندان حوضی و فرزندان حوضی و کثرت در بر و بی بی است که هیچ یک از این غیر این خیر خیر آن حاصل نشد و نیز شامل است  
علم بسیار و کثرت علم درین نیست نیز خیلی باشد و محسوس است زیرا که علوم و ادب و اولی و ثانیان و فارسیان و هندیان و همه ایشان رسیده  
و از این حقیقتی و تنفیج کرده اند که در این باب علم و ادب نرسیده بود و علوم دیگر تازه و جدید مثل خود صرف و محاسنی و بیان و تفسیر و تخریج  
و اصول و نقد و علم خالق و معارف ایشان عطا شده که هرگز پیشینیان و از آن خیر نبود و نیز شامل است علم بسیار و خیر این بسیار  
و مملکت بسیار که درین است عنايت شده است لیکن نقطه در معرفت خاص شده است بخوبی که در روز قیامت در محض مبارک آنحضرت  
صلعم خواهند داد و حقیقت آن محض نمونه بسیار است کمال سعته که با انتخاب مخصوص است و بهر جهت گفته اند که کثر از فرزندان  
و از تنگن قرآن است بفر گفته اند که ناز و نوح و قبی است و نیز گفته اند که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است و حقیقت الامر  
همان است که مذکور شد و محض مذکور موافق آنچه در احادیث صحیح آمده است بسیار بخیر و از نهی که در نهی است آن نیز در نهی  
با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است نیز مسمی گویند و در شب معراج آن نهی را با آنحضرت نموده اند و اینانی آن نهی بقرینه آنکه در راه

نات زبان و کلام و کلام است که در این کلام











شنید که بایت مردم پرسیدند که سبب گریختن فرمود که من این سوره خجروا ت انحضرت صلی الله علیه و آله را شنیدم  
 سوره تبت علی است پنج آیت است که سبب تبت بود و یک حرف سبب نزول این سوره آن بود که چون آیت +  
 و انداختند یک لاقربین + نازل شد یعنی تیرسان خویشاوندان نزد یک خود را از عذاب خدا انحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم از خانه برآمده بر کوه صفاترقی فرمودند و هر یک را از آثار بفرمود یک خود را از دوزخ هر چه شدند بعد از آن فرمودند  
 که اگر من چیزی در دوزخ عقل لب ما گویم را با و خواهید داشت مثلاً بگویم که لشکری هزار برابری یافتن و غارت کردن شما و قسب  
 این کوه رسیده است این را با و میدارید گفتند آری فرمودند پس من شما را می ترسانم از عذاب خدا که اگر اطاعت نکن  
 کنید و بقرآن شریف ایان نیارید شما خواهد رسید بولهب که نام او عبد الغری است و او هم علاتی انحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم می شد  
 حرف سخنی در خطاب انحضرت صلی الله علیه و آله  
 عذرو الله و سلم گفت که آیا پس یمن کار را خواندی و جمع کردی تا پاک باد ترا این سوره در جواب خبیث نازل شد و در  
 سوره آن خبیث را کینت باد و فرموده اندعا لاک کینت نزد عرب عینه تعظیم است بدو جهت اول آنکه نام وی عبد الغری است  
 و این نامش مثل شکر است و نزد اهل توحید که ایت نام دارد و دوم کینت او دلالت بر دوزخی بودنش می کند زیرا که شیطانی است  
 گویند بر خدیجه پیش او را جهت افروختگی روی او که هم خویشش میدادند این کینت داده بود لیکن تحقیق عنوان دوزخی بودنش شد  
 و زن ابولهب نام حلیه خواهر ابوسفیان خیره عداوت انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با قصی الغایت می گویند یا سحر که پیش از  
 از خانه استان و درخت خیالان وقت شب در راه انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گنده می کرد تا چون وقت صبح از خانه برآمده  
 به سحر الحرام تشریف بردند انجاری در دیاری انحضرت صلی الله علیه و سلم بخلد و آخر در همین کار جان داد گویند که روزی شبانه باران  
 بر سر نهاده و درین شب تیره را در گلوی خود محکم بسته بود تا گاه که تیره از سر افتاد و در سینه رگهای او خفه شد بدین حالت دروغ  
 وقت دعا می خواند ابولهب نیز تا آخر عمر در عداوت انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصرار داشت بحدی که بار بار می زدند  
 و مشتق انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصد کرد اما محافل است ای مانع آمدن خباثت و سیر و توارنج مذکور است و دوزخ انحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت ائمه و حضرت ام کلثوم باشند با و سیر او که عقیده عقیده نام داشتند نافرور شده بود ابولهب  
 آن مرد و سیر را گفت که اگر زمانه مندی من میخواهید بخون علاقه دست بردار شوید و الا دوی شما را تا دم مرگ نخواهم دید پس  
 کلان که عقیده بود و کشت کرد و سیر دوم که عقیده بود و از راه کمال بجای می آید از آن مجلس خواسته نزد انحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم آمد ولی حجاب گفت که من در خطر تر از گذاشتم و دیگر انفاظ نماند اجا و بد انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بار خدا یا  
 سکی با او کسان خود بروی مسلط نما آخر او را شیر در سفر شام در بدو نمودن این سوره آنست که بدین شرح است که اگر ابولهب







وسببات داده اند پس هر چیز را محتاج سببی میداند و آن سبب محتاج سبب دیگر و از همین است که بر سبب ماست  
و معاد که کار عقل است و البته بلا غلط سبب است پس نیایت در یافت او و حقیقت ذات باری تقدیر است که  
ادبالات از عالم سبب است و بلکه نیایش و تفریق و کیفیت از کیفیات معروضات منحل تحت و خوف و جاذبه  
اعتماد و تنبیهی معجزات و مرتبه حدیث است و روح که از عالم امر بوده و خلقت شریف و پخت فیهی روحی و پوشیده منتها  
معرفت او انجذاب باصل خود است و ارتجاع و انس بذر و نسیم ذات او که اندک است و سر که بالاتر از روح است غیر از  
بهیوت متقلبه را نمیداند و علم او مختص در ادراک خصوصیت موجود است لا غیر پس درین سوره معرفتی که متعلق به جمیع اشیاء است  
است از شاد و فرموده اند تا به طریقه بیان معرفت میرسد باید گفت که اندک که میگوید برای فاهمان است که سبب کمال است و در این خط  
فیات غیر ازین قدر مضبوط بعین آنها اند و بلکه اندک نصیب عاقلان است که او را در جمیع اشیاء صفات می شناسند و احکام می بینند  
چرا که می بینند و اندک از خط احدی هر عامه اولیا است که در هر کثرت همان ذات واحد بوضوح و صحت ملحوظ ایشان است و نوی  
و علم و علم و علم که گفتار احدی نصیب نموده است که بقوت و دلائل عقلیه و تعلیه این مرتبه می رسد و چون این همه عالی  
شخصی جمیع موجودات را در و باید دانست که این سوره را در حدیث شریف ثلث قرآن فرموده اند و چنین قرار داده اند که خواندن  
این سوره بارها بر خواندن سوره حمد و قرآن است و در این فضیلت آنست که مقصد قرآن برین است که چیز نیست با معرفت ذات  
است با معرفت طریق وصول از منازل کون کتاب و فرستادن پیغمبران و بیان شریعت با بیان حالیکه بعد از وصول  
خدا بد شد و از این سوره برای بیان یک قسم که اشرف اقسام و اول آنهاست کافی است چنانچه در وضع شد  
و الله اعلم **سورة قُلُوب** فلق در ثلث سفیدی صبح را گویند که طلعت شب را شکافه نمود و در می شود و در یک شب  
نموده و در دو است از کتم عدم زیرا که در حالت عدم هیچ تمیز و تشخیص نیست و عالم پنهانی است همچون نور در وجود نور و چیزی  
مغیر و چنین گشت آثار و احکام هر چیز بر آن مترتب شدن گرفت و این حالت نمبینه مثل حالت ظهور نور صبح است که سبب  
آن شب امتحانی شود و در حرکت در عالم پیدایی شود و تا یکی شب نموده کتم عدم است و در حقیقت هر سوره و بدی که  
در عالم می باشد سبب خلق عدم و وجود است پس هیچ شمرده که بعد از نور وجود واقع آن شمرده است و چون این سوره  
برای تعویذ از شر و زایل شده ناجار در ابتدای آن بخور نور اشاره واقع گشته و این سوره را اضافه بآن نور کرده  
سوره فلق نام نهاده اند و درین جا نکته ایست لطیف و آن آنست که درین سوره یک صفت الهی که رب الفلق است تعویذ  
واقع شده از شر و زایل کننده و سوره هاس از شر یک چیز که هواش شیطان است بلبه صفت الهی که رب الناس  
و ملک الناس و آله الناس است تعویذ واقع شده و انفعاله را باشد که حفظ درین مقدم و هم ترا حفظ جان و بدن است

مستلزم

چون دو اسطرلاب است و آن سیمیه برضرات جان و بدن و این سوره مدنی است پنج آیه است و در کلمه سیمیه  
و در حرف سیمیه **بسم الله الرحمن الرحيم قل اعوذ برب الفلق** بگو ای پناه گیر  
پناه بگیرم به برهانگر خلق و خلق در لغت بمعنی صبح است و در حقیقت عبارت از چیزی است که نگذارد و از وی چیزی  
دیگر بر آید تا آنرا عجب آن چیز بر آمده ظاهر شود مثل دانه زراعت و استخوان خرم و تخم هر درخت و مانند سنگ در زمین  
که از آن آب بیرون می آید و مثل صلیب بر شکم مادر این همه اشیا را لفظ فلق شامل است و تخصیص فلق در اینجا برای  
آن است که غیر مخلوقات بیشتر از اجزای اصل آنها می باشد و چون بوسیله او تعالی با جمل و فرع محیط است پس در دفع  
شر از آنجا اصل ضرورتا و جانی که از آن شخص از او که شخص خونی و کوهی دارد و لا یرحمه با قاضی او و هر که در آن روز و نیم  
مکوهی دارد و قاضی آن را جمع خواهد کرد تا آنکه آن سبیل قاضی می گردد و در این سبیل منتهی شود الا بر سبیل از تبار می آید  
بسیب تعلیم هر موده اند تا کلام سخن کوتاه گردد و در **میزان خلق** از برای آنچه آفریده است باید دانست که  
مخلوقات و تعالی سه قسم اند اول آنچه در زمین غایب است و مشغول بملک و معبود و مثل ملائکه مقربین و انبیا و اولیا  
دوم آنچه در زمین غایب است و مشغول بملک و معبود و مثل شیطان و دیگر مادیات از آن و چون سبیل و بیایم و سوام  
و شتر است و سوم آنچه در زمین غایب است و مشغول بملک و معبود و مثل شیطان و دیگر مادیات از آن و چون سبیل و بیایم و سوام  
بعضی مردم را غیر می شود و شلال دنیا و زن و فرزند و دیگر استعداده و مشبه بلکه اخلاق و علوم و حسیه و دیگر صفات و اضافات  
همین حال دارند پس مراد از شتر خلق در دو قسم است آن یکی است که در آنها موجود است و در سبیل اول که بر سبیل ملامت با اعتبار  
معاذت و مجاد است چیزهای دیگر است چنانچه شتر عبادت را و معبود است و شتر ایمان و نفاق و در ادب است و شتر ایمان علیهم السلام  
مکذوب است چنانچه شتر زنا و فحشاء و در ادب است و شتر ایمان و نفاق و در ادب است و شتر ایمان علیهم السلام  
تاخیر و شتر اعمال و این قسم شتر است بیک کردن جایز است چنانچه در عرف مشهور است که شتر کار است و شتر کج را و  
شتر روی خوب خوی زشت است یعنی از مفسران گفته اند که این شتر خلق مراد بدترین مخلوقات است که شیطان است و چون منشأ جمیع  
و ماسد و ماجر و اول افکار و واقع شده و شتر عبادت را و معبود است و شتر ایمان و نفاق و در ادب است و شتر ایمان علیهم السلام  
حسی می باشد و گاهی معنوی باینکه حسی تاریکی شب است و در وی شتر بسیار ظهور میکند اول آنست که شتر یا طبع حسی که نسبت  
ظلمت است از نور و شادمانی آید و مثل خفاش از کلمات خود بر آید و خلق امید و آید و در حدیث شریف آمده که هر گاه شتر و آید  
و طفل از خود بر آید و در آن نرسد که شتر یا طبع حسی که نسبت به نور است و در حدیث شریف آمده که هر گاه شتر و آید  
که در شتر مراد از آنست که شتر عبادت را و معبود است و شتر ایمان و نفاق و در ادب است و شتر ایمان علیهم السلام

و در حدیث شریف آمده که هر گاه شتر و آید



اینها در روز قیامت بیکدیگر پیوسته میشوند از باب پیش فحش و بجا می آید و این یکی معنی از غیر حق است و عمدتاً آنها طاعت می است  
که بر نوع فعل غالب می آید و حکایت بسیار از نظر می پوشند و از فروع آن طاعت کفر است و طاعت می و طاعت افغان  
بدو طاعت صحبت می آید و از جمیع این تارکی درین آیت نمود واقع شده و **وَمَنْ نَشْرُكَكَ فِي الْعَقْدِ** و از غیر حضرت  
حکمه های معنی از تشریف نفوس نیست که تلاوت اسمای شایسته و کلمات بناتوسل کرده در نفوس ایدان تائیدی کند و همین است  
معنی **وَمَنْ نَشْرُكَكَ فِي الْعَقْدِ** و از تشریف جسد چون طهارت جسد کند و به تعضای آن عمل نماید و این قید برای آن است که جسد  
تا وقتی که جسد در ای پویش و خردان چربی های بدن گرد و از اینجا معلوم شد که جسد بدترین غیر است و فی الواقع هر شری که در تمام  
عالم پدید می آید و از نفوس و ذی الاراده و ذی الاشیاء و ذی که در سبب قتل و سبب ظلم و مصداق و غیر ذلک و باطن طایع  
غیر ذی الاراده و الاشیاء و نفوس می شوند و آیت و موقفین با تشریف غیر ذلک و بدترین غیر و در ذی الاراده و الاشیاء است  
و سید جمیع آن تشریف و صفت جسد است و لکن گفته اند که اول کتابی که در آسمان واقع شد جسد میس بود و بر آدم علیه السلام و اول کتابی  
که بر علی بن محمد جسد قابل بود بر ایل قیامند و سوال اول آنکه چون سابق از جمیع تشریفات بنیاد گرفته شد و جسد  
ذکر جادوگران و صاحبان تاریکی مانند بازچراغ و کور این تشریف فرمودند و جانش آنکه تشریف و مخلوقات انکار او می داند است  
و تشریف تشریف و جهان و فایده و تشریفان سخت تر از انکار است و از آن تخصیص ضرر و افتاد و دوم آنکه غایت و  
حاصل و اثر آنکه آوردند و فایده های ابراهام تعریف معرفت ساختند و جانش آنکه لام تعریف برای تخریق است و جادوگران  
بر تشریف اندید که سحر گفته اند که است گو بآن دفع تشریف و جلد غیر نماید و کینه تشریف و آن صلی بسجده و ایت دل تشریف و جسد  
نیست هر فاسق و عاصی تشریف جلدینا شبها بجزیر کند و جسد طمان و کافران بدی ندارد پس محل تفرق بنود و تشریف  
**سورة النازع** در تشریف تشریف و سبب کینه و تشریف تشریف این سوره ناس بر این خطاب داده که کفایت الیه  
و گویند که با نام حق می دارند و آن مذکور است **بسم الله الرحمن الرحيم** ذکر الله برای آن است که  
اسماء و صفات فعال و تعالی در ناس تشریف است و درین برای آن آورده اند که اشاره بیکمیل ناس بعد از تشریف و افاضه و وجود و باشد و جسد  
برای تشریف و جلد تشریف و ناس و آنچه ناس می باید و تشریف و افاضه و تشریف است و تشریف و جلد تشریف و ناس تشریف و جلد تشریف  
و از کلام جادوگران و آنحضرت صلعم سبب آن حال و بیمار شدند و در بعضی اوقات چنان خیال می کردند که مریض کاری  
کرده ام خالاک کرده بود و چون این عارضه داشتند متوجه شدند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و در چرخ اسباب  
مؤذن که در فرشته آمده یک طرف با کسین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر با کسین آن  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بهم پیش کشید و تشریف گفت که این رسول الله را چه جای تشریف

که سحر است باز اول پسید که کلام کن این سحر کرده است دیگر می گفت لعید بن عاصم و روی او که از شانه او گرفته  
است و در دندانهایش از او بازده که زده است نه که مان و در اختلاف کل خرمایه در زیر سبک چاه و در آن  
کرده است حضرت صلعم چون هنگام صبح برخاسته بود می آن چاه رفتند و کس از باران درون چاه فرو داده از زیر آن  
سنگ تعبد بر آورند و بعد از آن علی السلام این دستور را در و که بازده است این است این بازده است را بر آن بازده  
که خزانده و فرمودند آن که ده گشت و آن حضرت علی السلام علیه السلام تمام یافت و گفته و در قمران معبود  
است که چون نعمت نماند و کمال گیرد و خوف خد و کید دشمنان ندیش محل استعداد است و از شر شیطان درین  
سوره خدایم فرموده و آنکه در جنت آنکه در ظل شیطان در دل آدمی از شکست است شهوت غضب و عقیده  
باطل که آن را سحر گویند است بر سر برافروخته و شربت است و اسم ملک ای دفع شر غضب است و هم که برای دفع شر  
گویا چنین ارشاد شد که اگر شیطان ترا زده است شهوت و سوسه اندازد در بخت او تعالی را در نظر آر و اگر از راه غضب  
پیش آید بادشاhest عدل و شمام او تعالی را یاد کن و اگر از راه هوا زد کند التجا بر شهوت است اللهم الله الرحمن  
الرحیم قل بگو ای گوینده که بنای می جوئی از شر شیطان ۴۴ اَعُوذُ بِرَبِّ الْاَلَمِینِ بنای می که هر چه برود و گاه  
مردان پرورش او تعالی را در جنت عالم است بحسب مخلوقات لیکن تربیتی که مردان واقع است در پنج مخلوقات صورت بسته  
زیرا که وجود انسانی مؤثر تمام عالم است پس گو با مختصر است جامع و حضرت الهیه و خلاصه عالم تفصیل آنکه وجود حیات علم  
دارد و قدرت و توانایی و بنای می و گویای می همه بر تو صفات حضرت الوهیت است و حرارت بر و در طوبیست همه بدان  
اربع اند و در وجود و سبب بر کثرت است بمعادن و سبب غذا و تولید مثل و نباتات است و سبب حس و تشنگی و تپش و لذت  
و تامل مثل حیوانات و از اقسام حیوان هر یکی مثل است پیدا کرده پس وقت غضب خبرات چون سحر درنده است و در وقت  
شهوت و حرص چون همه چیز زده و در کمال ذلت و از غنا و بخت و در نظام الحان مثل شیطان است و در معرفت طاعت است و سبب  
بهر سبب اجتماع حکمت با دوی مانند لوح محفوظ است و سبب یک تنایم و صورت با در قلوب ملائکه و شریکین نبوت و تامل  
پیدا می کند مانند قلم علی است با کمال تفصیل که آدمی در حالت لطیف دارد و کمالی که بعد از تلخیص و مرتبه خفایت علی حده اصل  
و اسلام نصیحه است هر دو را قیاس باید کرد و در الوهیت تعالی را تا خدا باید نمود ملک التالیس باب شاه  
مردمانی بر صفت انشای است که در میان روح و ماده داده و در قوای مکره و مکره تصرف عطا شده پس روح عالم بدین مملکت  
و تمام ترش بر ملک با در آن قوای مکره که هر چه در شمع آن پادشاه داین همه یک نیست است از زیر گهای بادشاhest حضرت  
حق ز لک التالیس معبود مردان این صفت انشای است که هر چه در شوق معرفت تعالی و عبادت او و طاعت

از وی در اصل حکمت و ولایت نهاده و بنابر همین شوق جلی هر طایفه از طوایف مردم در محبت و جوی ایشان را گردنار خیمه ای  
و این شوق عام و گرفتاری تمام انام یک گشته است از کثرت این محبت و بعضی مفسرین در این مسئله صفت داده اند  
آنها را پنج تیب چنین گفته اند که آدمی در عالم طفولیت غیر از بروردن و خروج از این دنیا سبب دیگر نگذرد و نشسته با و انجامی کند اگر  
از چیزی ترسد در وی می گذرند و لهذا طفل درین محالات باور و پدید را می خواند و فریادی کند و چون بحد جوانی میرسد و بیخ  
گیرد و مادر بخون متحجج باد شاه و میراند و از شاه و امیر می شنود و آنچه در دفع بلا شاه و امیری بر خداجا می رسد و از  
می شنود که هر چه است باد شاه و امیر است تقرب بوی حجت نظام مکه قاز و چون سبب درین حالت بهیچ اعتماد او و بر شاه و امیر  
و جوی این خیالات هم ترقیه نموده و مشاهده کرد که باد شاه و امیر نیز در بعضی اوقات بر ملکه و بیچاره می شوند و التماس عالم غیب می برند  
و از اینجا در اینجا مطالبی در دست می آید که باد شاه و امیر نیز در جنگ من عاجز و محتاج اند پس بجا خاص عالم  
عالم است بدگرانی است که او را آنگونه پس آوردن این به صفت است که بایک است که اگر بنده طفل مزاج است و غیر از بویست تپ و شوق  
چیزی دیگر را نمی داند پس من این صفت هم در میان بیک که من اینجا کند که ریل الناس امور بویست من عام است بجهت مردان و بخت  
مادر و پدر که بویست خاص با و لا خود دارند و اگر طفل و بچه بلوغ رسید است و باد شاه و امیر را ملک امور اند پس نیز این صفت  
در من بوجبه کمال تحقیق است که باد شاه و امیر در من خاص بیک اقلیم و تعلیم و اگر بچه معلوم که است که باد شاه و امیر  
پدر و مادر به محتاج بذات دیگر اند که اگر الله می ناسد و صبح و شام نام او را در زبان می سازند پس من موصوف بایک  
صفت اعم عرض کرد که در حال اینجا خاص بخت او باید کرد و سبب و سبب از نظر باید انداخت من گفت که این سبب  
از ان خیال فاسد و این تعلیق است با توفیق بی پایه میگیرم از بدی خیالات فاسد خیال فاسد بچه و چیزی می کند اول با فساد مزاج  
دوم به تپ و نفس سوم در معرفت چهارم در عبادت پنجم در سبب تقرب و از ابتدای عمر آدمی تا انتهای آن همه کار او را  
در نفس است و چون اینکار را محفل کرد و عمارت و بیدار و درود و تپ و نفس است که می گذرد و صفت و سواس است باعتبار اصحاب  
زیرا که شیطان از ذکر الهی و تلاوت قرآن از محفل ملائکه باطلع می گرداند و آوردن این صفت بهیچ نیست که کافیه طاعت  
پس مشکل است و از شرف و جفا و نفع غیر اینجا بخت با الناس هرگز ممکن نیست زیرا که هر شومس چون در مقابل شما و دفعه آن  
آسان میگردد و چون شاد می کند و بار بار عداوت نماید در هر وقت با تپ و نفس احتیاط باید کرد و این درین خلی و شوار است  
و لهذا بر باب ملک دولت دفع معاندانی که یکبار هجوم آورد و جنگ صفت فانی انسان است از دفع مضائق و درون  
در اوقات تا با او برخورد که غایب شوند و تدارک آنها و شوار قند از عالم الغیب انفعالات الهی گویند پس صفت  
دیگر است که از سواس یعنی آن خیال فاسد آرنده که خطرات در راه القای کند فی حصدی سراسر است و درین





کلمات که انسان نشنیده است نه تنها می آید و آنرا شناسی خسران است خسرو دوست و دایا و دوست هر چه است  
منتهی آنچه آنگشت است سر که لطیف علامه و فیثیه دارد و ظاهرش بحواس خمس ظاهرش و باطنش  
بیچ حس دیگر منتهی بشیر و تیر تقصیر از محققان نوشته اند که ابتدائی قرآن فطری است و فاشیائی  
تلفظی است این بهر ظاهر و باطن است که قرآن مجید در گوشت این است چنانچه یک تناسلی فرموده است  
**بسم** اول آخر قرآن صراط الدوسین + یعنی اندر دوین بهر نوکران پس +

بیمبر غایت عزیز که در آیات قرآن مجید را برای آیه برگزینان معانی بیان فرموده و این

بی نظیر تفسیر از تفسیر کبیر بسیار است ای ام حضرت کلام اللہ میں با تفسیر  
بفتح الخیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر  
نبوی صلی اللہ علیہ وسلم حافظہ مولانا عبد الغفری صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible]

۱۶۶۸

(15)

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

اختتام یافت

قطعه تاج عربیہ جناب لوی غلام رسول صاحب ساگر قلم

رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ سَعَى فِيْهَا

خدمتِ شریفِ مبارکہ

قَالَ لِيْ اَنْ لَا تَغِيْرُهَا

سن تاریخ ختم مابق



2965122

CALL No. { 12 ع ACC. NO. 9488

AUTHOR عبد العزيز محمد دہلوی

TITLE

9488

Class No. 2965122 Book No. 12 ع

Author عبد العزيز محمد دہلوی

Title تفسير غزالي

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issu



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



